

مفتاح الرشاد

لكنوز مهمات المعاش والامعان که مجموعه
ایست عجیب حاوی جمیع امور لای بدیه دینی
و دنیاوی و الحقی که در زبان فارسی کتابی باین
جمعیت تالیف نشده از مشرکات انا مل
تقدس محامل جناب مستطاب المستغنی عن
الوصف والا لقاب الشیخ و کاشمش فی عین
الظہر مع لانا مولوی

محمد مسیح الدین خان بهادر
ادام الله ظلالهم العالی در بندہ کلمتہ محکمہ بیتک خانہ
در سنہ قدیم نمبر ۱۰۱

فدویہ

بمطبع افتاب عالم کتاب

مطبوع شد
التماس

از مدت جمیع ارباب مطابع ابن است کہ این کتاب
بحسب مراد قانون ہستہ سنہ ۸۲۷ اعدا خلی بیہ رجسٹری
کو رنمنت است لہذا امید کہ تکلیف طبع مکرران
نہ فرمایند و اگر نہایت عنایت در بارہ نیازمند منظور
است بسم اللہ کتابہای مطبوعہ ثانیہ و رای بازخواست
سرکاری محنت و صرف ملو کہ بشمل ہست

۲۵ ذی الحجہ

سنہ ۱۲۶۲ ہجری

LIBRARY

بسمه و تبارک

بسمه و تبارک پاک نیروان و ستایش فرخنده رهکایسیران
و سلطان پیمبران و آفتاب جهاتاسب رسولان داور جهان و جان
و دهشت استوده نایبان و فرخنده وارشان مسند نبوت
شمیر بنیاد تو یزید بیان زمان و منظره نظایر
فوار و بدین ترانه در گفتار

بیت

* فلک بر دم نادان دهد زمام مراد *

* تو اهل فشی و دانش همین گناهست بس *

ادر هر عهد و آوان که یکی از دانشوران و نامه نگاران
خامه و نامه دآم یار آیند و خشنی عروسان حمله خیال را بغازه
گون بیار آیند و اولی و شان گردک اندیشه را به لالی بنان
اع حلی و حلال بکن لک خامه و غازه آمه بر جبین چین نامه پیرانید

گردون دون پرورده آن چگلی عروسان هر هفت کرده را چون قوا
ز فتنه خاموشان در نظر انبای زمان جلوه گر آید تا نگارنده را پزما
سفر و خون در سنا غر نماید چنانچه نژد بختی فردوسی طوسی سلطان محمود

ارسلان را که صاحب ولایت خدای جان و جهان بود برادر
داشت که انکار حسب و نسب کیان نماید و حکیم را ساغر محروم

و مایوسی پیماید کما قال بیت

* مرا گفت خرم و که بود است و کیو

* همان رستم و طوس و گودرز و نیو

* چه اندر تبارش بزرگی نه بود *

* پیار است نام بزرگان شود *

و نیز احوال ظهیرالدین بایبرایان حاکی است که بدین سبب

بیان در شرح قزل ارسلان سر و شماران بدم بیاورد که بران

بیت

* نه کسی فلک نهد اندیشه زیر پای

* تابو سه بر کاسب قزل ارسلان دهد *

تنبیان این مقال بر اصحاب قال مشهور و که قزل ار

دایکین از دیگر پای کوتاه بودی چون آهنگ

نمودی که کسی نهادند بر تا نخست هر کسی طریق

گندم پس رکاب ختلی گران فرمودی بر خلاف عادت
 نم عرض قصیده گوید دیده کینه در سپهر آرمیده بود و ارسلان
 نبیده را نیکو پسند نمود و به تقضای کرم جبهلی حکم بجایزه زیاده فرمود
 که فلک کینه و رچشم از غنودگی کشتود و بظهور قوی کمان کین
 ظاهر بزه نمود غما زیر اپرداخت و نقش خیال خانه سلطان ساخت
 که چون چندین جایزه سلطان در حق نمای خویش بدین حاجی عطا فرمود
 آید و حق مداحان به اکرام خواهند فرمود هر مرادش این
 بود که سلطان لنگ است و ازین نمانی تا ابد برود و مان ارسلان
 ننگ بنا علی رای الغماز و فلک شعبده باز ظهیر بی نظیر را
 سر و ساران بیاد اگر چه هر دو سلطان را بری بزه نامی نداد
 این ناقل از بازی فلک غافل مدت چند سال دست اشتغال
 از همه اشغال کوتاه ساخت و پای تر حال از طی مرحله پرداخت
 و خامه و نامه و آمد را یار و مددگار و پرستار خود ساخت و
 مناسب حال بر باب امیدواری این اشعار می نواخت *
 * بیت * همان نامه نامور چین من * همان خامه آهوی مشکین من *
 * بدان دشت مردم گرایم همی * غزل بر غزالش سیرایم همی *
 بدتی رباب و اربابانای زبرد نغمه های زار خامه را تالیف
 و ایات کار بود و تفهیق اخبار و احادیث و بیان احکام ملل

وادیان کردار زمانی دیر یاز و هنگامی دراز در جمع
والف فنون قامت خیزان سارم چنگ و ارغمیده و با
در سینه ام از زحمت تالیف و تملیق از غنون کردار نالید
استخوان در پیکرم مانند مزمار جفت نغمه زیر و یار ناله زار
سینه ام از صدمت تحریر و ایات دفت آسایش و شیه
و تکرار این بیت مناسب حال خود بهره می‌کشید **بیت**
* نصیب بن همه رنج و جهان پراز شادی *

* تبارک الله گوئی مگر دفت سوزم *
القصه بدین حال روزگاری بمرور دم و خون دل از قینه دیده
بر صفحه عارض فشردم تا بتوفیقات ربانی از بحر معانی در غرور
نکته دانی مرا رباب خرد را بار معانی بر آوردم ناروان فلکی
را بضاعت مزجات شاید و کالبد خاکی را کفایت مهیات و
اکفای ضروریات آید چون خاطر را از زحمت تحقیق مالی تمام
حاصل و دماغ را از صدمت تالیف و تملیق کلامی مالا کلام
و اصل بمصدق

بیت
زمان البجوی لما تمطی بصله * فار دفت اعجاز اونا بیکمکل
یا خود گفتم لحتی خامه را از رانش آراشی باید و شهره را
نامه را از نگارش آسایشی شاید و کنج دماغ را که از دود

اندیشه تیره گشته چراغ راحت و آسودگی باید نهاد
 ایمنی و غبار مختش بکند استراحت ستر دوروزی چند
 آسودگی و تن آسانی بر برد اکنون که بیادری خامه در مخزن
 نامه از در غرر سعانی مانک چندین کنج روان و کنز شایگانی
 هر گاه عقدی از دراری کنوز نثار بزم خسروی گردون
 تخت فیروز بخت نهایی چندان سیم و زار پیر یابی که عزایری
 سار در مدح محمود سرائی

نظم

- * بس ای ملک که نه لولوفر و ختم بسالم *
- * بس ای ملک که نه گوهر فرو ختم بجوال *
- * بس ای ملک که نه گوگرد و سرخ گشت بسخن *
- * نه گیمیا است کز و پیچکس ندید مثال *
- * بس ای ملک که دو دست ترا بگاه عطا *
- * نه از زمانه قیاس و نه از گذشته مثال *
- * بس ای ملک که نه در جای حرف شکوه بماند *
- * مرا ببرد و جبهان بر صحیفه اعمال *

بفیس بدین خام اندیشه چندی بکنج اسایش آسود و آراش
 نه نمود و گرد مال بود و نه بود از آینه خاطر زد و دراه کوی
 انداخته ناخواسته همه مکنونی خواسته از زار تار نیز

و از چیز و ناپیز از سفال تا پشیز جبر و قهر او طوا مرا همه مصرع
و دست اضطرار برقه افلاس معطوف و منتیان را دست خیمه
خواستاری دراز و پای امید واری یک تاز با خود گفتم تا چندت
لبث و درنگ اینک کار سخت گشت و عرصه تنگ بر خیز
و طرح برگی بساز و رنگ فوانی بریز بر خاستم و قد عزم
اراستم و تنی چند از خستی شاهدان شهر بند خیال که انجیالی خطا
در سبزه نامه بفازه گری آمده آراسته و بهر هفت اندیشه
پیراسته بودم تنمیه یمین و یسار خود نمودم و راه کاخ هر میر
و وزیر پسمودم و همواره در مدایج ابکار افکار خود می سر ددم و بیست

* تا چه کاین این عروشان را که من بستم جهیز *

* تا که خوانان این نکو یانرا که من کردم نگار *

* مویشانرا از در سغنی مرصع موی بند *

* گوش شان را از زر فکرت مکلل گو شوار *

برد را کاخ مرا میر و شیب فصر هر وزیر که این ترانه بنیاد نهادم
و سر این قصه کشادم حاجب بارم نداد و داد و در سوال
کشاد که آن در خور بزم میر چه هدیه زیبا داری که با چندین شوره
و شغب یاری گفتم شاهدان کو اعب اثراب معانی که از دو
که میر را بار معانی سپارم و بدین وسیله پایانه

گزارم گفت شگفت نادانی و سخت آشفته حیران میرمارا
 معانی و شاهدان چنین نکته دانی چه کار و که ام شمار مرا بنده
 اندر ^{مغنی} یا شراب ناب مغنی میرا بار مغانی آورده
 اگر اینست ^{هم} الله بیا و بیا را تا برادر حضرتش حاضر سازم
 و بدست یاری این گزیده خدمت خنگ رفعت فراز قلمک
 تازم ورنه روز و که نه مرد این سرانی نه درین حضرتت بار
 و نه این بیوده متاعت را هیچ مطاع درین مهابکت خریدار
 القصد هر چه بردر سیران و وزیران جهان پویان گردیدم جز این
 سخن موکه جوابی مجبور نشنیدم افسرده آبی کشیدم و بدین
 نوا سترختم گردیدم
 بیت

* هنرنمی خرد ایام و غیر ازینم نیست *

* لچار و دم به تجارت بدین کنس و متاع *

مدتی نیز مشغوم و ماول در زایه خمبول * ع *

* کفی زیر نخ کفی بر آ رنگ *

همی گفتم روزگار تا چندت مردم فروزی کار سپهر اتا کیت
 سبب سوزی کردار آفر دست مهری بر سر در دیشی
 گذا دهرم ز شر دل ریشی بیارنه سپهرم بدست یاری
 پافرا پیشرفت و نه روزگار پاینده دی قه می برداشت

چون خانه را تهی از خواسته و بازار کالای کمال کاسته دیدم باخامه
 و نامه بدین ترانه معاتب و مخاطب شدم

نظم

- * ای خامه زنگی صفت ای سنا کن پویا *
- * ای نامه رومی سباب ای خاشش گویا *
- * ای بام و صالم ز تو جو ر شب دیجور *
- * و ای شام اسیدم ز تو جفت شب یلدا *
- * گفتم ز تو ام میر بهر مباحس و محفل *
- * گفتم ز تو ام شیر بهر پهنه و بیدا *
- * میری شد دماندم ز تو شهر و زده بر زن *
- * شیری شد دگشتم ز تو چون ر و به مویا *
- * گفتم تو کنی دست کشم کا کل غلمان *
- * گفتم تو کنی دست خوشم طره حورا *
- * اینجا تو ام گشتی خود مار دم آهنبج *
- * اینجا تو ام گشتی خود دیو دم افساد *

همان مرا چکامه بر لب لب از شکوه بر تنغب که خامه ارشاد
 عمار کوشید و نامه نند را و از فروشت پیرو متقی اللفظ فوارده
 شکایتستان جوشید که سالها بهمراهی و همرازیت کوشیدیم
 جز آنکه بیازیت بروم و چین عارض کسوت عباسیان پوشیدیم

از تو مارا چه یاری رسید و کد امی پایمردی پدیدار کردید که
اینک ز می ماست طلبت فراز است و زبان شجاعت
در ازایا زیادت فراموش شد و فراموشیت فراموش
که روزگار دراز و سالیان دیر یاز

بیت

* شبان تا نگاه صبح آتشین دم *

* سحر تا وقت شام آهنین دل *

درست را کمر بندگی بر میان بستیم و تن و جان بر فیه طاعت
نستیم ورشته یاریت نگستیم جز سیه روی و شیر و زرگاری
لقد حاصل مارا از یاریت چه نام و جنس و اصل ما را

دوستداریت کدام

بیت

* بغیر از آنکه بشد دین و دانش از دستم *

* بیابگو که ز عشقت چه طرف بر بستم *

ینک باز گاه آغاز داری و رباب شکایت ساز

بیت

* بر و هر چه میبایدت پیش گیر *

* سرمانداری سرخویش گیر *

ون خامه را در یاری ناپایدار دیدم و نامه را در وفاداری
استوار سود و را گله گذار و شکوه سپار چون مار گزیده
رخود پیچید

محر و مانده و مایه ناسانه هر کشته بیجاصل و عمر رفته بیاطل خو
و بدین ایباب ظهیر مترنم گردیدم

* مرا زد ست هنرهای خویشتن فریاد*

* که هر یکی بدگرگونه داروم ناشاد*

* تنعمی که من از فضل درجهان دیدم*

* همان جفای پدر بود و سیلی استاد*

* بهین گلی که از د بشگفتد مرا اینست*

* که بنده خوانم خود را و سرور را ازاد*

* گهی لقب نهم آشفته زبگی را حور*

* گهی خطاب کنم مست سفاک را ازاد*

* درین زمانه چو فریاد رس نمی بینم*

* مرا رسد که رسانم بر آسمان فریاد*

الفصل همه شب صورت حال مصداق اینمقال

* زانو به پیکرم دروسه جفت باشکم*

* گوئی که سار سیرتم و مار پیکرم*

تن یار در دوزخ بود و لب جفت آه و نفیر و تکرار است

تا بامدادان که خروس سحر آغاز پرکوفتن نهاد

الله الصمد در داد و موزن بشهادت لاله الا الله

بر خاستم و کمر بندگی بر میان جان. بستم مر معبود یگانه را د و تگانه
 گذاردم و دیدم را با استغفار و اعذار ارا جازت اشک
 فشاری دادم چندان گریستم که گفتمی در گرداب سرشک
 ایستم در همین حالت گریه و زاری و و فوراً اضطراب
 بیقراری خواهم در بود بعالم و یادیدم که پیری خضر صورت
 الیاس سیرت بر بالینم آمد و بکلمات نفقت و نهایت رافت
 در من نگریدست و فرمود خاطر را از اندیشه چون و چرا
 به پرداز و دماغ را از فکر بود و نابود تهنی مناز و دست مرا گرفته
 محضواریکی از سیمیان میجا کرد از حکیمی و قلاطون شمار
 طبیبی برد و اشارت فرمود که از رشحات کتاب فضل
 و کرم این و الا هم سبزه بر مرد هات با بیاری گراید
 زمان غمانت سر آید و شاهد شادی بخو و تکه خیالت در آید
 چون غور کردم دیدم که مشار الیه انادی طریق رشاد جناب
 فیض ماب رکن ر کین بیت الشرف امارت و ایالت اسطوانه
 قائم دار السعادت شوکت و ایهت ملاذ و ملجای شرفا
 و غر با قدر شناس علما و فضا در سخاوت و مردت اعرف
 و اشهر میسر جنرال فریزر بهادر دادم دولت است
 حقه تشکر را از سر بهای پایوی و و استانش را با بسبب تمنا

بوسه گر گردیدم چون خدایونند ان بنده نو از من نکو دید و به نیکی
پرسید صورت ما جری الی المقطع من المبدأ الی الختام
بجای انشاد نمودم و برابلاغ فرودم مرا فرمود آسوده باش
که الحمد لله کارت بکام است و دمام اعشرت در جام
* ع * مرده ای دل که میجان نفس می آید *

سیا و یک الی جبل شامخ یصمک من الماء الی سدة غایه
یحرک من البلاء ادک بصد روجه کالبدر اذ ابدی و خلق
کاشمس فی وسط الفحی و کف کالسحاب اذا امطر و ابدی
و قلبه کالبهر اذ اتوج و تملا عنه دواء داء ک و انا و سیله
شفاء ک گفتش * ع * دیدم همه را و آزمودم همه را *
ای شی تقول و ممن تقول و لمن تقول

بیت

* همه شاهند لیکن شاه شطرنج * همه ماهند لیکن ماه پرکار *
گفت دل قوی دار و خاطر میازار که خلاف دیده ات و برعکس
شنیده ات اینجا اسیر است هاشمی نسب دیر است عطار و حسب

بیت

* که نیم یقص الطرف فضل حیا * ویرنو و اطراف الراح دوام *
ملکی فطرت فاکمی شیت بر مکی خیمات حنفی مات عاوی عاوت

احمدی دانش چیدری چاش کروی باش قیصری
 گاش مهر ضمیر اقرتد پیر مشتری سیر **و بیت**
 * ملک علو عطار د علوم و مهر عطا *

* سهاک رنج اسد حمله و هلال علم *

بندگان جناب عالی نواب نظام الممالک نظام الدوله آصف جاه
 سپه سالار یار و فادار رسنم دوران مظفر الممالک ارسلطوی زمان شاهیمان
 اقدار هندوستان میرفرخنده علی خان بهادر فتح جنگ خلد الله ظلال
 راقه علی روس العالمین که قطرات معحاب جو دش بند که گراستار
 است و امواج بحر دل را دش طعنه زن بجارا امیر یست اذیب
 و ادیبی است اذیب ادیبان را باب کرمش مصدر
 آمال و دانشندان را ذیل کرمش منجم مارب مرد مهرور را
 چنان جو یا است که طفیلی ما حاضر او در طلب خردندان چندان
 پویاست که تشنه زلال کوثر را طبع کرمش بنوای سایل چنان
 مایل که بینو ابد ز را شمع لطیفش بخردی سخن را ابدان
 طالب که مست سرشار غم بار بد خینا گرا اینک قد شادمانی
 بر فراز و فروت غم را در بحر ظلمات انداز و عنوان نامرات
 بدان نام بنامی سطر اساز و بدان اسم گرامی باپنه تاتار انبار
 همیکه چشم از غم و گمی کشو دم
 * خستم از جای چنان گرم که دامنم سوخت * از شادی سمر از

پانشنا ختم نخست خداوند شش جهت را هست کرت
 سجده پرداختم و کوتاهی زمان غمان را سجدهات شاکرانه
 ادانتا ختم چه دانستم که این از رویای صادق و اشعه باذقه
 اهر سرمد است چه آن والا جاه بخت پناه یعنی جناب فیضیاب
 میبهر جنرل فریزر صاحب بهادر مرمری قدیم و پرورنده
 قویم و مکرم کریم بود قوت خیالی بر صدق رویا افزود و قوت فکریه
 بفال میهن از مثنوی مولوی معنوی این بیت ادانمود **بیت**
 * در گهی را کاز مودم در کرم * حاجت خود به که باز انجا برم
 فی الفور بلا تامل و غور کلام آن امیر کبیر را که در عالم رویه بان
 مرا مخاطب ساخته بسمع اصغیان پذیرفتم و گردانده از آینه ضمیر
 رفتم خامه را گفتم که آن روز یاریست و نامه را برگرفتم که **این**
 زمان مددگار یست و فردا سرودم که هله هنگام هشوار یست

بیت

* ای خامه دای نامه دای طبع گهر زای *
 * کز یار تیان بر سر گنج کهرم پای *
 آن یاری دهید و مددگار ی کنید بو که شب غم بسر آید و روز
 شادی در بر سر بنده وار به فرموده آن دالایار خط طاعتیم را
 پرکار و اردر کار طبع افروخته نیز افسردگی از دست داد

و خامه و آرمه را قدم یاری پیش نهاد و این قصیده در مدح
 بندگان جناب عالی متعالی الشاد تا چنگلی عروشان نامه را هم
 شمع دار پیش رو باشد و خلوت گزینان ظلمتکده دفاتر را آفتابی
 پر نور و پر تو اسبد که قبول خاطر بنیضام ظاهر باد * قصیده *

دلیم را تاب و تب زان روی تابان	تمم را پیچ و خم زان زلف پیچان
نه تن حسن پاره در موج اشک	نه دل خوانی از دید دبد اما ن
سری دارم چو چشم یار سرمست	دلی مانند زلف او پریشان
قرا از مهر ویش مار ضحاک	شیب مار زلفش مهر رخشان
بگرده ماه نخبش مار مشکین	زخوی بر ماه نخبش نخبستان
ز چشمش سرمه دزد اهوئی تاتار	ز لعلش عشوه خرکان بد خشان
جبین ساینده بران روی صنم صا	بر همین زادنگان زلف و مرگان
ذقن چه یوسف افسر بر آرد	دو صد یوسف ز کنعان زخندان
مراقوت روان از آن دو یاقوت	مراد اروی جان در آن دو مرجان
الا یا کافر ز نار طره	الا یا برق دین طوفان ایمان
الا یا برده دل به بریده پیوند	الا یا خسته جان بشکسته پیمان
الا یا در خم زلفان کافر	مسلسل کرده دلهای مسلمان
الا یا غارت دلهای بخرمه	الا یا آفت جانها به بحر ان
دم آموزنده غزلان بش و خبی	جگر سو زنده عاشق زحرمان

نه باندیشی ز فرصد در کینفر نهرا سی ز داد سیرد و در آن
 جهان دوار گزین هوشنگ با هنگ نظام الماک یل فرخنده علی خان
 سکندر شستی بردست اورنگ فریدون فطرتی بر صد رویه آن
 شود چون پره زن در مغرض صید فشارد چون دوران بر پشت یکران
 بساید بر ز پیل از گاو سرگز بدر دهرم ستیر از گاو دندان
 دمان برقی است بر قز قاز دم رخس چمان سمریست بر آهنگ ایوان
 گاه داریست زیب افزای اورنگ سپید داریست دست آموز دستار
 سخن سخنچی چون نادرده گیتی ادب مردی چون نادرده گیهان
 مجسطی و قایده س را شمارد بهنگام ادب طفل دبستان
 دش مرز کرم را بحر زار کفش شست عملی را اینیسان
 چنان مایل ابر آوای سایل که بر آب گواران مرد عطشان
 ستانه در گش اورنگ بلقیس کمینه بخشش ملک سلیمان
 بدر دتیر او خفتان افلاک بساید گز او ساوان سندان
 غریب و کوس او چون نگاه غوغا فرو شد سنج او چون روز میدان
 بدر دزیره طین را در اسعا بلرزد شیر را دریشه منتخوان
 چنان خورم دل از شهر و زه آوا که از شهر و زنگان زنگارستان
 چنان مشتاق بر در یوزه گرمرد که خید خشک بر بارنه باران
 الا تا یر این پیر و زه طارم هماره ابر و ابل و عهد غمران
 ز ابر دست تو احباب سرشار ز عهد تو تو به خواه نالان

فهرس تفصیلی مفتاح الرشاد

مقصد اول در تقویم سنین و شهور و زمانه ایام و شاعات

۱۱ و ما یضا هیما و در ان چهار مطلب است

۱۱ مطلب اول در تقویم شهور و سنین شمسی

۱۲ طریقه معرفت سال کیبسه از بیطه

۱۳ سال عیسائی و رومی

جدول شهور و رومی و انگریزی با تعداد ایام

و تعیین فصول ۱۶

اصطلاح عرب در فصول ۱۶

سال قبطی ۱۷

سال یزدجری که فرس قدیم است ۱۸

سال فرس جدید مختصره نصیر طوسی ۱۸

سال جالی ۱۹

سال الهی ۲۰

جدول شهور قارسمی و قبطی و هندی سنگرات

بانامهای بروج در زبان عربی و انگریزی و هندی

(ب)

- ۲۲ و تعداد ایام شهر
- ۲۳ مصطلح فارسیان در اسمای روزهای شهر
- ۲۹ ادوارد و ازده گانه ترکان
- ۳۰ مطالب دوم در تقویم و ماهیت شهر و سنین قمری
- ۳۰ مصطلح اهل شرع
- در سنین قمری هم بسطه و کبیسه است که
- ۳۱ باعتبار قرن میگیرند
- ۳۲ معنی ماههای حرام
- ۳۳ دیدن اشیا و وقت رویت هلال و ادعیه آن
- ۳۳ قواعد بر آوردن غره هر ماه
- ۳۶ در اهل اسلام بی رویت هلال غره معتبر نشود
- ۳۷ مثال جالوس بادشاه و هلی
- ۳۷ مثال جالوس بادشاه اوده
- ۳۷ منازل قمر
- ۳۸ اهل هند منازل قمر را پنجمتر گویند
- عربان منازل قمر را بنظر قیام شمس در آن بانوا
- ۳۸ تسمیه کنند
- مطالب سوم در بیان شبانه روز ایام هفته و زمانه نماز است

(ج)

۴۰ و متعلقات آن

۴۲ جدول طلوع و غروب باختلاف ازمنه و امکنه

جدول تاریخهای مساوات روز و شب

و کوته و دراز از آن با مقدار آن در ازمنه

۴۲ و امکنه مختلفه

۴۴ ماهیت عرض البلاد

۴۵ جدول عرض البلاد و طول البلاد

۴۵ اجزای ششانه روز از ساعات و غیره

۴۶ ماهیت گهریال و کیفیت استعمال آن

۵۰ ماهیت گهری فرنگی و کیفیت استعمال آن

۵۲ کیفیت استعمال گهریال بر جهازات

۵۳ کیفیت و ماهیت ایام هفته

جدول ایام هفته بزبان عربی و فارسی و اردو

۵۴ هندی و انگریزی با اسمهای کواکب منسوب الیه

مطلب چهارم در تحقیق و تعیین زمانه و سال و ماه و تقسیم

آن مو ا ق ت حرکات یومی نیرین بطریق

۵۷ شاستر و جوتش اهل هند

۵۷ بیان جگهای مصطلح هندو

(د)

۶۱ حقیقت ماه لوند و لما س

۶۲ سبب و شکها

سال بنگله و ولا یتى و فصلی بجزی

۶۳ است

۶۴ ابتدای ماههای هندی

۶۵ ماهیت تنه و غیره

۶۶ اسمای پنجمتر

۶۷ ماهیت و اسمای جوگ

۶۸ در بیان سعد و خمس و ماهیت آن و در آن سنه

۶۹ مطلب است

مطلب اول در کلام کلی در باب سعد و خمس عقلا

۷۰ و نقلا

۷۱ تفأل نمودن پیغمبر مصلی الیه علیه و سلم

۷۲ احادیث که در باب سعد و خمس و تفأل و تطییر

۷۳ وارد شده

مطلب دوم در اختیارات ایام منقول از کتب اهل اسلام

۷۴ و در آن دو فصل است

فصل اول در اختیارات منقول از کتب اهل سنت

و جماعت ۸۴

ماهیت قمر در عقرب و نحوست آن ۸۵

احترار از محاذات رجال الغیب ۸۸

دایره رجال الغیب و جوگنی و دسامول ۸۹

ماهیت رجال الغیب و قطب و غوث و ابدال و

ایغیرهم که درین عالم ظاهر از عالم باطن متصرف اند ۹۰

مجموعات ایام و مذمومات آن ۹۴

در اختیارات منقول از کتب امامیه ۱۰۰

مجموعات ایام و مذمومات آن بروایت

از جعفر صادق علیه السلام و شیخان فارسی

رضی الله عنه ۱۰۱

ایضا مجموعات و مذمومات ایام بروایت

دیگر از صادق علیه السلام ۱۱۱

دعای دفع شر مذمومات ایام منقول از

۴ دوی علیه السلام ۱۱۵

دعای دیگر ۱۱۶

و از ده حصص شبانه روز منسوب بایمه

اشنا عشر ۱۱۷

فصل دوم

- ۱۱۹ ... در بیان سه روز نخس در هر ماه
- سعد و نخس ایام در شهر فارسی
- ۱۲۰ ... منقول از نصیر طوسی
- ۱۲۰ ... اختیارات ایام هفته
- ۱۲۳ ... اختیارات تزویج و مباشرت
- ۱۲۴ ... اختیارات سفر
- ۱۲۵ ... اختیارات ابتدای امور
- ۱۲۵ ... اختیارات قطع ثوب
- ۱۲۶ ... اختیارات استخاره
- ۱۲۷ ... مطلب سیوم در اختیارات بطریق نجوم
- ۱۲۷ ... اختیارات وقت بودن قمر در برج
- اختیارات مغان بابت تاریخهای شهر
- ۱۲۹ ... فارسیه
- ۱۳۲ ... اختیارات نچهر
- ۱۳۳ ... اختیارات تنه
- ۱۳۴ ... اختیارات ایام هفته
- ۱۳۴ ... اختیارات سموت چند ماه
- ۱۳۵ ... اختیارات همدرا

باریلا و کال یلا ۱۳۵

ذیل در زجریات و تقالآت ۱۳۶

مقصد سیوم در شرایع و عبادات اهل اسلام و درین

مقصد جمله مباحث موافق اجتهاد ائمه اربعه اهل

سنت و جماعت و هم موافق مذهب امامیه

مرقوم شده و در آن یک مقدمه و شش

مطلب است ۱۴۳

مقدمه در ذکر ماهیت اسلام ۱۴۳

مطلب اول در عقاید اهل اسلام ۱۵۱

مطلب دوم در عبادات اهل اسلام و در آن پنج فصل

است ۱۵۷

فصل اول در طهارت و در آن هشت بحث است ۱۵۹

بحث اول در اعیان نجسه ۱۶۰

بحث دوم در جنابت ۱۶۲

بحث سیوم در حیض و نفاس ۱۶۵

بحث چهارم در کیفیت غسل ۱۶۸

بحث پنجم در موجبات وضو و کیفیت آن ۱۷۱

بحث ششم در احکام آب ۱۷۷

(ح)

۱۷۹	در احکام تیمم	بحث هفتم
۱۸۳	در احکام مسح بر موزه	بحث هشتم
۱۸۴	در اوقات صلاوة	فصل دوم
				جدول شروع صبح صادق باعتبار ساعات در	
۱۸۹	از سنه و امكنه مختلفه	
				دایره هندیه جهت دریافت نصف النهار و وقت	
۱۹۲	زوال	
۱۹۲	در صلاوات فریضه	فصل سیوم
۱۹۲	فرایض یومی	
۱۹۳	نماز جمعه	
۱۹۷	نماز جنازه	
۲۰۱	احکام میت	
۲۰۴	احکام شهید	
۲۰۵	احکام میت بر طریقہ امامیه	
۲۰۶	نماز وتر	
۲۰۸	نماز عیدین	
۲۱۲	صدقة الفطر	
۲۱۳	قربانی عید الاضحیه	

۲۱۴	تکبیرات تشریق
۲۱۵	مطلب چهارم در نمازهای سنونه و مستحب
۲۱۵	سنن قبل و بعد فرایض یومیه
۲۱۷	نماز تراویح
۲۱۸	نماز اشراق
۲۱۸	نماز ضعیفی
۲۱۸	نماز تهجد
۲۱۸	تحیة المسجد
۲۱۸	تحیة الوضوء
۲۱۹	صلوة الحاجة
۲۲۱	صلوة التسیع
۲۲۲	صلوة الرغایب
۲۲۲	نماز کسوف
۲۲۳	نماز خوف
۲۲۴	نماز اخاویف و احوال الارضی و سماوی
۲۲۴	نماز استسقا
۲۲۶	نماز استنخاره
طریق استنخاره دیگر که از آن در خواب بر مطلق				

(ی)

۲۱۷	خود انگاه کرده شود	
۲۳۰	طرق استنحاده موافق مذهب امامیه	
				در صورت ادای صلوٰه و در آن شش بحث	فصل پنجم
۲۴۶	و یکذیل و یکسب تنبیه است	
۲۴۷	در سر ایط نماز	بحث اول
۲۵۰	اذان و اقامت	
۲۵۳	جماعت	
۲۵۴	نماز موقوف	
۲۵۵	در فرایض نماز	بحث دوم
۲۶۰	در واجبات نماز مخصوص مذهب امامی تنبیه	بحث سیوم
۲۶۲	در بیان سبایل سهو و شک	ذیل
۲۶۶	در استثنای نماز	بحث چهارم
				در طریقه نماز خواندن و صورت آن با جمله ادای	بحث پنجم
۲۷۱	و مستحبات	
۲۷۹	در مکروهات و مفسدات نماز	بحث ششم
۲۸۳	در رخصتهای که مسافر را در نماز است	تنبیه
۲۸۴	در اوراد و ادعیه	مطلب سیوم
۲۹۲	ماهیت دعا	

(یا)

علماء را اختلاف است در آنکه دعا کردن بهتر

است یا ناکردن ۳۸۵

استیجاب کسی که مانیکه دعا کردن نزد آنها بهتر است ۳۸۵

استیجاب کسی که مانیکه دعا ناکردن بهتر است نزد آنها ۳۸۶

در بیان از سنه و اکنه دعا ۳۸۸

وصل

در شرایط اجابت دعا و سبب

وصل

تاخیر اجابت ۳۹۲

ذکر اسم اعظم ۳۹۶

سیر الاستغفار ۳۹۷

دعای حضرت امام حسن رضی الله عنه برای

بر آمدن حاجات ۳۰۱

دعای حضرت آدم علیه السلام برای توسیع

رزق ۳۰۴

دعای مروی از انس این مالک برای امن

از مضافه و شرا ۳۰۳

حرز محرب برای امن از خوف ۳۰۳

حرز مجرب جهت هلاکی دشمن و حفظ

از شر او ۳۰۳

()

Ag. i.

آن حضرت را صلی الله علیه و سلم عقب در نماز

نیش زد ۳۱۰

افسون کسبیکه در آتش سوخته باشد ... ۳۱۱

افسون کسبیکه بول او بند شده باشد ... ۳۱۱

آیات شفا ۳۱۱

شرایط جواز رقیه ۳۱۲

دعای دفع شر بر سلطان جابر و مرد دگرگاه و جماعه

بصایب و شایده و نوازل که اسرع در اجابت

است ۳۱۲

عمل برای دیدن بخواب چاره مهمم لا علاج را ۳۱۳

عمل برای برآمدن حاجات نوشته بدیبا اندازد ۳۱۴

هرز برای محافظت از مخاوف ۳۱۴

قاید خواندن هفتاد هزار بار کلمه طیبه ... ۳۱۴

هر که روز عاشوره این دعا بخواند در آن سال نمیرد ۳۱۵

روز عاشوره این مناجات بهر نیقی که بخواند

بکفایت رسد ۳۱۶

مناجات دیگر ۳۱۶

عمل دفع شر روز چهارشنبه آخر ماه صفر ۳۱۶

دعای برآمدن حاجات و دفع کرب و مصیبت

در پنج ۳۱۷

طریق دیدن در خواب امریکه خواسته باشد ۳۱۷

عمل برای خلاصی محبوس ۳۱۹

طایفه پر کردن نقش مربع و مثلث ۳۱۹

عمل برای دفع صحریت در دزد ۳۱۹

عمل برای عطف و تالیف قلوب و محبت ۳۲۰

عمل برای دفع اعدا مستقول از خوابه غلام نقش بند

قدس سده ۳۲۱

عمل برای حب ۳۲۱

طریق بدیع مجرب برای حصول مطاوع ۳۲۱

فایده طریق تکسیر صدر و موفر ۳۲۳

طریق تکسیر دیگر که قد تا بدان عمل کرده اند ۳۲۳

عمل که برای دفع شر اعدا و غیره بسیار است ۳۲۴

عمل که برای نخلان اعدا و هلاکت آنها شمشیر

است ۳۲۵

عمل برای حفاظت از وبا ۳۲۶

ادعیه و اعمال موافق طریقه حساب امامیه ۳۲۶

۳۲۷	ادعیه مادر جب	
۳۲۹	ادعیه و اوراد ماه شعبان	
۳۳۱	اعمال ادعیه ماه رمضان	
۳۳۲	در عبادت صوم	مطلب چهارم
۳۳۳	رویت هلال	
۳۳۴	در فرایض صوم و مفاسد است آن				فصل
۳۳۷	در وجبات و لوازم افساد از قضا و كفاره و غیره				فصل
۳۴۲	در سنتهای صوم	فصل
	بهره دل در یافتن وقت صحیح بحساب ساعت				
۳۴۲	فرنگی و غیره در ایام و بلدان مختلفه				
۳۴۲	اعتکاف در رمضان	
۳۴۴	در زکوة و شرايط آن	مطلب پنجم
۳۴۵	فرایض زکوة	
۳۴۶	اصناف هشتگانه که زکوة بآنها باید داد				
۳۴۷	کسانی که زکوة بر آنها روا نیست				
۳۴۹	مالها بیکه زکوة بران واجب است				فصل
۳۴۹	زکوة از رو سیم هر قسم که باشد	
۳۵۱	زکوة بعروض یعنی اسباب تجارت غیر اثمان				

زکوة انعام سوايم	۳۵۲
زکوة زروع و اثمار و غيره	۳۵۵
در بيان خمس محض بندها اماميه	۳۵۷			ذيل
در حج بيت الله و زيارت عتبات عاليات و				مطلب ششم
در ان چهار فصل است	۳۵۷
در شرائط داركان حج و عمره و فرايض				فصل اول
و انواع آن	۳۵۷
در واجباتي كه بترك آن قرباني لازم آيد و				فصل دوم
مخطورات حج و عمره و آنچه بران واجب شود	۳۶۷			
در كيفيت حج گذارون بااركان و سنن				فصل سوم
و اداب و بعضي از ادعیه	۳۸۰
در زيارت روضه شبر كه رسول الله صلي الله عليه				فصل چهارم
و سلم و ديگر مشاهد	۳۹۸
در سفرقات و در ان چهار فصل است	۴۰۲			مقصد چهارم
در بيان حالات زراعت	۴۰۸			فصل اول
در طريقه نشايندن درخت انگور	۴۱۰	...		قاعده
در طريقه پائس دادن درخت انگور	۴۱۳	...		
در بيان حالات درخت انبه	۴۱۳	...		قاعده

۴۱۸	در نشانیدن قلم اشجار	قاعده
۴۱۹	در مجامعی از حالات تجارت هند و سمان	فصل دوم
۴۲۵	در بیان حال تعیین مقادیر	فصل سیوم
۴۲۷	در بیان حال اعداد و شمار	
	نقشه اعداد اربابان فارسی و غربی وارد و دوانگریزی	
	با ارقام هندی و انگریزی و سیاقی از یک	
۴۲۷	تایکصد	
۴۲۷	نقشه دوم اعداد از یکصد تا صد هزار	
	نقشه اعداد از شروع یک هزار تا منتهای	
	مراتب هندی به زبان فارسی و هندی و ارقام	
۴۳۰	هندی	
	نقشه طرز تحریر اجزای منون و آثار و اجزای رویه	
	از آنه و بای و فوس و اجزای فوس از تنگ و دریاها	
۴۳۰	و غیره	
۴۳۲	حال و کیفیت وزن	
	نقشه تحویل اوزان مروج دیار لکنو و غیره و اوزان	
	شرعی از یک برنج تا صاع حجازی و عراقی و جمله	
۴۳۲	اوزان که تحت آن است	
۴۳۲	اسمای سنگهای اوزان	

کفایت اوزان طیبه ۴۳۲

کفایت اوزان هندیه مروجیه بعضی بلاد دیگر ۴۳۴

فاده در تحویل در هم بمشغال و مشغال بدو هم ۴۳۵

حال مقیاس پیمایش و مساحت از یک موی

یال استیپ تا فرسخی که کرده و میل و گنجه و ...

و ذراع و لته و غیره تحت آن سند رج با استیما

و مقدر اهریکی هم هندیه و هم انگریزی ۴۳۷

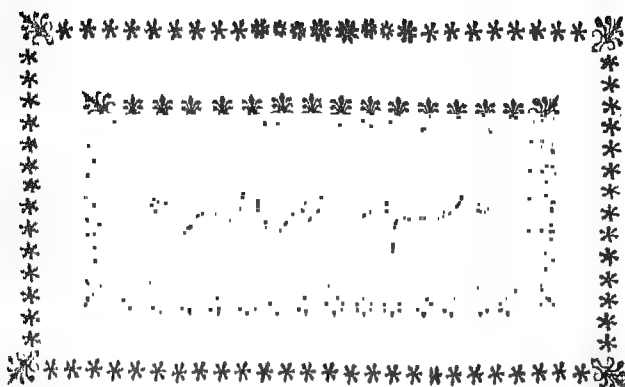
فصل چهارم در بیان قاعده تعیین سمت قبله و بنای مسجد ۴۳۷

نقشه بنای مسجد ۴۳۸

التماس

منحرفی نماید که مآخذ این مجموعه در و رای عقاید و حسابات
که از مسایل مسلمة قوم استخراج و استنباط نموده کتب
منفصله ذیل اند بیضاوی مدارک جامع الاصول جامع کبیر مآبست
من السنة فی ایام السنة سفر السعاده هدیة قنادی عالمگیری
از کتب تفسیر و حدیث و فقه اهل سنت و جماعت و شرایع
لوامع شرح من لایحضره الفقیه زاد المعاد مفاتیح الغیب و روع
واقیه تقویم المحسنین قیامی مجتهد العصر مذہب امامیه لکهنوی
بحواب بعضی سوالات مستفیده از کتب حدیث و فقه مذہب

اماسیه و درة التاج مفتاح العلوم کیمیای است باغریا که به کیمیای
 باسلیقا مشهور است نفایس الفنون جامع بها در خانی
 مصنفه جمید از دارالبدیع فی علم الطبیعه جغرافیای طبیعیه و ریاضیه
 هر دو اخیر مصنفه جمید قاهره دار الحکومت ملک مصر مترجم
 از کتب فلسفی فراسین تبیهات المنجمین و در علم نجوم
 قاموس صراح بر آن قاطع کشف الظنون فی اسامی الکتاب
 و الفنون. بیاض رشک ریاض از مولانا سیدنا و جمنا
 اقصی القضاة قاضی محمد نجم الدین علمیان بهادری طب الله شرافه
 و جعل فی حیاض القدس شواه از کتب علوم دیگر و پرستش
 تبیل و یوز آن گلوب و چند و الیوم از سیکلو پیدیا نیو
 ادیشن از کتب انگریزی و بعضی تحقیقات زبانی هندتان
 جوتشی هند و شاید بعضی کتب دیگر باشند که نام آن در کتاب
 مذکور باشد و این وقت بخاطر نیست پس آنچه درین مجموعه
 مذکور شد همه ازین کتب است اگر برادر باب فرد امری در آن
 محل تامل مد رک گردد امید آنست که اول درین کتب
 ما حظه فرمایند بعد از آن اگر زلتی و لغزشی از قلم این سستاپا
 عجز در یابند بعبود و اصلاح کوشند و بطعن و تنزیر و دشمنی و اگر
 فایده و بر دارند حقیر را بدعای خیر یاد کنند که ان الله لایضیع اجر المحسنین



سبحانک اللهم وحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
و اتوب الیک و حرک لا شریک لک و ان محمدا عبدک و رسولک
بعثته بالحق بشیرا و نذیرا و صلیت انت و ملا یمتک علیه تفضیلا له و
تبجیلا فانک قلت ان الله و ملا یمتة یصلون علی النبی یا ایها الذین
امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما اللهم صل علیه و علی آله و اصحابه
اجمعین * اما بعد فهم داد را که را حاجبی از تصور این معنی
نیست که ما به الامتیاز انسان از سایر مخلوقات صاحب امر
کن فکان اگهی داد را که بضبط قواعد و کلیات است بحیثیتی
که این مشت خاک مدنی الطبع آفریده شد تا بشرکت و
اتفاق یکدگر قوایی بهیمی و سبعیه را منخر عقل داد را که
ساخته روز کی چند در این بود نابود همیشه کند و الا بهر دایه
الارض از سبع و بهایم بل تمامی حشرات عالم عقل و

اور آکی خاص کہ بقدر قضای او طار آنها بکار آید در حرکات و
 سکونات مودع شده که در آن یکی محتاج بدیگری نیست
 و صاحب شریعت غرا و مالک ملت بیضا علیه الف الف
 تحیه و ثنا که هر جزئی از احکامش منطبق بر کلیات نظام
 عالم است می فرماید * الناس کاستان المشط * یعنی انسان
 مثل دنداننه شانه است که هیچ فردی از آن بالا نفراد و بدون اجتماع
 و اتفاق کاری نمی تواند کرد و چنانکه دنداننه شانه بالا نفراد اگر
 بکار داند یا خود بشکند یا از سرتیز خود ضرری رساند و معین از
 خدمتی که برای آن موضوع شده غاری و عاقل است همچنین
 حال شخص منفرد انسان است که بجز حالت ترک و تجمد
 که آن خود حیثیت رفع احتیاج کلی است و ازین بحث
 خارج اگر خود را محتاج داشته از نفع گرفت و در ساینده باز ماند
 یا خود متضرر است یا بدیگر ضرری میرساند بآلجماع بلاغت
 این کلام معجز نظام از حسن تشبیه و معانی دقیق بر عقلا ای
 هو شمند پوشیده نیست و وقت و مقام سعت تفصیل
 آن ندارد پس بر هر منعم علیه بهر نعمتی که باشد بهر دهر و هر آن
 از عقل و شرع لازم است که در اشاعت و انتشار آن ادای
 شکر منعم حقیقی تصور کرده جهند و سعی کلی نماید و آنچه از قایل
 و کثیر بدست دارد بایشان و هر طب و دیابسی که بخزانة حافظه

مخفوظ است یا بقوت باصره بدرک شده به ترویج و انتشار
در آرد و نفس اماره را که بمقتضای جمادیت از کسل طبیعی
نقصان بضاعت را حیل حرامان از وضع شی بر موضوع له
وامی نماید سائق و قاید باشد و این هیچ میرز محمد سیب الدین
کا کوروی عفا الله عن سیئه از مدتی غایض و غایر بود که خود
سر تا پادام احتیاج گرفتار و به نفع گرفتن از هر شانس و عام
ناچار و هیچ گونه مایه و بساط ندارد که دیگری را محتاج خود کند یا نفع
رساند پس حال خود مانا بزمین است که دست و پای سعی بختانیده
قانع بر مساعی اغیار باشد بعد از فراوان افکار و انظار بخاطر
گذشت که معاملات و مشاهدات خود را از هر جنس و هر باب
اعم از اینکه متعلق بدینیات باشد یا حکمیات و خواه علاقه بعبادات
و اورد یا بمعاملات جمع کند و باین ذریعه عزم خود متگذاری کافه انام
په از خواص و چه از عوام نماید و بقدر آگاهی خود آگاه سازد
تا خواص را موجب تذکار و عوام را باعث واقفیت
و انتباه گردد و اصل مقصود اینست که هر کس سیرا که بصیرتی بفهم
عبارت فارسی دارد در اکثر معاملات و امور محتاج الیه خود از تجارت
و زراعت و معاملات سفر و حضر با دراک سفید و شمس محتاج
استفسار از دیگری نباشد و بدینیات هم در فرایض و واجبات
ضرورت مطالعه کتب کثیرا الحجوم که باعث کلال و مال می شود

رفع گردد و بقدر حاجت از آن حظی و بهره بردارد
و چون این عزم از جانب مالک عزایم تصمیم یافت و در عز
مضامین لطیفه در خزف پاره های عبارات عذیفه خود جمع کرد
آن مجموعه را بمفتاح الرشاد لکنوز مهمات العاش و المعاد منسبی
ساخت و بنا بر تذکار آینه گان قطعه تاریخ نظم و تالیف این مجموعه
پدین نهج از قلم برآمده * قطعه *

چون خامه ام مقاصد علم و عمل نوشت
هر گونه از مسایل مآقل و دل نوشت
از بهر سنال نظم فرد و بر دسر بفکر
سر مایه گران ترا اهل و دل نوشت

والان نشرع فی المقصود بهمة وعصمة من الله الکریم الودود و به التوفیق
و بیده از مته التحقیق و هو با فاضله العلوم علی من یشاء بجد و تحقیق
* مقصد اول * در تقویم سنال و مادی و تحقیق زمانه ایام و ساعات
و مایضا هیما و ان ستم است بر چهار مطالب * مطلب
اول * در تقویم شهر و دسین شمس و انست است
که سنال شمس دو قسم است یکی حقیقی و دیگر اصطلاحی
شمسی حقیقی عبارت است از زمانه که شمس بگردش خود بر
فلک خود که گم در ارض دارد مسافتی معین قطع کند بدین شان
که نقطه را که از مغدال النهار گذاشته بود باز بهمان نقطه عود

کند و کاهای متاخرین از اهل فرنگ که مروج مسلک فیثاغورس
اند ماضی را گویند که بهمین پنج ارض بگردشی که بر قلک
خود گردشمن دارد قطع کند علی ای حال آن سافت مقدر
است سیصد و شصت و پنج یوم و چهل و نه دقیقه و شش
اصطلاحی آنست که برای تسهیل مقدر این گردش شمس
یا زمین که در قطع بروج دو از ده گانه اش بوده است همگی
سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار کردند و بنا بر جوهر کسر
زمانه که از گردش روزمره گذشته اند و آن در هر
چهار سال تقریباً مقدار یک یوم می شود هر قوم در سنین
خود اصطلاحی جداگانه قرار داد در سنت رومی و عیسائی
مثال چهارم سیصد و شصت و شش یوم اعتبار کردند
مثلاً هر یکی از سالهای ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ عیسائی
سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار خواهند کرد و انهار سالهای
بسیطه نام نهند بخلاف سال ۱۸۴۸ اگر آنرا سیصد و شصت
و شش یوم خواهند گرفت و هر عددی که برای ماه شهاب از
سال رومی و ماه فبرویایری از سال عیسائی مقدر است
یعنی بست و هشت روز یک عدد در آن خواهند افزود و این
ماهها را درین سال بست و نه روز خواهند گرفت
و هلم جرا و همچو سال را همان کبیسه خوانند و طریقته معرفت

سال کبیسه از بسیطره آنست که هر دو سستی که در وقت
آن منظور است منقص سالند اگر زوج بر آید آن سال
کبیسه است و الا بسیطره مثلا سال ۱۸۴۸ که نصف آن
۹۲۴ زوج است کبیسه شمار خواهد شد بخلاف ۱۸۴۶
که نصف آن ۹۲۳ فرد است بسیطره خواهد بود و قاعده دیگر
که او فوق بطالع باشد آنست که هر دو سستی را بر چهار
تقسیم کنند اگر بدون کسر منقسم شده کبیسه است و الا بسیطره
چنانکه از ارشاه مذکوره واضح میشود بعد از آن از حساب
معلوم شد که یک روز که بعد هر چهار سال می فرایند از آن
سبب سه ربع مساوات فاضل می افتد و محسوس این
کسری در فاصله در هر چهار صد سال که چهار قرن باشد
روز کامل می شود و لهذا اقرار دادند که سال آخر هر قرن
را که مائده کامل باشد تا صد قرن متوالیه با و نصف یافته شدن
قاعده کبیسه و در آن بسیطره گیرند یعنی سیصد و پنجاه و پنج
شمار کنند و فبریه یاری از سستی عیسائی آن سالها بستانند و هشت
روزه گیرند مگر در قرن چهارم یعنی سال آخر مائده چهارم را باز کبیسه
گیرند مثلا سالهای ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ از بسایط
باشد و سال ۲۰۰۰ کبیسه و همچنین ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ و

۲۰۰۳ از بساط و ۲۰۰۴ کیسه و هلم جرا و شروع سال
 عیسائی از یکم جنوری است و آنرا را عیسائیان نوروز
 گویند و ابتدای این سال از میلاد عیسی علی نبینا
 و علیه السلام است که بیست و پنجم دسمبر باشد و سال
 روز هشت آن شروع نمایند و این اصطلاح جاریده عیسائیان
 است و اصطلاح قدیم ایشان که هنوز در قوم گریک و قوم
 روس جاریست دیگر است و ابتدای سال رومی که
 از زمانه سکندر بن فیلقس رومی است از ایام
 مهرگان گیرند و سال از تشرین اول شروع می شود و
 در یکی از کتب مولفه حال قاهره دارالسلطنه
 مصر که از زبان فرانس ترجمه شده است می نویسد
 که ابتدای سال رومی بیصد و دوازده سال بعد از ظهور
 عیسی علیه السلام میگیرند پس درین صورت این سال دیگر
 باشد نه سال اسکاندانی رومی و سال را بدآورده
 بخره موافق اعداد برج تقویم می کنند و هر بخره را شهر
 گویند پس شهر هم دو قسم باشد حقیقی و اصطلاحی
 حقیقی عبارت است از زمانه قیام آفتاب بر یک برج که
 مدت مابین استواییان باشد و مقادیر آن در هر عصر

بسبب حرکت او پنج آفتاب متفاوت می گردد و به تفاوت
 قابل لاکن اچون این تدقیق موقوف است بر تحدید
 و شرح اوج و حقیض که طولی می خواهد لهذا بالفعل از آن
 قطع نظر کرده شد و شهر شهری اصطلاحی آنست که هر
 شهر را بعد دی معین بدون لحاظ زمانه تحویلی مقدر کنند پس
 شهر اصطلاحی سنه رومی و عیسائی که داند و فقط
 تفرقه مابین آنها از لحاظ است معتمد اایام آنها به
 ترتیب و تقابیل بایکدیگر با فصول اربع در جدول مفصله
 دیان مذکور می گردد و شهر عیسائی اگر چه در تمام فرنگستان
 بهمین اسم و بندرجه جدول مشهور اند لاکن باختلاف
 لهجه و اصوات بنظر اختلاف اقوام و ولایات در آن
 اسماء اختلافات اند و در جدول موافق لهجه انگریزان
 مرقوم شد که در هند و سنان بهمین رایج است

از این جدول معلوم خواهد شد
 که هفت ماه سی و یک روزه
 است و چهار سی و روزه
 یک و در سالهای بسپه
 بسپه و هشت روزه و در
 سال های کبیسه بسپه و نه
 روزه و نیز از آن واضح میشود
 که در شهر رتالیه یک شهر
 سی و یک روزه و یک سی
 روزه میباشد سوای اگسط
 و جولائی که تموز و آب است
 که آن ۸۰ و سی و یک روزه
 اند و سوای فبر و ایری که شباط
 است که حال آن گذشت و
 فصول اربع همین است که
 بترتیب ماهها در جدول
 مذکور شد و عرب در سال
 شش فصل قرار دهند اول را

شهر رومی	شهر انگریزی	تعداد ایام	فصول اربع
کانون ثانی	جانویه ایری	۳۱	شتاء
شباط	فبریه ایری	۲۸ یا ۲۹	ایضا
آذار	مارچ	۳۱	ربیع
نیمسان	اپریل	۳۰	ایضا
آبار	می	۳۱	ایضا
حزیران	جون	۳۰	صیف
تموز	جولائی	۳۱	ایضا
آب	اگسط	۳۱	ایضا
ایلول	سپتمبر	۳۰	خریف
تشرین اول	اکتوبر	۳۱	ایضا
تشرین ثانی	نومبر	۳۰	ایضا
ذنون اول	دسمبر	۳۱	شتاء

ربیع اول گویند و دوم را صیف و سیوم را قیظ و چهارم
 را ربیع ثانی و پنجم را خریف و ششم را شتا و
 ربیع اول آنست که در آن اشجار شکوفه نهند و ربیع
 ثانی آنست که در آن اشجار بار آور شوند و بعضی ثانی را ربیع
 اول گویند و برای تمیز این ربیع زمانه از ربیع شهور که
 دو ماه مشهور است ربیع شهور را بدون انقسام لفظ
 شهر گویند یعنی شهر ربیع اول و شهر ربیع ثانی
 یکی از سالهای شمسی اصطلاحی قبطی بود که در عهد نخت نصر
 قرار یافته و از روز تحویل آفتاب به برج حمل شروع
 سال گرفته هر شهر را برابر سی روز اعتبار کرده در
 آخر ماه دوازدهم یا بحر و ز که مسمی حمسه مرقه است
 زیاده می کردند تا عدد سیصد و شصت و پنج روز کامل
 شود و برای کسر بقیه که فریب ربیع یوم است معمول
 کردند که در سال پنجم محدودی حمل و دوم ماه اول یکار کنند
 که بعد ربیع بسبب تفاوت یکروز بعد هر چهار سال در
 شروع سال یکصد و بیست و یکم تفاوت سی روز کامل
 شد و در آن زمان تحریل خمس اول ماه دوم اعتبار کرده شد
 و با وصف و قوخی تفاوت کثیر برورد و در متقدمین آنها

اعتنا بانس و نکر و ند تا اینکه در زمانهٔ سکندر بن فیلتسین
و قوع لغاوت بانمقدار شد که تخوییل حمل قریب به تخوییل
سرطان اعتبار شد آن زمان از سطا طالین شهر و
مسند رومی بکیفیتی که بالا گذشت اختراع کرد و به تالیف
آن املی فرنگستان هم شهر و رسنین خود بهمان اصطلاح
مصطاح داشتند و در عهد یزدجرد بن شهریار که از اکاسره
فارسی است اصطلاح سخته بخت نصری اختیار کردند
مگر باین قدر تفاوت که شروع آن از عهد سطننت
پادشاه خود قرار دادند و این سال را فارسی قدیم گویند و همچنین که
در مقابلهٔ معال قبطی رومی اختراع شد بهمان نهج خواه
نصیر الدین طوسی طایه الرحمة بمقابلهٔ فارسی قدیمی
اصطلاحی به اگانه قرار داد و ترتیب عدد شهر و آن در
شمری نظم نموده * بیت * لا ولا لب ولا لاشش
ه است * لل کط و کط لل شهر کوه است * و برای تدارک
و جبر کمر بقیه بعد هر چهار سال ماه دی را سی و زده
میگرفت و مناط و ترتیب زیج ایبانی بر همین اصطلاح مقرر
شد اینست خلاصه آنچه یکی از مهرهٔ این فن در مولفات
خود که در سن زمانهٔ متاخر نموده اند درج فرموده و از آن

و واضح میشود که ماه چهارم از ماههای فارسی یعنی تیر ماه
 سی و دو روزه میباشد و ماه سیوم یعنی خرداد ماه سی و یک روزه
 و مشهور و متداول بین الناس خلافت آنست باینکه در
 اکثر مولقات اسلاف بنظر آمده که ماه سیوم یعنی خرداد
 ماه سی و دو روزه است و تیر ماه سی و یک روزه و مصرع
 اول منظوم زکورا اکثر جا باین پنج دیده شد * لا و لا لب لا و
 لا لا شش م است * و نیز مویده آن قطعه مشهور دیگر است
 * قطعه * خور بجوز اسی و دوس سی و یکی است * تمل و ثور
 و شیر با پس و پیش * دلو و میزان و حوت و عقرب
 سی * بسات و نه قوس و جدی با کم و بیش * پس درین
 قطعه جزا که ماه سیوم است سی و دو روزه نوشته و ماه
 چهارم سی و یک روزه مگر اینکه گفته شود که این اصطلاح آنچه
 بین الناس متداول است از دیگری باشد و مختار خواهد
 نصیر همان که اول ذکر شد و منظوم مشهور که منتسب
 بخواجه نصیر شده موافق اصطلاح ثانی تغییر یافته شهرت
 یافت بعد از آن در عهد جلال الدین ماکشاه بن الب
 ارسلان سلجوقی مصطلح دیگر قرار یافت که ابتدا ی
 سال را از روزی گرفتند که قبل نصف النهار آن تحویل افتاب

به برج حمل شود و جمله شهر را بر ابر معنی روزی که رفتند مثل
 شهر و نیز دجسری و در آخر ماه اسفند از مذبحه دزدیده زیاده کردند
 و بنظر التبرام ابتدای سال از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب
 به برج حمل شود کسری که باقی می ماند بعد هر سه یا هر چهار سال
 یکروز کامل گرفته در آخر خمره سمرق می افزودند و آنرا
 به خمره خمره سمرق نام زد کردند و آن سال را که این الحاق
 در آن بعمل آمد کیسه گفتند و این شهر و سال بنام جلالی نامزد
 شد بعد از آن در عهد جمال الدین محمد اکبر بادشاه شهر
 شمسیه را تحویلی حقیقی کردند یعنی شروع سال از روزیکه
 قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به برج حمل شود و شروع
 شهر و م از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به
 برج ثور شود گرفته همچنین تا آنکه آن لقب شهر و سال الهی
 شد و حقیقی قرار یافت نه اصطلاحی و سال هندی شمسی که
 آنرا سنکرات گویند نیز حقیقی است نه اصطلاحی لکن این
 سال به نسبت سال شمسی حقیقی اهل فرس است و چهار
 دقیقه ساعت زیاده می باشد ازین سبب که بر وجه اصطلاح
 اهل هند صور الگو اکبانه و آن در هر سال شمسی تقریباً
 یک دقیقه طی می کند و در حرکت یک دقیقه شمسی است

و چهار دقیقه ساعت می شود و در جدول مفصله ذیل اسمی
 مشهور فارسیه که در سنین نیز در جدی و فارسی جدید و جلالی
 و الهی همین اسم استعمال اند و مشهور شهریه هندی
 با اسمای برج عربی و هندی و انگریزی موازی یک دیگر
 باتعداد ایام موافق مشهورین اجمه و فارسی جدید باشد یا الهی
 یا اصطلاح دیگر به تفصیل مندرج می شود و مشهور قبطیه هم بنظر
 موازات مرقوم می گردد و تعداد ایام آن همان است که گذشت
 موافق مندرجه جدول ذیل نباید کرد و نامهای مشهور قبطی
 و بعضی از کتب این فن که در اینجا منداول اند فی الجمله
 به تفاوت الفاظ از آنچه درین جدول است دیده شده لکن
 در بعضی از مولفات ملک مصر همین نهج بود و بدانست
 را قلم این اوراق آن تحریر مرجع از مشهوره این
 اطراف معلوم شد لهذا درین رساله متبع به نقل آن
 مناسبت متصور شد *

جدول اینست

شهر فارسی	هندي سنکرات	شهر قیطی	بروج هری	بروج هندي	بروج انگریزی	تعداد ایام
فروردین	بیساکه	توت	حمل	میگه	ایری تس	۳۱
اردی بهشت	جیگه	بابه	ثور	بورگه	طارس	۳۱
خرداد	اساده	هاتور	جوزا	مشن	جمنائی	۳۲
تیر	ساون	کیهک	سرطان	کرک	کیانسر	۳۱
مرداد	بهادون	طویه	اسد	سنگه	لشو	۳۱
شهریور	کوار	امشیر	سنبله	کنیا	ورگو	۳۱
مهر	کاتک	بره مات	میزان	تلا	لیمرا	۳۰
آباد	اگهن	درمده	عقرب	برچک	اسکارشو	۳۰
آذر	پرس	یشقش	قوس	دشن	ساجتیری تس	۲۹
دی	ماگه	بونه	جدی	مکر	که ایوی کارنس	۲۹
بهمن	پهان	ابیب	دلو	کنبه	اکروی ری نس	۳۰
اسفند	چیت	مسیری	حوت	میین	پسیر	۳۰

و باید دانست که اهل فرس هر روزی را از ماههای
شمسی بنامی جداگانه موسوم میسازند چنانکه نامهای
هفته اند و حکمای فرس گویند که خلق تعالی سی و پنج سردش
آفریده که ملایکه باشند از اجسمه سی نفر آنانند که
روزی سی گانه از هر ماه شمسی بنام ایشان
موسوم گشته و پنج نفر دیگر آنکه پنجه دزیده که خمره مسترکه
باشد بنام آنهاست و از جمله آن سرد و شبا دوازده نفر اند
که ماههای دوازده گانه سال شمسی بنام ایشان موسوم شده
و هر یک ازین دوازده سردش بتدبیر امور و مصالح ماهی که
همنام اوست معین است و همچنین تدبیر امور و مصالحی
که در هر یک از روزهای سی گانه واقع میشود حواله بسرد و شبا
است که آنروز بنام او موسوم است و این سرد و شبا
که بتدبیر روز قیام دارند کارکنان سرد و شبهای اند
که بتدبیر ماهها اقدام می نمایند پس هر روز یک بنام آن ماه موسوم
باشد بسرد و شبا حلقه دارد که آن ماه بنام اوست و تدبیر مصالح
آنروزند و مقدر است خود هم بتدبیر و مصالح آنروز می
پندارند و بنا بر این جماعت شمرت آنروز را عید کنند و جشن
منازند و نیز هر کدام از سرد و شبا بمی فطرت جوهری و عنصری

و مگر هم مقدر است چنانکه خرداد بر آب موکل است
 و اردی بهشت بر آتش و مرداد بر اشجار و تفصیل
 آن در ذیل نام هر سروش بیان کرده شود و تفصیل روزهای
 سسی گانه که سسی سهوشهای موکلات بر خود انده بدین
 نهج است روز اول او در مزبور وزن شور کن دان نام باری تعالی
 هم هست دوم بهمن و فرشته سسی او کین خشم
 و قهر دهد و موکل است بر نگاوان و کوفته ان سیوم روز
 اردی بهشت بضم اول و فرشته سسی او محافظت کوهها
 هم کند چهارم روز شریور بر وزن بر زیگر و فرشته
 همنام او موکل بر آتش و بر جمیع فلزات است پنجم روز
 اسفندار مد بضم میم و سکون ذال موحجر در آخر و فرشته
 سسی او بر بیشمار درختان هم موکل است ششم روز
 خرداد بضم اول و فرشته همنام او بر آبهای روان
 و درختان هم موکل است هفتم روز مرداد بر وزن خرداد و این
 فرشته بر زمستان هم موکل است هشتم روز دیباده
 بر وزن سوداگر و آن یکی از نامهای ابن دیاک هم است
 نهم روز تیر و این فرشته موکل بر افتاب هم است دهم
 روز آبان بر وزن تابان و این فرشته بر آبن هم موکل است

یازدهم روز خور و فرشته آن بر افتاب هم موکل است
دوازدهم روز ماه و این فرشته بر جرم قمر هم موکل
است سیزدهم روز تیر بر وزن میر و فرشته آن بر
سور ان موکل است چهاردهم روز گوسش باثانی مجهول
و فرشته آن موکل بر خالق عالم است پانزدهم روز
دی بهر دان یکی از نامهای بار یتهالی هم است شانزدهم
روز مهر و فرشته آن موکل است بهر و محبت هفدهم روز
بروش بضم اول بر وزن خروش و ریاست بندگان بدست
این فرشته است بیجدهم روز رشن اول و ثانی مفتوح و ثالث
ساکن و فرشته آن موکل بر آتش است نوزدهم روز
فرور دین و فرشته آن موکل بر ارواح است بیستم
بهرام و فرشته آن موکل است بر نصر و خذلان و هروب
و جهال و محافظت مردم مسافر نیز حواله بدوست بست و یکم
رام و فرشته آن موکل است بر فرج بست و دوم
روز باد و فرشته آن موکل است بر رنج و تزویج و نکاح
بست و سیوم روز دیها دین بر وزن شرم اگین
و دیهدین بر وزن مسخر زمین و نامی است از نامهای حق
جل و علاست و چهارم روز دین و فرشته آن مامور است

بسی فطرت قلم و موکل است بر نوم و یقظه و سعی و حرکت
و بحر است از روح که بآید آن رجوع کرده اند بست و پنجم
روز آراد بر امهله بر وزن ازاد و فرشته آن موکل است
بر جن و شیطان بست و ششم روز استناد بر وزن هفتاد
فرشته آن نزد یک ظهور دین پیدا شد بست و هفتم روز
اسمان و فرشته آن موکل است بر آیر و بعضی گویند
بر ممت که عزرائیل باشد بست و هشتم روز زامیاد بنای
مجموعه بر وزن خاکسار و فرشته آن موکل است بر سموات
و بعضی گویند بر قضا و بر وایت دیگر بر حوران بوشتی بست و نهم
مار اسفند و مار اسفند ان و مار اسپند و مار اسپند ان
بر چهار لغت می گویند و فرشته آن موکل است بر آفت
و عقول و اسماع و ابصار و بعضی گویند بر کره آب روز سی ام
انیران چهارم مهله و پنجمه بر و نرو و استند بر وزن امیران
فرشته سیمی آن موکل بر عقور نکاح است و بر ایستند و دیگر
بر دهوار و از مننه این بود نامهای ایام سی و چهار که ظاهرا
وضع آن بمقابله شهر و فرعون قایم بود که هر ماه می روز می گرفتند
و اسمهای ختمه ستر قیلیدین تفصیل است تا هنوز بفتح اول و ثانی
و رابع و سکون خامس نام روز اول و است و پنج و زن امیر نام روز

دوم استعد نام روز میوم مذ و هشتت. نالم روز چهارم هشتویس بروزن
 زر بریز نام روز پنجم و این ایام خمدیه مستترقه را فارسیان فردر دگان
 و فرزدیان بروزن شنبه رست دان گویند و این پنج روز را بغایت معتبر
 دارند: جامه های نفیسه پوشانند و جشن سازند و عطریات بسیار بکار برند
 و تسبیح کنند و میوه های لذیذ خورند و باتش نهار دهند و اهل
 تاریخ الهی نیز همین اسماء بحال داشته اند مگر نام روز می ام روز
 نهادند و نام روز می و دم شنبه متقرر کردند و همین اسمهای می گانه
 را صاحب دروغ و اثنیه که یکی از قزاقی علمای امامیه است بدوایت
 سامان فارسی رضی الله عنه نقل کرده و اسمهای مانایکه
 موکل به جواهر و اسماء دیگر هم بهمین پنج روایت نموده و یکی از
 اصناما عادت اهل فرس در اسمای ایام چند لفظ گاهنبار
 یا گاهنبار است: آن گاهنبار بهشت شمرده است که خدایتعالی
 عالم را در آن آفرید و جموس در کتاب ثبتند از زر و شست
 نقل می کنند که حق سبحان تعالی عالم را در شش گاه آفرید
 و اول هر گاهی نامی دارد و در اول هر گاهی جشنی سازند و گاه
 گاهنبار اول میدیوزم نام دارد و آن خور روز باشد که روز
 پانزدهم اردی بهشت ماه قدیم است گویند که یزدان ازین روز
 تا چهل روز آخر پیش اسمی نهادیم و سائیز و گاه گاهنبار دوم

بیند یو سیمه نام دارد و آن خور روز است که یازدهم تیر ماه قدیم
 باشد گویند که یزدان ازین روز تا شصت روز آفرینش آب را
 تمام کرد و گاه گاه بنهار سیوم پیتی سیم نام دارد و آن استاد
 روز است که بست و سیوم شهر یور ماه قدیم باشد گویند که
 یزدان ازین روز تا هشتاد و پنج روز آفرینش زمین را با تمام
 رسانید و گاه گاه بنهار چهارم ایاتهریم نام دارد و آن استاد روز
 است که بست و ششم مهر ماه قدیم باشد گویند که یزدان ازین
 روز تا سی روز آفرینش نبات و اشجار و رستنی را با تمام
 رسانید و گاه گاه بنهار پنجم میه باریم نام دارد و آن مهر روز است
 که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد گویند که یزدان ازین روز تا هشتاد و روز
 حیوانات را بیا فرید و حیوانات پرند و دود و دشت و دود
 نوع است از پنجم یکصد و هشتاد و دو پرند و یکصد و ده نوعی
 دیگر پرند و گاه گاه بنهار ششم هشتمهدیم نام دارد و آن اینود
 روز است که روز اول خیمه سترقه قدیم باشد گویند که یزدان
 ازین روز تا هشتاد و پنج روز آفرینش آدم علیه السلام کرده و بعضی
 کسان تعیین این گاهها با اختلاف ازین در ایام دیگر کنند
 یکی از تواریخ ستمه قدام تاریخ اهل ترکست بود لایق چون
 از اقامت عمر دنیا طویل تر است که کتب قدیمه از این بافتنهای

نه که در وقت و شش لک به سال تا حال نشان می دهند لهذا
 اهل زیچات را اطلاع واقعی بر مبداء آن حاصل نیست الاکن واسط
 بمشخان فرس است که در دفتر تفویضی ادوار دوازده گانه تهران
 می نویسند که یک دور یک سال منقصر می گردد و دور دوم
 شروع می شود تا دوازده دور و باز دور اول می آید و برای هر یکی
 ازین ادوار نامی جداگانه است و آن اسمهای جانوران اند پنا پنجه
 هر سال را خواص گویند مطابق این خواص آن جانور هر نام مذکور و چون
 ماههای ایشان قمری اند و سنین شمسی لهذا امثال هندی
 نزدان بعد دو سال یا سه سال یک سال را سیزده ماهه
 گیرند نامهای ادوار مذکور اینست اول سیحان ییل بمعنی موش
 دوم اوو ییل بمعنی گاو سیوم پارس ییل بمعنی پانگه چهارم
 توشقان ییل بمعنی خرگوش پنجم لوئی ییل بمعنی نهنگ ششم
 اتلان ییل بمعنی مار هفتم پونت ییل بمعنی اسب هشتم قوئی ییل
 بمعنی گوسفند نهم پچی ییل بمعنی میمون دهم قاقوی ییل بمعنی
 مرغ یازدهم ایت ییل بمعنی سگ دوازدهم تنگاز ییل بمعنی خوک
 و شروع این دوره دوازده گانه از حوالی ماه قمری اوایل
 انگریزی می شود و چنانچه دوره حالیه از سنه ۱۸۴۰ شروع
 شده بهمین قیاس حساب باید کرد که درین سال ۱۸۴۷ دوره

هشتم است و این دوره در سال ۱۸۵۱ تمام خواهد شد باز از
 سال ۱۸۵۲ دوره اول شروع خواهد شد * مطلب دوم
 از مقصد اول * در تقویم و ماهیت شهر و سنین قمری اما سال
 قمری هم دو گونه است حقیقی و اصطلاحی سال قمری حقیقی است
 که دو از ده ماه قمری حقیقی منقضی شود و سال قمری اصطلاحی انقضای
 دو از ده ماه قمری اصطلاحی باشد اما ماه قمری حقیقی عبارت
 است از زمانه که قمر بهر نسبتی که ششمین را از اجتماع و غیر ذلک
 گذاشته است باز بهمان نسبت عود کند و مقدار این ماه
 بست و نهم روز و سسی و یک و دقیقه و پنجاه ثانیه است پس
 ماههای قمری اهل هند و ترکان حقیقی اند که از اجتماع ششمین و قمر
 تا اجتماع دیگر گیرند و اهل شرع زمانه ماهین رویت دو سال
 را ماه قمری گویند و آن کمتر از بست و نهم روز و زیاد از سسی
 روز نباشد و ممکن است اجتماع ماه بر ابر سسی روزه باشد
 نه زاید از آن و تا سسی ماه متوالی بست و نهم روزه باشند و ازین
 زاید نخواهد بود و بالجمعه ماههای اهل اسلام هم اصطلاحی باشد
 گاهی زاید از حقیقی و گاهی ناقص از آن و چون اعمال زیچ است برین
 شهر و اسلامیه معتبر بود و اینها را باید از اهل اسلام
 مقرر کردند که از محرم تا آخر ربیع الثانی تعاقب اول سسی روزه

و دوم بست و همه روزه گرفتند درین سال هم بسطیده و کبیسه
 با اعتبار آوردند که بسطیده و پنجاه و چهارم یوم باشد کبیسه
 بسطیده و پنجاه و پنجم یوم و اینچنان است که هر سی سال را آخری
 قرار دادند و در هر قرن نوزده سال کبیسه است یعنی بفرغ
 آنکه اول سی روزه دوم بست و نهم روزه باشد می باید که
 ذی الحجه همیشه بست و نهم روزه باشد لکن در هر قرن یازده سال
 ذی الحجه را سی روزه گیرند آن سالهای دوم و پنجم و نهم
 و دهم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بست
 و چهارم و بست و ششم و بست و نهم علی الترتیب باشد
 و وجه این ترتیب این است که کسری بعد گرفتار سال
 بمقدار سیصد و پنجاه و چهار روز باقی کم از نصف یوم است
 لهذا در سال اول آنرا می گزارند و در سال دوم این کسر
 مضاعف شده زیاده از نصف یوم میشود و لهذا در آن سال
 این کسر را روز کامل می گیرند چنانچه در استحقاق بیان
 ستین است و بهمین هیچ در هر سال که بر ایام ماه این
 کسر زیاده از نصف یوم شود در آن سال یکروز زیاده
 گیرند و اینچنین سالها همان سالها اند که بیان کرده شدند و این
 سال اصطلاحی است با سبب زیاده است را وسطی قمری گویند

با اربعه سال قمری شمسی که بهجری است آنرا از
 زمان بهجرت پینمبر مصلوات الله وعلیاه می گیرند
 و آن بحساب وسطی مذکوره پانزدهم جولای روز پانجمین
 است و بحساب رویت هلال شانزدهم روز جمعه همان
 سال و ماه است اول آن شهر محرم است و آخر آن
 ذی الحججه و بمین سال و ماه را اهل اسلام در عبادت و اعیاد
 خود بشمار دارند و ماههای دوازده گانه اینست محرم صفر
 ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر رجب
 شعبان رمضان شوال ذی القعده ذی الحججه و شعبان این
 ماهها چهار ماه حرام است یعنی شهر من و حرمت آن نزد
 باری تعالی زیاده از ماههای دیگر است. نظر بمین حرمت
 درین ماهها جنگ و جدال با مخالفین مدت ممنوع شمارند
 مگر اینکه خود مخالفین مجبور سازند تا بمدة اربعه روز رحمت است
 و آن محرم و رجب و ذی القعده و ذی الحججه باشد و نیز اهل
 اسلام صفاتی از صفات در هشت ماه وقت تحریر اسمای آنها
 اضافه سازند و در چهار ماه باقی یعنی هر دو ربیع و دو جمادی
 بسبب موج و بودن صفات آن از اول و آخر یا اول و ثانی
 صفاتی دیگر تماشای نکردند یعنی محرم الحرام و صفر المشرف و رجب

المرجوب و صفت آن بحرام نیر آید مگر بیشتر مروج همان اول
 است و شعبان المعظم و رمضان المبارک و شوال المکرم
 و ذی القعدة الحرام و ذی الحجة المحرم و نیز منقول از مشایخ
 اهل اسلام است که می باید هرگاه آدمی به هلال ماه نظر کند
 مقارن آن یکی از اشیای مبینة نظر اندازد که تمام آن ماه
 به صحت و برکت گذرد و از باطلای نازل و ران ماه این باشد
 و آنرا بدینگونه نظم کرده اند * قطعه * ماه محرم زره بین اندر
 صفر بین آینه * اول ربیع آب روان آخر غنم ای نهنگر *
 اول جمادی نقشه بین پیری به بین و آخرین * ماه رجب مصحف
 به بین شعبان گیاه سبز تر * شمشیر در رمضان نگر
 شوال جامه سبز باس * ذی القعدة بهیسی کو و کی ذی الحجة
 و خرفه بتر * و در حدیث شریف وارد است که هرگاه هلال
 به بیند باید که بگوید * اللهم اهله علينا باليمن والايمان والسلامة
 والاسلام ربی وربک الله * بعد از آن سه بار بگوید * هلال
 خیر و رشد اللهم انی استئذک من خیر هذا الشهر و خیر القدر
 و اعوذ بک من شره * بعد از آن بخواند * اللهم ارزقنا خیر
 و نصرة و برکت و نعمة و نورة و نعوذ بک من شره و شر ما بعده *
 * قاعده * باید دانست که هر روز که غره محرم خواهد بود از آن

یک روز مابین گذاشته روز دیگر آن غره صفر خواهد بود و
 روز یک غره صفر است روز مابعد آن غره ربیع الاول خواهد بود
 و بر روز یک غره ربیع الاول است یک روز بعد از آن گذاشته
 روز مابعد آن غره جمادی الاول و روز دوم آن غره جمادی الثانی
 و همچنین تا آخر اولایک روز مابین گذاشته روز دیگر غره ماه دیگر
 بگیرند و بعد از آن بدون گذاشتن روزی متوسط مثلاً اگر غره محرم بر روز
 جمعه است غره صفر بر روز یکشنبه و غره ربیع الاول بر روز دوشنبه
 و غره ربیع الثانی بر روز چهارشنبه و غره جمادی الاول بر روز
 پنجشنبه و غره جمادی الثانی بر روز شنبه و غره رجب بر روز یکشنبه
 و غره شعبان بر روز سه شنبه و غره رمضان بر روز چهارشنبه
 و غره شوال بر روز جمعه و غره ذی القعدة بر روز شنبه و غره ذی الحجه
 بر روز دوشنبه خواهد بود و همکذا مکرر درین قاعده حصول علم غره
 یکماه ضرر است تا از آن غره ماه دیگر بر آرند * قاعده دیگر * که
 در آن علم غره ماهی ضرورت ندارد و منسوب است بجناب
 ولایت ماب امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و همال
 هر ماه که مجهول است بر آوردن می توانند مکرر درین قاعده علم
 بسنه هجری ماهیکه همال آن مطلوب است ضرورت و طریقه
 اش اینست که از مثال هجری ماه مطلوب همال است

هشت طرح کنند یعنی هر قدر که عدد هشت بر آید آنرا خارج
 سازند آنچه باقی ماند خواه هشت یا کم از آن خواهد بود یک
 یک از آن برین حروف هشتگان به نهند * ا ه چ ز د ب و د *
 بر حرف که منتهی شود عدد و آخر حرف بحساب ا ب ج د که فته بران چهار
 بیفزایند و آنرا محفوظ دارند و هلال ماهی که مطابق باشد از
 محرم تا اناراه برین حروف دو از ده گانه سطر سازند یعنی بر حرف
 اول محرم نهند و بر حرف ثانی صفر و هکند و آن حروف اینست
 * ز ن چ ه و ا ب د ه ز ا ج * پس بر حرفی که ماه مطابق منتهی
 شود عدد و آخر حرف بر عدد محفوظه سابق افزوده مجموع را اگر فته
 از شنبه به ترتیب ایام هفته بشمار کنند یعنی یک یک از این
 اعداد مجموع به ترتیب بر هر روز بگذارند پس یک دور
 یابد و خواه سه بر هر روز که این تقسیم منتهی شود غره اناراه همان
 روز باشد و یک روز ماقبل آن هلال و معنی یکد و ریاد و یاسه
 اینست که بگذاشتنی یک یک از آن اعداد مجتمعه بر ایام هفته
 هرگاه هفته تمام شود باز از اول هفته شروع کنند و هکند امثلاً اول
 رجب اس سال می خواهم که بدانم چون از سال بمجری
 یعنی ۱۲۶۳ هشت هشت طرح کردیم هفت باقی ماند
 آنرا بر حروف هشت گانه مذکوره اول بسط کردیم منتهی بحرف

و شده و آن که شش است گرفته بر آن چهار افزودیم ده شده
 از آن محفوظ داشتیم و چون مطلوب هلال رجب بود از آن بحدوث
 مذکوره دو م بسط کردیم بحرف بار سید و آن که دو است
 با ده جمع ساختیم و از ده شده از آن برای ام هفته بسط نمودیم
 و در دوره دوم منتهی به سه شنبه شد که آن روز غره رجب
 سال ۱۲۶۳ است پس روز دوشنبه هلال خواهد بود
 * قاعده دیگر * چهارم هر ماه بود یکم واقع شود همان روز غره ماه
 سوم بعد از آن ماه خواهد بود مثلاً در چهارم رجب غره رمضان
 و چهارم شعبان غره شوال خواهد بود و بماند اگر واضح باد
 که این قواعد در استخراج اهلانه و غره های ماههای سال
 وسطی قمری کافی و دافی خواهند بود و در این هم ممکن است که
 بسبب سالهای کبیسه فتوری در حساب واقع شود الاکن چون
 حساب اهل اسلام بر ویت هلال است پس در ایامیکه
 رویت بسبب ابر و باد نشود و گویان قواعد مقتضی ظهور هلال باشند
 اگر آنروز بیست و نهم ماه گنشته است در اهل اسلام
 هلال آنروز معتبر نخواهد بود و رویت از آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم که فرمود: «نستعمل الا بالبرهان ولا نعتد به الا بالبرهان»
 بالبرهان و افطر و بالبرهان * یعنی ما استیلا عام هستیم که از تحریر

و حساب آگهی نذاریم شمار روز بهر دیت هلال دارید و افطار
بر رویت کنید و درین زمانه بهندوستان دو سال قمری دیگر
رایج اند که اندر اسالهای جاو سن گویند یکی سال جاو سن
ابوالظفر محمد بها در شاه بادشاه دهلوی که سیم ده نشین سلاطین
تیموره است و آن از بس است و هشتادم جمادی الثانی سال ۱۲۵۳
هجری شروع شده که بپیردن از قلعه مبارک دهلوی در حساب
نیست و در دارالضرب فقط روز جشن جاو سن چند
سکه بنام نامی با سکه جاو سن مضروب میشد که جانشین انگلیزی
نذر میگذاشتند الحال که این رسم هم برهم شده معلوم نیست
که متوسلین خاص همچنان بعمل می آرند یا نه دوم سال
جاو سن ابوالظفر مصباح الدین شریا جاده سلطان عادل خاقان
زمان محمد امجد غلیشاه بادشاه او ده خاندان مالک است که در
دارالضرب های انحصاری طلا و نقره بنام نامیش تارک
عتیدت و افتخار بهر شش برین میساید و در جمله و فخر سرکار
از صدر تا متصل تحریر آن مروج است لکن عوام در تحریر است خود
عادت اندراج آن ندارند و شروع آن از پنجم ربیع الثانی
سنه ۱۲۵۸ هجریست و یکی از محال حرکت قمر سیم
بنمازل قمر است و اگر چه اندر اخذات در حساب سنین

و شهر نیست لکن بمناسبت ذکر حرکت قمر تشریح آن
مناسب معلوم شد واضح باد که چنانکه منطقه البروج را
دوازده حصه کرده هر حصه را به برجی نام زد ساختند همچنین
از برای تعیین حرکات روزانه ماه و تحدید اوضاع دی
نسبت به شمس منطقه مذکور را به بیست و هشت بخش
متساوی قسمت می کنند و آنرا منازل قمر نام دهند و همچنین
اهل هند آنرا به بیست و هفت بخره قسمت کنند و آنرا بیست و
نام کنند و تفصیل آن در بیان سنین و شهر رهندی خواهد آمد و نشای
اختلاف از هر دو اینست که چون تمام دوازده ماه تناسب و بیست
و هفت روز و هفت ساعت و چهل و سه دقیقه است
به بیست و هشت و نه بیست و هفت پس برای تسهیل اهل
یونان کسر را کامل کردند و هندوان آن کسر را حذف نمادند
و عربان این منازل را به نسبت قیام شمس در آن
با نوا اسمیه میگردانند و اعتقاد آنها چنین بود که این بیست
و هشت کوکب اند که در سالهای کامل طالع و سقوط نامه
اتفاق شود و میگفتند که هر گاه یک نوا سقوط کرد و نوا
دیگر که نظیر و رقیب آنست طالع نمود باران میشود پس
میگفتند که باران مابین قیلان نوا است و بشمار نواهای از

انوا' نو' پانزد هم ان معاقط میشود و لهذا طالع و معاقط را به نسبت
یکه گر رقیب می گویند و انحضرت صلی الله علیه و سلم که تغایط
درهما نعت این اعتقاد نمود منشا' ان همین بود که عرب مظهر را
منتسب بنو' می مفاختند لکن اگر کسی مظهر را از فعل الهی داند و
مرادش ازین قول که مظهر با بفلان نو' است یعنی بوقت طلوع
یا سقوط آنست پس درین قول محذور نیست چنانکه شیخ
عبدالحق دهبوی نقلها عن جامع الاصول در ما ثبت من السنة نقل
کرد با بجمعه درینجا مرا و از منازل قمر همان بخشش های بیست
و هشتگانه است که قمر هر روز یک منزل از ان طی می کند
والیه یشیر قوله تعالی * والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم * و از برای محدید و تشکیل این منازل صور گواکب
ثوابت که در ان واقع اند تعیین نموده اند و چون مجموع دایره
منطقه البروج سیصد و شصت و پنج درجه است پس بعد
تقسیم آن بر بیست و هشت هر منزل دوازده درجه و پنجاه
و یک دقیقه و است و شش ثانیه بالی شد و اسمهای هر
این منازل است و هشتگانه بدین نوع است ششم طیس بطس
ثریا و بران هتعه هتعه ذراع نشر طرفه ذبحه زیره طرفه عوا
سمک اعزل غفر زبانا اکلیل قلب المعقرب شواله نعیم بانه

سه ذابح سه باع سه السعد سه اخیه فرغ مقدم
 فرغ مومر * مطلب سوم از مقصد اول * در بیان شبانه
 روز و ایام هفته و زمانه ساعات و متعلقات آن باید دانست
 که روز عبارت از شبانه روز است و شبانه روز با اصطلاح
 هر طایفه مختلف است حکامی فارس و یونان از وقتی بگیرند
 که مرکز شمس بر نصف النهار رسیده و زمانه مابین دو نصف النهار
 یک شبانه روز باشد که اندر ایونم بدیله گویند و نزد مسیحیان
 هندیان و ایان از طلوع مرکز آفتاب است پس مابین الطاوغین
 مقدار شبانه روز باشد و نزد ترکان از حین غروب
 مرکز آفتاب است و نزد حکامی قرنگ شروع آن از وقت
 رسیدن مرکز آفتاب بود و ایلیان بود پس مقدر شبانه روز از نصف
 شب تا نصف شب دیگر باشد و پیش اهل شرع
 شروع شبانه روز بعد از غروب تمام قرص آفتاب است
 و ابتدای روز با اتفاق جمله اهل هدایت از طلوع مرکز آفتاب
 است و منتهای آن حین غروب مرکز شمس و نزد اهل شرع
 شروع روز از وقت طلوع صبح صادق است و آن وقتی
 است که در آن بیاض صبح منبسط شود و منتهای روز همان مبد
 شبانه روز است هر دو حسب ایشان و مبد شبانه روز

هر یکی هفت روز است که منتهای روز و است و منتهای شب
 بعد از بیست و سه شبانه روز هفتاد و یک ساعت
 است زایش و نه کم باکن هرگاه در روز کم می گردد در شب
 می آفرایده هرگاه از شب بکاهد در روز زیادت می پذیرد و این
 امر مختلف می شود بحسب از من و آفاق در بلدان شمالی
 العرش مثل تمام هندوستان و دیگر ولایات در ازترین
 روزها است که در ثلث آخر خیزان باشد و آن ثلث
 آخر ماه چون انگریزی است و همان منتهای طول نهار با ختام
 افق است و همین است منتهای کوتاهی شب بعد از آن
 روز شروع در نقصان گیرد و شب در زیادت تا اینکه
 ایام مهر خان رسد و روز و شب مساوی گردد و آن
 در ثلث آخر ماه است بطریق آفاق و در نیمه
 روز و شب هر دو از ده ساعت گردد پس
 در ثلث آخر ماه است بعد از اول شب منتهی شود که همان انتهای
 قصر نهار است باز شب شروع در نقصان گیرد و روز
 در زیادت تا اینکه ایام بهار رسد و شبانه روز مساوی
 گردد و آن در ثلث آخر ماه است و از روز شروع
 در زیادت گیرد و شب در نقصان و در بن مقام در جدول مرقوم

می گردد که از اول حال در ازی و گوماهی شب و ابتدا و انتها و مقعر آن
و اعتدالین بقیده تاریخ و در جماعه بلاد که مابین عرض البلد بسات و یک
درجه و سی دقیقه و سی درجه واقع اند معلوم خواهد شد و از
جدول دوم حال طلوع و غروب آفتاب در همان بلاد مذکوره
به تعیین تواریخ تمام سال منکشف خواهد شد و اگر چه در آفاق مایه
فی السجماه تفاوت در تعیین طول و قصر شبانه روز واقع
می شود لکن نزد حکمای فرنگ باین فرق قایل اعتنا نیست لهذا
موافق مذهب آنها بقام آمد و هر دو جدول مذکوره در صفحه حاضر مرقوم
است و طریقه استعمال جدول اول ظاهراست محتاج بشرح و بیان
نیست لکن طرز دریافت طلوع و غروب از جدول ثانی اینست
که هر بانه یک حال طلوع و غروب آن در یافتن منظور باشد اول
عرض البلد آن در یافت نمایند آنچه عرض البلد آن باشد در خانهای
عرضی جدول که بالای همه اند نظر کنند که در جاست عرض البلد
بقاعده ابجد مرقوم است و قایق آن بهند سه و مقام عرض البلد شهر
مطلوب الطلوع و الغروب تعیین ساخته اگر طلوع مطلوب
است از جانب راست و اگر غروب مطلوب است از جانب
چپ و رماهی و تاریخی که دریافت آن منظور است بر تنهای هر دو
یعنی بسمازات آن تاریخ و در خانهای عرضی جدول عین زمر

عرض الباقی نگاہ کنند که همان مقدار طلوع یا غروب خواهد بود پس در هر خانه بجای علامت ساعت که شش یا پنج است و یا ه نوشته شده و علامت و قایق بر قوم هند سه مثلا اگر در کدام خانه این علامت است و ۲۰ شش ساعت و چهل دقیقه باید فهمید و بجاییکه این علامت است ۵۰ پنج ساعت و پنجاه دقیقه تصور توان کرد و کند تا آخره چون منظور است که رساله عام فهم باشد لهذا اصطلاح رقوم نمی مرقوم نشد و چون از هر ماه همگیس چند تاریخ مرقوم شد پس تاریخهای که ذکر آن متروک شده طلوع و غروب نصف اول آن تاریخهای متروک که موافق طلوع و غروب تاریخ ماقبل آن و طلوع و غروب نصف ثانی موافق طلوع و غروب تاریخ مابعد آن باید گرفت و اگر زیاده تر تحقیق و تدقیق منظور باشد پس هر قدر اختلاف که در هر دو تاریخ قبل و بعد شده است آنرا تقسیم نمود و حصه رسد برای تاریخهای متروک تعیین باید کرد * قاعده * دستور است که بر هر قدر که طلوع آفتاب باشد اندک یا زیاد از دوازده کم کنند آنچه باقی ماند همان مقدار غروب خواهد بود و اگر مقدار غروب را از دوازده کم کنند همان مقدار طلوع خواهد بود مثلا اگر طلوع بر شش ساعت و چهل دقیقه باشد اگر آنرا از دوازده بکاهند پنج ساعت و بیست دقیقه باقی می ماند همین مقدار غروب

آن روز خواهد بود * قاعده دیگر * هر قدر که طلوع آفتاب است
اگر انرا دو چند کنند همان مقدار آن شب خواهد بود و هر قدر که غروب
است اگر انرا دو چند کنند همان مقدار آن روز خواهد بود و چون
بنابر دریافت طلوع و غروب ششمین حاجت بدر یافت عرش ابله شد
انرا با جمال از ماهیت آن و بعد از آن جدولی عرش ابله
بعضی از مکانات مشهوره دهند و ستان بقلم می آید بدانکه اهل
هیئت هر دایره را سیصد و شصت حصه کنند و هر حصه را درجه
نام دهند باز هر درجه را شصت حصه کنند و حصه شصتم را دقتیه
گویند و همچنین تقسیم دقتیه بشانیه و ثانیه تا عاشره است لکن
اینجا حاجت به تفصیل این نیست و یک دایره عظیمه بر فلک
ثامن فرض می کنند و انرا معدل النهار نام دهند و هر یک از آفتاب بر آن
دایره می رسد شبانه روز مساوی می گردد و آن در هر سال
دو بار اتفاق می افتد که یکی را اعتدال خریفی گویند و دیگری را
اعتدال ربیعی پس اگر فرض کنند همان دایره عظیمه را که کره
زمین را قطع کند پس خطیکه از قطع کردن آن دایره در زمین
میداشود آنرا خط استوا گویند و بدانیکه زمین برین خط واقع اند
انجا همیشه شبانه روز مساوی باشد و زمانه انجا هم مثل زمانه ایام
بهار باشد و این بلاد را پنج عرش نیست و بدانیکه جانب

شمال با جنوب از ان خط منحرف اند پس قوسی که از بلده
منحرف تا خط مذکور است آن قوس عرض البلد است و اگر
انحرافات جانب شمال است عرض البلد شمالی گویند و اگر
جانب جنوب است عرض البلد جنوبی نامند و معموری عالم
تمام سمت شمال خط استواست و جانب جنوب بعضی
جزایر اند و پس درین جدول عرض البلد اکثر بلاد ممالک
هند وستان مرقوم می شود و مکاناتی که درین جدول نباشند
عرض البلد آن هر بلدی که قریب تر از ان باشد عرض البلد آن
در جدول موجود است همان مقدار فرض باید کرد که برای استخراج
طاوع و غروب و غیره کافی خواهد بود و یکی از اصطلاح اینها
طول البلد است شرح این بر وقت دیگر انداخته اینجا
همراه عرض البلد در یک جدول ذکر کرده می شود باین عمل بطریق
علوم متعارفه تسلیم باید کرد که اینهم یک چیز است و
جدول عرض البلد و طول البلد در صفحه عاصمه مرقوم است
باید دانست که پیشتر مذکور شده که شبانه روزهای
بست و چهار ساعت است و ساعت را همانی گفته گویند و آنرا
بر مشصات تقدیم کنند و حصه شدت ساعت را دقیقه گویند
و بانگیزی آنرا ازت نامند و این دقیقه را هم مشصات حصه

کنند و حصه شصتم اند اثنایه نامند و بانگر یزی آنرا سسکنند
گویند و این ثانیه را شصت حصه نمایند و حصه شصتم آنرا ثانیه
گویند و همچنین تا عاشره تقسیم کرده اند لکن اینجمله تقسیمات
یعنی بعد از دقیقه بحر محاسبین ارماء و زبجات کار آمد کسی
نیست و اهل هند شبانه روز را بر شصت حصه تقسیم کنند
و حصه شصتم آنرا گهتری نام نهند پس دویسم گهتری را یاس
ساعت باشد و گهتری را هم شصت حصه کنند و حصه شصتم
را پان نامند پس دویسم پان را یاس و دقیقه باشد و پان را
هم شصت حصه کنند و حصه شصتم را پیل نام نهند و در عرض
مناعت بر گهتری هم اطلاق یابد لکن آنرا ساعت عرفی گویند
و گهتنه را ساعت نجومی و نیز شبانه روز را بر هشتت نیز تقسیم
کنند و هر جز را پاس نام نهند و بهندی آنرا پهر گویند پس چهار
پهر روز را کنند و چهار پهر شب را و مقدمه را پاس با اعتبار
در ازی دو کوتاهی شب و روز مختلف میباشد و دانشمندان
هر بار برای ادراک مقدار شبانه روز و ضبط اوقات طرق مختلفه ایجاد کرده اند
در هند و سستان. کسی مد و رکلان برنجی معایق کرده بعد از انقضای
هر ساعت عرفی آنرا از چوبی می زنند که آوازان و در تر رسیده و
خاص و عام از مقدار انقضای شبانه روز مطلع گردد و آنرا

گهرت یال نام نهند و برای او را ک عمده گهرت یال دو وضع ایجاد یافته یکی اینکه دو ظرف زجاجی بمخوف سازند و هر دو بواسطه یک انبوه زجاجی متصق سازند که گویا هر دو یک ظرف گردد و پیچ را می و منفذی از بیرون نکنند مگر اینکه سوار نحی باریک کنند که از یک طرف بطرف دیگر راه دارد و در یکی از آن ریگ انمقدار پر کنند که اگر اندامکوس کنند از راهی که در انبوه است آن ریگ بمرصه یک گهرت ی در ظرف دوم در آید که حال انقضای یک گهرت ی در یافته گهرت یال یکضرب عمده گهرت یال زنند و باز آن ظرف را ممکوس کنند و طریقه دیگر اینست که کاسه را از رصاص سازند و بوسط آن سوار خشی کنند باینمقدار که اگر کاسه را در آب نهند آب براه السوراخ در یک گهرت ی بکاسه در آید از نگاه اندک کاسه غرق شود و انقضای یک گهرت ی معلوم شود و اکثر هممه گهرت یال اول در سمنه بکار دارند و ثانی را در حوض و در هندوستان قبل از آنکه ساعت انگریزی رواج یابد مرسوم بود که اشخاص که مایه و متوسطین که طاقت ملازم داشتند عمده گهرت یال نه اشتند یکی ازین دو الیه بهرمانیده میداشتند و شصت دانه یا سی دانه بطور دانه های تبییج در رشته منظم کرده موافق طریقه حساب پهلوان دانه را

از یک طرف بطرف دیگر می بروند و از آن خط افقات میساختند
 بلکه الحاق هم بعضی کم مایگان و نیز بمثل که رداج گهری نیست
 یا تمبر آن و شعور دارند همچنین این آرنده و طریقه ضرب
 گهریال اینست که بعد از طلوع صبح صادق چون یک ساعت
 عرفی گذشت یک ضرب بر گهریال زدند و بعد دو ساعت
 دو ضرب و همچنین تا غروب و وقت شب شروع از غروب
 کنند و چون هر یکی از شب و روز را بر چهار چهار قسمت
 کرده اند و متناوب آن بحسب اختلاف درازی و کوتاهی آن مختلف
 می باشد لهذا معمول است که در ایام مساوات یوم و ایام
 دو بهر اول و آخر هم در شب و هم در روز هشت هشت
 گهری گیرند و دو بهر وسطی هفت هفت گهری که مجموع می
 گهری شد و مجموع شبانه روز شصت گهری و در روزهای
 و راز دو و بهر اولین نه نه گهری و دو و بهر وسطی هشت
 هشت گهری که مجموع آن سی و چهار گهری شد و شب را
 دو و بهر اولین هفت هفت گهری و دو و بهر وسطی شش
 شش گهری که مجموع آن است و شش گهری شد
 و در ایام شبهای و راز عکس آن و ظابطه است که چون
 بعد از طلوع فجر گهریها بمقدار یک پرمینه گهریال زدند

باز همون اعداد گهری می پهر را کمر زنند و بعد مکث قلبیای
 یک ضرب دیگر زنند که اشاره با نقضای یک پهر باشد
 بعد از آن که در پهر دوم شروع کردند بعد انقضای یک گهری
 بر یک پهر اولایک ضرب زنند و بعد مکث قلبیای یک ضرب دیگر
 زنند که معلوم شود یک گهری بر یک پهر گذشت و همچنین
 بعد انقضای دو گهری بر یک پهر اول دو ضرب متصل زنند
 و بعد مکث قلبیای یک ضرب دیگر تا اینکه ضربات پهر دوم هم
 ختم شود و انگاه دو پهر دو پهر گذشت باز کمر کنند و بعد مکث
 قلبیای دو ضرب دیگر زنند که ایما با نقضای دو پهر باشد باز
 در پهر سوم شروع نمایند و بعد اتمام عدد آن پهر همچنین
 اعداد سه پهر کمر کرده بعد مکث قلبیای سه ضرب دیگر
 با اشاره انقضای سه پهر زده در پهر چهارم شروع کنند و بعد
 اتمام آن اعداد هر چهار پهر کمر نمود و بهمان نهج بعد توقف قلبی
 چهار ضرب زنند و آنرا الکبحر نام زنند و آن به تمامی روز بعد
 غروب باشد و به تمامی شب وقت صبح صادق و بعد از کبحر
 باز از یک گهری شروع نمایند و چون در هندوستان اکثر
 امور از خصوصیات پادشاهی بود منجمان آن یکی اینهم بود
 که بعد یک گهری هم از شب و هم از روز بجز گهریال

پادشاهی بدیگر گهرتیا لهنه زده باشند چنانچه این عادت
گهرتیا لیان هنوز باقی است که بجای دیگر سرای کارخانه پادشاهی
یک گهرتی نه نوازند و از دو گهرتی ششروع سازند
و اهل فرنگ که ساخته اند ششتمابرا اجزای چند از آهن
و غیره و در آن قوت قبض و بسط بر نسبت های معینه نهادند
که اگر یکبار اندر قبض کنند به نسبت ترکیبی خود بنحویه و در آن بسطی
بمناسبتی که داشته اند پیدا میشود و بسط آن بصورت تدویری
است یعنی محرک اصل بر خود میگرد و بمناسبتی معین و بالای
آن لوحی مدور از چینی یا طلا و نقره و غیره در وسط آن
سوار نمی گردد بواسطه عمودی که بسبب تحریک محرک
اصل آن عمود هم بر خود میگرد و از آن سوار رخ گذرانیده
تعبیه گردند و بر سر عمود مذکور دو سوزن یکی کلان دیگری نورد نیز
تعبیه نمودند و طول سوزن کلان مقعر از نصف قطر دایره
ایست که بر آن لوح کشیده اند و این هر دو سوزن گرد دایره آن
لوح میگردند کلان از آن در یک ساعت یکدوره تمام میکند و خورد
در دوازده ساعت یکدوره تمام میکند و بر دایره مذکور هفت سه
کنند از یک تا دوازده پس هرگاه سوزن خورد از دوازده
بر یک خواهد رسید بالآخر و هم سوزن کلان از دوازده حرکت

کرده یک دور تمام خواهد کرد و باز بر دوازده خواهد رسید و همچنین
سوزن خورد هرگاه از یک بر دو خواهد رسید سوزن کلان دور
دیگر تمام خواهد کرد تا آنکه هرگاه سوزن خورد یک دور تمام خواهد نمود
سوزن کلان دوازده دور خواهد نمود چه فرض و معین کرده شد که حرکت
خورد دوازدهم حصه حرکت سوزن کلانست و هرگاه عین
وقت نصف النهار یا نصف اللیل هر دو سوزن را بر دوازده دارند
پس سوزن خورد از حرکت خود میسر ساعت خواهد بود و آن هندیست
از یک تا دوازده کرکر زمان گذشته از ساعات خواهند بود
و چون هر ساعت منقسم است بشصت پس مابین هر یک
از علامات ساعات پنج پنج دقیقه خواهد بود لهذا مابین هر دو ساعت
از یک تا دوازده پنج پنج نقطه خورد کرده اند که سوزن کلان
از مرد خود از یک نقطه به نقطه دیگر میسر و قایل ماضیه باشد
پس هرگاه سوزن کلان مثلاً بر عدد شش رسید و شروع
حرکت از دوازده شد لا محاله سوزن خورد مابین دوازده و یک
خواهد بود درین صورت معلوم شد که سی دقیقه ساعت بعد
از دوازده گذشته است و همانند اینست اصل ایجاد این الیه که
آنرا ابانگیزی و اچ میگویند و ترجمه آن با حفظه پاس است
بمعنی نگهبان لکن الحال در هند و مسلمانان آنرا اگهری گویند

و بعضی ساعت نامند از جنس تسمیه کشی با سم محل بعد از آن درین
 آله صنایع عجیبه بعمل آورند و اکنون در اکثر بانکه تاسمه اینقسم آله محمدرک
 جدا جدا برای ساعت و دقایق میدارند و در بعضی محمدرک ثانیه و ثالثه
 هم دارند و برای آن دواپیر و سوزن های خورد دیگر بران لوح تعبیه کنند
 و اوضاع این آله از کمیت و کیفیت و عظم و قصر مختص و بکثرت
 است متعدد از قصر آن بحدی دیده شد که زیر نگین انگشتر می نهند
 و بظلمت انجمن است که شنبه شد که قطران پنج چهار ذراع
 بانکه زیاده می باشد و بعضی اتمام چنان هم تیار کردند که در آن
 جزوی از اجزای اندرونی آن با نقضای ساعت خود بخود بر یکی از اجزای دیگر
 آن قرع می کنند و آواز می دهد و بسجوساخت را کلاک نام نهند یعنی
 آواز دهنده و همچنین گهریال متعارف هندوستان هم انگریزان
 و رافواج خود از رساله های سوار و پیاده در هر رساله و هم امرای کلان
 ایشان بر دیو رهی های خود می دارند مگر نواخت آن هم در ساعت
 گلاک و هم در گهریال بر ساعت بخومی یعنی گنجهت است و در
 گهریالها بعد چهار و هشت و دوازده همان عدد را مگر رکنند و آنرا هم
 اهل هند گجر نام نهند و بر جهازات انگریزی و غیره از خود و تا کلان
 طریقه جدا گانه جهت حفظ اوقات ملاخان و دیگر عماله جهازات
 است که در نگله کلان آویخته اند و در شبانه روز از یک تا هشت

شش بار اندر جنبش دهند باین طریق و قتیکه نصف ساعت
 بر دوازده گذشت یکبار جنبش دهند و به نواخت یک ساعت
 دوبار و بر یک نیم سه بار و بر دو ساعت چهار بار و بر دو نیم
 ساعت پنج بار و بر سه ساعت شش بار و بر سه نیم
 ساعت هفت بار و بر چهار ساعت بار و آنرا مکرر کنند باز بر چهار و نیم یکبار
 جنبش دهند و بر پنج و نیم دوبار تا هشت بار کامل گردد و باز
 مکرر کنند و از هشت و نیم شروع کنند که بهمان پنج اول یکبار
 جنبش دهند و بر نه ساعت دوبار که تا دوازده ساعت
 باز هشت بار جنبش شود و آنرا نیز مکرر کنند و بعد از دوازده
 باز بهمان طریق شروع کنند پس از یک تا هشت سه بار در روز
 و سه بار در شب جنبش زنگنه یعنی آرنده اوقات دریافت
 نمایند لکن درین جنبش های زنگنه بسبب تکرار ابتداء
 اجانب را در فهم آن صعوبت شود و بعد مجاورت آن شکی
 باقی نمی ماند و مضمون این بیت گویا برای همین قاعده ضبط شده
 * بیت * لیک باید ترا نیز مدام * تا مکرر چاشت را تاغوسی
 شام * و زمانه را تقیسی دیگر است یا یام اسبوع یعنی هفته
 پس یک هفته هفت شبانه روز را گویند و برای هر یکی از ایام
 هفته نامی جداگانه نهاده اند و هر یکی از آن منسوب است

بگو کبھی از سبعة بسیار دبانکه در بعضی السنه اند با سعمای همان
کواکب نام زد کرده اند چنانکه در هندی و انگریزی و اینجا جلد دومی
خاوی ایام هفته در زبان عربی و فارسی و اردو و هندی و انگریزی
با اشاره انتساب آن بگو اکب سبعة مرقوم دیگر و

[illegible]

باید دانست که در هر قوم یکی از ایام هفتگه را مخصوص عبادت دارند و نیز یک شمارند و در آن روز از اکثر کارهای

و ینوی احترام کنند و از همان روز شروع هفته گیرند نزد اهل اسلام روز جمعه است که این روز را مخصوص عبادت داشته اند و اما ادای صلوٰة جمعه هر مسلم را باید که از جمله کارهای دینی احترام از کند و اگر خدا توفیق دهد تمام آن روز را مخصوص عبادت دارد که در احادیث صحیح و وارد شده که در روز جمعه ساعتی از ساعات است که در آن روز هیچ کس بیخ و عائی نگیرد الا با اجابت رسد و درین ساعت اختیاض است بعضی گویند که ساعت اول جمعه قبل طلوع آفتاب است و بعضی گویند ساعت آخر قبل غروب و همچنین درین باب اقوال مختلف بسیار اند پس گویا ساعت اجابت مخفی داشته شد تا هر مسلم به تلاش آن تمام آن روز را مخصوص عبادت و دعا و دعا و چنانکه ایله القدر در لیلی ماه مبارک رمضان مخفی است تا تمام ایالی این ماه عظیم الشان بقیام و عبادت گذرد و وقتیکه اذان جمعه شود اذان وقت تا انصراف از صلوٰة بیع و شرا و دیگر عقود بر اهل اسلام حرام مطابق است قال الله تبارک و تعالی و اذانودی الی الصلوٰة من یوم الجمعة فاسمعوا الی ذکر الله و ذروا البیع * یعنی هرگاه انداز صلوٰة جمعه شد و سعی کنید بطرف ذکر خدا و ترک کنید بیع را و دلائل است

امر بر وجوب خصوص در عبادات از مسلمات مسایل اهل است
 گو در تفاهیل آن اختلاف باشد بالجمله شرف و بزرگی این روز
 بزرگ کثیر است و بمقامهای خود مذکور یکی از شرف آن
 به نسبت ایام دیگر اینست که این روز عید مسلمانان قرار
 داده شد و در بن باب احادیث بسیار آمده و در یکی از
 احادیث وارد شده که اختر از کینه از عقد نکاح مابین عیدین یعنی
 اگر روز عید جمعه واقع شود پس عقد نکاح مابین هر دو
 دو گانه یعنی دو گانه عید و دو گانه جمعه نه بندی و در عوام
 شهرت دارد که مابین عید الفطر و عید الاضحی نکاح ممنوع
 است ظاهر اما عند آن همین حدیث باشد که بنا فیهی معانی حدیث
 در غیر موضوع لم بردند و حال آنکه خود حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و آله و سلم با ام سلمه رضی الله عنهما نکاح در ماه شوال
 کرده اند و همچنین نصاری یوم یکشنبه را از اعظم ایام شمارند
 و در آن روز اکثر کسان که ثابت قدم بر عقاید خود اند از کارهای
 دنیوی اختر از کنند و یهود در روز شنبه را مخصوص بعبادت دانند
 و نزد این قوم گناهی اعظم از توبه آلامی بکار دنیا و روز شنبه
 نه بوده است و هر دو هم شروع هفته از یکشنبه کنند و بنظر
 بودن آن روز شمس محترم شمارند لکن تخصیص این روز

برای عبادت و دن ایام آخر سموغ نشد * مطالب چهارم
از مقصد اول * در تحقیق و تعین زمانه و سال و ماه و تقسیم آن
موافق حرکات یومی نیرین. بطریق شاسترو جوتش اهل هند
یابید و است که مدار گردش روزگار بو قلمون با اعتقا و هند و
بر چهار دور است یکی ست جوک دوم تریپا جوک سیوم
دو اپر جوک چهارم کبجوک و هرگاه دور کبجوک تمام شود
باز از سر نو دور ست جوک و راید و منتهی کبجوک
گرد و و علی هذا القیاس همیشه احوال جمان برینمخال بود
و از ابتدا و انتهای نشانی پیدا نیست و مدت ست جوک
هفتده لکه است و هشت هزار سال متعارف است و درین
دور اوضاع جمان بر صلاح و سداد است و وضع و شریعت
و فقیر و غنی از مساوات است و درستی و مرضیات الهی
تجاوز نمی نمایند و عمر طبیبی ایشان درین عهد یک لکه سال
عرفی است و ایام تریپا جوک و و از ده لکه و نو و شش
هزار سال عرفی است و درین زمانه سده حشمه اذ فایح آدمیان بمقتضای
رضای الهی است و عمر طبیبی ایشان ددهزار سال معروف
است و دور سیوم که عبارت از دو اپر جوک باشد هشت
لکه و شش است و چهار هزار سال متداول است درین عهد

زدوشن. جهانیان بد درست کرداری و راست گفتاری است
 و عمر طبیعی مردم هزار سال مشهور است و عمر حضرت
 آدم و نوح و ایشمال ایشان که هزار سال و قریب هزار سال
 نشان میدهند اهل هند قبول میکنند و میگویند که چون ایشان
 در آخر دواپر جوک بوده اند عمر اینقدر داشته اند مدت
 دور چهارم یعنی کلجوک چهار لک و سی و دو هزار سال
 مترعات است و درین دور سه حصه اطوار عالمیان بر
 ناراستی و نادرستی است و عمر طبیعی درین عهد صد سال
 است و ظابطه ایام هر دور آنست که مقدمه کلجوک
 هرگاه مضاعف شود مدت ایام دواپر جوک است و هرگاه
 مقدمه کلجوک بر دواپر جوک زیاده شود مدت دور تریاتیا
 جوک است و هرگاه مقدمه کلجوک بر تریاتیا جوک زیاده شود
 مدت ست جوک میشود و آن بحساب اهل هند تا بجا که تاریخ
 هجرت حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 یک هزار و دویست و شصت و سه رسیده است از دور کلجوک
 چهار هزار و نه صد و سی و دو سال منقضی گردیده و اتفاق
 اهل هند بر آنست که حضرت باری نخست پنج عصر آفریده
 چهار مشهور و پنجیم اکاس و بعد از آن ششخصی تجزیه نمودی

و انش نژادی که سسمی بر مهابست باختلاف روايت
از کتم عدم بخاوه گاه وجود آورده و او را وسیله آفرینش
و سبب ایجاد عالم ساخت و بر مهابست انسان را باذن خالق
از کمن خفا بمنصه ظهور آورده چهار گرده ساخت بر همین چهارتری
پس سدر طایفه اولی را بجهت مجاهدات و ریاضات
و حفظ احکام و ضبط حدود معین ساخته پیشوائی معنوی بآنها منو ض
گردانیده ثانی را برای ریاست و حکومت صوری نصب فرموده
مقتدائی عالم ظاهر باو شان داد و وسیله انتظام عالمیان گردانید
طایفه ثالث را بجهت مزارع و مکاسب و سایر حرف تعیین
کرده جماعه رابع را بجهت اقسام خدمت معین ساخت
و بر مهابست مذکور کتابی که منضمین صلاح معاش و معاد باشد بظهور
آورده که انرا بید می نامند و آن صد هزار اشلوک است
و اشلوک عبارت است از چهار، چار و هر چن کمتر از
یک اچهر و زیاده از بست و شش اچهر نمیشود و اچهر بکحرف
را میگویند یاد و حرف ثانی ساکن و با تفاق و انایان هند عمر گرامی
این اعجوبه الخملیق که منمخترع کتاب مذکور است صد سال است
لیکن صد سال غیر عرفی چه هر سال او را سیصد و شصت
روز نشان میدهند و هر روزی مستکبر چهار هزار دور مذکور

و هر شبی بدستور روز متضمن چهار هزار چوک مسطور
و دانشوران بر همین متفق اند که تا این زمان چندین بر جمعا عالم
ظهور آورده و در پاره اختفا خرابیدند و این بر ممال موجود هزار
و یکم است و از عمر او پانصد سال و تیر روز اند شش شروع
در نصف آخر روز است * فتعالی الله عما یقولون علوا کبیرا *
و شک نیست که مثال ما مردم درین عالم مانا به باد یست
که انجا همه نابینا باشند و فیلی در انجا رسیده که هر یک به تحقیق و تجسس
حالتش رفت دست کسی بر گوشش او افتاده و دست کسی
بر پای او دست کسی بر خرطوم او و دست کسی بر پشت
او پس بعد اجتماع با هم کسی که گوشش او را گرفت گفت
فیل بصورت دو بابانی کمان است و کسیکه بایش بدست آورد
گفت نه بلکه بصورت محمود است و کسیکه خرطوم بدست
یافته گفت نه بلکه بصورت مشکیزه است و کسیکه تا پشت
او رسید گفت همه مفرغ فرسایند فیل مرتختی کمان و باند است
و با هم بنزاع و پرخاش در دهان میمانند و همه غافل از اینکه
فیل ماهیتی دیگر است عالی و بالا از افهام جمله تماشا بیان
و هر کس شبهه از تمیز یافته خود را ممیز حقیقی تصور کرد
و دیگری را بی تمیز و نزداد باب بصورتش و در جملة انسانی تمیز

و بحیثیت ادراک امری جزئی بمنجه با تمیز و لیکن ابان و ابانکه
 میگویند منشای تمیز نیافته هر کس بر تصور باطل خود خود را تمیز حقیقی
 پندارد و * اللهم فادنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم
 غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و سنین هر وجه ولایت
 هستند و ستان باختلاف صفا که و باندان خدایند و شهور
 و ماهها اگر چه بهین اسمی که پیشتر در جدول شهور فارسی
 و غیره مرقوم شد در اکثر صفا که و باندان باختلاف لهجه
 رواج دارند مگر بعضی بتامری گیرند و بعضی جاشمسی و آنچه
 در زیجات و تقاویم صفا که مقرر شد رواج تمبریران است شهور
 قمری گیرند و سنین شمسی مگر چون حرکت سنوی قمر
 به نسبت حرکت سنوی شمسی تقریباً در روز کم است
 اندر در سه سال مجتمع ساخته در حوالی سال سیوم یکماه را
 مکرر کنند و آن سال سیزده ماهه گیرند و این ماه مکرر را ناما
 و لوند گویند و درین ماه لوند هنو و از اکثر کارها احتراز کنند و آنرا
 و اخل سال دشمنانند تا اینکه سلاطین و راجگان بواسطه ملازمان
 و درین سال بابت یکماه مکررند و پس در حقیقت سال را
 شمسی دانند و ظابطه ماه لوند اینست که در هر ماه سنکرات
 یعنی شمسی که دو بار اجتماع شمسی و قمر شود ماه قمری

را که با سَم آناه است مگر گیرند چه بعضی شهر و شمسی
 سی و دو روز و سه ماه باشد پس اگر مثلا اجتماع تباریخ اول
 یا دوم ماه شمسی شد لاحواله باز تباریخ سی ام یا سی یکم
 اجتماع دیگر خواهد بود چه مقدار ماه قمری کم از سی روز است
 و همچنین ماهها با ستفراغی ازین هفت ماه باشد چیت
 بیست و یکم جیت اساره سادون بهادون کوارد و در پنج ماه باقی یعنی
 کاتک اگین ماگه پس دو اجتماع واقع نشود پس درین
 ماهها لونه نباشد بلکه چون مقدار بعضی ازینها قلیلی از ماه قمری
 کم است لهذا امکان دارد که در که ام ازین ماهها یک اجتماع
 هم صورت نگیرد پس در ان هنگام یکماه کم خواهند کرد
 و انسال که در ان چنین اتفاق شود یا زده ماهه محبوب گردد
 و همچنین اتفاق در کم از یکصد و بت سال واقع نگردد
 و از سنین آنچه در زیچات و تقویمات مینویسند یکی سهبت
 بکه ما جیتی است که از جاس راجه بکه ما جیت میگیرند و یکی
 سما که سما لاهن است یعنی از جاس راجه سما لاهن گیرند
 و شروع این سنین از نصف دوم چیت میسر و و بالافعل
 در وقایع تحویل خراج جمله ریاستهای هندوستان
 که از صوبه دهلی و اگره و اوده و اله آباد بر آمده اند

سال فصلی به تحریر رواج دارد و اصل سال از عهد جلال الدین اکبر بادشاه ابن هما یون بادشاه است و همچنین در مملکت بنگاله مشهور شمسی گیرند و شروع سال از بیست و یکم می کنند لکن در تعداد ایام مشهور همیشه اختلاف می باشد که در سالهای ماهی سی روز و همان ماه در سال دیگر سی و یک روز و عای هذا القیاس حال جمله مشهور است مگر مجموع سال کم و زیاد از سیصد و شصت و پنج روز نگیرند الا در سال کبیسه و قاعده آن هنوز معلوم نشده و سال مقلب سال بنگالی است و در ممالک آریه در مشهور بعینه همین طرز مملکت بنگاله است لکن شروع ماه یکروز پستتر از مشهور بنگالی گیرند و شروع آن از ماه آسن کنند و سال مروج انجا مقلب بولایتی است و عکس هم گویند و این هر دو سال هم از عهد اکبر بادشاه است و بنقل فرمائی فام که ابو الفضل در یکی از مولفات خود نوشته است معلوم میشود که تا زمان اجرای آن در هندوستان بهر مملکت سالی جداگانه در تحریر مروج بود لکن تا حکم نافذ شد که در تمام ممالک محروسه همگی یکسال بجزئی نوشته شود که شروع سال از همان ماه کنند که پیشتر می کردند نظیر بران و در ممالک مغربیه بنظر بودن ماه کوار شروع فصلی تحصیل خراج که از همان ماه شروع سال گیرند

از اندک سال فصلی کردند و در ممالک اریسته بهمین نظر
سال عملی نام نهادند و ولایتی هم گفتند باین نظر که ایجاد اهل ولایت
بود چرا که در هند وستان پادشاه و اتباع و راهل ولایت میگفتند
چنانچه الی ال هم انگریزان را ولایتی گویند و بهرچنین در ممالک
و کهن هم سال ایجاد لقب فصلی داند و شروع آن از کرام دادنیار است
لاکن و رینگاله لقب بهنگالی داند پس در حقیقت این هر سه سال
یعنی فصلی و بهنگالی و بمری است لکن این سالها شمرسی اند
و سال بمری قمری لهذا اقبال اینقدر اختلاف از بمری رو داده
و اختلاف قلیلی که مابین فصلی و بهنگالی است بسبب اختلاف
اصطلاح تعداد ایام شهر است و بعضی ناواقفین که سال
بهنگالی را شروع از عهد سبب شاد باد شاه بهنگاله نوشته اند
فدطامت چنانچه مشهورن قرطانی مذکور سابق بران دلاکت دارد
و ظاهر است که نهصد و شصت و سه بمری که در همین
سال اینهمه سالها شروع شده اند باینکه این سالها مطابق بود
چنانچه از حساب معاوم میشود که شش و ربع سال بمری نهصد
و شصت و سه است و ششسم نو مبر سال پانزده صد و پنجاه و پنج
بود و شروع سال فصلی نهصد و شصت و سه یکم کوار بود
که در دهم سبط مبر سال مذکور افتاده و شروع سال عملی

نهمصد و شصت و نهم کم آسن بود که هشتم سبب طهر
 سال مذکور شروع شد و شروع سال بانگالی نهمصد و شصت و سه
 یکم یکا که بود که در یازدهم اپریل سال پانزده هجری
 و پنجاد و شش واقع شد که این اتحاد خصوص در یک زمانه
 شروع دلیل قوی بر بودن این سالها ببحری است
 و شروع ماه هندی از وقت استقبال کنند پس
 تا وقت وقوع تفاوت دوازده درجه مابین نیرین تاریخ
 اول است و آنرا پرا مانند و چون دوازده درجه ختم شد
 پرا ختم گردید و دو شروع شد تا وقوع تفاوت است
 و چهار درجه همچنین برنیت تفاوت دوازده و دوازده درجه
 یک یک تته منتقل شو و تته دیگر شروع گردد که تا وقت
 اجتماع پانزده تته منقضی شو و این پانزده تته را پاکه سودی
 و شکل چپه گویند و بعد از اجتماع شروع به پاکه دوم شو و
 که آنرا پاکه بدی و کرسن چپه نامند و انهم باز از پرا شروع
 شو و لکن دستور است که اگر یک تته بعد از طلوع آفتاب
 شروع و قبل از غروب منتقل گردید آن تته را در آن روز
 مکرر کنند و اگر قبل از طلوع شروع شد بعد از غروب
 انتقال پذیرفت آن تته را در آن روز بشمارند و آرد و اسعی

پانز و ده گانه تهمه اینست هر دوا دوج تیج چوتهم پنجمین چوتهم
 ششمین اشتمین نهمین دهمی اکادمی دوا دسی
 تر دسی چودس پورنمین بعده از ان که پاکه بدی شروع شود
 باز از پرواده ستور شمار کنند لکن تهمه پانز دهم این پاکه را
 بجای پورنمین اداوس گویند و باز هر تهمه را دوحصه کنند و هر حصه را
 نامی بجاگاه دهند و اندا کرن گویند و بعد را هم نامند و آن یازده
 است یعنی بب بالاب کولب تیتل گر بنترج بستی که اندا
 بهم را هم گویند شکنی چشپید ناک کنسنگهن و شمار تهمه ها
 باین یازده کرن باین حساب است که نصف اخر تهمه چودس
 که شش چهمه را شکنی گویند و اداوس را چشپید و ناک
 و پروا را کنسنگهن و بب بعده از ان تا آخر به ترتیب دودو کرن
 بمقابل یک یک تهمه فرض کنند مگر بعده از پروا باز چهار کرن
 یعنی شکنی چشپید ناک کنسنگهن شمار نشود و نهمین
 هفت باقی یعنی بب بالاب کولب تیتل گر بنترج بستی
 دودو مقابل هر تهمه بشمار آید بهر قدر دور که ممکن باشد
 تا اینکه مقابل نصف اول چودس بدی یعنی که شش چهمه
 بستی خواهد آمد و باز از نصف اخر چودس مذکور شکنی
 و اداوس چشپید و ناک و پروا کنسنگهن و بب و باز همان

حساب اول دورای آن این تتهه ۴ رانامی دیگر است
 که سه سه تتهه را به یک یک نام ملقب کرده اند تا وقت
 پنجگون حساب خصوص در امور سمد و نخس سهولتی
 رود و آن اینست ندها بهدر را جیار کتا پور ناو حسابش
 اینست که تتهه اول و ششم و یازدهم ندها شد و دوم و هفتم
 و دوازدهم بهدر اوسیم و هشتم و سیزدهم جیا و چهارم
 و نهم و چهاردهم رکتا پنجم و دهم و پانزدهم پور ناو پیشتر
 در ذکر منارل قمر ای که ده شد که بنود همگی بست و هفت
 منزل گیرند و آنرا پنجهتر نام نهند و این اسمهای بست و هفتگان
 پنجهتر اینست آسنی بهرنی کر تکار و هنی مرگشرا ارد را
 پتر و س پشیا آشایشا کها پور با پهلگنی اترا پهلگنی هستا
 چتر سواتی دشا کها انوراد جیستها مول پور با شادها آتر شادها
 شمر دن و هشتجها ستها کها پور با بهار ر پد اترا با و ر پد
 ریوتی و باید و است که پنجهتر هم مثل تتهه نظر سرعت و
 بطور سیر قمر کهای در یکروز دو واقع شود و گاهی یکی هم تمام نگردد
 و حسابی دیگر است که بهت یک تتهه شمش را از بهت قمری
 کم کنند و آنچه باقی ماند از زمانه قمر اندا جوک نام نهند و آنرا
 هم مثل پنجهتر بست و هفت بخبره نموده اند و برای هر یکی

نامی بر آگاهانه وضع ساخته و مثل تپه و پشته جوک هم در بعضی
ایام در یک روز و انتقال پذیرند و بعضی صگاه در یک روز
یک هم منتقل نشود لکن انتقال جوک در یک روز کمتر
اتفاق افتد و اسمای بست و هفتگانه آن اینست :
بریتی آیشمان سو بهاک شو بهن آقا گند سکر ما و هرنی
شول گند بر دهی دهر بیا گهات هرشن بحر اسرک
و قی بات بریان بر گهه شیو ساد هیه سد هیه شهبه
شکل بر همه آیدر بید هرتی واضح باد که ادراک سعد و نحس
اوقات و طالع مردم و جمیع تعلقات آن و ترتیب زایچه
بطرز نجوم هینود هم محمول و موقوف بر دریافت این جهه
تقسیمات است که با اجتماع و اتفاق یکی بادیگری و مغایرت
و معاضدت آن نتایج بر آرند و حکم کنند * مقصود دوم از رساله
اول از رسایل پیوسته و پا * در بیان سعد و نحس و اصل و
ماهیت آن و آن مشتمل است بر سه مطالب * مطلب اول
در کلام کلی در باب سعد و نحس بطریق عقل و نجوم و هم
بنقل از احادیث نبوی علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام بی حجاب
است اینکه وضعی از اوضاع علوی از جنس حرکات کواکب
و اجتماع و اقتران و دیگر کیفیات آنها یا حادثه از حوادث سفلی

از جنس بوارح طیر و طبایع غیر آن یا موجب خیر و برکت به نسبت
ماست موصل بمنافع و فواید در انفس و اموال یا باعث هلاک
قبایح و مساوی منجر به نقصانات و مضار جانی و مالی اول معبر بسعد
است و دوم معبر به نحس و ازینجا پی توان برد که در عالم بهیزی
خواه از مواد علوی باشد یا سفلی بالذات سعادت و نحو سست
نداشته است الا بنظر صفات و عوارض که حرکات و اوضاع
آنها باشد و ظاهر است که اگر چیزی بالذات سعادت دارد
دیگری را ضرر رسیدن ازو محال باشد و اگر بالذات نحو سست
و ارد و جو د خودش به تهلاکه افتد و رینصورت اطلاق سعد
و نحس بر ذات چیزی به تجاوز باشد از قبیل اطلاق حال
بر محل پس چنانکه میگویند که مشتری سعد اکبر است
و زحل نحس اکبر است همین معنی است و ازینجا حدش این معنی
که در عالم حکمت ثابت شده است که تسهیمای فلکی خیر محض
اند پس زحل را نحس محض گفتن چگونه سزاوارع شد و امام
فخر الدین رازی علیه الرحمه در مفتاح العالوم بر رفع این شبهه
تقریری آورده و که میفرماید تحقیق آنست که اینجه شدن
عناصر چند سبب کمال حال مرکبات است لکن موجب نقصان
حال بسایط زیرا که آن تسهیمای بسایط را بد بود که از چیزهای

طبیعی خود بدون افتد و کیفیتهای طبیعی آن متغیر شود و اینهم خالهای
 نامطبیعی است و چون این معلوم شد گوئیم اثر نحوست زحل
 نسبت بامرکبات است زیرا که چون اوست برودت
 و خرابی باشد لاجرم مرکبات را از آن نقصان یابند بطمان باشد
 لکن آن نسبت بابسیاط سعد محض باشد زیرا که چون ترکیب
 باطل گردد و هر یک از بسیاط بحالت اصلی خود شود و آن
 سعادت حال او بود و علی هذا مشتری سعد است نسبت
 بامرکبات و خمس است نسبت بابسیاط پس معلوم شد
 که اجرام فلکی را بچه اعتبار خمس توان گفت انتهى و امری را
 ازین اوهام طایفه حوادث مستفای خواه موضوع جهت
 حیرت و درکت و قیام و سسادی باشد یا نباشد قبل از و دو اثر آن
 بقدرینه امتحانیه را باسب حکم که موثر است را علل آثار فرار داده اند
 یا هیچیک مناسبتی لفظی و معنوی دیگر باعث خبری یا سویی
 فهمیدن معبر بقلای و پذیر و است و آنچه تصور و فهم را فعال
 و تغییر گویند فال لفظ عام است که نیک و بد هر دو را شامل است
 و باضافت یکی از آن تخصیص پذیرد و اثر است گون و شکن
 گویند مگر این هر دو لفظ لغته تخصیص بقلای نیک است و در محاوره
 اهل هند بدر اجم مضامین بان سازند و همچو فال عام تصور

کنند و طیره خاض است. بنال بد و کاهی انرا هم بنال نیک استعمال کنند و در شرح محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام قال بر قال نیک و طیره بر قال بد اطلاق یابد بالجمله قال و طیره به نسبت سعد و نحس عام است که اطلاق ثانی بر طالع موضوعه سفادت و نحوست است و در ادل و دفع سابق را مداخلت نیست و منشا در تب آثار بران با وضعت علم وضع اینست که درین عالم اسباب به تجربه دانسته اند که علامات و آثار هر چیزی قبل از وجود آن بوجود می رسد و نیز بقاعده معینه حکما متضمن اینکه هیولای عالم واحد است البته یکی از موجودات را با دیگری در همچنین اوضاع و اسباب انوار ابا آخر مناسبتی هست پس ممکن که از کیلادی طبایع سلیمانی بان توانند بدلائل و در یکی از رسایل خود میفرماید تصور کنی که تعبیر مخصوص بصورتی است هر چه در بیداری می بینی یا می شنوی یا ملا حظ می کنی رسال حق اند و هر یک رسالتی مبرر مانند قاعده خالق آنست که اگر کسی سخن بی تقرب میگوید انرا اعتبار نمی کنند و حال آنکه از ان بیشتر اعتبار می باید گرفت و کای من آیه فی السموات والارض یهرون علیهم السلام عنهما عرضون الله از شیخ سعد الدین

خموی ماثور است که روزی با سته های بدغی از اصحاب
 بیضافت می رفتند و در راه ضعه عی پیش پای مرکب ایشان
 آمد شیخ فنی الحال از آن صوب مراجعت نمود و بان
 ضیافت ترقیت بعد از آن معلوم شد که جمعی که در آن ضیافت
 بودند به دم خانه هلاک شدند انتهی چون لفظ ضعه عی بصورت
 ظاهرش مرکب است از دو جزو یعنی ضعف و دغ پس شیخ
 وقت روانگی در ضیافت چون ضعه عی پهای مرکبش رسید
 می برد و باینهنی که این امرا شایسته است بآنکه ضیافت را ترک
 کن که ضعف از ضیف بز آورد که مهمان است و مغنی دغ بگنار است
 پس معلوم شد که در تغال و تطیر بودن اسباب آن هلال
 فاعلیه موثرات لازم نیست بلکه از غلامات و امارات آن نیز
 باشند و همچنین گویند که ممکن است که فقط فهم و تصور
 خیر باشد از چیزی علت حدوث آن گردد و از پیشتر خود آن
 امر نه علت مفهومی منه باشد نه علامت آن و از اینجا است
 که میگویند که از هیچیک امر قائل بد نباید گرفت و همیشه بفعال
 ناک میباید گرد آید و مشهور است * مصروع * مزین قائل بد کاورد
 حال بد * و در احادیث بنویسند هم ممانعت از تطیر ادا عین
 آنحضرت به تغال بسیار وارد شده چنانچه در قصه بهجت

آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست که هرگاه آنحضرت از مکه برآمدند کفار قریش بریده اسلیمی را به تعاقب فرستادند و او با آنحضرت در راه ملاقی شد آنحضرت از او پرسیدند چه نام داری او گفت بریده آنحضرت از ماده اشتقاق آن تثنیاء فرموده با ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت * قد بود امرنا و صلح * یعنی خوشی و خنکی با دو کار ما را که آخر روی بصلاحیت دارد باز فرمود از کدام قبیله گفت از بنی اسلم فرمود خیر و سلامت است باز فرمود از کدام بنی اسلم گفت بنی سهم فرمود یافتی سهم خود را یعنی نصیب و حصه خود از اسلام الی آخر الروایه که مال آن این بود که بریده و همراهیان او را در دند با آنهمه چنانچه برای تاثیر است ادویه و اغذیه مراتب و مدارج معین کرده اند که اگر ایاول و دوم و سیوم و چهارم تعبیر کنند مثلاً میگویند که فلان چیز در درجه اول خار است یعنی با استعمال آن اهل امرجه نمیشود که را کیفیتی زاید از حرارت بر مزاج محسوس نمیشود و در درجه دوم خار است یعنی کیفیت زاید با استعمال آن پیدا میشود لکن ضرر نمیکند و در درجه سیوم خار است یعنی با استعمال آن کیفیت زاید که در درجه تضرر و صدمه پیدا میشود و لکن ضرر

آن منجر بهلاکت نیست و بدرجه چهارم عارض است یعنی ضرر آن منجر
بهلاکت است و هر یکی ازین در جات را باز سست است و درجه
کرده اند یعنی اعلی و ادنی و متوسط همچنین میباید که اشیاییکه
مؤثر به عادت و نحوست اند برای آن هم مراتب و درجات
باشد و چنانچه تاثيرات مفره اغذیه وادویه آنچه بعد تجربه در کتب
طب نوشته اند بعضی از آنها در بعضی از منه و امرجه یافته
نمیباشد و از بعضی اشیایگاهی تخلف نمیکند مثلاً کیفیات درجه
چهارم که موت است یا تاثيرات سست موهنا و نظایر آن
که کیفیت اسهال است گاهی از آن تخلف نمیپذیرد و تخلف
تاثيرات از بعضی مؤثرات که معلوم و در کتب دیگر و در
منشای آن یا اینست که کیفیتی مفاد آن در مزاج شخص
یا از زمان و مکان حادث شود که مبطّل اثر آن گردد یا آن
تاثيرات اکثریه و بنظر خصوصیت امرجه و از منه و اکانه بود
که مجرب به تعلیم بیان سادست یا خود غام فهمید همچنین حال
تاثيرات سست و نحس بعینه تصور باید کرد و از اینجا است که
بدرک و تمیز آن ادراک و تجربه طبایع سیاه که قلب صافی و
مطمئن و غیر پر اگده به تعلقات علی معنی و نا اغشته بکدر و رات
لایقنی دارند معتبر است و یکی از بوا هشت معاد است و نحوست

مواد مفیدی که بعرض راجع است بنجربایان معنی است که تالیف اجزای
چیزی با تناسب یکی با دیگری یا بوضع آن مقابل چیزی دیگر نزد
طبیایح سلیمه مناسب یا غیر مناسب آید مثلا در خانه طول موافق
عرض نباشد یا طول و عرض موافق از ارتفاع ناقص یا در بنظر محسن
غیر مناسب یا صحن بنظر دار غیر مرضی افتد و علی هذا در استنباط
دیگر و همچنین عکس آن چه نیتیم 'نحو سست سوانی' رسیدن ضرری
بانفس و اموال و نیتیم 'سعادت علامه' وقوع خیر و برکت علی
سببیل القیایل همین است که بدان اسباب الهی و انقباض
یا سترقی و انبساطی بقلوب راه یابد و آن خود در مناسبات
و غیر مناسبات پیدا است اکنون آنچه از احادیث نبوی درین باب
وارد شده بعضی از آن مرقوم میگردد البی داد از بریده رضی الله عنه
روایت میکند که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال بدنی یگرفت بچیزی و هرگاه عالمی بر می گشت ناله
میشد میید اگر خوشتر می آمد میید و میید و میید
آن بر چهره مبارک منام میید و اگر کمر و هوش می آمد گراحت
آن بر چهره مبارک منام میید و اگر کمر و هوش می آمد
نام انموضع میید اگر خوشتر می آمد میید و میید
و میید آن بر چهره مبارک میید و اگر کمر و هوش می آمد

که اوست آن بر وجهه مبارک نبود و همیشه مراد هدیه است اینست
 که اگر شخصی را بجای میفرستاد مثلاً اگر نام او سعید است
 تفال میفرمود بسعادت آن و همچنین با اعماس و کذک
 از نام قریه تفال میکرد و مراد ازینکه فال بد نگرفت یا اینست که
 عمل بران نمی نمود یا اینکه کمتر میگرفت و ترمذی از انس رضی الله عنه
 روایت مینماید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر بجای
 بر می آمد و درین هنگام او از یارانش یا بخیج میشدند مسرور
 میشد یعنی تفال میفرمود و بر شد و نجاح آن امر و تائمه حدیثی که
 ابو داؤد از عروقه بن عامر قریشی روایت کرده اینست
 که اگر کسی از شما فال بد گیرد بگوید اللهم لا یاتی
 بالחסنات الا انت ولا یدفع بالسیئات الا انت ولا حول ولا قوة
 الا بک * و ابو داؤد و ترمذی از عبد الله بن مسعود می آرند
 که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم فال بد گرفتار شرک
 است و زیمنت از ما چیزی مگر اینکه الله تعالی بترکان اندازد و
 میکند انتهی یعنی هر ضرری که از تطیر ممکن الوقوع باشد بالضرر و
 از مسلمانان بسبب توکل و ورینماید ترمذی میگوید که در رای
 بن جماله اخیر اینخده پیش قول ابن مسعود است و بخاری
 و مسلم و مؤطا و ابو داؤد و ترمذی و نسائی باختلاف الفاظ

از انس رضی الله عنه روایت میکنند که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم که نیست نخوست مگر در اسپ و زن و خانه و در روایت دیگر اینست که ذکر نخوست و بر وی آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمودند فرمود که اگر نخوستی هست پس در خانه و زن و اسپ است و در روایت سبیل بن سعید اینست که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم که اگر نخوستی هست در چیزی پس در اسپ و زن و مسکن است این بخاری و بخاری و مسلم و موطا روایت کرده اند و نیز در حدیث موطا و مسلم و نسائی در سرای و خانه و اسپ واقع گردیده و ترمذی از حکیم بن معویه روایت میکنند که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود نیست نخوست در چیزی و گاهی یمن میباشند در خانه و زن و اسپ و ابو داؤد و انس رضی الله عنه روایت میکنند که گفت مردی یا رسول الله ما بودیم در خانه و اینجا کثیر بود عدد ما و کثیر بود اموال ما پس نقل کردیم در خانه دیگر و اینجا کم شد عدد ما و کم شد اموال ما پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم بگردانید آن خانه را که بد است و در موطا از یحیی بن سعید همچنین روایتی آمده که زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد

و شکایت از مسکنی که انجا نقل کرده بود نمود آنحضرت
فرمود بگزار آنرا که بد است با اختلاف الفاظ و نیز روایت
است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
کسیکه بر آمد بار او سفر و باز گردد بدین حال بد پس کافر شد
با آنچه نازل کرده شد بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بر روایت
آخر کسیکه باز ماند بسبب قال بد از حاجتش پس شریک
گردانید خدا را عرض کردند یا رسول الله پس کفار ه آن
چیزست فرمود * اللهم لا طیر الا طیرک ولا خیر الا خیرک
ولا اله الا الله * اینجمله احادیث از جامع الاصول است
با استثنای حدیث اخیر که از جامع کبیر منقول شده و درین
باب احادیث کثیره وارد و مشهور اند که مشهور از ان بنقل
در آمد شیخ عبدالحق و هاوی رتبه الله علیه و را ثبت
من السنه یفرماید در بعض احادیث نفسی قال بد و نهی از اعتقاد
آن مطلقا وارد و مشهور و از بعضی ثبوت آن در مثل زن
و دانه و خانه بصیغه جزم خواه الحال یا آنچه بود از امرها بماندند و اضعف
میشود و اینهم در معنی نفسی و نهی است یا بصیغه مشهوره مثلا
باینطور که اگر می بود پس درین است یا بد پس معنی
و مراد آن و خبر از ان آگاه است که تفسیر بر او جاری

نیست و اگر می بود پس این اشیا مظنه و محال آن بود چنانکه
 فرمود انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اگر چیزی می بود
 که سبقت میگرد و بر تقدیر پس نثار بد می بود و از هر حیث
 عاقلانه و ابن عباس رضی الله عنهما نفی آن بصراحت
 آورده پس وجه تطبیق اینست که تاثیر بالذات منفی است
 و موثر در جمله اشیا خداوند تعالی است و هر چیز بمخلوق و تقدیر
 اوست و اثبات آن درین اشیا بر سبیل جریان
 حادثات تعالی است که درین اشیا خلق نموده و آنرا
 اسباب حادثی قرار داده چنانچه آتش را سبب اعراف
 گردانیده پس نفی را جمع است دلالت تاثیر بالذات
 و اثبات حسب حادث است و حکمت در تخصیص این اشیا
 یعنی زن و خانه و اسب در عالم شایع است و گفته اند
 که نخوست زن بسبب ناشزه بودنش بر شوهر خود
 و عدم اطاعت او و مراوراست و نخوست خانه بسبب تنگی آن
 و همسایه بد و عدم طیب هوای او و نخوست اسب بسبب سرکشی
 و گرانی قیمت و ناموافقت او بمصلحتی است انتهى و در بعضی
 احادیث وارد شده که اسبی که یکی از قوایم او در لون مخالف
 سه قوایم دیگر باشد از سوار شدن بر آن احتراز باید

و الله اعلم بالظواهر با وضعت قضا و مضامین احادیث و اورد درین
 باب چنانکه انفا نقلا عن ما ثبت من السننه گذشت آرای
 اکثر طاهرا در وجه تطبیق همین است که چیزی را بجز ذات پروردگار
 مستقل در تاثیر فهمیدن ممنوع است پس نفی و ابطال
 اثر آن از همین جنس است تا عوام بغلط فکری و این اشیا را
 از نجوم و بواعت فال و طیره موثر حقیقی نفهمند و الا در باب
 تفعال و تطیر چنانکه بندی از ان ذکر یافت احادیث کثیره
 مرویست و سلف صالح در اختیارات ایام از سقم
 و از دواج و اعمال و دعوات سعد و نحس را اعتبار کرده اند و
 موید این معنی که نفی و ابطال اثر آن بنظم حفاظت عقاید عوام
 است بخاطر این که مرتبیا میگذرد میگویند که در باب طبایع
 سادیه اندر قبول دارند یعنی در اکثر احادیث ابطال اثر
 تطیر و مهانت آن وارد شده نه تفعال بلکه خود آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم تفعال فرموده اند چنانکه گذشت و ظاهر است
 که عوام بخوف ضرر امکان دار و که اشیا با عثره آثار موثر
 حقیقی نفهمند و آنرا بدان خبیج تعظیم و تکریم سازند چنانچه
 در وقت اضطرار حرکات اکثر عوام باین طریق مشاهد میشود
 بخلاف حکم این پس ضرر خرابی عقاید عوام در اول به نسبت

تأثیری اغالب و اکثر است و لهذا در شرع تشدد در همه نعمت این فیه
و ابطال تأثیر بد به تخصیص ذکر یافت و اگر نه چنین می بود
پس بظمان اثر هر دو از خیر و شر منظور و مراد می بود پس این
تخصیص را انفعلی نیست علایه از آنکه خود انحصرت صلی الله علیه
و سلم تقال میفرمود و اله اعلم بحقیقه الحال بالجماعه چون ادراک
اسباب تأثیر است بخود گماخته امریست پس صعب و دشوار
پس تقیید بدان با وصف صعوبت آن موجب هرج کالی در نظم
عالم است و بالفرض اگر تأثیرات آن موافق ادراک
ما باشد پس احتراز از آن با وصف صعوبت دریافت بنا بر
دفع ضرر یا اختیار آن بنا بر جالب نفع از سعادت و طاقت بشری خارج
است و اگر حکم با مستحاله نباشد در صعوبت کلی شکی نیست
پس امتناع از تقیید بدان چنانکه شمارع علیه الصلوٰه و السلام
فرموده عین مشاحص است و همچنین اکثری از حکمای فلاسفه
تو غال بعلم بخود نه نموده اند و حکمای بر طایفه هم قاطبه متقید مان
نه بوده اند و بسبب کمال صعوبت این علم را ترک کردند
و منشای اتفاق این قوم است که درین باب عوام ایشان
نیز پیروی خواص کردند و یکی از صعوبت های آن اینست
که اکثری از تأثیرات بنظر اشخاص داز من و امکنه و غیر

ادضاغ موثرات مختلف است چنانچه از قول امام فخرالدین رازی
 که بیشتر مذکور شد هم این معنی مستنبط است پس جایز است
 که چیزی نسبت به شخصی پس داشته باشد و نسبت
 به دیگری شوم باشد یا بالعکس چنانچه نسبت به بعضی مقدمات
 مثل الهام وینای و غیره میگویند که برای بعضی اشخاص
 موجب خیر و برکت گردد و برای بعضی آخربود پس ادراک
 همهچو امور موقوف و موقوف بر تجربه از کیا و اشخاص طبایع
 سلیمه است یا مدار آن بر نقل از اسلام است و پس
 و لهذا تقیید بدان منجر بمفاسد و باعث هرج در امور عظام
 و هم موجب خرابی عقاید عوام است پس مقتضای سیاست رای
 آنست که همیشه نظر بر عنایت پروردگار و اتقا و توکل در هر امر
 بزوات پاک او باشد که چنانچه نفع و دفع مضار از همهچو امور
 ما و صف عقیدت مضمون صداقت مشهور لا راد لفضله
 وجف القلم بما هو کاین و لا مانع لما اعطیت و لا معطای لما منعت
 هدیر بانه محال است و ایضا اگر امری موجب وسوسه
 قلب باشد از آن احتراز نماید مثلاً خانه باشد که به تجربه ضررهای
 آن نمایان شده اند اثر رک کند یا بیج سازد و همچنین در امور
 دیگر تا موجب رفع آن وسوسه شود و کند و شوم و وقوع

و سو مسدود در قلب هم یکی از آثار نحو شدت او است بالجمله
در هیچو امور نفی بین زاید از ضرر آن برای عموم مردم
مقصود نیست و درین باب نافع تر علم اختیارات است
و آن عبارت است از دریافت اوقات و از منتهی بعد
و نحس و اوقاتی که احترام در آن از ابتدا ای امور واجب است
و اوقاتی که در آن مباشرت امور مستحب است یا بدین بیان
است پس باید دانست که هر وقت را نسبتی خاص
است به بعضی امور از خیریت و به بعضی از آن بشریت
و آن مستحب است بحسب بودن شمس در بروج و قمر
در منازل و اوضاع واقعه مابین آنها از مقابله و تربیع
و تسدیس و غیر آن تا اینکه ممکن باشد بسبب ضبط
این حالات امتیاز برای امریکه مقصود است از مغفرت و بنا
و قطع ثواب و غیر آن و منافع آن بر کسی مخفی نیست چنانکه
صاحب کشف الظنون نقل از مفتاح السعادت مولی
ابو النجیر بیان نموده وضوح و نقل این عالم هم به تفصیل و تشریح
جمله اصطلاحات آن از موضوع این رساله خارج میشود لکن
احکام آنرا در همگی دو مطلب آینده یعنی مطالب دوم و سیوم
بیان ساخت * مطلب دوم از مقصود دوم * در اختیارات امام

منقول از علمای اهل اسلام اعم از اینکه اصل ماخذ آن احادیث نبویه و ارشادات ائمه اطهار علیهم السلام باشد یا به تفسیر بر قواعد و نحو میباید و درین مطلب دو فصل است

* فصل اول * در بیان آنچه درین باب از علماء و کتب اهل سنت مرویست بدانکه تقدید بوقت و زمانه یکس برای امور عظام از سفر و ازدواج و احقر از بعضی آنها مثل وقت بودن قمر در عقرب و از ایام محاق و غیر ذلک از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ماثور است چنانچه بعضی از علماء بدان تصریح نموده اند و روایات منبیه مینویسد که کسیکه اراده سفر کند مسنون است که نماز استحاره هفت بار یا سه بار بخواند چنانچه در وظایف ماثوره مسنون ذکر آن گشت پس بعد خواندن نماز استحاره اگر انشراح صدر و انقباض قلب حاصل شود در دو شبانه و پنجشنبه برای سفر اختیار کند و از ایام منبیه شهر که خمس مستحبه در دهراند و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ماثور است اجتناب کند که سیوم و پنجم و سیزدهم و بیست یکم و بیست چهارم و بیست پنجم است و هر چهار شبانه آخر شهر و ایام محاق و ایامیکه در آن قمر در عقرب باشد و اختیار کند از اوقات و وقت چاشت

وقت غلغله و احترام کند از وقت عشی و بعد زوال و سفر کنند الا
 بهر اهی رفقا و بهتر آنست که چهار کس رفیق باشند انتهی و بعضی
 علمای دیگر نیز احترام از ایا میکهد در آن قمر در عقرب باشد تجویز کرده اند
 و اکثر محدثین انکار از همه چنین احترام را ات نموده اند بلکه بر عکس
 آن اعتقاد این امور را بغایت ممنوع دانند و اصل همان
 است که پیشتر ذکر یافت که موثر حقیقی خدای تعالی جل شانہ
 را باید فهمید و اگر همچو تاثیرات درین اوضاع غشیدہ او تعالی
 باشد محل غرابت نیست و در طریقہ امامیہ احترام از جمله کارها
 بخصوص وقت قیام قمر در عقرب بشدت و عنف ماثور
 ازایمہ اظهار است و درین باب احادیث کثیرہ بر طریقہ ایشان
 مروی است و اهل بخوم یونان و فرس هم نحوست قمر در عقرب
 را بغایت معتبر داشته اند مگر بطریق بخوم هند و ان اثری
 از آن نیست و چون نظر باین حکم که منضمین احترام است از
 مباشرت کار در ایا میکهد قمر در عقرب باشد دریافت ماهیت
 و امتیاز زمانہ آن ضرور افتاد لہذا مرقوم می گردد و باید دانست که
 مراد از قمر در عقرب یا اینست کہ قمر در قلب العقرب کہ میجد ہم
 از منازل است برسد یا قمر در برج عقرب داخل شود و در صورت
 اول زمانہ آن ہمگی یک شبانہ روز باشد و اگر ثانی مراد است

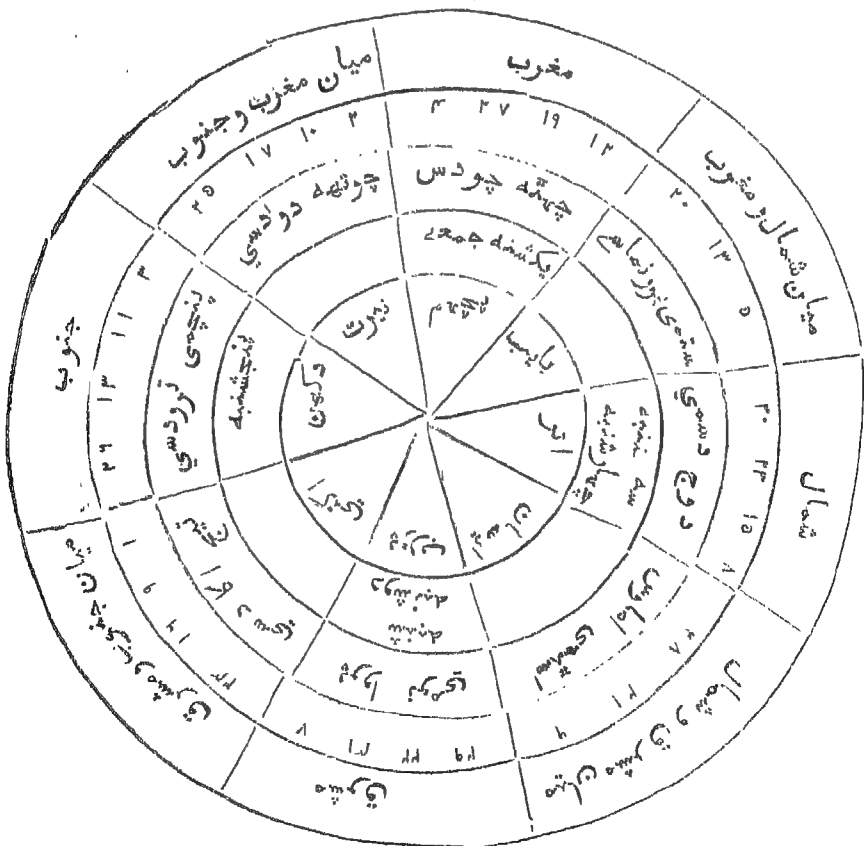
پس زمانه آن تقریبا دو شبانه روز و ثلث آن باشد زیرا که
همین قدر مدت بودن ماه در یک یک برج است و بالفعل
مشهور و متعارف همین امر ثانی است یعنی زمانه قیام قمر در
برج عقرب و چون ثانی حاوی اول است لهذا اعتنا بهمان سو
مناسب و شاید که اول در تاثیر اقوی از ثانی باشد علی ای حال
واقع شدن این وضع در هر ماه یکبار لازم است و شروع
خوست قمر در عقرب از وقت بودن طریقه است و آن منزلی
از منازل قمر است که بالای عقرب واقع است پس یک شبانه روز
تقریبا پیش از آمدن در عقرب قمر در آن داخل شود و بعضی
کسان آنرا زیاده تر از زمانه بودن قمر در عقرب منحو س شمارند
و بعضی گویند خوست از ابتدای طریقه تا گذشتن قمر از قلب
العقرب است و بعد از آن خوست نیست والله اعلم بالصواب
و قواعد جهت دریافت انتقال قمر در بروج دوازده گانه
مقرر کرده اند لکن آن حساب تقریبی است چنانچه یکی از آن اینست
که هر تاریخ ماه قمری که در آن قیام یکی از بروج معلوم گردن باشد آنرا
دو چند آن کرده پنج عدد بر آن دیگر افزایند و آنروز شمس در هر برج
که باشد از اعداد مجتمع مذکور که از دو چند آن که در تاریخ قمری و اضافه

پنجمه ددیگر حاصل شده است پنج پنج عدد و هر برج بگنجد
منتهی به برجی که شود قمر در همان برج خواهد بود و درین برج
آخر یا پنجمه و یا کمتر از آن خواهد رسید باید که انرا در شش
ضرب کنند آنچه حاصل قمر است همان قدر در جات از آن
برج قمر طی کرده باشد و همین حساب بود قمر در عقرب
واضح خواهند شد و یکی از اعظم علمای متجربین از ستارن در یکی
از تالیفات خود میفرماید که مشهور است که هرگاه ماه در عقرب
باشد آن تاریخها خمس است بیع و شرا و تزویج و سفر و ران
نباید کرد و ترتیب دانستن قمر در عقرب در میان اهل هند
آنست که در ماه کائیک بتاریخ اول و دوم و سیوم شهر
قمری ماه در برج عقرب می آید و در ماه اگن بست و هشتم
و بست و نهم و سیام و در ماه پوس بتاریخ بست و ششم
بست و هشتم و بست و هشتم و در ماه ماکه بتاریخ بست و سیوم
و بست و چهارم و بست و پنجم و در ماه مهاگن بتاریخ
بست و یکم و بست و دوم و بست و سیوم و در ماه چیت بتاریخ
هینز دهم و نوزدهم و بست و در ماه بیسا که بتاریخ شانزدهم
و هفدهم و هیزدهم و در ماه جیته بتاریخ سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم و در ماه اساده بتاریخ یازدهم و دوازدهم و سیزدهم

و در ماه د و ن تاریخ هشتم و نهم و دهم و در ماه بنادون
تاریخ ششم و هفتم و هشتم و در ماه کوار تاریخ سیوم و چهارم
و پنجم اما اکثری از اصحاب حدیث این نحوست را اعتبار
نکرده اند و العلام عند الله انتهای و بعضی از علما ایام مسخو سه
هر ماه را بدین پنج تقسیم کرده اند * بیست و هفت روزی خمس باشد
در ماهی * زین عدد کن تا نیایی پانچ رنج * سه و پنج سپرده
باشانزده * بست و یک با بست و چار و بست و پنج *
و هم برای سفر و دیگر امور عظام منقول و ماثور از اسلاف
کرام و مشایخ عظام است که چون رجال الغیب هر روز
بسمتی می باشند لهذا باید که انهار احتیازی و ستمت راست
خود داشته سفر و غیره نکند که موجب ضرر باشد و بر پشت
و بجانب دست چپ گذاشته سفر و غیره کند که باعث انفع
است و برای دریافت سموت رجال الغیب دایره نوشته
میشود که در آن دایره سموت هشتگانه نوشته زیر ستمت

تاریخهای که در آن با ستمت رجال الغیب می باشد مرقوم
نگردد و چون نزد من و جوگنی چیزی است که هر روز بهمین پنج
بسمتی میباشد و در حساب آن بر تهنه های هندی است
و همچنین در محاسنول یک چیزی است که باعتبار ایام هفته هر روز

سمتی می باشد و نزد آنها هم این هر دو را محاذی و بدست راست
گذاشته کاری نکنند و بر پشت و جانب چپ موجب سعادت
باشد و اگر چه موقع تحریر آن در مطالب سیوم بود لکن در اینجا باین نظم
نوشته شد که هر سه در یک دایره جمع شوند پس زیر خط اول نام
سموت هشت گانه یعنی نوشته شده و زیر خط دوم تاریخهای دوره در حال
الغیبت و زیر خط سیوم قلمه های دوره جوگنی و زیر خط چهارم ایام هفته
و دوره دس اسول و زیر خط پنجم ناحیه های سموت بنده ی مرقوم شده



و چون در این مقام ایضاح حقیقت و ماهیت رجال الغیب مناسب نمود که اینها نیز از فواید میبیدی که با بعضی دیگر از فضیلتات و مناسبات آن نوشته است. بعینه مرقوم میگردد
 مینویسد که شیخ محی الدین گوید افراد جمعی اند که قلب در ایشان تصرف ندارد و وعده ایشان طاق باشد و تشاب که در اغوش هم گویند یک شخص است که محل نظر حق تعالی است و او را عبد الله گویند و بر سبیل مذرت خلافت ظاهر یابد چنانچه خلفای اربعه و امام حسن و معویته بن یزید و عمر بن عبد العزیز و متوکل و ادب و قلب امیرافیل است و مراد از آنکه فلان بر قلب یا بر قدم فلان است آنست که فیض حق بر هر دو از یکجنس است و اما آن دو شخص اند یکی بر همین غوث و نظیر او به عالم ملکوت است و او را عبد الرب گویند و یکی بر سر غوث و نظیر او به عالم ملک است و او را عبد الملک گویند و افضل است از عبد الرب و او تا چهار شخص اند در چهار رکن عالم یکی را که در مشرق است عبد المحی گویند و یکی را که در مغرب است عبد العظیم گویند و یکی را که در شمال است عبد المبرید و یکی را که در جنوب است عبد القادر گویند و بعد از این هفت شخص اند و خلاف است در آنکه ایشان قطب و ادناد

و اما مان اندیانه دوجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان
 مرد یکی از چهل تن بدل او شد و تقسیم چهل تن یکی از سیصد
 تن است و تقسیم سیصد تن یکی از صیحا است یا آنست
 که چون ایشان از مقام میروند میتوانند که جسدی بصورت
 خود بگذارند و اطلاق ابدال بر ایشان مشروط است بآنکه
 عالم باشند باین امر و مقرر است که ایشان در هر روز
 از روزهای ماه و هر کدام جهت اند باین تفصیل در این مقام همان دایره
 که بیشتر نوشته شده بدون ذکر تنه هندی که مومی بدوره جوگنی
 است و ایام هفته که منتهی بدوره و سامول است مرقوم گردیده
 و اعداد تاریخ بحرف ابجد نوشته بنا بر تطوایل اعاده نشد
 و چون کسی را حاجتی باشد باید که روی بجنبی کند که ایشان
 در آنجا نباشد و بگوید: السلام علیکم یا رجال الغیمبیا ارواح
 المفلکة اغیثونی بغوثة والنظرونی بنظرة و نجما هشت شخص
 اند که مشغول اند بخیال افعال خایق و نقیاد و از ده شخص
 اند که مطالب اند بر اسرار نفوس و بدلا و از ده شخص
 اند و وجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان مرد باقی نایم مقام
 مجموع اند و ایشان غیر ابدال و نقیاد و در جبین همان شخص
 اند که در اول رجب ثقلی عظیم در ایشان پیدا میشود چنانچه

قادر بر حرکت نیستند و روز بروز آن ثقل کم میشود تا اول
 شعبان تمام زوال می یابد و شیخ کمال الدین عبدالرزاق
 گوید نجیبا چهل اند و نقبا سیصد و هشتاد و هفت و می اند که حال خود
 پوشیده دارند و نگذارند که ایشان را بولایت بشناسند
 و ایشان افضل طایفه اند انتهی و بمقامی دیگر منقول از شیخ
 محی الدین عربی بنظر آمده که اگر در امری متحیر گرد و توجه بجانب
 ایشان کند و گفت بار صاوت فرستد با نظر یق * اللهم صل علی
 محمد و آل محمد بعد الذیوم فی السموات و بعد دکلامتک و الطافک
 و سلم * پس بگوید * السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح
 المقدسة اخیثونی بغوثه و انظرونی بنظرة یارب قباء یا نجیبا
 یا ابدال یا اوقاد یا قطب یا غوث اخیثونی بحرمة محمد المصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم * و پشت بنظر ف ایشان کند
 و در خاطر خود بگذارد که استظهار من بشماست مرار و آنرا سازید
 و معاودت کنید انگاد بجهانی که دارد و روی آورد و حق سبحانه
 تعالی آنرا اکفایت کند و در وقت مبارک اگر بایستد که پشت
 و شمن بنظر ف ایشان است. شگ بکنند که متناوب خواهد شد
 و اگر پشت و شمن بنظر ف دیار باشند خود پشت بنظر ف ایشان
 کنند و استمداد نمایند که مظافر گردد و همچنین در حدید که دن باید

که تیر بطرف ایشان نماند از و که خطا شود و همچنین در جمله
کارها و معارفه و مجاوله این قاعده را عایت کند که بمقصود رسد
انتهی و نیز ماثور از اسلاف کرام و مشایخ عظام است
که اگر کسی ناچار باشد که رجال الغیب را بمسئلات یا بدست
راست گذاشته سفر کند همین دعا و سلام که بالا بگذاشت
خوانده و چند قدم ایشان را پشت داده روان شود و بعد از آن
بسته‌تی که مقصود است برود پس از ضریکه بمحاذات یا بدست
راست بودن آنها مقصور بود از آن نجات یابد و محفوظ ماند و کسی
هشت حروف را جمع نموده و مکرر کرده بیتی نظم نموده است که
از آن دریافت سموت رجال الغیب بدون نظم بردایره باستانی
میشود و حروف مذکوره اینست کن ج غ ب ام ش مراد از
اول النی است که مابین جنوب و مشرق است و از دوم نیرت
که مابین جنوب و مغرب است و از سیوم جنوب و از چهارم
مغرب و از پنجم بایب که مابین مغرب و شمال است و از ششم
ایمان که مابین مشرق و شمال است و از هفتم مشرق
و از هشتم شمال و بیت مذکور اینست * بیت * کنجغ بمش
کنجغ بمش * کنجغ بمش کنجغ بمش * و طریقه دریافت
آن اینست که از همین بیت منظوم یک یک حروف از شروع

بیت بترتیب بر هر تاریخ از تاریخ یکم تا تاریخیکه دریافت بسمت
 آنروز منظور است به نهند هر حرف که بتاریخ مذکور منتهی شود در حال
 الغیب بسمت معینه آن حرف خواهند بود و در بیاض رشک ریاض
 حضرت جد امجد افاضی القضاة سپید ناو مولانا محمد نجم الدین خان طاب
 ثراه بدون ذکر منقول عنه در باب اختیارات ایام روایتی از
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرقوم است که بعینه آنرا ترجمه نمودند
 و آن اینست ذکر محمودات ایام و مذمومات و مستحسنات آن از حالات
 بر رفع شقا و نکبات با سناد صحیح از نبی صلی الله علیه و آله و سلم
 * روز اول * از شهر سعید است پیداکرد خدایتعالی در آنروز
 آدم علیه السلام را صالح است برای حضوری نزد سلطان
 و امرا و آنچه کسی را حوائج باشد از بیع و شرا و غرض
 شجر بکنید در آن بهره خواهید و کسیکه مریض بود در آنروز
 صحت یابد * دوم * روز سعید است پیداکرد در آنروز زالمه تعالی
 حواریان را از پهلوی آدم پس ترویج کرد با او پس قربت اهل
 خود بکنید و سفیر کنید در آنروز که مبارک است برای
 سفیر و نکاح و تفرید و فردخت و دلالت حاجت و تقاضای آن
 و کسیکه مریض شود در آنروز شفا شود و در آنروز سیوم *
 نوح است پس هزار کنید در آن از حرکت و دلالت بکنید

حاجت را و قصد نکیند پیمیر او نگاهد ارید نفوس خود را و حذر
کنند در آن از کارهای سلطان و کسیکه مریض شود در آن روز
خوف است برو و طول کند مرض او و صحت یابد. پنجیر و صدق و نماز
و مسافر آنروز بعافیت باشد از سفر و آنروز است
که خارج کرده شد ادم علیه السلام از جنت * چهارم * روز
نیک است پیدا شد در آنروز هابیل و آنروز جید است برای
تزدیج و طایب صید در بر و بحر و مولود آنروز محبوب باشد و مسافر
آنروز نادم شود و مریض آنروز زود و صحت یابد * پنجم * روز
نخس است پیدا شد در آنروز قابیل و مانترم بود و بقتل برادر
خود و داخل کرد مصیبت را در اهل خود پس طالع شد
بر آنها عقوبت پس پرمیز کنند در نیر و کل الحذر از جمیع
آفات که روز نخس است * ششم * روز صالح و مبارک است
برای تزدیج و شکار در بر و بحر و مسافر آنروز غنا در اهل
خود مراجعت نماید * هفتم * روز نیک است بکنید در آن آنچه
خواهید که مبارک است برای هر امر که اراده کرده شود
از حاجت الشاه الله تعالی * هشتم * روز جید است برای
بیع و شراء و شکار و پرمیز کنید از سفر و در آنروز مریض
آنروز زود و صحت یابد و کسیکه نزد پادشاه رود حاجتش قضا

شود و سهیل کند خدای را آنچه اراده کنی بکنی و در آن هر چه خواهی
 که مبارک است * نهم * روز مبارک است برای هر حاجت
 که اراده کرده شود و یکم سفر کند در آن روز روزی کند
 خدای تعالی او را مال و خیر بیند و مریض آن روز صحت یابد * دهم * روز
 مبارک است مولود آن روز مرزوق باشد و زود نمیرد * یازدهم *
 مبارک است پیدا شد در آن روز شیث علیه السلام و جید
 است برای بیع و شراء صالح نیست برای دخول و صالح
 است برای قضای جمیع خواهیج خصوص حاجتی که از طرف
 سلطان باشد * دوازدهم * روز جید است برای جمیع اعمال
 مخصوص برای شر و غ جمیع امور مستظلمه و تزویج و سفر و خجاست
 و قطع ثوب و لباس و هر مولود آن روز رزق طیب و وسیع روزی
 شود ان شاء الله تعالی * سیزدهم * روز نحس است پس هزار کند
 در آن از حرکت و قصد نکند سلطان را و هیچ حاجت در آن طالب نکند
 که نحس است * چهاردهم * روز مبارک است بکنی در آن آنچه خواهی
 و مولود آن روز مبارک و مسعود باشد و عالم طالب کند و کثیر شود مال
 او در آخر عمر او و برای مریض آن روز خوف است که طول شود
 مرض او * پانزدهم * روز صالح است برای هر عمل و حاجت و مولود
 آن روز آخر عمر او بود * شانزدهم * روز نحس است مسافران و

روز هلاک شود و مولود آن روز مجنون باشد و آن روز نخس است
 برای هر چیز پس روز کنیز تا بمقدور در آن از حرکت و مریض
 آن روز را بنجیم و عافیت گذرد * هفدهم * صالح و مبارک است
 برای هر امر که اراده کرده شود * بیست و یکم * مبارک است
 برای سفر و قضای حاجت و هر امر که اراده کرده شود و هر که
 ضعیف است کند در آن روز ظفر یابد و عروا و هلاک شود * نوزدهم *
 روز مبارک است که اسحاق علیه السلام در آن روز
 پیدا شد * بیستم * روز تب است برای هر امر هوای تزویج
 و سفر * بست و یکم * روز نخس است و مولود آن روز نادم
 شود و با هر عمر خود پس بیست و یک حاجت در آن طالب نکند * بست و دوم *
 روز صالح است برای هر بیع و شرا و کسی که تصدق کند در آن روز
 ثواب عظیم یابد و مولود آن روز مبارک باشد و مریض آن روز صحت
 یابد و مسافر آن روز غائب با اهل خود رجوع کند * بست و سیوم * روز
 صالح است مولود آن روز جمیل باشد و صالح و محبوب اهل خود و مسافر
 آن روز سالم و غنیمت ماند و منتفع شود * بست و چهارم * روز نخس
 است پیدایش در آن روز قرعون علیه اللعنه مولود آن روز
 مقتول شود و اگر زنده ماند حزین باشد و مرض بیمار آن روز طول
 شود پس تصدق کند و مسافر آن روز خیر روزی نیابد * بست و پنجم *

روز ششم است اهل مرض خواری بر دارند و آن روزهاست
 مریض آن روز نجات نیابد و مسافر آن روز رجوع نکند محفوظ
 دارد در آن روز تا بقدر و رفتن و س خوردن است و ششم * روز
 صالح است پیدا شد و آن روز موسی علیه السلام جسد است
 برای امر مقصود و سوای ششم و تزویج * است و هفتم *
 صالح است برای امر که اراده کرده شود و مولود آن روز آید
 شود و مملوک و مسافر آن روز غنیمت یابد و خیر بیند و راست
 باشد * است و هشتم * روز صالح است پیدا شد و آن روز
 یعقوب علیه السلام مولود آن روز مبارک باشد و بیمار آن روز
 زود صحت یابد * سی ام * روز مبارک و مخصوص است پیدا شد
 و آن روز است بمخیل علیه السلام جسد است برای بیع و ثراء
 و تزویج و صالح نیست برای دیگر معامله و ششم و غرس
 و مولود آن روز مبارک و حکیم باشد انتهای و بالتفعل در عرف
 شهرت دارد که تمام ماه صفر مخصوص از اول تا سیزدهم
 آن برای سفر و دیگر جمیع امور ششم است لکن مانده آن
 از کتابی معتبر بنظر این نویسنده و بعضی میگویند علت آن
 حدوث مرض موت و نفرت و رعایت بناد دای الیه و عدم است
 و صائب قاموس در لغت چنین نویسد که موضوعی است

که در انجا بفرموده صفر میاری به عظیم ما بین امیر المومنین علی ابن
ایطاب سلام الله علیه و معویه واقع شد و لهذا صفر و ماه صفر
ممنوع شد و آیتی در کلام الهی در شان قوم عا و نازل شده
* انا ارسلنا علیهم رجا صر صراف فی یوم نسیس مستمذ * یعنی ما نازل
کردیم بر ایشان هوای تند آواز کننده شدید در روز نسیس که
نخوست آن دایم است و بعضی گویند که آنروز چهارشنبه آخر ماه صفر
بود شاید این امر هم مانع نخوست ماه صفر باشد که در عرف و عوام
خصوص در پیچیده اشیا اینقدر هم کافی است و در بیضاوی
براد این آیت تخصیص ماه صفر واقع نشد بلکه می نویسد که آنروز
چهارشنبه آخر شهر بود و در معنی نخس مستمذ این احتمال هم
نوشته که مستمذ خاص بر قوم مذکور بود که پیچیدگی فرد را از آنها
از هلاکت نگذاشت و مناسب مقام مسجد و نخس است
ظاهری که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مروی است که چند
افعال انسان مورث فقر و افلاس اند لهذا همین جانشین شد
در کتاب ایضاج آورده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
که بخت و پنج چیز مورث فقر است یعنی برهنه بول کردن
و در حالت جنابت خوردن و نان را بحقارت شکستن
و پوشیدن پیاز و سپردن آتشش به دشمن و وقت شب خانه

بجاری و بپاک کردن و مقدم بر شستن من و معمر زدن
و پدر و مادر را بنامهای ی انما ند کردن و دست بگسل شستن
و بر دهلینز خانه نشستن و در موضع نجاست وضو کردن و سپش
را گرفته زنده گذاشتن و کاسه را ناسته گذاشتن و ظرف
آب را سر کشاده داشتن و بعد وضو از دامن یا آستین
آب پاک کردن و سوگند خوردن و خانه را از تله کلاش
پاک نکردن و نماز را باستانی و سبیل گزاردن و نان از مکی
خریدن و اولاد را بدو طا کردن و دروغ گفتن و جامه بر بدن دوختن
و چراغ بر پف دهن کشتن و بعد نماز فوراً بمسرحه هوا گرفتن فصل دوم *
در بیان آنچه در باب اختیارات ایام از علما و کتب امامیه منقول
است و بایمه اطهار علیهم السلام بطریق آنما منسوب شده
و انتی است که درین باب بمذاهب امامیه به نسبت
ایمانت اعتناز ایدامت چه اکثر علما ایمانت از اهل حدیث
این امور را اغو محض دانند و صرف اتکا و توکل بر خداوند حقیقی
کنند و هیچیک امر دیگر را موثر نهند و درین مذاهب روایات
کثیره با سنا و صحیحجه از ایمه اطهار علیهم السلام در اختیارات
ایام ماثور است و در کتب حدیث مدون و خاص و عامین باب
هم تالیفات بسیار شده اند بالذیل که زیر نظر این مجامیر است

دو رساله است یکی مسمی بدروع واقیه من الاخطار که از تالیفات یکی از علمای متقدمین است دوم رساله 'تنویم المسحونین' مولفه 'اخوند مامحسین کاشی' که درین رساله آنچه روایات این مذہب منقول شده از ہمین دو رساله است اول دورادیت ازروع واقیه مرقوم میشود و منجمامه آن روایت اول که در فصل نوزدهم آیت بدورادیت نوشته است یکی بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام و دوم بروایت از سلمان فارسی رضی اللہ عنہ و بعد از آن برای هر روز دعائی جداگانه که تدارک ضررهای آنروزکنند نیز روایت کرده که بنظر اطباء اینجا نقل نشده پس آنچه اول مرقوم میشود بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام است و آنچه باقی دیگر نوشته شده مروی از سلمان فارسی رضی اللہ عنہ است و چون درین روایت دوم نام هر تاریخ هم آنچه فارسیان میگویند و در مقصد اول مذکور شده مرویست آنرا هم بنظر نگار حذفت نمود و اگرچه درین فصل بجز روایت سلمان فارسی نام دیگری از تاریخهای مشهور فرس مصرح نیست که مراد از آن تاریخهای مشهور فارسیه اند و همچنین در فصل دیگر که بعد ازین روایت منقول خواهد شد تصریح باین معنی واقع نشده

لاکن چون در تفویض المستحسنین نیز این روایت اول مذکور شده است و در عنوان آن تصریح نموده است که این اختیارات ایام موافق شهر فارسیه است و هم بقمرینه روایت سلمان فارسی اسمای تواریخ معلوم میشود که شهر فارسیه مراد اندکوبسبب هدم ذکر خمسه مسترقه هنوز محل اشتباه است چه اگر سلمان فارسی رضی الله عنه همان اسمای سیحانه را بر تواریخ شهر قمری اطلاق کرده باشد چه بعید است مگر اینکه روایتی دیگر و قمرینه انحصار فضائز احتمال باشد و الله اعلم * روز اول * از شهر مرویست که در آن روز آدم علیه السلام مخلوق شد و آن مبارک و محمود است برای طالب حوائج و برای حضوری نزد سلطان و برای طالب علم و ترویج و سفیر و خرید و فروخت و گرفتن مواشی و آنکه بگیرند و یک یک راه گم کند و در آن روز باز یافته شود تا هشت شب و اگر مریض شود در آن روز شفا یابد و مولود آید و ز جوانمرد و مروت و بر والدین مبارک باشد * دیگر * روزی ممتاز و مبارک است برای طالب حوائج و حضوری نزد سلطان * روز دوم * درین روز حوا از آدم علیه السلام جو برد آمده صالح است برای نزد و بنای منازل و تعمیر بر سر راه و و سفیر

و طالب حواجج و اختیار است و کسیکه مریض شود در آن روز
 باول نهار مرض خفیه است باشد بخلاف آخر نهار و مولود آن روز
 صالح التربیت باشد * و یکر * روز بهارک است برای تزویج و
 قضای حواجج * روز سیوم * این روز نخمس ~~ستمر~~ است
 و در آن روز نزع لباس آدم و حواشده علیهما السلام و از
 جنت خارج کرده شدند پس مشغول شود درین روز بکار خانگی
 خود و خارج شود از خانه خود اگر ممکن باشد و پیرمیشین کن
 درین روز از حضوزی نزد سلطان و از بیع و شرا و طالب
 حواجج و معاملات و مشارکت و مریض این روز صعوبت یابد
 و گم شده یافته شود و مواد آن روز مرزوق گردد و طویان العمر
 باشد * و یکر * روز گران و نخمس است صالح نیست برای امری
 از امور * روز چهارم * این روز عیالیت دارد برای زراعت
 و شکار و خریدن و دواب و مکر و هاست در آن روز سفر
 پس کسیکه سفر کند در آن روز خوف قتل اوست و بلای بر او
 نازل شود و در آن روز باییل پیدا شد مواد آن روز صالح باشد
 و برکت داده شود بهر چه میبشت کند و بنده که بگریزد و در آن
 روز طالب او عتیر بود * روز پنجم * نخمس ~~ستمر~~ است
 پیدا شد و در آن روز قابیل شقی ملعون و در آن روز قتل کرد

بزار در خود راود حاکم دیو یان بر نقص خود او اول کسی
 است که بر روی زمین گریه کرد پس کار کن درین روز و خارج
 شد از منزل خود و شخصی که سوگند خورد درین روز بخرای
 او سریع باشد مولود آنروز صالح الهی باشد * دیگر *
 روز نهم است طالب کن درین روز حاجت خود و ملاقات
 سلطان کن * روز ششم اینروز صالح است برای قضای
 حاجت و تزویج و یک سفر کند درینروز به بحریا بر رجوع
 نماید یا همان خود یا بانه دوست دارد و شرای دواب را صالح
 است و بنده که بگریزد یا کسی که گم شود درینروز یافته شود
 و کسی که مریض شود در آنروز صحت یابد و مولود آنروز
 صالح التبریت باشد و از آفات سالم ماند * دیگر * صالح است برای
 تزویج * روز هفتم * صالح است برای جمیع امور و کسی که
 شروع کند در آن کتابتی تکمیل یابد و عمارت و غرض که در آن
 روز شروع کنند عاقبتش خرم و باشد و مولود آنروز
 صالح التبریت باشد و رزق بر او وسیع ماند * دیگر * آنروز مبارک
 و سعید است پس بکن آنچه خواهی در آن روز از غیر
 * روز هشتم * صالح است برای هر حاجت از بیع و شراء
 و شخصی که در آنروز روی سلطان رود حاجت او روا

شود و مکره است در آن روز سنواری دریا و سفر
 در خشکی و خروج ابرای جنگ و مولود آن روز نیک بود
 ولادت ابروالدین و بنده که بگریزد در آن روز بدست
 نه آید مگر خودش تعب کشد و کسیکه گم شود در آن روز
 رشتن یا به گز صوبت بردارد و مریض آن روز سختی کشد
 * دیگر * روز مبارک و سعید است صالح برای همراه
 که اراده کنی از خیر * روز نهم * ایام روز خفیف است
 صالح برای همراه که اراده کنی و شروع کن در آن روز
 بپای و قرض کن و زراعت کن و درخت بنشان و کسیکه
 همواره در آن روز کند غلبه یابد و اگر سفر کند مال روزی
 شود و خیر بیند و کسیکه گم شده است یافته شود و مریض آن روز
 سختی کشد و مولود آن روز صالح باشد ولادت او تو فایز
 واده شود در جمعه حالتش * دیگر * خوابهای نیک آن روز بیند
 همان روز نتیجه دهد * روز دهم * پیدا شود در آن روز نوح علیه السلام
 پس کسیکه ولادت یابد در آن روز پیر هرم شود
 و مرزوق گردد صالح است برای بیع و شراء و سفر و گم
 شده آن روز یافته شود و گریزند به دست آید و محبوس گردد
 و سزاوار است برای مریض آن روز که و حیت کند * دیگر *

روزی خفیف و مبارک است و کسیکه بگریزد در آن روز از
 سلطان گرفتار شود و مولود آن روز به باشد خفیف با و نرسد
 و مرزوق باشد و خوابهای آن روز نتیجه دهد در مدت بست روز
 * روز یازدهم * پیدا شد در آن روز شیت علیه السلام صالح است
 برای ابتدای عمل و بیع و شراء و سفر و اجتناب کند در آن روز
 از خضوری نزد سلطان و کسیکه بگریزد در آن روز رنج بخشد
 بطوع و رغبت و کسیکه مریض شود در آن روز زود صحت یابد
 و گم گشته سلامت شتابد و مولود آن روز خوش زندگانی
 کند مگر اینکه نیرد تا محتاج نشود و از سلطان بگریزد و * دیگر *
 روز خفیف است مثل روز گذشته * روز دوازدهم *
 صالح است برای تزویج و فتح دکان و شترکت و رکوب
 بجا و در آن روز از توسط بین الناس اجتناب کند و مریض
 آن روز زود صحت یابد و مولود سهل التربیت باشد * دیگر *
 روز مختار است * روز سیزدهم * خمس است پس پرهیز
 کند در آن روز از منازعت و لقای سلطان و از هر امر و تدبیر
 نگیرد سر را و خلق نماند مگر او کسیکه راه گم کند در آن روز سالم
 ماند و مریض آن روز صعبت کشد و مولود آن روز زندگانی نکند
 * دیگر * روز خمس است و ردی پس پرهیز کن در آن روز

از سلطان و از جمیع کارها و خوابهای آنروز بعد نه روز نتیجه
دهد * روز چهاردهم * صالح است برای هر چیز و کسبیکه پیدا
شود در آنروز ستمکار و ظالم باشد و جید است برای طلب
علم و بیع و شرا و استقراض و رکوب بحر و کسبیکه بگیرد
در آنروز گداز شود و کسبیکه مریض شود صحت یابد
انشاء الله تعالی * دیگر * روز مبارک و سعید است صالح
برای هر امر خیر و برای لقای سلطان و ملاقات ناس و عوام
آنها و مولود آنروز کاتب ادیب گردد و مال او کثیر شود و باخر
عمر او و خوابهای آنروز نتیجه دهند بعد است و شش روز
* روز پانزدهم * صالح است برای هر امر که برای قرض دادن
و قرض کردن و مریض آنروز زود صحت یابد و برآرد آنروز
ظفر یابند و مولود آنروز گنگ باشد یا السخ * دیگر * صالح
است برای هر حاجت و خوابهای آنروز نتیجه دهند بعد
روز شانزدهم * صالح نیست هر چیز پیراسته ای بنا و وضع
بنیاد و کسبیکه سفر کند و روی هلاک شود و گریزند و باز
پس آید و گم شده سلامت ماند و بیمار آنروز زود صحت
یابد و مولود آنروز اگر قبل زوال باشد مخون گردد و اگر بعد
زوال ولادت یابد حال او نیک بود * دیگر * روز نهم

است پس نیز همین کن از حرکت در آن روز و خوابهای آن روز نتیجه
 دهند بعد دو روز * روز نهم * متوسط است پس اختر از کن
 در آن از منارعت و قرض دادن و قرض کردن که ادا نشود
 و مولود آن روز صالح السال باشد * دیگر * روز گران است
 پس حاجت نخواهد درین روز * روز نهم * سفید است
 صالح برای هر چیز از بیع و شرا و زراعت و سفر و کسیکه
 منی صحت کند در آن روز از عا و خود ظفر یابد و قرض آن روز
 ادا شود و مریض صحت یابد و مولود صالح السال گردد
 * دیگر * نیک است در آن روز سفر و طالب حوائج * روز
 نوزدهم * مبارک است اسحاق علیه السلام در آن روز
 پیدا شد صالح است برای سفر و علم و موختن و برای حاجات
 و خرید و واسب و جاری و مقبر و روگم گشته آن روز بدست
 آید بعد پانزده شب و مولود آن روز صالح باشد و موفقی نحر
 انشاء الله تعالی * دیگر * روز مبارک است * روز بیستم *
 متوسط است صالح برای سفر و قضای حوائج و بنا و بنیاد
 نهادن و غرض شجر و انگو رو خرید و واسب و یافتن گریزنده درین
 روز دشوار گردد و گم گشته محضی شود و مرض بیمار آن روز
 سخت گردد و مولود آن روز بدست می آید * دیگر *

روز خفیف و مبارک است * روز بست و یکم * خمس
است پس طالب مکن در آن روز حاجتی و به پرهیز از حضوری
نزد سلطان و کشیکه سفر کند در آن روز محل خوش
است برای او و مولودان روز فقیر و محتاج باشد * دیگر *
صرف برای اخراج دم صالح است * روز بست و دوم *
صالح است برای قضای حوائج و بیع و شرا و برای حضوری
نزد سلاطین و صدقه در آن روز مقبول است و مردمان آن
روز زود صحت یابد و کشیکه سفر کند در آن روز زود بعافیت
مراجعت کند * دیگر * روز خفیف است صالح برای
هر حاجت * روز بست و سیوم * درین روز یوسف علیه السلام
پیدا شد صالح است برای طالب حوائج و تجارت و تزویج و
حضوری نزد سلطان و شخصی که سفر کند در وی غنیمت
یابد و باو خیری رسد و مولود آن روز حسن التربیت باشد * دیگر *
روز خفیف است صالح برای جمله حاجات * روز بست و
چهارم * رزی و نهم است پیداشد در آن روز قرعون
معاون پس طالب مکن در آن روز امری از امور و کشیکه پیدا
شود در آن روز مکرر زندگانی کند و توفیق خیر یابد و آخرش
مفتود گردد یا غرق شود یا در آتش بسوزد و مرض بیمار آید و

بطول کشد * دیگر * روز نهم * ستم است و خال مولود
 آنروز همان است که آنفا گذشت * روز بست و پنجم *
 نهم و روی است پس نگاهدارد روی نفس خود را و حاجتی
 در آن طالب مکن که آنروز شدید البلاء است هلاک کرد و پرورگار در آنروز
 اهل مصر را با فرعون بایات و مریض آنروز صعبت کشد و بر دایستی
 از مرض افتد نیاید و مولود آنروز بیمارک و مرزوق و سخی باشد
 مبتلای مرضی صعب شود مگر سلامت ماند * دیگر * هلاک کرد
 الله تعالی در آنروز اهل مصر را بایات پس مشغول شود در آن
 بد حال و صاوة و عمل خیر * روز بست و ششم * صالح است
 برای سفر و هر امریکه خواهد مگر تزویج پس کسیکه تزویج کند
 در آنروز ترک کند زوجه خود را چه در آنروز شق دریا
 برای موسی علیه السلام شد و قربت مکن در آنروز باز و جبه
 خود و قتیکه از سفر معاودت کنی و مریض آنروز صعبت
 کشد و مولود در آنروز طویل العمر باشد * دیگر * صالح است
 برای هر امر سوای تزویج * روز بست و هفتم * صالح است
 برای هر امر خیر و مولود آنروز حسین و جمیل و طویل العمر و
 کثیر النخیر باشد و مردم او را دوست دارند و محبت او در دلمای
 ازها باشد * دیگر * حال مولود آنروز همانست که آنفا گذشت

* روز بخت و هشتم * صالح است برای هرامرود در آن روز
پیدا شد یعقوب علیه السلام مولود آنروز مخزون ماند
باور بنهارسد و ابتلای به بدنش باشد * دیگر * روز مبارک
و سعید است و خوابهای آنروز همان روز نیکو دهد * روز بخت
و نهم * صالح است برای هرامر مولود آنروز خایق باشد و کسبیک
سفر کند در آنروز مال کثیر یابد و مریض آنروز صحت یابد
و وصیت نه نویسد * دیگر * صالح است برای ملاقات اخوان
و اصدقا و برای هر حاجت و خوابهای آنروز همان روز منتج شود
* روز سی ام * چید است برای بیع و شراء و تزویج و مولود
آنروز حایم و مبارک باشد و غمیر بود تربیت او و بد خلق باشد
و مرزوق باشد برزقی که باز داشته شود از آن و در روایتی
دیگر باشد شود امر او و علو یابد حال او و صادق اللسان باشد و صاحب
و فاد مقرر آنروز گرفتار شود و اگر کسی را چیزی گم شود بیابد آنرا
و یکم قرض دهد آنروز و زود واپس یابد * دیگر * روز سعید
و مبارک است و صالح برای هرامر که اراده کنی و در فصل بخت
و یکم از همان کتاب یعنی روع واقیه حال ایام و شهر و آنچه در آنست
از خیر و شر بر و ایت دیگر از صادق علیه السلام محمد و حف لاسناد
نقل میکنند و درین روایت مطلق ذکر اینکه مرا د از آن شهرور

ششمی است یا قمری هیچ نیست و از اطلاق ذکران
 و راهل اسلام متبادر شود و قمری میشود و مگر اینکه
 و لیلی بر خلاف آن قایم شود و آن روایت بدین هیچ است که
 پس سیده شد از اختیارات ایام پس فرمود عایه و علی
 ابائیه الصلوة والسلام * روز اول * صالح و معبود است
 پس خطاب کن و ران با پادشاه و تزوج کن و بعمل آر
 و ران و زانچه خواهی از حاجت * دوم * تزوج کن و ران و ز
 و نداد یکی کن با اهل خود و بخور و بنفش و طلب کن در آن حاجات
 و هر هیز کن از کارهای سلطان * سیوم * روز نهمین است
 پس خرید و فروخت کن و ران و ز و با اهل خود و قربت
 کن و نزد سلطان مرو و به حاجتی و ران و ز طلب کن
 * چهارم * صالح است برای تزویج و شکار و بد است
 برای مدغم پس کسیکه مدغم کند و ران و ز مصلوب الهل
 گردد * پنجم * طلب کن و ران و ز حاجتی * ششم *
 صالح است برای تزویج و شکار و طلب معاش و هر
 حاجت * هفتم * مثل روز ششم * هشتم * مبارک
 است و صالح برای هر حاجت مگر مدغم کن و ران و ز * نهم *
 روز نهمین است برای هر امر که اراده کنی و بهولو و آنروز

معیشت دهند و گاهی او تنگی نه بیند * دهم * صالح است برای
 حرث و زرع و سلف و هرجاجت * یازدهم * مفروض و آنروز
 گرفتار شود و کسیکه بوجد آید در آن روز مرزوق بمعیشت باشد و معمر
 شود تا هرم و گاهی محتاج نباشد * دوازدهم * مثل آن * سیزدهم *
 روز نحس است پس هرگز طلب نکنید در آن حاجتی * چهاردهم
 روز سعید است صالح برای هرجاجت و کسیکه پیداشود
 در آنروز طویل العمر و شایق طلب علم باشد و ماشین در آخر
 عمر او کثیر باشد * پانزدهم * روز صالح است برای هرجاجت
 و مولود آنروز گنگ باشد یا اسف * شانزدهم * روز نحس است
 هر که پیداشود در آنروز مجنون گردد و کسیکه سفر کند هلاک
 شود * هفدهم * بروایتی روز صالح است و بروایتی روز گران
 است صالح نیست برای هیچ حاجت * هیجدهم * صالح است
 برای سفر و برای هر چیز که اراده کنی از حاجت * نوزدهم *
 مثل آن * بستم * صالح و مبارک است و نیک است
 برای سفر و طلب حوائج * بیست و یکم * روز نحس است
 و آنروز اراقت دم است پس طلب مکن در آنروز حاجتی
 * بیست و دوم * صالح است برای هرجاجت که التماس
 کرده شود * بیست و سوم * مثل آن * بیست و چهارم *

پنجم است و شوم کی که بیدار شود در آن روز گم گردد و در دیگری
 نه بود و زندگانی او تاخیر باشد و کسی که مریض شود در آن روز افاقه
 نپذیرد * بست و ششم * صالح است برای هر امر مگر تزویج
 که اگر واقع شود بین الزوجین افتراق شود * بست و هفتم *
 صالح است برای هر امر * بست و هشتم * روز سعید
 است موالودان روز مرزوق باشد و محبوب اهل خود و عزیز
 بین الناس و عمر او دراز باشد و باور نخواست و بکوری مبتلا گردد
 * بست و نهم * روز مبارک است صالح برای هر حاجت
 از ملاقات سلطان و اصدقا و کنونی کردن * سسی ام *
 روز سعید است و مبارک صالح است برای هر حاجتی
 که خواسته باشد انتهی این روایت را ابراهیم بن جیتی
 کفعمی و فقه الله لمرأیه نزد سید ابوالقاسم علی بن موسی بن
 جعفر بن محمد بن محمد الطائوس الحسینی قدس روحه فرستاد
 و اشاره کرد در آن بروایتی که از مولانا هادی علیه السلام
 مرویست و آن ادعیه هستند که اگر کسی دعا کند بان الله تعالی
 خواست ایام مجزوره از او رفع سازد مگر آن ادعیه ذکر نه نمود
 و ما را در این کتاب ذکر کنیم میگوئیم که روایت که در آن ابو
 یسری سمل بن اسمعیل بن اصفهانی نقل کرده است گفت که خدمت

میگردم هادی علیه السلام را در سفر من رای و در حواج
 او سچی میگردم پس نفتم روزی یاسیدی من کار دارم
 و حواج پس هدایت کن مرا چیزی که از ان سبب از ایام
 خمس و شر آن محفوظ مانم فرمود ای سهل برای شیعه
 و موالی ما عصمتی است که اگر راه روند بان در الحج بخار و
 سیاسیب البیداء هر آینه محفوظ مانند از هر خوف ای سهل و قتیکه
 صبح کنی بگو سه بار و همچنین و قتیکه شام کنی این دعا را و آن
 دعای امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام شب بیت
 بر فرارش نبی صلی الله علیه و اله و سلم است * بسم الله الرحمن الرحیم
 اصبحت و امسیت اللهم معتصما بنی مامک المنیع الذی لا یتاؤل
 و لا یحاول من شر کل غاشم و طارق من سائر من خلقت و ما خلقت
 من خلقت الصامت و الناطق فی الجنة من کل مخوف بلباس ما بغه
 و لاء اهل بیت نبیک محمد صلی الله علیه و اله عالمهم السلام
 محتجما من کل قاصد الی اذیة یجل ارحصین الا خلاص
 فی الاعتراف بحکمهم و التمسک بحکمهم و قنا بان الحق لهم و معهم
 و فیهم و بهم اوالی من والوا و ابناء من جا نبرافصل علی محمد
 و اله و اعذنی اللهم بهم من شر کل ما اتقیه یا عظیم حجرات
 الاعادی عني یهدی السموات و الارض و اجعلنا من بین ابدیهم

سد او من خلفهم سد افا غشينا هم فهد لا يبصرون * و این روایت را
 شیخ رضی الله ابو نصر بن الامام امین الدین ابی علی الفضل
 در کتاب خود مکارم الاخلاق ذکر نموده انتهی و در تقویم المسحونین
 تتمه همین روایت اینست و اگر اراه کنی توجه بجائی روزیکه پرهیز
 میکنی پس قبل از توبه بانوسنوره فاتحه و معوذتین و سوره اخلاص
 و آیه الکرسی و سوره قدر و پنج آیت از آل عمران
 خوانده این دعا بخوان * اللهم بك يصول الصائِل و بقدرتك
 يطول الطائِل و لا حول لکل ذي حول الا بك و لا قوة یحْتَمِن بها ذي
 قوة الا منك و بصفتك من خلقك و خیرتک من بریتک محکم نهیک
 و عذرتک و سلامتک علیه و علیهم السلام فصل علیهم و اکفنی شر
 هذا الیوم و ضره و ارزقتی خیرة و یمنه و افض لی فی متصرفاتک بحسن العافیة
 و بلوغ المحبة و الظفر بالامنیة و کفایة البطاغیة الاقویة و کل ذي
 قدرة لی علی اذیتک حتی اکون فی الجنة و عصمتک من کل بلاء و نقمة
 و ابد لنی من المخاوف فیها منا و سن العواقب فیها یسرا حتی
 لا یصد نبي صاد عن المراد و لا یصل لی طارق من اذی العباد انک علی
 کلشی قدیر و الامور الیک تصیر یا من ایس کمثلک شیء و هو السميع
 البصیر * اگر چه تحریر این ادعیه چنانکه وضع این رساله است در مقصد
 ثالث نبایست لکن چون متعلق بسعد و خمس بود بدو کرا آن

در همین مقام بمبادرت رفت باید دانست که بموجب بعضی از روایات اما میه تمام روز را دوازده حصه کرده هر حصه را یکی از اشیاء عشر منسوب سازند که در آن حصه توسل با موجب اجابت دعا و نجات از ممالک است و برای هر یکی از آن دعائی است که در کتب ادعیه مثل مفتاح الفلاح و غیره مذکور است و اینجا نقلا از تقویم المحسنین آن ساعات مذکور میشوند مابین طلوع فجر تا طلوع شمس منسوب است بامیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و توسل با و در آنوقت برای انتقام از ظالم نیک است و آنچه سزاوار است که بحکم آورد آنوقت تصدق است بقدر میسر اگر چه قلیل باشد که صادق علیه السلام روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که بگوید بصدقه و عطای بسیار بخشید در آنوقت پس نیست هیچیک مومن که صدقه کند در آنوقت مگر اینکه محفوظ ماند از بلائی نازل از آسمان بسوی ارض که در آن روز باشد و باید که ما و در دبر و دستهای خود مالده که در حدیث آمده هر که ما و در دبر و دستهای خود مالده سختی و فقر با و نرسد و آنوقت عیال میند و لباس پوشد و موزه و نعل پوشد حصه دوم از طلوع شمس تا ذاب حمرة آن و آن منسوب است بامام حسن علیه السلام

و توسل با و در آنوقت موجب نجاح امور دنیا و آخرت است
سیوم از ذیاب حمرة تا ارتفاع نماز و آن منسوب است
با امام حسین علیه السلام و توسل با و درینوقت برای نجاح امور دنیا
و آخرت نیک است چهارم از ارتفاع نماز تا زوال که منسوب
است با امام زین العابدین علیه السلام و توسل با و درینوقت
برای نجات از سلاطین و نفث شیاطین مرجو الفوز است
پنجم از زوال شمس تا گذشتن مقدار چهار رکعت و آن
منسوب است با امام باقر علیه السلام و توسل با و درینوقت
برای امور آخرت و عبادات نیک است ششم از گذشتن
مقدار چهار رکعت از زوال تا نماز ظهر و آن با امام جعفر صادق
علیه السلام منسوب است و برای امور آخرت توسل
با و درینوقت نیک است هفتم از نماز ظهر تا گذشتن
مقدار چهار رکعت قبل عصر و آن برای کاظم علیه السلام است و توسل
با و برای عافیت نیک است و دعا در آنوقت مرجو الاجابت است
هشتم از گذشتن مقدار چهار رکعت قبل عصر تا نماز عصر و آن برای
رضا علیه السلام است و توسل با و برای طالب سلامت در براری
و بخار در آنوقت نیک است نهم از نماز عصر تا گذشتن
دو ساعت و آن برای جواد علیه السلام است و توسل

در آنوقت با و برای طلب رزق مرجو الاجابت است دهم
 از دو ساعت بعد عصر تا قبیل اصفر از شمس و آن برای نادی
 علیه السلام است و توسل با و درینوقت برای تولی بر قضای
 حوائج و نوافل و جوایز محمود است یازدهم از قبیل اصفر از
 شمس تا اصفر از و آن برای عسکری علیه السلام است
 و توسل با و درینوقت برای التماس آخرت خوب است
 دوازدهم از اصفر از تا غروب شمس و آن برای امام ثانی عشر
 مهدی منتظر علیه السلام است و توسل با و در آنوقت برای
 امن از مخاوف نیک است تا اینکه اگر برسد شمشیر بر مذبح پس
 طلب اعانت کند که ترا انشاء الله تعالی * در بیان دوروز
 نحس در هر ماه * که از امور غیر ضروری در آن احتراز باید
 روایت است از امیرالمومنین علیه السلام که در سال
 بست و چهار روز نحس ردی است که تمام نمیشود امریکه
 شروع شود در آن و زنده نمی ماند طفلی که پیدا شود در آن و
 ظفر نمی یابد غازی که غزا کند در آن و نامی نمیشود در ختی که نشانده
 شود در آن و آن در هر ماه دوروز است و بر وایتی دیگر از
 امام جعفر صادق علیه السلام در هر سال دوازده روز نحس است
 که یک روز در هر ماه نحس باشد و بموجب این هر روز روایت

در هر ماه سنه روز نوشته میشود و روز را اول موافق روایت
اول است و یک روز اخیر موافق روایت ثانی است در محرم
۱ و ۱۴ و ۲۲ در صفر و ۲۰ و ۱۰ در ربیع الاول و ۲۰ و ۴
در ربیع الثانی و ۱۱ و ۲۸ در جمادی الاول و ۱۱ و ۲۸ در جمادی
الثانی و ۱۱ و ۱۲ در رجب و ۱۱ و ۱۳ و ۱۰ در شعبان و ۲۰ و ۲۶
در رمضان و ۳ و ۳۰ و ۲۳ در شوال و ۶ و ۸ و ۲ در ذی القعدة
و ۶ و ۱۰ و ۲۸ در ذی الحجه و ۸ و ۲۰ و حسب روایت ثانی هم ۸
و تحقق طوسی در ترجمه قول صادق علیه السلام نظم کرده که در
شهر فارسیه بعضی ایام اند که برای هیچیک امر صلاحیت
ندارند و آن سیوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بت و یکم
و بت و چهارم و بت و پنجم است و نیز بترجمه قول دیگر
بعضی از ایام شهر فارسیه را برای احتراز از بعضی امور
نقل کرده و آن چهارم و هشتم برای سفر است و پانزدهم برای
رفتن نزد ماک و چهاردهم و پانزدهم و هجدهم برای فرار و دوازدهم
برای مناظره و مخالفت * در بیان اختیارات آنچه در ایام هفته
وارد شده * و آنچه از اختیارات در آخر بافظ و گیر مرقوم میشود
از ابیات مشهوره است که منسوب بامیرالمومنین علیه السلام
است * روزیکشنبه * و آن اول روز است و در آن روز

الله تعالى شروع کرد بیدایش خلق و آن روز شمس است
 محمود است در آن روز لقای سلاطین و از باب دول * دیگر
 محمود است غرس و بنای در آن روز * روز دوشنبه * آن روز
 قمر است محمود است برای تجارت و معاش و پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم مواظبت صوم آن روز و روز خمیس میکرد و فرمود
 که درین هر دو روز اعمال مرفوع میشوند و من دوست دارم
 که عمل من مرفوع شود و من صایم باشم و کار و ده است
 در آن روز سفر و طلب و ایچ بهوجب قول صادق علیه السلام
 که سفر مکن روز دوشنبه و طلب مکن حاجتی در آن روز و روایت
 است که ابو ایوب خراز گفت وقتی که اراده کردیم که خارج
 شویم پس آمدیم که سلام کنیم بر ابی عبد الله علیه السلام پس
 فرمود شاید شما طلب کردید برکت روز دوشنبه گفتیم بلی
 فرمود که ام روز شوم تراست از روز دوشنبه که گم کردیم
 در آن روز نبی خود را و مرتفع شد از ماحی خارج نشوید تا آخر
 حدیث * دیگر * محمود است در آن روز سفر * روز سه شنبه *
 آن روز مریخ است محمود است برای لقای عدو و جهاد
 فی سبیل الله و سفر بجهت قول اد صلی الله علیه و آله و سلم
 که سفر کنید روز سه شنبه و طلب کنید و ایچ در آن روز پس

آنروز است که نرم کرد ایزد تعالی آهن را در آنروز برای
 داود علیه السلام * دیگر * حجامت محمود است در آنروز
 * روز چهارشنبه * آنروز عطار است محمود است آنروز
 برای غلوم و حکمت و کتابت و استحجام و ابتداء برای آنکه
 نبی صلی الله علیه و سلم فرمود که نیست امری که شرع کرده شود
 در روز چهارشنبه مگر اینکه تمام شود * دیگر * شرب و انجمود
 است در آنروز * روز پنجشنبه * و آن روز شتری است
 محمود است برای ملاقات اقصاء و علماء و اکابر و امرا * دیگر * آنروز
 مبارک است خصوص برای طلب حوائج و ابتداء سفر و
 مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که رسول الله صلی
 الله علیه و سلم روز پنجشنبه سفر میکرد و فرمود که آنروز را ایزد
 تعالی و رسول او و ملائکه او دوست میدارند * روز جمعه *
 و آنروز زهره است مستحب است در آنروز شستن سه
 بار و خطمی و دیگر تنظیفات و تزئینات خصوص طیب و
 لذات و برای ادفعایل است به نسبت دیگر ایام پس
 او سید ایام است از جهت حدیثی که وارد شده طلوع
 نکرد شمس و نه غروب کرد در روزی افضل از و برای خوردن
 انار در روز و شب آن فضیلت بسیار است و در آن ساعتی است

که دعا در آن مستجاب است و مکروه است سفر در آن
قبل نماز که مرویست هر که سفر کند در آن روز قبل نماز فرشته ندا
کند او را که باز پس نه آید * دیگر * محمود است در آن
روز تزویج و افراح * روز شنبه * آن روز زحل است
محمود است برای اعمال فلاح و قضای حوائج و اخذ و عطا
و ابتدای تعلیم از جهت آنچه مرویست از نبی صلی الله تعالی
علیه و اله و سلم برکت داده شد برای است من در روز شنبه
و پنجشنبه لاکن در بگو در آنها * دیگر * مبارک است در آن روز
سفر * در اختیار تزویج و مباشرت * ابو سعید خدری
رضی الله عنه و صایای پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم که
بعلی بن ایطالب علیه السلام فرموده در باب اداب تزویج
روایت میکند آنچه اذان متعلق باوقات و ایام است منقول
میشود و در روایت وجوه کراهت و حسن هم مرویست
اینجا فقط ساعات محمود و ردیه و ایام ردیه دلیلی محمود
و ردیه نقل کرده میشود پس از ساعات محمود و ردیه نزدیک زوال
روز پنجشنبه است و بعد العصر روز جمعه و بعد عشاء دوم
از شب جمعه است و از ساعات ردیه بعد ظهر است و اول
ساعت از شب و ساعات حاره در نصف نهار بود ایت

باقر علیه السلام و از طلوع فجر تا طلوع شمس و از غروب شمس
 تا غروب و لب شفق هم بر دایت از باقر علیه السلام و وقت
 اصفر از شمس و وقت طلوع آن تا وقتی که زرد باشد و از ایام
 ر دیه اول شهر و وسط آن و آخر آنست و نصف
 شعبان و دور و از آخر شهر که سیمی بایام محاق اند و روز
 کسوف و روزیکه هوای سیاه و سرخ و زرد و زرد و روز
 زلزله و روزیکه قمر در عقرب باشد و از لیالی محسوسه
 شب سه شنبه است و شب جمعه و اول شب از شهر
 رمضان و از لیالی ر دیه شب عید الاضحی است و شب
 چهارشنبه و شب شصت و شصت و شبیکه در آن هوای سیاه
 و سرخ و زرد و زرد و شبیکه زلزله آید* در میان اختیارات
 سفر* روز شنبه بهتر است که مرویست از صادق علیه السلام که یک
 اراده کند بسفر پس سفر کند روز شنبه که اگر سنگی جدا
 شود روز شنبه از کوه هر آینه باز آید و خداوند تعالی او را بر
 مکان خود از جهشت آنکه مرویست در قول او تعالی عزوجل
 «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْشُرُوا إِلَى الْأَرْضِ» فرمود نماز روز جمعه است
 و انتظار روز شنبه است و از جمعه سفر ر دیه است که
 مرویست هر که مسافر کند روز جمعه نکند اگر سفر است که باز

نگردد اند خدا را و شب جمعه سفر مضایقه ندارد و روز چهارشنبه
 آخر ماه صفر سفر نیک است از جهت آنکه مرویت که بعضی
 از بخت ادیین بصادق علیه السلام در باب خروج در چهارشنبه
 آخر نوشتند بجواب نوشت که یکبار خارج شود و روز چهارشنبه
 برخلاف اهل طیره محفوظ ماند از هر آفت و بعافیت ماند از هر
 بایه و بعضی روایات دلالت میکنند بر کراهت سفر بر روز چهارشنبه
 * اختیارات ابتدای امور * شروع نمودن هر کار روز
 چهارشنبه نیک است که مرویت از نبی صلی الله علیه
 و سلم نیست امری که شروع شود روز چهارشنبه مگر
 ختم گردد و روز دوشنبه نیز بهتر است که مرویت
 طلب کنید عالم روز دوشنبه که انسان میکند مطالب آنرا و سزاوار
 است برای متعلم که بگوید کند بد رس خود برای خیری که مقول
 است برکت داده شد در است من در بگوید آنها و نیز از جهت خبر
 غده اکیند و طلب علم پس من خواسته ام از پروردگار خود
 که برکت دهد برای است من در بگوید آنها و فرمود سزاوار
 است که گردد ابتدای آن از روز پنجشنبه و در روایتی روز
 شنبه و روز پنجشنبه * اختیارات قطع ثوب * قطع ثوب
 روز یکشنبه مؤثر است از جهت آنکه مرویت

از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کسیکه قطع کند ثوب روز یکشنبه
 او را غم برسد و مبارک نباشد و روز دوشنبه مبارک
 است که مرویت کسیکه روز دوشنبه قطع ثوب کند
 مبارک باشد و روز سه شنبه بد است که در ذیل حدیث
 متابق مرویت کسیکه قطع کند ثوب روز سه شنبه آن
 ثوب یابد زدی رود یا بسوزد یا غرق شود روز چهارشنبه و پنجشنبه
 و جمعه مبارک است که بذیل حدیث سابق مرویت
 هر که قطع کند ثوب روز چهارشنبه رزق داده شود و بمشقت
 نرسد و باشد در عیش و رضا و هر که قطع کند روز پنجشنبه
 روزی کند الله تعالی او را عالم در آن ثوب و باشد مکرم
 نزد الناس و کسیکه قطع کند روز جمعه عمر و دولت او زیاده
 شود و در روز شنبه نحس است که در ذیل حدیث سابق
 مرویت کسیکه قطع کند ثوب روز شنبه مریض باشد
 مادامیکه آن ثوب بر بدن اوست مگر اینکه بپزد آنرا* اختیارات
 استتاره* اگر استتار کنی از کلام الهی پس اختیار کن
 برای آن ساعتی نیک اگر چه درین باب از اهل بیت
 علیهم السلام چیزی روایت نیست روز یکشنبه جید است تا ظهر
 و از عصر تا مغرب روز دوشنبه جید است تا طلوع شمس

و از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز شنبه
 جید است از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز چهارشنبه
 تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز پنجشنبه جید است تا طلوع
 شمس بعد از آن از ظهر تا عشاء دوم روز جمعه جید است
 تا ظهر و بعد از آن از زوال تا عصر روز شنبه جید است
 تا چاشت بعد از آن از زوال تا عصر * مطلب دوم
 از مقصد دوم در بیان اختیارات بطریق اهل نجوم *
 و بذیل آن بیان زجریات و تفاءلات هم قلیلی از آن
 که حسب عقیده بنجمین است ذکر یافت باید دانست
 که یکی از اختیارات نجوم بنظر سیر و قیام قمر به برج
 دوازده گانه است و آنچه درین باب استخراج ان منتسب
 بنحو اجماع نصیر طوسی است ذکر مییابد * وقت بودن قمر به برج
 حمل * سفر کردن و ملاقات امر او جامه تحریر پوشیدن و شکار
 کردن و ابتدای هر کار نیک است و بنیاد کردن خانه و غیره
 و چیزی کاشتن بد است * در برج ثور * تزویج کردن و تخم بیاغ
 افکندن و خط نوشتن و وصال محبوبان و عظم مالیدن و شرکت نمودن
 و خریدن جواری نیک است و جدال کردن و فصد نمودن
 و حمام کردن بد است * در جوزا * خریدن جواری و تعلم علوم

و ملاقات اهل عالم و سیر کردن و سفر نمودن و پارچه نو
 پوشیدن نیک است و ناخن چیدن و قصه و حجامت نمودن
 بد است * در سرطان * رخت نو پوشیدن و سفر کردن
 و داروی سهل خوردن و خطوط بد و ستان نوشتن
 و حمام کردن و موسی ستردن نیک است و فصد کردن و تزویج
 نمودن و بنای نو نهادن بد بود * در اسه * تزویج کردن و اشتغال
 جوانانه کردن از ورزش و غیره و کارهای آتش کردن
 و حاجت از سلاطین و امرا خواستن و سلاطین را بر تخت نشین
 و خریدن جواری و خدم نیک است و سفر کردن و جامه نو پوشیدن
 روانیست * در سنبه * سفر کردن بیابان با قافه و جامه
 نو بپوشیدن و تعلیم و تعلم علوم و کشتکار کردن و خریدن جواری
 و غلمان نیک است و تزویج کردن و قصه نمودن بد است
 * در میزان * ماهنگامی که قمر هفده درجه ازین برج طی کند سفر کردن
 و عقد بستن و جواهر خریدن و بعیثن و طریب پرداختن از سفرود
 و سماع و میکشی و صحبت میوبان نیک است و چون
 از هفده درجه بگذرد جملة کارها ممنوع است * در عقرب *
 زار و خوردن و قی کردن و غرغر ساختن و براءت بستن و معاین
 ساختن و حمام کردن و بر خصم بیرون تاختن و بر اسب ریاخت

کردن و ناخن چیدن نیک است و دیگر کارها ناجایز و ممنوع
 * در قوس * در او شن تعلیم و تعلم و در آخر شن تزویج
 و شکار نیک است و خریدن جواهر و حیوانات و جامه نو
 پوشیدن و پیش قاضی مراجعه حضومت بردن و شیر کردن
 و مو ستردن و داروی سهل خوردن سخت بد بود
 * در جری * جامه نو پوشیدن و شکار کردن و دفع سحر
 و جادو با دعیه و رقاق کردن و مکر و غدر نمودن نیک است
 و حضوری سلاطین و مناکحه کردن و فصد گرفتن ممنوع است
 * در دلو * کارهای کشتکاری نمودن و موایثیق و عهود بستن
 و خریدن جواری و غلمان و بنای قلاع و حصنها انداختن و اشجار
 نشاندن نیک است و نقل و تحویل و فصد کردن و تزویج
 شناختن بد است * در حوت * فصد کردن و ناخن چیدن و دعوت
 کردن و ملاقات شر فاد پیرهن و قبا و کلاه و کمربند نو پوشیدن
 نیک است و دیگر کارها بد و یکی از اختیارات بطریق نجوم
 مغان نظر بایام شهر است و آن اینست * اورمز * نیک
 است برای جامه نو پوشیدن و سفر کردن و مهر بر کاغذ نهادن
 و بد است برای قرض و وام دادن * بهمن * روز نیک است درین روز
 جامه نو بپوشیدن و ناخن چیدن و موی پیراسته

و عمارت کردن و بنا بر قاعده کلیه ایشان که اگر نام روز و ماه
 موافق افتد در آنروز عید کنند در روز بهمن از ماه بهمن جشن سازند
 و انواع غلاما و گوشتها پزند و گل بهمن سرخ و سفید بر طعامها
 پاشند و هر دو بهمن را امید کرده باینات و قند بخورند و بهمن
 سفید را سائیده با شیر بخورند و آنرا مقوی حافظه دانند و گویند
 این روز را خاصیت تمام است در کندن گیاهها و بیخهای
 دوائی از کوهها و صحرا و اگر قن روغنها و کردن بخور و اینروز
 را بهمنجمنه و بهمنجه خوانند * اردی بهشت * روز نیک است در اینروز
 بمعبد و آتشکده رفتن و از پادشاهان حاجت خواستن و بجنک
 و کارزار شدن و درین روز از اردی بهشت ماه حسب
 قاعده معینه عید کنند و جشن سازند و آنرا اردی بهشت گان هم خوانند
 * خرداد * روز نیک است در اینروز طلب حاجات از ملائکه
 و فرشتها کردن و زن خواستن و در اینروز هم از خرداد ماه
 حسب قاعده معینه عید کنند و آنرا جشن خردادگان گویند * مرداد *
 روز در اینروز از ماه مرداد عید کنند و آنرا جشن نیاو فری گویند و در اینروز
 هر که حاجتی از پادشاه خواستی البته روا شدی * دیاد * روز
 نیک است در اینروز صدقه دادن از بهر تندرستی خود و فرزندان
 خود و دعا کردن * آذر * روز نیک است در اینروز ناخن چیدن

و سوی شتردن و باتش خانها رفتن * آبان * روز نیک است
 درین روز حاجت از خدا یتعالی و پادشاهان و بزرگان خواستن
 و سلاح ساختن * تیر * روز نیک است درین روز دعا کردن
 و حاجت خواستن و حب دستور درین روز از تیر ماه عید کنند
 و آنروز را تیرگان و جشن انرا جشن تیرگان گویند و مثل
 مهرگان و نوروز مبارک داند * گوش * روز نیک است
 درین روز فرزند بمکتب دادن و پیشه آموختن و درین روز جشن
 کنند و عید ستازند و انرا سیر مور گویند و آنروز سیر برادر پیاخو رند
 و گوشت را با گیاه و علف پزند با چوب و همیزم و گویند
 این امر باعث امان یافتن ارمن و لاسه جن است و بدان
 دوا ای امراضی کنند که منسوب بجن است * مهر * روز نیک است
 درین روز نام بر کودک نهادن و کودک را از شیر باز کردن
 و عید یک درین روز از مهر ماه کنند آنرا بحشمن مهرگان موسوم ستازند
 * سروش * روز نیک است درین روز دعا کردن و باتشکده
 رفتن و باقی امور بد است * فروردین * روز درین روز جامه
 نو پوشیدن و دیدن گوسفندان و گله و دام نگادان و اسپان
 نیک است * دیادین * روز نیک است درین روز دعا کردن
 جهت دفع شر شیاطین و از حق تعالی فرزند خواستن

* دین روز نیک است درینروز فرزند بمکتب دادن و نکاح کردن
 * آراد روز جامه نو پوشیدن درینروز نیک است و سفر کردن بد
 * اشاد روز روز نیک است درینروز حاجت خواستن و جامه
 پوشیدن و صدقه دادن * زامیاد روز * درینروز درخت
 نشاندن و تخم کاشتن و عمارت کردن بنهایت خوب است
 * ماراسفند روز * درینروز نکاح کردن و باد و ستان نشستن نیک
 است * دیگر * و اختیارات ایام بطریق نجوم هندوی ایشان است
 و اکثر آن متعلق بکواکب طالع و حاشه میلاد هر مرفرد از انسان
 است اما بنده ای از آنچه بر سبیل عموم است در اینجا مرقوم
 میشود باینکه دانست که اختیارات هندو هم بنظر منازل قمر است که
 پنجاهتر باشد و هم بنظر ایام هفته و هم بنظر تته یعنی تارینهما است
 اما پنجاهترهای متعلقه سفره قسم است سعد و نحس
 و بین بدین تفصیل * پنجاهترهای سعد برای سفره *
 * اشنی * انوراد * ریوتی * مرگشرا مول * پنروس * پوشیر *
 * استا * جیستتا * پنجاهترهای بین بین برای سفره * روهنی
پوربا پها لگنی پوربا شارا پوربا بهارا پد چترا اسواتی ستبا شاشا شرون
دهنستتا * پنجاهترهای نحس برای سفره * اترا پها لگنی اترا شارا
اترا بهارا پد ویشا کما گها آدر ا بهر نی کر تکا اشلی شا * پنجاهترهای

که برای تزویج و نکاح موضوع اند * ریوتی اثرا پها لکنی
 و دهنی مرگشرا مول انوراد دهاگها هستا سواتی او پنج پنجهتر مذکور
 ذیل برای بنا کردن خانه و مکان و هر چیزیکه از گل و چوب سازند
 و نیز برای خریدن آن و خریدن جاروب و روغن سیاه نهایت
 ممنوع است دهستان استبها شاپور یا بهادر پد اثرا بهادر پد
 ریوتی * و تاج سفر * در تله همدین تفصیل است پرواخص
 و وج نیک تیج باعث قوح چوتنه نخس پنجهمین موجب نفع
 چوتنه موجب هلاکت کستنی موجب نفع از زمین و دولت
 استنی بسیار بد نومی موجب هلاکت دسمی موجب
 نفع بزمین اکادسی موجب بیماری د و ادسی لغوی یعنی نفع
 و نقصان هیچ نباشد ترودسی بسیار نیک چتر دسی
 نخس اما دس ایضا نخس پورنامسی موجب مرگ و هلاکت
 و تزویج و نکاح از پروا چودس بهمه تله همدین
 است و در اما دس و پورنامسی ممنوع است و جانب
 جوگنی و دسا سول در دایره رجال الغیب پیشتر گذشت
 و حسب اظهاریکی از پندتان معلوم شد که این هر دو نام
 خیالی و فرضی اند صرف بنابر ممانعت سفر و غیره بقسموت
 معینه آن مقرر کرده شده اینک چنانچه رجال الغیب در اهل

اسلام امری قرار یافته است نزد آنها جو گنی و دشمنان و چیزهای
 معین باشد و تزویج و انکاح بنظر ایام بروز شنبه و دوشنبه
 و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه سعد و مستحسن است و بروز
 یکشنبه و سه شنبه نحس و ممنوع تا اینکه میگویند که اگر بروز
 یکشنبه نکاح کنند زن قاشه گردد و برای قطع کردن پاره نو
 و پوشیدن آن چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه نیک و مستحسن
 است و نیز گویند که در سفر و غیره به بودن چند رما یعنی قمر
 بمخازات و پشت و چپ در است هم اثری است پس
 در صورت مخازات سعد و نیک است و چپ و راست
 بین بین و بر پشت نحس و طریقه دریافت آن آنست
 که از بروج دو دوازده گانه سه برج برای یک یک
 سمت موضوع اند پس قمر در هر برجیکه باشد از آن
 سمت معینه آن دریافت سازد پس حمل و اسد و قوس
 مشرقی اند و جوزا و میزان و دلو و مغرب و ثور و سنبله و جدی
 جنوبی و سرطان و عقرب و حوت شمالی و شهرورد و ازده
 گانه سال هم برای تزویج هم سعد اند و هم نحس سعد اینست
 ماگه و تیجه آن دو تهمذی است پهاگن تیجه آن نیک است بیساکه
 تیجه آن عصمت زن است و برای شهر نهایت بهتر است چیتیه

نتیجه آن مثل بسا که است اساده نتیجه آن ترقی اولاد است و در ماه
 آگهن شاذ است که بعضی میکنند و ماههای چیت و سناون و بهادون و
 کوار و کاتاک و پوس و نحس است و یکی از طرق اختیارات هندو
 بنظم تته و ایام هر دو است و پست تردد مقصد اول مذکور شده
 است که سه تته را یک یک نام نهاده اند پس بهمان
 اسما بعضی در بعضی ایام سعد اند و بعضی بین بین و بعضی
 نحس باین طریق سعد اینست که بروز جمعه نند و واقع شود
 و بروز چهارشنبه بهر روز و بروز سه شنبه جیا و بروز شنبه
 رکتا و بروز پنجشنبه پورنا و بین اینست که بروز سه شنبه
 بهر روز واقع شود و بروز پنجشنبه جیا و بروز جمعه رکتا و
 بروز یکشنبه یاد و شنبه پورنا و نحس اینست که بروز یکشنبه
 یاسه شنبه نند و واقع شود و بروز جمعه یاد و شنبه بهر روز
 و بروز چهارشنبه جیا و بروز پنجشنبه رکتا و بروز شنبه پورنا
 و یکی از اختیارات آنها بارهیا و کال بهیا است و اوقات های
 معین است بروزهای معین که در آن اوقات از خانه حرکت
 نمودن بغایت منع است و اگر حرکت کند بد است ایشان
 مبتلای آفتی شود لکن عمل بران در ملک بنگاله بهمال بهالغه است و
 در مملکت مغربی چند آن معمول به نیست و آن این است که

مجموع روز را از طلوع تا غروب هشت حصه نمایند بمسئله آن
 بروز دوشنبه حصه دوم و پنجم و بروز سه شنبه حصه دوم
 و ششم و روز چهارشنبه حصه چهارم و پنجم و بروز پنجشنبه حصه
 هفتم و هشتم و بروز جمعه حصه سیوم و چهارم و بروز شنبه
 یکم و ششم و هشتم را بالا بیابانند و همچنین اوقات شب
 را کال بیابانند بهمان ترتیب که در روز گذشته گشت مگر این اوقات
 با استثنای وقت صبح صادق و قدری بعد از غروب است
 که برای آن حکم آخر است و درین مورد وقت نوعی سفر و غیره
 ممنوع نیست * ذیل * در بیان بعضی از احکام زجریات و تغاللات
 موافق عقیده اهل تحموم زجر بفتح زاء معجمه و سکون جیم فال
 گرفتن برغ باشد و چون بعضی از علامات و احکام آن محل خوف
 است لهذا ایمن که بنظر ترسانیدن از آن مسمی باین اسم
 نمودند و چون بسبب آن از عزیمت باز میمانند و زجر بمعنی باز داشتن
 است بنظر آنهم تسمیه آن بان شده باشد و این امر از زمان
 قدیم در اکثر اقوام رواج داشت و دارد که مدار جمله
 امور از عظیم باشد یا صغیر بران داشته اند مشهور است
 که امیه و هشتم و برادر بودند که توامان متولد شدند و علی اختلاف
 الاقوال پشت یا پیشانیهای ایشان باهم چیده بودند و

ایشان عبد مناف بشمشیر هر دو را از هم جدا کرد اهل خبرت
گفتند که میان اولاد این هر دو برادر همیشه شمشیر خواهد ماند
و همچنین قصص و حکایات کثیره مرویست و چگونگی گفته شود
که از سلف تا خلف اقوال عقلا همه غلط و بی اصل مخض
است و از جمله رسوم عرب است که اگر کسی از منزل
خود بقصد حاجتی بیرون آید و مرغی از چپ او در آید و بجانب
راست رود آنرا مبارک شمرند و بطلب آن روند و اگر
از راست در آید و بچپ رود آنرا بد دانند و بان کار نروند
و جمعی از اعلام بعضی تأثیرات را در مصنفات و رسائل
خود ذکر کرده اند مثل آنکه جمع شدن کبک در درختان
و بانگ کردن آنها و آتش گرفتن زیر دیگ و ایستادن گاو
روی بمغرب و یکپای را بالتام بر زمین نهاده و گرگ
با بادانی در آمدن و موش و مور را ذخیره خود از سو را خما
بیرون انداختن و بانگ کردن مرغان خانگی و خود را بسیار
خاریدن و طوف کردن خطاف حوالی آب و بانگ کردن
ایشان علامت باران دانسته اند و همچنین بانگ کردن
مگس بسیار در خانه و بر حتن گوسفند در چراگاه و نمودن
روشنای چراغ بمشابه ظلمت علامت سرما و همچنین بزی آمدن

مرغان از درخت و در آب غوطه خوردن علامت سرما
و باریدگی دانسته اند بالجمله درین مقام بعضی احکام منقوله از
حکمای یونان منقول می شود اراطیس حکیم گوید چون گرد
چراغ دایره ای بینی دلیل کثرت آبها باشد و چون مرغابی که آبی
نباشند در حوالی آب بسیار طوف کنند و خود را بر آب زنند
دلیل سرما و باران باشد و همچنین چون کلاغ سیاه بانگ بلند زند
و پرها سخت افشانند و گاو زنگوله دست لیسد و زراغ و خروس
خود را در آب انداخته پرو بال خود را اغشته نماید دلیل باران است
و احمد عبده الجلیل سنجرى گوید که قسم ماهی دلفین که در ولایت
منصوره هند و ملتان میباشد مشهور است که با آدمی انس و محبت
تمام دارد چون بکاره دریا آید و خود را ب مردم نماید دلیل سرما باشد
و مورچه از زیر زمین چون تخم خود فرو تریبرد دلیل صحو بود و چون مرغان
بر غنچه خوردن حریص و بسیار ساعی باشند زیاده بر عادت دلیل
سرما باشد و گرمی سرخ که انرا خراطین گویند و عوام گل خورده چون
از زیر زمین بسیار بیرون آیند ایضا علامت سرما باشد و چون
در فصل خزان زنبور بسیار جمع آیند سرمای سخت و نزول باران
بسیار بود و محقق بر بختی در رساله فلاحه آورده که در سنالی
که درخت قنقل و بلوط بسیار بار آورد در استان آنال

در از گزند و همچنین چون در از گوش ز وی بمغرب بایستد
 و زمین بدست بکارد و در آسمان نظر کند علامت درازی
 زمستان است و مشهور است که علامه طوسی در چین
 سفر بر آسیائی فرد آمد آسیایان گفت شب بدرون
 آسیا آئید که باران خواهد شد خواجہ التفات سخن او نکرد از
 اتفاقات در ان شب باران شد و در اثنای آن آسیا را پناه
 گرفت و از آسیایان پرسید که این امر چه علامت دانستی
 گفت هرگاه در از گوش سرگین با خرد زمی اندازد تجربه من شده
 است که بعد از ان باران میشود و تاج اکرم گوید که بعضی از
 غلامای فارس در کتب خود ایراد نموده اند که اگر کو دکان با هو و لعب
 و بازی صولجان و رقص و سرود مشغول باشند دلالت
 کند بر ازانی و فراخی سال و کمی بیماریها و اگر بینند که اطفال
 از نی و چوب حمام ساخته باشند و آله مثل آلات حرب
 بدست گرفته با هم جنگ کنند یا بطریق لعب بر یکدیگر حمله کنند
 دلیل بود بر میجان فتنه و فرع در ان ولایت و اگر بقصد لعب
 از یکدیگر گریزند و پوشیده و پنهان شوند دلالت کند بر ظهور
 دزدان و قاطعان طریق و مردم بدکار و غلی بن زید طبری گوید که
 اگر و خوش کوهی و صحرائی را بینند که میل با بادانی کنند بی سببی

دلالیت کند که در ان سال برودت هوا و سردی بسیار و بنایت بود و
 زمستان سخت و دراز گردد و اگر کنجشک و همد بشب بانگ
 کنند و سرد ایند باران آید و اگر در روز کلاغ در پیران بانگ متتابع
 کنند دلیل باریدگی بود و اگر مرغان خانگی بی سبب بانگ
 کنند بنوعی که یکی از جوارح را در هوا می بینند دلیل آمدن باغی
 باشد و اگر بر روی آب غبار بینند دلالیت بر موت و مرگ کند
 و اگر میت در وقت غسل پایها بر هم اندازد دلیل آشوب بود
 در ولایت دارالمرگ و گویند چون غوک بر درخت صغیر زند
 و او را بزبان آن ولایت دارد و گویند یعنی محک درخت
 علامت باران باشد و ذکر یا کوفی در کتاب عجایب السموات
 آورده که اهل گیلان گویند که اگر شغال در روز فریاد کند علامت
 صحو است علی الخصوص که سنگ از عقب بجواب در آمده
 فریاد کند و درین امور بسیار می نمایند و لهذا اشاعری گوید
 * بیت * از غایت ابلهی که در گیلان است * تقویم کشای
 شان شغالی چند اند * و محقق بر چندی در کتاب عجایب
 البلدان و خواند میر در کتاب حبیب السیر نیز اینضمون را
 در خواص گیلان نقل نموده اند و باید دانست که اهل هند و
 حکام برین امور نهاده اند و اکثر عوام و اهل دیهات که مطلق

آشنا معلوم نیستند چنان احکام میدهند که اکثر مطابق واقع میشود
 و باعث استعجاب میگردد و درین رساله بعضی احکام مندرجه
 کتب و پوتهی های ایشان مرقوم میشود در پوتهی ناراینی
 نوشته است که اگر جانوری غیر مار و موش و ماهی جنس
 خود را بخورد دلیل قحط باشد و اگر بولایتی غیر آدمی یا غیر جنس
 خود جماع کند دلیل خرابی آن ولایت باشد و اگر در وقت طلوع
 آفتاب سگ در میان آبادانی گریه کند دلیل خرابی باشد و اگر
 در آخر روز و بافتاب گریه کند مزار طان را بد بود و اگر در حوالی
 نیم شب گریه کند مواشی را خوف بود و اگر بعد از سه پاس
 گریه کند بدی حال دختران یا کرده زنان باشد و اگر بر بالای
 بسیار بانه گریه کند دلیل کثرت باران باشد و اگر در میان آب
 رود بگردد و باز بیرون آید و اندام خود بیقشاند و در وقت افشان
 آب خوردن داد و از ده روز متعاقب باران باشد و اگر سگ باماده
 گاو بازی کند یکنی و از زانی غله باشد و اگر در وقتی که هندوان نعش خود
 را میسوزند سگ شروع در فریاد کند بزرگی در آن ولایت
 بمیرد و اگر سباع صحرائی بحوالی آبادانی آمده فریاد کنند و
 سباع اهلی با ایشان موافقت کنند شکر بیگانه بانو لایت
 آمده خرابی کند و اگر جانور دشتی با بادانی آمده بچه کند دلیل

خرابی آن دیار است و اگر ماده گاو پهای خود زمین بکاو و دلیل
 ملائت خلق بود و اگر نیم شب جهت آب و کاه قریاد کند و گوشه
 نداشته باشد دلیل خوف انمکان باشد از دشمن و اگر اندام
 ماده گاو تر بپزند چنانچه از باران تر میشود و مویها برخواستند دلیل
 بسیاری مواشی بود خلاصه اینکه درین پوتی ازین قسم بسیار
 سطور است و دیگر کتب هم مملو باین اقسام اند و اختیارات
 هم بهمین هیچ بیش تر ماحوظ مد نظر دارند و نسبت شخص
 خاص و مکانی مخصوص هم آثار این امور بیان میسازند بنا بر تمثیل
 دوسه حکم ازینگونه هم مرقوم میشود چنانچه یکی از تفأل شخصی
 باد از چای سه کند و آن بدین هیچ است که اگر او آواز بالای
 سه کسی کند آنکس دولت یابد و فتیاب شود و از سمت مشرق
 محفل خطر باشد و از جانب نیرت که میان مغرب و جنوب
 است زحمت و بیماری یابد و از سمت مغرب انتفاع بردارد و از
 جانب بایب یعنی مابین مغرب و شمال آدم یابد و از جانب
 شمال زن یابد و از جانب ایسان که گوشه مابین مغرب و شمال است
 موجب مرگ و هلاکت شود و یکی از اقسام تطییر عطسه کنند که
 اگر کسی برکاری عازم باشد و دیگری عطسه کند از جمله کارها
 احتراز واجب دانند و این حکم عام است مر جمله غزایم

را الا هفت کار از آن مستثنی است که اگر وقت عزم یکی
 از آن هفت کار کسی را عطسه زد و دهد آنها را بی مضایقه بعمل
 باید آورد و آن کارها نشستن و خفتن و خیرات کردن و طعام
 یا چیز خوردن و پارچه پوشیدن و مباحثه نمودن و تزویج
 کردن باشد که اینهمه را عطسه کسی ضرر نمی تواند رساند و در
 حالت بیماری یعنی شروع یا اشتداد آن وقوع عطسه سخت
 بد است تا اینکه گویند که منی مرک است لکن عطسه پیران
 و اطفال و عطسه که با اختیار آورند اگر چه نهایت ممنوع و قبیح نیست
 لکن بهتر هم نیست بالجمعه چون بر جنس احکام هندوان از صفیه
 طیور و ادوات جانوران و حرکات و اوضاع آنها و دیگر حوادث سفلی
 مدار غلبه و معظم ترین اعتبارات اند و در اینخصوص کتب کثیره
 باد که تجرّیات تألیف شده اند تفصیل آنها از بحث خارج است
 * مقصد سیوم * در شرایع و عبادات اهل اسلام و آن
 مشتمل است بر یک مقدمه و شش مطالب * مقدمه *
 در ماهیت اسلام و شریعت عبادات آنها و کیفیت و ماهیت
 آن هم بطریق کلی بدان و فقک الله تعالی و اسعدک که
 اسلام عبارت است از اذعان و ایتقان وجود معبودی
 بحق و واجب بالذات واحد و بی شریک متصف بجمیع صفات

کمال و منزله از تمامی عیوب و منقصتهای جسمی و جسمانی
و سبب از تغیر و زوال که خالق جمله مکونات و مخلوقات از علی
تأثیری است و تصدیق رسالت و نبوت محمد مصطفی رسول الله
صلی الله علیه و سلم با آنچه آورد از قرآن و فرمود از او امر و نواهی
و وعده و وعید و بشارات و نذارات و قصص و اخبار و جز آن
که خاتم رسل و افضل انبیا است و بعد تصدیق رسالت
گذاردن حق فرمان او تعالی جلشانه با آنچه بواسطه پیغمبر ما
صلی الله علیه و سلم فرمود جز و تصدیق است یا علامت آن
و همین است عبادت و ان نتواند شد الا با عققاد داشتن
و بقلب آوردن بطوع و رغبت تفصیل و جزئیات جمله آنچه
بان ما مورد شد و بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بصحت روایت بو شایط صحابه کرام داهلیت عظام و ظلمای
امت دریافت شده و قلب را دوا آله است یکی زبان و دیگر ارکان
پس اقرار بالان و عمل بالارکان خود بالذات یا بتبعیت
قلب علی اختلاف المذاهب هم جزو اسلام باشد یا علامت
آن و منها و منشای این اختلاف بر فرق اسلام از ایمان است
که نزد بعضی مابین انبیاست عموم و خصوص مطلق است و نزد بعضی
با هم نسبت مساوی دارند و علی کلا القمیدین آنچه بدون حاجت

باین مبرود و آنکه است انرا اصول دین و اعتقادات گویند و
 مباحث انرا علم کلام نامند و ثانیا را فروع دین و معاملات خوانند
 و مباحث انرا که باکتاب از ادله تفصیلی است فقه نامند پس
 معاملات دو قسم باشد یکی مصروف داشتن زبان و ارکان
 بگفتنی و کردنی دوم باز داشتن آن از ناگفتنی و ناکردنی و
 مباحث ان از دو حال خالی نیست یا نفع آن نیل بمقاصد و
 سعادت اخروی بود یا حفظ و انتظام امور دنیوی اول را
 عبادات و علم آخرت گویند و ثانیا از سه حال خالی نیست یا
 مراد از ان حفظ شخص انسانی است یا حفظ نوع یا حفظ مبرود
 اول را معاملات گویند و ثانیا را منکحات و ثالث را جنایات
 پس اطلاق لفظ عبادات و معاملات درین تقسیم موافق
 تقسیم اول از جنس اطلاق عام بر خاص است و نباید فهمید که
 عبادات مقصر باوقات معین و کردنی از ان همین ارکان اربعه
 که صوم و صلاه و حج و زکوة و متعلقات آن است و ناکردنی ترک
 همین صغایر و کبایر مخصوصه است بلکه اگر خلوص نیست و مخض
 فرمانبرداری مقصود است هر فعل و هر حرکت انسان و هر ترک
 آن از بد و شمر تا رسیدن بامر ناگزیر و ضرر و محسوب
 بعبادت میتواند شد و ازین هم بالاتر گوئیم که هر گفتنی و کردنی

بوقتی و مصلحتی ممکن است که لباس ناکفشی و ناکردنی پوشد
و بالعکس و ازینجا توان فهمید که عبادت نام گذاردن حق فرمان
بخاوص نیت و اطمینان و جمعیت است و فقط همین خم و پینچ
اعضا و بازداشتن معده از طعام و غذا و غیر ذلک که باعثت
خاطر و پراگندگی نفس و اشتغال دل بملایهی و ماعب و افکار
بیسروپا و غیر صایب بعمل آید آنرا عبادت نتوان گفت
بلکه آن لعب در دین است و اهانت آن و آنچه بمصلحت بران
ماور شده ایم که از همین حرکات و سکانات چند ساقط
الذمه شدیم معنی آن اینست که حکم شمشیر از سر ما برخواست
چه اجرای حکم شرع بر ظاهر است نه اینکه بسبب گذاردن
حق فرمان خدا بری شدیم و این مقامی است که عامی
پسند نیست و وسعت بیان را درینجا حصری معین نه لاجرم

آنچه موضوع این رساله است بانسورخ میکنم پس معلوم
شد که عبادت بد و نهج است یکی بعمل و دیگر بترک و هر
یکی را ازینها مدارج و درجات است از وجوب عمل و عدم وجوب
ان و شدت ممانعت و عدم شدت آن چه امر بفعل یا قطنی
الشبوت است یا نه اول را فرض گویند و تارک آن کمالا
خاصی و انکار اکافر باشد همیشه صلوات پیشگاه و صوم رمضان

و زکوة و حج ببيت الله و غیر ذلک و فرض هم دو گونه است یکی
 آنکه از ادای یکی دیگری ساقط الذمه نشود و اینرا فرض عین
 گویند چنانکه در اسلمه مذکوره است و دیگری آنکه چنین
 باشد و آنرا فرض بالکفایه گویند مثل صلوٰة جنازه و غیره و ثانی
 یعنی آنکه امر بفعل آن قطعی الثبوت نیست یا بترک آن آدمی
 معاقب باشد یا نه اول را واجب گویند و تارک آن کسلا و
 انکار اهرد و عاصی باشد مگر عصیان ثانی اقوی از اول باشد
 همچو صلوٰة و ترنزدکسانی که واجب است ثانی یعنی آنکه بترک
 آن معاقب نباشد یا بفعل آن حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و سلم مواظبت فرموده اند و بترک آن احیانایانه اول
 را سنن هدی و سنن موکده و رواتب گویند مثل دو رکعت
 نماز بعد ظهر و مغرب و عشا و دو رکعت قبل فجر و چهار رکعت
 قبل ظهر و ثانی را استحبات گویند مثل چهار رکعت نماز قبل
 عصر و قبل عشا و قائل و مودی هر چهار را از اقسام امر یعنی
 فرض و واجب و سنن و استحبات اگر محض با طاعت امر
 و بی رایا باشد مثاب است بحسب مدارج آن و همچنین
 حکم بترک یا قطعی الثبوت است یا نه اول را احرام گویند و قائل
 آن عمد ابا عقدا در حرمت آن عاصی و مستحل آن کافر باشد

مثل زنا و شرب خمر و غیر آن و آنکه حکم بتبرک آن قطعی الشبوت
 نیست بفعل آن آدمی معاقب گردد دیانه اول را مکروه تحریمی
 گویند مثل مکروهات که در صلوٰه است و فاعل آن با اعتقاد کراهت
 و عدم کراهت هر دو عاصی باشد و عصیان ثانی اقوی از
 اول است و آنچه بفعل آن معاقب نگردد آنرا مکروه تنزیهی
 گویند و بفعل آن آدمی دور از ادب باشد مثل خوردن سورا
 گریه و مانند آن و تارک این سه ممنوعات با وصف قدرت
 و اختیار و خواهش نفس و فقدان مانعی دیگر اگر محض بنظر اطاعت
 حکم است مثاب و ماجر گردد بحسب مدارج و این تقسیم
 حسب رای ابی حنیفه رحمه الله علیه است و دیگر مجتهدین
 فرض و واجب را از یکجنس شمارند و حرام و مکروه تحریمی را
 از یکجنس و مسلم بقدری اعتقاد بشهادت و خدا نیت
 خدا و تصدیق رسالت اگر از گنهاردن حق فرمان کمال و بخواهش
 نفس لا انکار او الهی تقاعد و تفسیر نماید مذنب و فاسق است
 و ذنوب را باعتبار مدارج مهورات و منهیات و دو قسم
 ساخته اند کبایر و صفایر و باصرار بر کبایر بعد یک خوف عقاب از
 دل برخیزد و آنرا واقعی نه نهد آدمی بسر حد کفر میرسد و بهمین
 پنج باصرار بر صفایر مرتکب کبیره شود و نزد معتزله با مرتکب کبیره

کافر گردد و نزد خوارج بار تکاب صغیره هم کافر شود و کبایر معدود
اند باختلاف روایات اصح آنست که هفتده اند یعنی شرک
بالسنة تع و اصرار بر معصیت و نومیدی از رحمت خدا و ایتعالی هر چند
گناهان یستمار دارد و ایمین بودن از مکر و غضب الهی هر چند
طاعت بسیار دارد و شهادت دروغ و دشنام مسلمانان
بالغ و آزاد پیچیزیکه او را از ان بخر نباشد و سوگند بدروغ به نهی یک
حق را باطل و باطل را حق گرداند و سحر کردن و خمر خوردن
و مال یتیم خوردن و سود گرفتن و خوردن و زنا و لواطه کردن و
آدمی کشتن بناحق و فرار از جنگ کفار و قبیله تقابل فیتین باشد
و آزدن مادر و پدر و بعضی کسان غیبت کردن و ترک صلاوة
غسل و در حرم مکه صید کردن و خون ریختن و انرا حلال دانستن
نیز از کبایر شمرده اند و بعضی کسان بعضی دیگر هم افزوده اند
مثل بغاوت از امام برحق و غیر ذلک و و رای آن جمله صغایر
اند و نیز باید دانست که ترک هر مأموریه و فعل هر منهی عنه هرگاه
جریمه باشد پس از دو حال خالی نیست یا ضرر آن جریمه فقط
بذات مباشر راجع است یا عاید است بدیگران و سزاوار
است که اضعف قسم دوم از اشد قسم اول شدیدتر
باشد بلکه اگر بمباشرت امری از مأمورات یا بترک چیزی

از منہیات که موجب ثواب باشد اگر ضرری به نسبت دیگری
 برسد و مباشر محض به خلوص نیست و اراده حفاظت شخص
 متضرر منه به تحصیل ثواب رخ نکند بلکه عقابایی بر خود گوارا
 داشته احراز از فعل مامور به یا ترک منہی عنه کند حصول
 ثوابی مماثل آنچه فوت کرد بلکه از ید اذن و عفو عقابایی که
 ازان احراز بر خود گوارا کرد مرجم و متوقع است و همین معنی
 است آنچه پیشتر گفته شد که میتواند شد که بوقتی و مضامحتی
 مامور به لباس منہی عنه پوشد و منہی عنه صورت مامور به گیرد
 و بصورت فرضی که بیان میشود یقین است که طبع سلیم آنرا
 بدون مجادله و معارضه مقبول خواهد داشت مثلاً شخصی بنماز
 مشغول است و نایبناهی آنجا هست که اگر این مصلی حفاظتش
 نکند و مشغول بنماز باشد بجاه افتد و اگر بحفاظتش پردازد نماز
 فوت شود پس لاجماله برین مصلی ترک صاوة و حفاظت نایبنا
 واجب باشد و نماز را قضا کند و الا عاصی کرد و مرتکب حرام
 نه مصلی مودی فریضه و اینجا کردنی ناکردنی شد و اگر بادشاهی
 ملحد و ظالم بیادسی از دیانت داران سلط شده رئیس
 آنجا را مامور کرد که فلان بی گناه را بکشد و اگر نکشد تمام
 شهر را قتل سازند پس جهت حفاظت جانهای کثیره

قتل یک نفس را بود بلکه واجب گردد و تارک آن عاصی
 باشد پس ناکردنی کردنی شد و ممکن بسیاری از صورتها مثل آن
 پیدا میشود که بر از کیا مخفی نیست و قریب آن در بعضی از احادیث
 هم وارد شده و بعضی از جرایم ناکردنیهما صرف متعلق بقلب است و
 زبان و ارکان را در آن مداخلت نیست مثل حد و بنض و ریاء
 غیر ذلک و چون حکم شرع بر ظاهر است بدون ظهور متفرعات
 و سیئات آن از زبان و ارکان. بظاهر مواخذه بدان نیست لکن صحت
 ایمان موقوف بر ترک و اخراج آن از قلب است و لهذا آنرا
 مملکات خوانند و تفصیل آن از کتب طریقت معلوم شود

* مطلب اول از مقصد سیوم * در عقاید اسلامیه یعنی
 اشاعره از اهل سنت و جماعت و امامیه اثنا عشریه و عقاید
 اولای بطریق اهل سنت صرف نفس سایل بترک دلائل
 بیان کرده شود و هر جا که امامیه و غیره در آن عقاید مخالفت
 کرده اند بان تصریح رود بتصدیق دل که نوعی شک و تذبذب
 را بان راه نباشد عقیده باید داشت که خدا ایتعالی معبود بحق
 و یکی است بی همتا و بی مانند و بی زن و بی فرزند و بی نیاز و
 بی انباز با سما و صفات از وجود و هستی و جز آن مشابه
 بخلق نیست و خلق نیز با سما و صفات مشابه او نیست

همیشه بود و همیشه باشد و هیچ چیز غیر او از آسمانها و زمین
 و عرش و کرسی و لوح و قلم با او نه بود پس همه را با کمال
 قدرت خود او از عدم بوجود آورد و نه جسم است و نه جوهر و نه
 عرض بلکه آفریننده همه اجسام و جوهر و اعراض اوست نه ضدی
 دارد و مخالف خود در حکم و جز آن و نه ندی موافق اطلاق کی و کجا
 و چند و چون و چگونه در ذات و صفات او محال باشد اول
 است در عین اخیریت و آخر است در عین اولیت پیدا است
 در عین پنهانی و پنهان است در عین پیدائی هر چه عقل و فهم و وهم
 کسی از خلائق تقاضای آن کند و بخاطر کسی در آید و تصور
 کند ایزد تعالی و رای آن آفریننده و خداوند آن باشد و
 بر صفتی و اسمی که خود را بان و قرآن و بر زبان پیغمبران یاد کرد
 موصوف و مسمی است حی است بحیوة و عالم است بعلم
 و مرید است با ارادت و سمیع است بشمع و بصیر است
 به بصر و متکلم است بکلام و همچنین در همه صفات و لیکن
 در هیچ یکی از اینها بما نماند و در این صفات امامیه را خلافت است
 که نزد آنها خداوند تعالی موصوف و مسمی است بحیوة و سمع و بصیرت است و رای آن
 صفاتی دیگر نیست و همچنین دیگر صفات و مرجع و مال آن همان

همان است که معتزله گویند که ایزد تعالی حی است نه بحیات
و عالم است نه بعلم و قادر است نه بقدرت و مرید است
نه بارادت و سمیع است نه بسمع و بصیر است نه ببصر انتهى
و هیچ عقل بکنه حقیقت و کیفیت اسما و صفات او نتواند
رسید و حق تعالی ستوی است بر عرش نه باستوائی که
مفهوم غلابق است از نشستن و خاستن و تکیه زدن و غیر آن
بلکه باستوائی که او داند و او خواهد و لایق حضرت او باشد
و قرآن کلام اوست و صفت او غیر مخلوق و آنچه در مصحفیات
نوشته است و در سینه محفوظ است و بزبانها خوانده می شود
آنهم قرآن است و امامیه را درین باب هیچو معتزله خلاف
است گویند که حرف و صوت آدمی حادث است و مخلوق پس
مکتوب فی المصاحف و مقرر علی الاسته و محفوظ فی الصده و در
مخلوق باشد و کلام الهی نباشد و مذهب صحیح از اهل سنت
آنست که خوض درین باب نباید کرد که حروف و اصوات قران
حادث است یا نه چه درین باب نصی دارد نشده و همچنین
دیگر کتب معتزله بر سلسله و خدایتعالی خالق خلق است و هم خالق
افعال او بلا واسطه و خلق را بعد پیدا کردن افعال او قادر
کند بر کسب آن و امامیه و معتزله گویند که خدایتعالی خالق

افعال مانیت بلکه ما خود افعال خود را پیدا کنیم انتهی و خدایتعالی
 روز قیامت در بهشت دیدار خود خواهد نمود بهو منان و آنها
 بهمین چشم سر خواهند دید چنانچه ماه شب چهارده را بیند بدون
 مقابله و مواجهه و بدون احاطه پس و پیش و فوق و تحت و
 یمین و یسار بلکه چنانکه او خواهد داد داند و او نماید و امامیه را
 همسوی معتزله درین باب خلاف است که نزد ایشان رویت
 او تعالی بحشم سر مطلقا جایز نیست انتهی و طاعت موجب
 ثواب نیست و عصیان علت عذاب نباشد بلکه اگر او خواهد
 مطیع را بد و زرخ فرستد و عاصی را به بهشت سراسر عدل
 او باشد و اگر مطیع را به بهشت برد و عاصی را بد و زرخ بدون
 استحقاق آنها محض برافت و کرم و غضب و قهر او باشد
 و امامیه معتزله گویند که طاعت علت ثواب است و عصیان
 علت عقاب و واجب است و مقتضای عدل او است که
 مطیع را شاب دارد و عاصی را معاقب انتهی و هیچ چیز
 بر خدایتعالی نسبت بما واجب نیست آنچه خواهد بکند عین عدل
 است و آنچه خواهد نکند سراسر رحمت است و امامیه گویند
 آنچه اصلاح برای ما است بر خداوند تعالی واجب است که کند
 و آنچه غیر اصلاح برای ماست ضرر را است که ترک کند انتهی و

غیر ذات او تعالی آنچه در عالم علوی و سفلی است از همه
اشیا عدم هم سابق است و هم لاحق پس نه بود که بخوانش
و قدرت او بوجد آمد و هم بخوانش و قدرت او معدوم
خواهد شد و نبوت و رسالت حق است و جمله انبیاء و رسل
برای دعوت و هدایت خلق از طرف خالق مخلوق شدند
و افضل و اکمل و بهتر و مهتر ایشان پیغمبر ما محمد مصطفی است
صلی الله علیه و سلم که رسالت بر او ختم است و بعد از آن
هرگز تا ابد الابدین هیچ پیغمبری مبعوث نخواهد شد و طاعت
او فرض عین است و مخالفت و انکار او کفر محض و امر او
واجب حتمی مگر اینکه دلیل مذب و اباحت یافته شود و افعال
او سنت است و او را مخصوص گردانید خدا ایتعالی بمعراج
در بیداری نه در خواب از مکه تا بیت المقدس سواری
براق و از آنجا با سمان با برده و مبعوث شد بر کافه مخلوقات
از جن و انس و شفاعت او عاصیان امت لاحق است
و همچنین شفاعت اخیار امت او از اهل بیت عظام
علیهم السلام و متابیع کرام و امام برحق بعد از رسول الله
صلی الله علیه و سلم و خلیفه او بلا فصل به نصب خالق ابو بکر
است پس عمر پس عثمان پس علی رضی الله عنهم اجمعین

و فضیلت آنها مابین خود با بمعنی کثرت ثواب عند الله بر مظهر
 ترویج دین و اشاعت اسلام به ترتیب خلافت است و نزد
 امامیه امام بر حق بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم بلا فصل
 بنص خدا و رسول علی مرتضی علیه السلام است و دیگران
 بنصب و بدون استحقاق مباشر آن شدند و هر که بیعت
 با دیگران نمود تجاوز از حق نمود یا بمصلحت تقیه کرد و انتهی و
 اهلبیت عظام و صحابه کرام و ازواج مطهرات پیغمبر مصلی الله علیه
 و سلم افضل و اشرف جمله اهلبیت و صحابه و ازواج دیگر پیغمبران اند
 و در مشاجرات و منازعات که فیما بینهم واقع شد خوض نباید
 کرد و آنها را بحق صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم در نیل
 سعادت اخروی زیاده تر از دیگران باید فهمید و در عصاه آنها خوض
 نباید کرد که خداوند تعالی مالک است هر چه خواهد بکند مگر اینقدر
 باید فهمید که هر که با امیرالمومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه
 بمحاربه برخاست امیرالمومنین بر حق بود و دیگران بر خطایا بطلمان
 و نزد امامیه جمله صحابه بجز از اشخاص چند که بدانست آنها مطیع
 و موافق اهلبیت علیهم السلام ماندند به بیعت نمودن با دیگران راه
 خلافت با ائمه معصومین پیمودند و بعضی عاصی شدند و بعضی کافر
 و مذهب مستقیمین ایشان اینست که مخالفوه فقه و سحر ابوه

کفره یعنی آنها که فقط خلافت علی علیه السلام نمودند فاسق اند
و آنها که محاربه و جنگ با او نمودند کافر اند و بالجمعه از همه آنها بجز
معه و دی چند تبری و بیزاری دارند انتهی و کرامت اولیا الله
از خوارق عادات مثل طیران بر هوا و مشی علی الماء و غیر ذلک
حق است و قیامت و بعث و نشر در آن همین اجسام و صور
و گذشتن بر پل صراط که باریکتر از موی دشتیزتر از شمشیر است
و حساب اعمال نیک و بد و میزان جمله حق است و عصاه
است محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم منخله فی النار باشند و وجود
مالیکه و مدارج آنها نزد خدا تعالی در عالم خودشان حق است و ثابت
و واقع مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جمله عرش
و کمر و بیان و چهار فرشته که دو شب و دو روز یکی بر زمین و یکی
بر سار هرادی موکل است که اعمال نیک و بد آنها بنویسد و آنها
را کرام الکاتبین خوانند و این مالیکه هر صور تیکه خواهند برانگیخت و اولیا
ظاهر شوند و الله اعلم بالصواب * مطلب دوم از مقصد سیوم *
در عبادت صلوٰه و آن عبارت است از حمد و ثنای خداوند
تعالی و شکر لغنای او و شهادت و حدانیت او و رسالت
پیغمبر مصلی الله علیه و سلم و درود و سلام بر او و دعای هدایت
و مغفرت خود و بوضعی خاص که شارع بدان امر فرموده از خشوع

و خضوع که بحر وضع مذکوره و صنعی دیگر اعلی و افضل از آن برای
 این مطلب ممکن و تصور نیست و آن رکعی اعظم از ارکان
 مسلمانی است در حدیث صحیح واقع شده * الصلاة عماد
الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن حل محلها فقد هدم الدین
 یعنی نماز ستون دین است کسی که برپا کرد او را برپا کرد دین را و
 کسی که هدم کرد آنرا هدم کرد دین را و لهذا یک قول از امام شافعی منقول
 است که اگر کسی یک نماز از نمازهای پنجگانه عمداً بی عذر معقول
 ترک کند تا اینکه وقت آن آخر شود کشتنش لازم است و بقولی دیگر
 از و تبرک چهار نماز اول او را بگویند که توبه کن اگر اصرار
 کند و گوید که نماز فریضه است لکن نمیگذارد آن وقت او را بکشند
 و بعضی گفته اند بشمشیر گردنش زنند و بعضی گویند سهرشمشیر در
 پهلوئی او خالاند تا اینکه توبه کند یا بمیرد و چون کشته شود غسل و کفن
 دهند و بر نماز گذارند و بگورستان مسلمانان دفن کنند لیکن اثر قبر را
 ناپدید کنند و بندهب احمد حنبلی تارک صاوة بقولی کافر است پس
 برین تقدیر غسل و کفن و دفن او در مقابر مسلمانان نهاید و نماز جنازه
 بر او هم نشاید و یک قول او موافق مذاهب شافعی است و بندهب
 مالک تارک صاوة را محسوس کنند چند روز بگویند شش که توبه
 کند تا سه بار و به نوبت چهارم او را بکشند اما نزد ابی حنیفه

تبارک صلوٰۃ را کشش نشاید و لاکن امام را باید که به تعزیر بضرب
تازیانه کمتر از حد واجب او را معاقب سازد و مذہب امامیہ موافق
مذہب امام مالک است بالجمله تاکید این عبادت بر نسبت
جمله عبادات زاید واقع شدہ و از مسلم گاہی و بعدری ساقط
نشدو حتی کہ اگر طاقت حسن و حرکت ندارد بایمای چشم او را
کند الا از زنان بوقت حیض و نفاس ساقط شود و لہذا در شان
آنها ناقصات دین وارد شدہ یعنی دین آنها کہ صلوٰۃ است بوقتی
بسقوط نقصان می پذیرد و اگر کسی نماز پنجگانه میگذارد لاکن فرض از سنہ
نمی شناسد بعضی گفته اند هیچ نمازش محسوب نشود و قضا
بر و واجب گردد و بعضی گویند اگر در ہمہ نیت فرض کند رواست
لاکن باجماع ائمہ اربعین شخص جایز نباشد الا بمذہب ایچنفیہ
مثل او را و ہمچنین کسیکہ ارکان فرایض ہر نماز و ہر رکعت
نداند موجب فساد نماز است بمذہب صحیح و ائمہ ای و عالم
را روا نباشد پس هیچ مسلمانی را نشاید کہ در آموختن
ارکان فرایض نماز تقصیر دہان نماید و ذکر تاکید است و
فضایل آن از موضوع این رسالہ دور می افتد لہذا از ان
سورہ گردانیدہ شروع بمباحث ضروری آن کہ ہمگی در پنج
فصل یاد کردہ آید میشود * فصل اول * در طہارت کہ یکی از

شرط ایستادگی از صلاوة است و بدون آن نماز درست نباشد
 درین فصل چند مباحث است * بحث اول * در بیان اعیان
 نجسه بد آنکه طهارت عبارت است از ازاله نجاست حقیقی
 از بدن و جامه و جای نماز باب شستن و آنچه قایم مقام آلودگی و ازاله
 نجاست حکمی از بدن بوضو و غسل اما نجاست حقیقی نزد ابیحیثیه
 دو قسم است مغالطه و خفیفه و قدر یکدر هم از نجاست مغالطه پیش
 او معفو است یعنی اگر بدون شستن آن نماز گذارند جایز باشد
 و این امر در نجاستهای قابل وزن بوزن درهم معتبر است که یک
 مثقال باشد و در نجاستهای مائی بمساحت آن و آن بمساحت
 مربع مقدار عرض کف باشد و از نجاست خفیفه مقدار ربع
 ثوب یا ربع عضو معفو است لکن خفت نجاست معتبر است
 در بدن و جامه و در آب هر آنچه از مغالطه و خفیفه افتد قایل باشد
 با کثیر آنرا نجس کند و نزد دیگر ائمه اهل سنت نجس همین
 یکقسم است و به بودن قلیل و کثیر آن بر بدن یا جامه نماز جایز نباشد
 و همچنین نزد امامیه آنچه نجس است از قایلین و کثیر آن احتراز
 باید مگر خون سداى خون حیض و نفاس که یکدر هم از آن
 معفو است و همچنین خمر نزد بعضی کسان که آن را نجس دانند
 مقدار یکدر هم آنهم معفو است اما یکی آنرا تمام نجاست مغالطه

نزدایی حنیفه بول و غایط اندک است صغیر باشد یا صغیره و طعام
خورد یا نه و شافعی و مالک و احمد حنبلی بول قلیل طفل صغیر را
که هنوز طعام نخورده است گویند که صرف بر یختن آب پاک
گردد و نزد امامیه بول دختر صغیره قبل از طعام خوردنش نجس
است شستن آن واجب است و بول پسر صغیر بر یختن
آب پاک میشود * دیگر * منی و مزی و دوی و دوی انسان
نزدایی حنیفه و مالک شستن منی واجب است و اگر خشک
شود بمالیدن آن نهی یک جمله اجزایش زور شود پاک گردد
لیکن باز اگر گریان را طوبی در خند نجاستش عود کند و نزد احمد
حنبل و شافعی منی آدمی پاک است لیکن اگر بعد بول کبک
استنجا چیز ظاهر نکرده است بر آید بسبب مجاورت با نجس
شستن آن واجب گردد * دیگر * خون و ریم و هر تغییری
که از باطن حیوان غیر ماکول ظاهر شود سوای عرق و شیر
که در آن نجاست خفیه است نزدایی حنیفه الا بندهب مالک
که جمله ظاهر است * دیگر * خمر و احتیاطا آنچه در حکم آنست
و نزد امامیه در خمر و جمله مسکرات اختلاف است بعضی ظاهر
گویند و بعضی نجس و باتفاق روایت کنند که اگر خمر در ظرفی
بگانی باشد در آن مکان نماز جایز نباشد * دیگر * جمله اجزاء

سک و خوک و هر حیوان که گوشت آن حرام است زنده باشد یا مرده و هر چه از ایشان برآید و ظاهر شود سوای استخوان و پشم غیر خوک که نزد ابی حنیفه طاهر است و بندهب مالک جمله اجزاء جمله حیوانات غیر ماکول سوای بول و سرگین و خون و سنی انسان پاک است * دیگر * هر چه از پس و پیشن جمله حیوانات برآید سوای چیه و بیضه آدمی و حیوانی که گوشت او خورده شود و سوای بول حیوانات ماکول اللحم که نجاست خفیفه دارد و نزد ابی حنیفه و بندهب مالک و احمد حنبل طاهر است و بول اسب و پینخال طیور غیر ماکوله نزد ابی حنیفه نجاست خفیفه دارد و پینخال طیور ماکوله طاهر است سوای مرغ خانگی و بط و مرغابی که انهم نجس عین است و نزد دیگر ائمه بول اسب و پینخال طیور ماکوله باشد یا غیر ماکوله همه نجس است و نزد امامیه بول جمله حیوانات ماکوله و بول و سرگین اسب و اشتر و خردالاغ و پینخال جمله طیور ماکوله باشد یا غیر ماکوله و همچنین بول طیور که بعضی میکنند مثل شب پره و غیره با اتفاق طاهر است الا بعضی از علما بول و پینخال طیور غیر ماکوله را نجس دانند و سرگین حیوانات غیر ماکوله دیگر که دم سایل و استر باشد با اتفاق نجس است * دیگر * آب دهن جمله حیوانات غیر ماکول سوای

عظم الحیوانات سوی الخنزیر طاهر علی ما ذهب الیه ابو حنیفه رح

آدمی و گربه و ستوای اشتر و خر که آب دهمن آنها مشکوک است و احتراز از ان اولی ترو بند ملب مالک و امامیه آب دهمن جمله چپو انات غیر ماکول ظاهر است پس آنچه با عیان نجسه مزکور به بالا نجس شد شستن آن منحصراًست بر آب پاک غیر مضاف بچیزی نزد شافعی و مالک و احمد حنبلی و نزد ابی حنیفه بر چیزی مائی ظاهر که قابل فشردن است مثل سرکه و کلاب و مانند آن هم شستن جایز است و اما آنچه قابل فشردن نیست مثل دهیات و افشرده و غیره شستن از ان جایز نیست و بنجاستیکه دیده می شود اگر شستن زوال عین و اثر آن شود ظاهر می گردد اگر چه یک مرتبه شوید و اگر از سه بار شستن هم اثر زایل نگردد تا هر قدر که زایل گردد بشوید و بنده لکن اگر زوال اثر بدون شستن بچیز دیگر مثل صابون و غیره نشود پس بصابون و غیره شستن ضرورت ندارد فقط تطهیر باب کافی است و اگر نجاست غیر مرئی است پس بند ملب ابی حنیفه سه بار شستن و هر بار افشردن چیزیکه قابل افشردن است و در آخر مبالغه در ان بقدر طاقت بجای که اگر بگذاردند آب سیلان نکند لازم است و در آنچه قابل افشردن نیست سه بار شستن و هر بار خشک شدن آن تا این حد که تقاطر

موقوف شود ضرر است و امثال آهن شفاف غیر منقش
 و غیره که نجاست در آن در نه آید بمسح بخرقه ظاهره خواه نجاست
 تر باشد یا خشک و منی بمالیدن و مثل زمین بختک شدن و زوال
 اثر برای سجده بر آن نه برای تیمم و سرکین و غیره بسوختن و خاکستر
 شدن و خمر بر سر که مستجبل شدن و حرم حیوانات بد باغت
 و غیره و پنبه اگر کم از نصف نجس و باقی طاهر باشد مجموع
 از نذوف نمودن هم بندگان ابی حنیفه طاهر میشود و بندگان
 اما میوه چیز نجس را اگر در آب جاری و چاه دیگر اندازند اگر
 آب بمحل نجاست رسد و زوال عین آن شود حاجت بافشرون
 نیست و اگر آب قلیل باشد در نجاستهای غیر مرئی مثل بول
 و غیره و بارشستن و افشرون باید و اگر نجاستهای مرئی
 است یکبار شستن و افشرون کافی است و اما نجاست
 حکمی دو نوع است یکی مغلظه که موجب غسل است و دیگر
 غیر مغلظه که موجب وضو است و آنرا خرد گویند و موجب غسل
 زنده را سه چیز است نزد اهل سنت با اتفاق جنابت و
 حیض و نفاس و نزد امامیه بقول بعضی از آنها پنج چیز است سه همین
 دیگر استحاضه مع غمس انقضائه و مس میت آدمی قبل الغسل
 * بحث دوم * در بیان جنابت و آن بدو وجه است یکی

به بر آمدن منی از پیش آدی بلند و انتشار آلت و
جستن بقوت نزد ابیحنیفه و مالک و بنزد شافعی و احمد
حنبل بیرون آمدن منی از پیش مرد بوجه که باشد و از پیش
زن بلند دوم غیبت حشفه در قبل یاد بر مرد و زن برای
برد و از قاع و مفعول و جنب ممنوع است از پنج چیز از نماز
و آنچه بحکم آنست مثل سجده های مشروع دوم طواف
سیوم خواندن قرآن مطلقا و بنده ب مالک زیاده از دو آیت
چهارم مصحف بدست یا بر عضوی دیگر مس کردن پنجم
دخول در مسجد بنده ب ابیحنیفه و درنگ نمودن در آن
نزد دیگران و نزد امامیه خواندن قرآن مطلقا جایز است سوای
چهار سوره غرایم که سوره لقمان و حم سجده و النجم و اقرار
است و عبور در مسجد درست است و خواب نمودن در آن
هم جایز است نزد بعضی و اعجم عدم جو از خواب کردن است
و مس مصحف درست نیست لیکن اگر فقط ورق بگرداند
یا دیگر کسی ورق گردانیده دهد و جنب بخواند جایز باشد
* بحث سیوم * در بیان حیض و نفاس و استحاضه حیض
خونی است که از پیش زن حسب عادت می آید و اقل
مدت آن نزد ابیحنیفه سه شبانه روز است و اکثر آن

ده شبانه روز و هر چه کمتر از اقل مدت و بیشتر از اکثر مدت
 بیند استحاظه است نه حیض و نزد شافعی و احمد حنبلی اقل مدت
 حیض یک شبانه روز است و نزد مالک یک دفعه که بیند اقل
 مدت حیض است و اکثرش پانزده شبانه روز است نزد
 هر سه و غیر آن استحاظه باشد و اقل مدت طهر یعنی ایام
 قاضی بین الحیضین پانزده شبانه روز است و اکثرش حدی
 ندارد و واقع در بیشتر زنان شش یا هفت شبانه روز
 مدت حیض است و بست و چهار یا بست و یک روز مدت
 طهر و هر رنگی که در ایام عادت زن به بیند از سیاهی و سرخی
 و تیرگی و زردی جمله حیض باشد و در ایام عادت نزد
 ابیحنیفه و مالک هم حیض است اگر مکرر باشد و نزد شافعی
 و احمد حنبلی خون حیض سیاه و غلیظ نباشد اگر پیش از
 عادت در زمان مدت حیض باین صفت باشد حیض است
 و الا استحاظه و نزد امامیه اقل مدت حیض سه روز است
 و اکثر آن ده روز و اقل مدت طهر ده روز و اکثرش را
 حد نیست و خون حیض نزد آنها سرخ است مایل بسیاهی پس
 اگر زرد در ایام عادت بیند حیض باشد و در غیر ایام ممتد
 استحاظه و برای حایضه همان ممنوعات است که برای جنب

است به جمله مذاهب زیادت اینکه قضای نماز بر او واجب نیست و صوم هم ترک کند لکن قضای آن ضرر باشد و محاممت هم ترک کند و نزد امامیه حنا کردن دست و پا نیز جایزه را ممنوع است و بعضی گویند که مکروه است و اگر کسی با وصف ظلم بحرمت جماع در حیض مرتکب آن شود سوای توبه و استغفار برو چیزی نیست و مستحب است که یک دینار یا نصف آن تصدق کند و نزد امامیه تصدق یک دینار اگر در اول حیض قربت کند و نصف دینار بقربت در وسط حیض و ربع دینار باخر آن واجب گردد و بعضی گویند سنت است و نفاس خونی است که بعد از ولادت از پیشین زن برآید و اقل مدت آنرا حدی نیست و اکثر آن بدهب ابیحنیفه و احمد حنبلن چهل شبانه روز است و نزد شافعی و مالک شصت شبانه روز و جمله احکام آن مثل احکام حیض است و نزد امامیه اقل مدت نفاس ده روز است و کمتر از آن هم میتوان شد و اکثر آن هجده روز و زیاده از هجده روز بدهب ایشان روایات آمده مگر محمول بر تقیه است و اما استحاضه اگر در ایام حیض باشد حکم آن حکم حیض است و در غیر ایام حیض نماز روزه بیاید کرد و صحبت هم جایز است لکن برای هر نمازی وضوی تازه باید کرد مثل کسیکه او را سلس البول است

است یا نزد ابیحنیفه مثل کسیکه خون از جراحت او قطع نشود
یا دایم الرغات باشد و بند هب ابیحنیفه ازان وضو هر قدر
از فرایض و نوافل که خواهد در وقت آن نماز ادا کند و نزد شافعی
و احمد و حنبل برای هر فریضه وضوی عامه میباید کرد و باتفاق وضو بعد از
در آمدن وقت کننده قبل آن و نزد امامیه نیز باید که در ایام
استحاضه فرجش از پنبه پر کند و بر آن خرقة بندد پس اگر خون اینطرف
پنبه ناید برای هر نماز وضوی تازه کند و پنبه تازه گیرد و فرج بشوید
و اگر خون اینطرف پنبه سودا رخ کرده ظاهر شود سیلان نکند که از
خرقة بگذرد برای نماز صبح یک غسل بکند و برای دیگر نماز وضوی
تازه کرده باشد و اگر خون غلبه کند و از خرقة بگذرد نماز شب و نماز
صبح بیک غسل بکند و ظهر و عصر بیک غسل مگر ظهر را اندک
تاخیر کند و عصر را بمجمیل و نماز شام و نماز خفتن بیک غسل شام
را اندک بمجمیل کند و خفتن را تاخیر* بحجت چهارم* در کیفیت
غسل چون متاوم شد که در نجاست حکمی منظره غسل فرض است
پس کیفیت آن باید دانست که نزد ابیحنیفه سه چیز در غسل
فرض است آب در دوان کرده تا حلق رساید و آب در بینی
کردن و شستن جمیع بدن معه تنهای موی بر دوان کردن آب بران و نزد
شافعی دو فرض است نیت باین کیفیت که غسل میکنم برای

و دفع جنابت و طه و مباح شدن نماز و بند هب مالک پنج
 است نیت و مضطره و استنشاق و رسانیدن آب بر جمله بدن و
 مالیدن آن و بند هب احمد حنبل چهار فریضه است سوای مالیدن
 بدن و خستهای غسل آنست که اول استنجای کند بآب
 انگاه اگر نجاستی بدنش رسیده آنرا بشوید و فرج بشوید نجاست
 در آن باشد یا نه انگاه نیت کند و وضو سازد مکرر پایها بشوید و بزبان بگوید
 * نَوَيْتُ الْغُسْلَ دَفْعًا لِلْجَنَابَةِ وَالْأُحْدَثِ وَاسْتِجَابَةً لِلْمَلَأُوهُ *
 پس بر جانب راست آریزد و پس جانب چپ انگاه بر جمله
 اندام و بنهای مویها روانه کند سه بار و در اول آب ریختن
 بدنش بمالد و در هر آب ریختن نیت غسل کند و وقت غسل
 رو بقبله نباشد و بموضعی غسل کند که کسی او را نبیند و اسراف
 در آب ریختن نکند و بعد فراغت از غسل یا همان موضع اگر بر
 مجموع آب نه ایستاده باشد بایکای نقل کرده پایها تا کعبه بشوید
 و همین است غسل زنان در حیض و نفاس لکن بر آنها کشادن
 موی ضرر نیت و رسانیدن آب بر مویها واجب است و بند هب
 احمد حنبل زن را در حیض موی کشادن لازم است و در جنابت
 لازم نیست و نزد امامیه چهار چیز در غسل فرض است اول نیت
 ما استند است آن در رسانیدن آب بظاهر جمیع بدن و بنهای

مویها و تخایل مواضعی که آب بدون تخایل آنجا نرسد و ترتیب یعنی اول
 سر بشوید بعد ازان بجانب راست بعد ازان جانب چپ پس
 غسل واجب برای زنده چنانکه انفا کند شست همین سه نزد
 اهل سنت است و غسل موتی هم واجب است و غسل مسنون
 نزد اهل پیغمفه پنج است غسل جمعه و عیدین و روز عرفه یا وقوف
 بعرفه و غسل احرام حج و یک مستحب است و آن غسل
 کافر که مسلمان شود اگر جنب نباشد و اگر جنب باشد پس
 غسل واجب است و بندگان شافعی غسل مسنون دوازده
 است همین شش و غسل برای نماز کوف و خوف
 و نماز استسقاء بعد دادن غسل میت و بجهت در آمدن مکه
 و جهت وقوف بزدلفه و جهت رمی جباره و اما نزد امامیه پس
 در باب غسل روایات کثیره اند و در وجوب و استحباب
 آن اقوال اکثر مجتهدین متعارض اند و در احادیث حکم وجوب
 بسیاری از غایب آمده و آنها که غسل واجب همین پنج گویند
 می گویند که در دیگر غایب امانیت قربت کفایت وجوب و استحباب
 نماند و در روایتی از ابی عبد الله صلوات الله علیه و علی آباءه آمده
 که غسل جمعه و سفر و حفر مگر برای زن در سفر رخصت
 است که نکند و غسل جنابت و غسل حیض و استحاضه منع نفیس

القطنه چنانکه کیفیتش گذشت و غسل نفاس و غسل مولودیکه
 زائیده شود و غسل میت و غسل کبکجه میت را غسل دهد و
 غسل اهرام و غسل یوم عرفه و غسل زیارت و غسل دخول بیت الله
 و غسل حرم و غسل مباحله و غسل استسقا همه واجب است و غسل
 شب اول و بست و یکم و بست و سوم رمضان و غسل فطر و غسل
 ضحی و غسل استجاره منون است و در روایتی دیگر از امام
 ابو جعفر الباقر علیه السلام و علی ابایه الکرام آمده که غسل در
 در هفده مقام است در شب هفدهم و نوزدهم و بست و یکم
 و بست و سیوم رمضان و غسل عیدین و وقت دخول
 بحرین و روز اهرام بستن و روز زیارت و روز دخول خانه کعبه
 و یوم ترویج و یوم عرفه و بعد غسل و کفن دادن میت و بعد مس
 کردن میت بعد از آنکه سرد شود و روز جمعه و غسل کوف
 و فیکه تمام قرص گرفته باشد و غسل جنابت همه فریضه است
 و بروایتی آخر هر که چاهاسه را بکشد بر و غسل واجب است و
 بروایتی دیگر هر که نظرم کند بطرف مصلوب بر و غسل واجب
 است و میگویند مراد آنست که مصلوب بیگناه باشد و اگر مصلوب
 شرعی باشد پس غسل منون است * بحث پنجم *
 در موجبات وضو و کیفیت آن اما از نجاست حکمی غیر مغالظه که موجب

و ضوابط یکی است که آنچه از سبیلین بیرون آید سوای
 باد که از پیش آدمی اخیانامی بر آید و بند هب مالک سوای بول
 و غایط و باد سواد آنچه از سبیلین بیرون آید مثلاً سلس بول
 و مذی و خون و کرم ناقض وضو نیست دوم هر تغییری بخمس که از
 غیر سبیلین بیرون آید مثل قی بد پری دهن و خون دریم و امثال
 آنها بند هب ابی حنیفه روح و بند هب سه ایمنه دیگر هر بخشی
 که از بدن آدمی و رای پس و پیش بیرون آید شستن
 مخرج و ازاله نجاست واجب باشد اما مبطل وضو نگردد الا
 بند هب احمد حنبل در قی و خون و کرم از جراحت اگر بسیار و
 قاقش بیرون آید ناقض وضو است و الا فلا شیوم خواب
 مسطح جمع باشد یا مستکی یا مستند بر چیزی که از زوال آن خفته
 پیفتند و بند هب شافعی خواب بشرط آنکه متعبد ممکن بر جانی
 نباشد چهارم خنده و قهقهه شخص بالغ در نماز صرف نزد ابی
 حنیفه روح پنجم آلت پیش را از مرد یا از زن بکف دست
 سودن بند هب هر سه امام سوای ابی حنیفه ششم بیخوشی
 هر طریق که باشد هفتم تماس شدن هیچیک چیز از بدن مرد یا
 هیچیک چیز از بدن زن اگر با هم ذی رحم محرم نباشند یا طفل
 کو غلب از بیگانه بند هب شافعی و بند هب مالک و احمد حنبل

بشرط شهوت هشم مباشرت قاشه یعنی مرد و زن برهنه
 شده با هم. یحسبند به نهجیکه با فرجین ملاقی شوند صرف بند هب
 ابی حنیفه انهم خوردن گوشت است صرف بند هب
 احمد حنبل دهم دخول و خروج وقت صلوٰه برای استحاضه
 و صاحب سلس بول و صاحب جرح سایل در دو صورت
 اول بند هب شامعی و احمد حنبل و در هر سه صورت بند هب
 ابی حنیفه روح و مرد متقی را باید که بهر مذ هب که باشد از پنجماه
 چیز و وضو سازد تا رعایت همه مذ هب کرده باشد و نزد امامیه
 آنچه از سبیلین بیرون آید از بول و غایط و منی و ریج معتاد و
 و استحاضه قلیله و خواب به نهجیکه مبطل حاسه سمع و بصر
 باشد غلی ای حال خواه قایم خواه قاعد و آنچه عقل را از این
 کند ناقض وضو است و در ای آن و دیگر هیچ مبطل وضو
 نیست مثل خروج مذی و وزی و خون و کرم غیر الوده
 به نجاست که از سبیلین آید و خون رعات و حجامت
 که نه از این اشیا وضو باید و به استنجا چون حال نجاست حکمی غیر
 منغظه معلوم شد که موجب وضو است پس کیفیت وضو باید
 دانست در وضو بند هب ابی حنیفه چهار فریضه است اول رو
 شستن در طول از منبت موی سه تا زیر زخمان و در عرض از

نرینه گوش تا نرینه گوش دیگر و به تبعیت غسل وجه ربع ریش
 را مسح کردن نیز بندگان فرض است دوم دستها را تا
 انچه شستن سیوم مسح ربع سر چهارم پایها را تا کعبهها
 شستن و بندگان شافعی شش فریضه است چهار انچه بیان
 کرده شد الا حد مسح سر اینست که یک موی از سر نترشد
 و بقولی سه موی دیگر نیت کردن و ترتیب به نهی یکدیگر نرسد
 مرعی داشتن بگز نیت از همه مقدم کند و بندگان مالک هفت
 فریضه است شش انچه بندگان شافعی است دیگر موالات
 یعنی عضوای را شستن قبل از آنکه عضو مغفول سابق خشک
 شود و بندگان احمد حنبلی نه فریضه است هفت انچه بندگان مالک
 است زیادت مضمضه و استنشاق قبل از جمله فرایض و هر
 مسح سر بندگان مالک و احمد جمله سه بر سبیل فرضیت
 است و نزد دیگران بر سبیل سنت و اما کیفیت نیت
 اینست که مقارن آب بر رواند اخن بندگان شافعی و مالک
 و مقارن آب در دهن کردن بندگان احمد حنبلی در دل آرد که بایز
 و وضو شستن را از خود زایل میکنم و ادای نماز بر خود مباح میگردد
 اما همان وقت بزبان گفتن * نويت الوضوء لله تعالى لي دفعا للحل
 واستباحة المصلاة * سنت است و اما از سنت های و

یکی است و اک کردن است. بچوب تلج برپهنای دند آن و قبل
از شردع تسمیه کردن یعنی بسم الله گفتن. بعد از آن هر دو
دستها را تا راسخین شستن صرف بذهب ابدی حنیفه
و هر عضوی را سه بار شستن و مضمضه و استنشاق نمودن
الا بندهب احمد حنبل که فرض است و تخلیل ریش نمودن و
بوضع خاص نزد ابی حنیفه یعنی باین طرز که پشت دست بسوی
گلو و روی دست بسوی بیرون باشد و روی با بعضی از سر
و دستها را تا میان بازو ها شستن بذهب غیر ابی حنیفه و مسح
تمام سر نمودن الا بندهب مالک و احمد حنبل که فرض است
و کیفیت آن آنست که هر دو دست را با انگشتان ترک کرده نصف
طولانی هر دو دست از انگشتان تا انتهای کف از رو و اتفاقا بزد
سوی ابهامین و نصف باقی را از قفا برو آورد که باین وضع تمام
سر را استیجاب کند و نیت بدل کردن و بزبان گفتن صرف
بمندهب ابی حنیفه رج که نزد دیگران فرض است و موالات
یعنی پی در پی شستن بذهب ابی حنیفه و شافعی و ترتیب
رعایت داشتن صرف بذهب ابی حنیفه و اعضای مسح
را سه بار مسح کردن صرف بذهب شافعی و مسح هر دو
گوش باب تا نزد هر سه امام و به بقیه تری مسح سر

نزد ابی حنیفه در عایت تیمن یعنی دست و پای راست قبل از
 دست و پای چپ شستن. نزد هب غیر ابی حنیفه و نزد او مستحب
 است و تحلیل اصابع دست. نزد هب ابی حنیفه و تحلیل اصابع
 رجهین با تفان هر چهار ایه و کیفیت تحلیل اصابع دست آنست
 که روی انگشتان دست چپ از پشت کف دست راست
 در بنهای آن داشته بیرون بکشد و همچنین از انگشتان دست
 راست تحلیل انگشتان دست چپ کند و کیفیت تحلیل اصابع
 رجهین اینست که خضر دست چپ از زیر قدم در جمله فرجهای
 انگشتان پای داشته باشد و از خضر پای راست شروع
 کند و بخضر پای چپ ختم کند و ترک استعانت از دیگری در آب
 ریختن و ترک دست افشاندن بعد غسل اعضا و ادعیه مأثوره
 از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خواندن الا بید هب ابی حنیفه که
 مستحب است و نزد امامیه در وضو هفت چیز واجب است
 اول نیت با استند است آن دوم غسل وجه از اعلا تا اسفل
 و در نزد آنها عبارت است از نیت مویها تا زقن در طول و در
 قدر را که احاطه کند انگشت مبین و میانین و در عرض سوم
 شستن دستها از مرفق تا اصابع چهارم مسح سر از مقدم
 در اس بمقدار سه انگشت که از طول انگشتهای مضموم

بر عرض اراس بنده یا همچنین از یک انگشت و اگر از طرف دیگر
 بمقدم آرد جایز است بکراهت پنجم مسح هر دو پا لکن هر دو مسح
 سر و پا باب بقیه نه باب تازه ششم قریب چنانکه بیان کرده
 شد بمقام موالات و شستن پایها قبل مسح اگر خشک
 نشده باشد مبطل وضو است و در تکرار شستن اعضا هم
 اختلاف است به بعضی روایات بدعتست و به بعضی روایات
 دو مرتبه شستن هم آمده و سنن و آداب وضو و ادعیه درین
 مذهب هم بسیار ماثور اند بنظر اختصار بر همین قدر اکتفا رفت
 * بحث ششم * در احکام آب چون معلوم شد که از آله نجاست
 حقیقی باشد یا حکمی محتاج باب است پس کیفیت آب بیان
 نمودن ضرور افتاد باید دانست که برای از آله نجاست بندها
 ایسه ثلثه یعنی شافعی و احمد حنبلی و مالک آب پاک مطلق باید
 مثلن آب دریا و چشمه و رودخانه و کاریز و چاه و آنچه بدینها ماند
 و بندها ابی حنیفه رج چنانکه بالا گذشت از آله نجاست حقیقی باب
 مضاف مثلن گلاب و غیره جایز است اما از آله نجاست حکمی یعنی
 غسل و وضو پس بدان جایز نیست و بندها شافعی و احمد آب
 ایستاده اگر دو قله باشد هر نجاستی که در آن افتد اگر از آن نجاست
 از رنگ و بو و طعم آب یکی هم متغیر نشده باشد بنحصر نگرند و در
 کعبه

کمتر از آن نجس گردد و در قله دو نیست و پنجاه من باشد سنگ
خراسان و پنجاه من سنگ روم لیکن عین نجاست اگر بنظر آید
آنها بیرون باید انداخت اما بندهب احمد خلیل اگر نجاست
بول یا عذره مایع باشد و قله هم نجس گردد و بندهب
ابو حنیفه اگر حوض ده گز در ده گز باشد حکم آن حکم دو قله نزد
دیگران است و آب روان هر چند اندک است چون
چون نجاستی ظاهر بر و غالب نباشد پاک است و بندهب
مالک آب هر چند کمتر باشد اگر یکی از اوصاف ثلثه آن چیز
نجس متغیر نیست روان باشد یا ایستاده پاک است نجاست
ظاهر از دور کند و با استعمال آرد و آب استعمال نزد
مالک ظاهر و مطهر است یعنی از آبیکه وضو یا غسل کرده باشند
اگر از جای ظاهر بردارند باز از آن غسل وضو جایز است و
بندهب شافعی و احمد خلیل ظاهر است مگر غسل وضو و از آله
نجاست حقیقی بدان جایز نیست پس ظاهر است غیر مطهر و
همین است مذهب مفتی به ابی حنیفه روح بقدر اول ثلثه و اصل
مذهب ابی حنیفه روح این است که نجس است به نجاست غلیظه مثل
بول و براز و نر و اما میسب اگر بقدر یک گز باشد حکم آن مثل حکم
قلین است بندهب ایضا ثلثه و حکم ده گز در ده گز بندهب

ابی حنیفه رح دکر و زنا یک هزار و دو صد رطل عراقی باشد که هر رطلی
 از آن یکصد و شصتی درهم است و بحساب روپیه هندوستان
 مجموع کر شتی دو هزار و هفتصد و شصت روپیه سکه صاحب
 قرانی است و بحساب من هندوستان که چهل انا است
 و هر انا نو دوشش روپیه شصت من و بست و یک انا
 باشد و مساحت مقدار گز چهل سه و جب مکر باشد کسری
 کم و در آب مضاف یعنی گلاب و غیره اختلاف در علمای امامیه
 است مذهب صحیح ایشان اینست که وضو و غسل بان جایز
 نیست و آب مستعمل وضو نزد آنها طاهر و مطهر است که اگر
 در ظرفی پاک بگیرند باز وضو و غیره از آن درست است و در
 آب مستعمل غسل جنابت و غیره و غساله استنجا اختلاف
 صحیح اینست که ظاهر غیر مطهر است و نزد بعضی علما طاهر و مطهر
 است * بحث هفتم * در تیمم بدانکه در نجاست حکمی خلط آب
 یعنی قایم مقام آن تیمم است پس اگر بیماری حادث شود که
 از استعمال آب خوف تلف نفس یا عضو یا زیادت بیماری
 باشد اتفاقا یا صحیح را بشدت برد خوف حروث مرض و ملاکت
 باشد خاص بمذهب ابی حنیفه یا قدرت استعمال آب نباشد
 بقدر آن آب مطلقا یا عدم قدرت بر وصول به آب یا در بیابانی

آب زیاده از خوردن خود و رفیق خود و مرکوب خود داشته باشد
یا اگر آب میسر شود جز بقیت گران از عادت معهود بدست
ناید درین صورتها تیمم کردن عوض وضو و غسل جایز باشد بجهت
ابی حنیفه و مالک هر چیزیکه از جنس ارض باشد همچو خاک و ریگ
و گچ و سنگ خواه بران غبار باشد یا نباشد و شفاف بود و یا بندهب
شافعی و احمد حنبل جز بمطلق خاک پاک خالص جایز نباشد و بخاک
آسیخته باریگ و گچ و آهک روانه بود لکن بغباری که بر جامه یا پشت
شیوانی نشسته باشد جایز بود و آنرا چند رکن است که بدون آن
تیمم روانه بود یکی نیت طهارت مطلقا یا نیت اباحت صلوٰه دیگر
بندهب یغرابی حنیفه چیزیکه بان تیمم کند مثل غبار آنرا بر جمله اعضا
نقل نماید از جای بجائی پس اگر روی و دستمالش بگرد و
خاک ظاهر آلوده باشد و دست بران بمالد بندهب ابی حنیفه روح روا
بود و بندهب دیگران جایز نباشد دیگر آنکه آله تیمم پاک باشد نه
نجس پس اگر بر زمین که بران نجاست خشک شد تیمم کند
جایز نباشد دیگر بندهب یغرابی حنیفه روح خاک را بقصد بردارد پس
اگر باد خاک را بروی و دستمالش اقسامند و دست بران مالد
بندهب سه امام درست نباشد و بندهب ابی حنیفه جایز بود
دیگر استیعا یعنی دست بجمعه روی رسانیدن دیگر هر دو دست

تمام رنجهای بدهد ابی حنیفه و شافعی و تائید دستهای بدهد مالک
 و احمد حنبل خاک یا اثرش بر شناند دیگر ترتیب بدهد ابی حنیفه
 یعنی اول بر روی تیمم کند و بعد از آن بر دستهای خاک بر شناند
 و بدهد ابی حنیفه ترتیب سنت است و بدهد غیر مالک
 جزبه و ضربه تیمم روا نیست و بدهد مالک یکضربه کافی است
 و نیز بدهد ابی حنیفه سنون است که وقت ضربه اول
 چون دستها بر تراب نهد هم روی دستها بر آن مالد و هم
 پشت آن بعد از آن بردارد و خاک بپوشاند و موالات
 هم سنت است یعنی بلا فصل هر دو ضربه و مسح رو و دستها
 بعمل آید و صورت تیمم اینست که اولاً تسمیه کند بعد از آن نیت
 کند بدل و بر زبان آورد * نَوَيْتُ التَّيْمُمَ لِمَا سَبَّحْتُكَ اللَّهُ * مقارن
 نیت هر دو دست و سر بردارد و ابهام بهم پیوسته و دیگر انگشتان
 بهم متصل کرده بر زمین و غیره زند و اقبال و ادبار نموده دستها
 بردارد و بپوشاند و بر روی مالد و تاریش فرو آورد چنانچه جای نماند
 که آنجا دستها نرسد بعد از آن بار دیگر هر دو دست سوای سر
 ابهامین انگشتان کشوده همان پنج ضربه دهد و برداشته و افشاند
 روی انگشتان دست چپ را بر پشت انگشتان دست
 راست نهد و بر پشت دست تالایی ارنج راست بکشد به

نهجی که گفت دست چپ مستعمل نشود پس کف دست
 چپ از بالای رانج بر روی دست راست فرود آید و فرجه میان
 سبجه و ابهام دست چپ بر پشت ابهام دست راست
 فرود آید و تمام کند و همین عمل از دست راست بر دست چپ
 کند انگاه کف هر دو دست را بر هم مالد و انگشتان تنهیل کند
 پس تیسیم کاملن گردید و بند هب ابی خنقه روح بیک تیسیم هر قدر خواهد
 از فرایض و نوافل در اوقات مختلف بگذارد و چنانکه حکم وضو است
 و بند هب شافعی برای هر فریضه تیسیمی جدا کند باید الا نوافل هر چند
 که خواهد با اتفاق بگذارد و بند هب مالک و احمد تنهیل مادام
 که وقت نماز که برای آن تیسیم کرده است باقی باشد چند آنکه خواهد
 از فرایض و نوافل بهمان تیسیم تواند گذارد و هر چه وضو را
 باطل کند تیسیم را هم باطل میکند بزیادت یافتن آب و رقع
 عذری که باعث تیسیم بود و تیسیم حدث و جنابت و حیض و نفاس
 یکسان است و نزد امامیه در تیسیم هفت چیز واجب است
 یکی نیت مقارن صلوٰه برای واجب یا مندوب عائدۀ عامه
 بر سهیل است تا آخر دوم بر زمین نودن دست
 سیوم مسح پیشانی بمطئن کف هر دو دست از موضع
 نبت شمر تا سر پینی چهارم مسح پشت دست راست

بکف دست چپ و پشت دست چپ بکف دست راست
 از بند دست تاسر انگشتان پنجم ترتیب به نهجیکه بیان شد
 ششم موالات یعنی پی و لپی جمله واجبات بعمل آرد و مابین
 انها فصل واقع نشود هفتم خاک مضموب و نجس نباشد و بحذر
 بر خاک هر چیز دیگر تیمم جایز نباشد و عذرهای موجب تیمم
 همانست که با اتفاق بمذاهب اهل سنت است مگر بشرط میسور
 گرانی قیمت آب هر مقدار از اید که باشد اگر چه یک مقدار وضو
 و غسل بیات و الوف برسد عذر موجب تیمم نیست بلکه خرید کند
 و وضو سازد اگر مقدرات دارد و دو ضرب برای تیمم بدل
 غسل باید و یک ضرب برای تیمم بدل وضو و تیمم یکجا برای دیگر کافی
 نباشد و برای هر فریضه تیمم جداگانه باید و برای نوافل جدا * بحت
 هشتم در مسح بر موزه * که خاص است نزد اهل سنت اگر موزه
 بر طهارت کامل پوشیده باشد بعد از آن که وضو کند اختیار دارد
 که موزه از پانکشد و پایهارانه شسته عوض آن مسح بر موزه
 نماید و کیفیت مسح اینست که چهار انگشت تر غیر مستعمل
 بر بالای پنجه پای از سر انگشتان تا کعبها بکشد و بند هب شافعی
 و مالک و احمد حنبلی اگر بالای پنجه و زیر قدم را ببرد و دست مسح کند
 اولیتر باشد و بند هب ایشان باید که موزه باشد که بان تردد توان

کرده چنان ضعیف و سبک که باند ک رفتاری پاره شود و
 بندهب احمد حنبل و ابو یوسف و محمد بر جرابی که قوی و مستطبر
 باشد چنانکه آب و تری را بخورد جذب نکند نیز مسح کردن روا بود
 و بندهب ابی حنیفه ریح و شافعی و مالک روا نباشد و مدت مسح
 بندهب غیر مالک برای مقیم یک شبانه روز است و برای مسافر
 سه شبانه روز یعنی از وقتیکه بعد پوشیدن موزه طهارت را
 شکسته است حساب مدت بعمل خواهد آمد و دریدگی موزه
 بمقدار سه انگشت بنزد ابی حنیفه و هر قدر کم که باشد نزد
 شافعی مانع جواز مسح است و بندهب مالک مدت مسح
 معین نیست چنانکه خواهد مسح کند مقیم باشد یا مسافر و چاک موزه
 اگر فاش نباشد هم مانع نیست و چون بوضو موزه بیرون کشد
 یا مدت مسح منقضی گردد فقط پایها شستن کفایت کند
 و اگر بوضوی در حالت اقامت موزه پوشد و بعد از آن مسافر
 شود و اگر وضو را شکسته باشد در حضور و بعد از آن مسح کرده
 مسح مسافرانه کند بندهب ابی حنیفه و مقیمانه بندهب شافعی
 و اگر در حالت سفر بوضوی کامل پوشید یا باشد پس مقیم
 شود مسح مقیمانه کند باجماع * فصل دوم * در اوقات صلاوة
 و استعاذات آن بدانکه یکی از شرایط صحت و جواز نماز بندهب

شافعی و سبب جواز یا شرط صحت آدای ان بندهب
 ابی حنیفه وقت است اما وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق است
 تا طلوع آفتاب و صبح صادق آن سپیدی را گویند که قبل از
 طلوع آفتاب بجای طلوع آن در عرض آسمان نمودار شود آن
 سپیدی آنافاناز یاده میشود بخلاف سپیدی که قبل از صبح
 صادق در طول آسمان همانجا برآید و آن آنافاناکم میشود و آنرا
 صبح کاذب گویند و اگر آدمی حادث کند بنظر انداختن و تمیز آن
 چند روز بی طفره بر شناخت و تمیز هر دو از صبح صادق
 و کاذب قادر گردد و از طرق اوفق بطایع عام آنست
 که از وقت غروب آفتاب تا وقت طلوع هر قدر زمانه شب
 است آنرا هفت حصه نمایند هفتمین آخرین صبح صادق باشد
 و قاعده دریافت نمودن مقدار شب در مقصد اول بیان کرده
 شد که بر هر قدر که طلوع آفتاب است آنرا دو چند کنند همان مقدار
 شب است پس حصه هفتم آن صبح صادق باشد و باخر این فصل
 بنده ولی که از ان حال شروع صبح صادق در بلاد مشهوره هندوستان
 معلوم شد نوشته می آید چه مقدار انهم باختلاف آفاق و ازمان
 مختلف میباشد و شروع وقت نماز ظهر از وقت زوال آفتاب است
 از دایره نصف النهار و در اک این وقت باین نهج است
 که

که تا دو قتی که سایه هر چیز رو بکمی می نهد وقت از ارتفاع است و
 و هرگاه شروع بزیادت نمود معلوم شد که آفتاب از نصف
 النهار زایل شد و منتهای وقت ظهر تا آنگاه است که سایه هر
 چیز برابر آن چیز شود و سواى آن مقدار سایه که عین وقت بودن
 آفتاب بر نصف النهار باشد که آنرا سایه اصلی گویند موافق مذهب
 شافعی و احمد حنبل و مالک و صاحبین اما بجهت مذهب ابی حنیفه منتهای
 وقت ظهر تا آن وقت است که سواى سایه اصلی سایه هر چیز در مثل
 آن چیز باشد لکن قوی بر مذهب صاحبین است برای نماز
 ظهر و بر مذهب ابی حنیفه ریح برای نماز عصر و بآخر فصل بعد
 جدول صبح صادق دایره که اذان وقت نصف النهار و حال
 سایه اصلی معلوم شود و بقلم می آید و ابتدای وقت عصر
 همان منتهای وقت ظهر است هر یک مذهب و منتهای آن
 وقت غروب آفتاب است و وقت مغرب بعد از غروب
 آفتاب شروع میشود پس بجهت مذهب شافعی منتهای آن همان
 مقدار است که کسی وضو کرده بعد اذان و اقامت پنج
 رکعت نماز بگذارد و اذان بعد تا غیبت شفق بجهت مذهب او
 وقت مهمل است مثل زمانه که از طلوع آفتاب تا ظهر است
 اما اگر نماز مغرب را چندان بقرأت و غیره طویل کند که قریب

غیبت بشفق رسد ادا کرده باشد نه قضا و بندهب ایستخفیه
 روح تا غیبت شفق است و شفق بندهب او سپید است
 که بجای غروب آفتاب بعد از سرخی نمودار شود مانند
 صبح که اول از اثر آفتاب سپیدی ظاهر میشود بعد از آن سرخی
 پس آفتاب طلوع می یابد همچنان بعد غروب اول سرخی
 از اثر آفتاب می باشد پس سپیدی و بعد غیبت شفق
 هر چه باشد خواه سرخی یا سپیدی علی اختلاف الهند اهلب
 وقت عثمایی آید تا طلوع آفتاب که باتفاق وقت جو از نماز
 عشا است و وقت وتر بعد از ادای صلوٰه عشا است تا
 طلوع صبح صادق و بندهب شافعی و احمد حنبلی اول وقت نماز
 گذاردن فاضلتر است و بندهب ابی حنیفه روح آخر وقت و
 خیر الامور اوساطها و بندهب شافعی در تابستان که هوا سخت
 گرم باشد نماز ظهر بمیان وقت مستحب باشد لا غیر و بندهب
 مالک در مساجد جماعت نماز ظهر و عصر را تاخیر فاضلتر است و
 مغرب و صبح را تعجیل و نیز بندهب ادا اگر از روز بمقدار
 پنج رکعت وقت باقی باشد ظهر و عصر ادا کرده باشد نه قضا و اگر
 از شب مقدار چهار رکعت وقت باشد مغرب و عشا ادا کرده باشد
 نه قضا پس باللزام جمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشا بی ضرورت

جایز باشد بند هب او و تاخیر عشا با تفاق مذاهب ایسه اربع
تا گذشتن ثلث شب قاضیتر است الا بعد نصف شب
مکروه باشد و بمنزله ابی حنیفه روح سه وقت نماز و سجده
تا وقت جایز نباشد یکی وقت طلوع و دیگر وقت نصف
اللیله و سیوم وقت غروب الا فقط عصر آنروز که اگر بمقدار
یک رکعت آفتاب باقی باشد و بعد سجده رکعت اول
غروب شود نماز عصر ادا شود مگر با تفاق بعد زرد شدن
آفتاب عصر مکروه و ناقص باشد و همچنین نزد شافعی در فجر
و عصر هر دو اگر یک رکعت قبل طلوع و غروب ادا کند
هر دو ادا شدند و نیز بمنزله ابی حنیفه روح ادای نوافل
بعد نماز فجر تا قبل طلوع و بعد نماز عصر تا قبل غروب و همچنین
بعد طلوع صبح صادق تا وقتی که نماز فجر بخواند و باشد و بعد غروب
شمس تا وقتی که نماز مغرب بخواند است و وقت تکبیر نماز جمعه
و وقت خطبه جمعه و عیدین و کوفت و استسقاء و وقت خطبه
صبح و خطبه نکاح و وقت تکبیر جمیع نمازها سوای سنت
فجر اگر خوف فوت جماعت نباشد ادای نوافل مکروه است
و نزد امامیه وقت صبح همان است که نزد اهل سنت است
و وقت ظهر از و ال آفتاب شروع میشود و متتهای آن تا وقتی

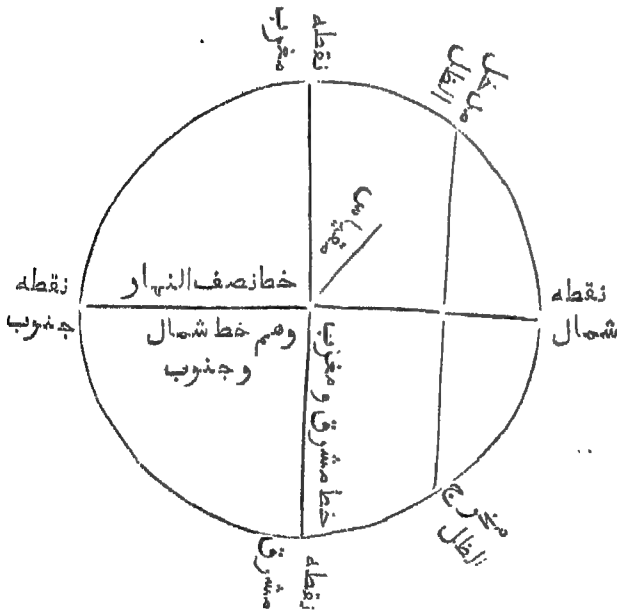
(188)

است که وسعت ادای چهار رکعت قبل غروب باقی
باشد و ابتدای وقت عصر از آن حین است که بعد از
زوال مقدار ادای چهار رکعت گذشته باشد و منتهای
آن تا غروب آفتاب است پس از زوال بقدر ادای
چهار رکعت وقت خاص ظهر باشد و مقدار ادای چهار
رکعت قبل غروب وقت خاص عصر و باقی مشترک است
بین الظهرین و وقت فضیلت ظهر نزد آنها از زوال آفتاب
تا وقتی است که بر سایه اصلی مقدار چهار قدم زیاده شود
و وقت فضیلت عصر از انتهای فضیلت ظهر تا وقتی که بر سایه
اصلی مقدار هشت قدم افزون شود و ابتدای مغرب از
حین غروب آفتاب است و نزد جمهور از حین زوال حمرة ناحیه
مشرق و انتهای آن تا قبل نصف شب که وسعت
ادای چهار رکعت داشته باشد و ابتدای عشا بعد از ادای
سه رکعت از شروع وقت مغرب تا نیم شب و وقت
و ترا تنصاف لیل است و جدول ادراک شروع حصه
هفتمی آخر از شب که مقدار صبح صادق است در صفحه عایجه
مرقوم است و طریقه دریافت آن از جدول آنست بهر ماه
و تاریخی که ادراک آن منظور باشد از خانهای طولی که
بدست راست جدول اند متعین ساخته و هر عرض البلد که در

یافتن منظور است بالای جدول از خانه های عرضی گرفته بمقتضای
 هر دو یعنی عین از هر عرض البلد بمقابل تاریخیکه معین ساخته اند
 نظر کنند که آن مقدار شروع و بوج صادق است پس حروف
 ابجدی را عدد ساعات تصور سازند در قوم را دقایق آن مثلا در ملتقا
 اگر این صورت است (د ۴۸) معلوم کنند که شروع صبح صادق از نواخت
 چهار ساعت و چهل و پنج دقیقه باشد و هنگام او در علامات عرض
 البلد هم عدد درجات بحروف ابجدی و دقایق آن بر قوم
 هند قلمی گردیده پس این صورت را * کا * ۳۰ * بست
 و یک درجه و سی دقیقه تصور باید کرد و بر همین قیاس باید رفت
 و اما وضع دایره نصف النهار که آن را دایره هندیه هم گویند بدین
 طریق است که بر زمین همواره به نحیکه اگر آب بر آن ریزند از
 جهات مساوی سیلان کند دایره رسم کنند و بر مرکز
 آن دایره مقیاسی یعنی چوب پاره یا میخی آهنی که طول آن
 استحسانا از ربع قطر دایره زاید نباشد و در وسطی مناسب
 دایره بود نصب سازند و بعد از طلوع آفتاب در آن دایره نظر
 کنند تا سایه مقیاس که بیرون از دایره است و انا فانا متصاغر
 شده بر هیچیک نقطه از محیط دایره رسد انجا علامت کنند و آنرا
 در ظل الظل نامند و همان روز قریب آفتاب بیشه که سایه مقیاس
 که بعد نصف النهار انا فانا متعاظم می شود تا بجاییکه بر نقطه از

محیط دایره بنا بر بیرون شدن از آن رسد آنجا هم علامت کنند
و آنرا مخرج الظل نامند و این هر دو نقطه را به خطی مستقیم که
لا محاله در دایره خواهد افتاد وصل کنند تا به تنصیف این خط تنصیف
قوس دایره که مابین هر دو نقطه است سهل باشد پس
اگر از نقطه که منصف این قوس است خطی کشند که بر مرکز دایره
گذشت به بجانب دیگر منتهی شود همین خط نصف النهار است
باز هرگاه که سایه مقیاس برین خط رسد عین وقت نصف النهار
باشد و هر قدر سایه مقیاس که برین خط است سایه اصلی باشد و
هر گهری انگریزی که نواخت دوازده از روز در آن عین وقت
بودن سایه مقیاس بر خط نصف النهار باشد صحیح ترین گهری
است و اگر نباشد پس گهری را این وقت صحیح باید نمود
و نیز این خط را خط جنوب و شمال گویند و نقطه اولین این خط که
منصف قوس دایره بود نقطه شمال حقیقی باشد و مقابل آن
نقطه جنوب حقیقی و هرگاه خطی دیگر در دایره بکشند که بر مرکز
دایره خط نصف النهار را بزوای قوایم قطع کرده از یک جانب
دایره بجانب دیگر آن منتهی شود این خط را خط مشرق و مغرب
خوانند و نقطه و کنار این خط که سمت مشرق است نقطه مشرق
حقیقی باشد و کناره مقابل آن نقطه مغرب حقیقی و طریق دیگر

که سهل تر و سریع الفهم عوام باشد این است که کپاس
 صحیح یعنی قطب نما بهم رسانند و بر زمین هموار خطی کشند برین
 پنج که سر قطب نما عین برین خط باشد همین خط نصف النهار
 است و برکناره این خط که جانب جنوب است عمودی از میخ
 آهنی قائم کنند پس هرگاه سایه آن عمود برین خط رسد عین
 وقت نصف النهار باشد و سایه آن که بران خط باشد سایه
 اصلی باشد و تصویر دایره هندیه این است



* فصل سیوم * در بیان صلوات فریضه بدانکه بر هر مسلم
 حاکم و بالغ هفت رکعت نماز در شبانه روز فرض است

اگر مقیم است و اگر مسافر است یا زوده رکعت با جماع
 تمامی علمای است پس نماز صبح بر مقیم و مسافر دو رکعت
 فرض است و نماز ظهر و عصر و عشا چهار چهار رکعت بر مقیم
 و دو دو رکعت بر مسافر و نماز مغرب سه رکعت بر مقیم
 و مسافر هر دو اینست اعداد رکعات نماز فرایض پنج گانه و
 تفصیل آن در فصل پنجم از شرایط و ارکان و کیفیت ادای
 آن مصرح خواهد شد * دیگر * از نمازهای فرایضه نماز جمعه است
 که هر روز جمعه بر هر مردی مسلمان عاقل و بالغ و آزاد و مقیم و نذر دست
 فرض است که وقت نماز ظهر سعی کند و بجمعه حاضر آید و سوای
 سه ایط مذکوره بالا شرایط فرخیت آن دیگر هم هست یکی
 از آن وقت ظهر است که بمنزله باب الحنیفه رج و شافعی سوای
 در وقت ظهر ادا نه شود و بمنزله مالک در وقت عصر
 و بمنزله احمد حنبل پیش از وقت ظهر بیک ساعت
 جمعه روا بود * دیگر * جماعت است که بمنزله ابی حنیفه سه
 کس است سوای امام و نذر شافعی و مالک و یک قول از
 احمد حنبل چهل کس و بقولی دیگر از و پنجاه کس شرط انعقاد
 جمعه است مگر باید که این چهل یا پنجاه کس از مردان و عاقل
 و بالغ و مقیم و آزاد باشند و نذر ابی حنیفه امام است و خطابت
 که

بنده و بیمار و مسافر درست است و مالک فقط در مسافر
 موافق ابی حنیفه است و در دیگران موافق شافعی * دیگر *
 مصر است بمذهب ابی حنیفه و آن عبارت است از جایگاه
 آنجا و الی الامر یا و الی نایب او و قاضی و مفتی که تنفیذ احکام
 شرع کنند موجود باشند و روایت مفتی به اینست که در
 دیهی بزرگ که بکلیان ترین مساجد آن مسلمانان آنجا دفن کنند
 جمعه درست باشد و آنچه بعضی نقل کنند از اشتراط نهر جاری
 و سوق قایم و طیب حاذق برای مصر نزد ابی حنیفه افتراست
 بر او * دیگر * حاضر بودن اولی الامر یا نائب او در جماعت یا اذن
 از و نزد ابی حنیفه و بیک قول از احمد حنبل نیز اذن اولی الامر شرط
 است * دیگر * خاص بمذهب شافعی از شرایط جمعه اقامت
 آن به نهای و آبادیست و نزد دیگران این شرط معتبر نیست
 تا بپایان عمارت شهر یا دیه بمبیلی که چهار هزار خطوبه باشد جایز
 است دیگر خطبه است پیش از نماز اقل آن بمذهب ابی حنیفه و
 بیک روایت از مالک ذکر خدا ایتعالی است و بمذهب دیگران انتمندار
 که بزان اطلاق خطبه تواند شد از تحمید و صلوات و موعظت فرض
 است الا بمذهب شافعی و خطبه ایستاده خواندن فرض
 است که میان آنها یک نشستن فصل کنند و بیک روایت

از احمد حنبل نیز خطبه ایستاده خواندن فرض است و لکن مابین
آن هر دو سنت است بیک قول و بیک قول از شافعی دعا
بر مومنان و قرائت قرآن هم فریضه است نزد او و نزد دیگران
اینجمله امور سنت است نه فرض * دیگر * اذن عام است
پس اگر در وازه بعد جمع شدن مردم بنزد کند نماز جایز نباشد
و اگر در خانه نماز بخواند و اذن عام کند جایز باشد بمنزه ابی حنیفه و
در جمعه و اذان مسنون است یکی پیش از بیرون آمدن خطیب
دیگر وقت برآمدنش بمنبر و جواب سعی و ترک بیع و شرا
باذان اول متعین شود و چون خطیب بمنبر برآید پیش از نشستن
روی جماعت کند و بمنزه ابی حنیفه بر جماعت سلام کند
و جماعت جواب سلامش باز دهند از نگاه به نشیند تا اذان
دوم بگویند پس برخیزد و خطبه گوید و بعد از فراغ هر دو خطبه اقامت
یعنی تکبیر گویند و دو رکعت فرض جمعه قایم مقام ظهر بگذارند و
نیت جمعه چنین کند اودی فرض الجمعة و نزد شافعی و احمد حنبل مسنون
است که خطیب خود اقامت کند و بمنزه ابی حنیفه اقامت
غیر خطیب خلاف لیکن اگر چنین باشد بهتر است و اگر امام را در
تسهل باید بمنزه ابی حنیفه روح دو رکعت جمعه تمام کند و بمنزه ابی
دیگران چهار رکعت نماز ظهر تمام کند اما اگر امام را بر کوع رکعت دوم یابد

دور کعت جمعه باجماع تمام کند و مستحب است که بهترین
 جامها پوشد و خوشبو کند و با هستگی سر در پیش افکند
 بمسجد رود و پابر گردن مر ذم در مسجد نهند و هر قدر قبل صلوٰه
 بمسجد آید فاضلتر باشد و هر جا که در شرایط وجوب یا ادای
 جمعه اشتباه باشد علمای حنفیه قوی داده اند که جمعه ترک
 نکنند لکن ظهر را اعاده کند خصوص درین زمانه بهند وستان
 باللزام همچنین باید کرد و طریقه اعاده ظهر این است یا بعد نماز
 جمعه چهار رکعت سنت جمعه ادا کرده ظهر را اعاده سازد
 یا در همان چهار رکعت نیست اعاده کند نیست آن بهر دو صورت
 بدین هیچ کند * نویت آخر ظهر ادا رکعت و قته و لم اصله بعد *

یعنی نیست میکنم آخر ظهر را که وقت آن ادا کردم و هنوز
 نخوانده ام و اگر درست جمعه اعاده کند در رکعتین اخیرتین
 با فاتحه ضم صوره نکند و اما بمذهب امامیه پس وقت جمعه از
 زوال آفتاب است تا آنکه نمایه هر چیز یکمثل آن گردد و در
 جماعت کمتر از پنج کس ادا شود همه از مردان و از آزاد
 و بالغ باشند و در وقت ظهور معصوم بدون او یا ناب یاذن
 او جایز نباشد و اگر غایب باشد منعقد شود و بیرون از بنا
 هم جایز بود و دو خطبه واجب است و هر یکی باید که شتمل بود

بر * الحمد لله والصلوة علی رسولہ * برتبعین و بر وعظ و لفظ آن
متبعین نیست و قرائت سوره خفیه و بقولی آتی که فایده او تام
بود کافی است و هم باید که هر جا که جمعه ادا کنند و از جای دیگر که
متصدی جمعه شوند کمتر از یک فرسج نباشد و الا هر دو باطل گردد
و هر جا که جمعه گذارند احوط اینست که ظهر هم میباید کرد * دیگر * نماز
فریضه * نماز جنازه است و ان فرض علی الکفایه است یعنی
از گذاردن یک یاد و شمه کس از ذمه همه مسلمانان ساقط
شود و اگر کسی نگذارد بشرط اطلاع همه عاصی شوند و با جماع
ایمه اربعه آن مشتمل است بر چهار تکبیر بنده ابی حنیفه رح
در تکبیر اول رفع یدین کند چنانکه در تکبیر افتاح هر نماز کند و در
سه تکبیر دیگر رفع یدین نکند و نیست چنین کند اصلي اربع
تکبیرات صلوٰۃ الجنائز و ابی ثوابه للمیمنه * بعد از تکبیر اول
بخواند * سبحانک اللهم وبحمدک و بتبارک اسمک و تعالی جددک
و جل ثنائک و لا اله غیرک * بعد از آن تکبیر دوم گوید و در
دو دو خواند پس تکبیر سیوم گفته این دعا بخواند * اللهم اغفر
لحمینا و میمننا و شامنا و غایمنا و غیرنا و کبرنا و ذکرنا و انشانا اللهم
من احمیتنا منا فاحیه علی الاسلام و من توفیتنا منا فتوفه علی الايمان
* و اگر میت کودک است بخواند * اللهم اجعله لنا فرطا

اللهم اجعله لنا ذخرا واجرا اللهم اجعله لنا شافعا ومشغعا * واگر
 صغیره است ضمیر این دعا بنیت ادا کند و اگر این دعا را نداند
 هر دعا که بخواند جایز است تا اینکه اگر سوره فاتحه هم بنیت دانه بنیت
 قرائت بخواند روا باشد بعد از آن تکبیر چهارم گفته بدو
 اینکه چیزی بخواند هر دو طرف سلام گوید و اما بنده ب دیگران
 پس در تکبیر رفع یدین سنت است و ارکان آن نه است
 نزد ایشان یکی نیت و چهار تکبیر و ششم سلام و هفتم بعد از
 تکبیر اول سوره فاتحه خواندن هشتم صلوٰه بعد از تکبیر دوم
 نهم و عابریت و جمله مومنان بعد از تکبیر سیوم و بعد از چهارم
 بنده ب شافعی این دعا گفتن * اللهم لا تحرمنا اجره ولا تقهت تابعه
 مستحب است و دعا بعد تکبیر سیوم همان است که بنده ب
 ابی حنیفه رح است لکن اگر این دعا زیادت کند بهتر باشد
 * اللهم اغسله بالماء والثلج والبرد اللهم نقه من الخطايا كما
 ينقى الثوب الأبيض من الدنس * و بعد تکبیر اول ثمانزدانها
 باین نهج بگوید * اللهم لك انت الدائم الذي تبقى وما سواك
 يفني وكشيها لك الا وجهك لك اللهم واليك المآب * و درود
 بحمله مزاهب باین طریق اولی باشد * اللهم صل علی محمد
 عبدك ورسولك ونبيك وصفيك ونبيك وخير لك من خلقك افضل

مَا صَلَّيْتُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ * واولی بامامت سلطان است
 بعد از آن قاضی بعد از آن امام مسجد حی بعد از آن پدر یا کسی مجاز از و
 بعد از آن پدر یا کسیکه مجاز از و باشد بعد از آن پدر پدر یا مجاز از و
 بعد از آن برادر یا مجاز از و بعد از آن هر که بمیت اقرب باشد
 یا مجاز از و و اما نزد امامیه پس در نماز جنازه از قرائت آن
 قیام است و نیت و پنج تکبیر و شهادتین بعد از تکبیر اول
 و صلواتین بعد از تکبیر دوم و دعا بر مومنان بعد از تکبیر سیوم
 و دعا بر میت بعد از تکبیر چهارم و بعد از پنجم چیزی نخواند و قرائت
 فاتحه نزد بعضی و سلام و دست برداشتن در همه تکبیرات
 سبب است و دعای به تعیین فرض نیست و افضل این است
 که بعد از تکبیر اول بخواند * أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا
 شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ الْمَوْتَ
 حَقٌّ وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ
 يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ * و بعد از تکبیر دوم * اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ
 مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَافْضِلْ مَا صَلَّيْتُ وَ
 بَارَكْتُ وَرَحِمْتُ وَتَرَحَّمْتُ عَلٰى اِبْرَاهِيمَ وَآلِ اِبْرَاهِيمَ اَنْتَكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ *
 و بعد از تکبیر سیوم این دعا بخواند * اَللّٰهُمَّ اَعْقِرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ
 الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْيَاءَ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ تَابِعْ

بینها و بینهم بالخیارات انک مجیب الدعوات و ولی الحسنات یا ارحم
 الراحمین * و بعد از تکبیر چهارم این دعا بخواند * اللهم ان
 هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امک نزل بک و انت خیر منزل به
 اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم انک انما
 فزد فی احسانه و انک انما مستیفا فتجا و زعنه و اغفر لنا وله اللهم احشوه
 مع من يتولاہ و ابعدہ ممن يتبواہ و یبغضه اللهم الحقہ بینک و عرف
 بینہ و بینہ و ارحمنا اذا توفیتنا یا اله العالمین * و نزد بعضی بعد
 تکبیر پنجم بخواند * ربنا اتنا فی الدنیا حسنہ و فی الآخرة حسنہ
 و قضا عذاب النار * و اگر میت طفل بود یا مجنون که از طفلی
 تا موت جنونش استمرار پذیرد بعد از تکبیر چهارم بخواند *
 اللهم اجعله لا یرویہ و لا یسلفا و غرطا * و در بعضی روایات آمده
 که هر طفل صغیر نماز نباید کرد و نزد بعضی اگر میت مخالف است
 در نماز او چهار تکبیر باید و بعد تکبیر چهارم لعن بر او و دعای بد
 نمودن واجب است و دعا بدین پنج نفوذ کند * اللهم املاء
 جوفہ نارا و قبرہ نارا و سلط علیہ الحیات و المقارب * و بر نو اصب که
 از مخالفین باشند این دعا بخواند * اللهم اختر عبدک فی عبادک
 و بلادک اللهم اضله اشد نارک اللهم اذقه حرقہ فانہ کان یوالی
 اعداک و یعادیک و یبغض اهل بیت نبیک * و اگر

متضعف است و در معنی آن اختلاف است. بعضی گویند که مذہبش معلوم نباشد و بعضی گویند که هر یک ضعیف العقیده باشد گاهی سنی شود و گاهی شیعه. بعد تکبیر چهارم این دعا بخواند * اللهم اغفر للذين تابوا واتبعوا سبيلك وفقهم عذاب الجحيم * انتهى چون عهد متصدی این رساله رسانیدن نفع عام است در تحریر همهچیز و آیات باک نکرده که عالم آن هر یکی را از مخالف و موافق موجب نفع است. بعضی را العمل و بعضی را اللامحراز و چون آدمی بمردن نزدیک شود با تفاق عالمی اهل سنت زوی او را بسوی قبله کردن مستحب است مگر اولیتر بمذہب ابیحنیفه روح و مالک و احمد حنبل و بیک قول نزد شافعی آنست که او را بر پهلوی راست خوابانند و روی بقبله و بقول دیگر از شافعی بر قفاش خوابانند باین نهج که روی و زیر قدم هاشم سمت قبله باشد و تلقین کلمه شهادت نمودن در آن وقت سنت است مگر نزد ابیحنیفه روح بدین طریق که رو بروی او باواز باند کلمه شهادت بخوانند نه اینکه مختصر را بگویند که بخوان بلکه زیاده از یکبار بگویند و چون جان بحق تسلیم کند باید که چشم های او فرو خوابانند و زنج با سر بندند و تعجیل در تجهیز و دفن نمایند و غسل میت فرض علی الکفایه است

کو

و بزمه ابی حنیفه رخ برهنه کرده بشویند صرف عورت را
پوشیده دارند بر تختی که محرمه را یکبار یا سه بار یا پنج بار گرد آن
بگردانند نه زاید از آن و باینی که در سرداشتنان جو شائیده
باشند میت را وضو کنند سوای مضمضه و استنشاق و اول
سر و ریش او بخطمی بشویند لکن شانه نزنند و ناخن نه چینند
و خسته هم نکنند و اول بر دست چپ بخوابانند و جانب راست
او بشویند به هیچیکه آب از فرق تا قدم بزیرو ز برش رسد
پس جانب چپ بغلطانند شش بر پهلوی راست و همین طور
بشویند که آب همه زیرو ز برش رسد پس به نشانند و دست
به نرمی و رفق بر شکمش مالند اگر چیزی برآید آنرا بشویند و غسل
اعاده نکنند و استنجانند قبل غسل باین طریق که خرقة را
در دست پیچیده عورتین غلیظتین او را بشویند و نیز خرقة با یک
بانگست پیچیده در دهنش کردن و دندان و لثه و لب و زبان
را صاف نمودن و هم بسخرین انگشت انداختن بعضی حنفیه
استجسن دانسته اند پس بخرقه او را خشک کنند و حنوط
بر سر و ریش او و تمام بدن او و کافور بر جبینش و دست و
پایی و قدمها و زانوهای او مالند و بزمه شافعی اول دست
بقوت بر شکمش مالند تا فضالت بکلی زایل شود و انگاه خرقة

بندست پیچند و یک عورت را بان استنجا کنند بعد از آن خرقه
 دیگر تبدیل نموده عورت دیگرش را بشویند و اگر برانداشتن
 نجاستی رسیده باشد آنرا از ایل کنند و مرده را برهنه نکنند در
 پیراهنش بشویند و اگر حاجت باشد از هر دو طرف تیریز پیراهن
 را بشکافند و در آن طرف دست اندرون برده اول وضو دهند
 با مضغه و استنشاق و دنداننش را بخرقه تربجای سواک
 بمانند و موی و ریش را بشانه فراخ با هستگی شانه زنند آنگاه
 به نهی که پیشتر ذکر شد غسل دهند و خرقه خشک نموده در
 کفن پیچند و کفن میت بدهب اداقل واجب یک جامه است
 که همه تنش را بپوشاند اما سنت مرد را سه پارچه است
 سفید از پنبه یا کتان غیر حریر پیراهن و از اردچادر و برای زن
 پنج جامه باضافه مقنعه و جامه که پستانهاش را از آن بپند و نزد بعضی
 از اصحاب شافعی سه لفافه است که باید هر یکی را بالای
 یک دگر بگسترانند و حوط بالای یک دگر پاشند و میت را
 در آن پیچند بعد از آن که جمله منافذش را از چشم و بینی
 و دمان و گوش و غیره به پنبه که بکافور تر کرده باشند پر کنند و
 نزد ابیحیفه روح پنبه بنافذ کردن روانیت و نزد او اول از ارد
 پوشانند آنگاه پیراهن از شانه تا قدم آنگاه چادر که آنرا لفافه هم

گویند از فرق تا قدم و متاخرین برای ظاهرا ضابطه یک عمامه
 مستحسن دانسته اند مگر شمله آن بالای رواندازند و مثل
 حالت حیات بر پشت ندارند و نیز نزد او از دو جامه برای مرد
 و از سه برای عورت کمتر گرفته نشاید و برای زنان کفن
 معصفر و مزعفر و حریر دادن مضایقه نباشد نزد ابیحنیفه روح و
 جنازه را به تعجیل برند و میت را در لحد نهند و بسوی قبله و
 در زیر سرش خشتی نهند و بندهب شافعی بعد از دفن تلقینش
 کنند باین صفت * یا عبد الله ابن امة الله اذکرمآخراحت علیه

من الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانک وضیت
 بالله وباو بالاسلام دنیا و بحمد صلی الله علیه وسلم نبیا و بالکعبة قبله

و بالمسلمین اخوانا فمت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی حیوة الدنيا
 و الاخرة و یصل الله الظالمین و یفعل ما یشاء * و بندهب ابیحنیفه روح

و احمد حنبل این تلقین بدعت است بظاهر روایت و متاخرین
 از علمای حنفیه بر این تلقین هم غافل اند و مستحسن دانند و اما
 شهید بندهب ابیحنیفه روح آنست که در عمر که جنگ بدست
 کفار کشته شود یا بجهت خلاصی نفس یا مال بدست مسلمانان
 یا کافران کشته شود یا ظالما بدست مسلمانان یا کافر کشته شود
 همه برابر اند در آنکه غسل و کفن آنها را دهند و با همان جامه بپوش

و دفن کنند لکن نماز جنازه بر همه واجب است مگر پوستین و
جامه پنبه و موزه و شالاج از ایشان بیرون کشند و باقی جامه
بدستور دارند اما اگر شهید چیزی بخورد یا پاشامد بعد از خروج
شدن یا بخانه و خیمه زنده نقل کرده شود یا بمقدار عشر روز زنده
بماند یا وصیت کند یا مریضی پس نزد ابیحنیفه روح و احمد حنبل
غسل هم دهند و نماز هم خوانند و نیز نزد ابیحنیفه روح عقل و باو غ
از شر ایط شهادت است و نزد شافعی و مالک هر که در معرکه
کشته شود بر دست کافران او را نشویند و نماز جنازه نیز نکنند
و باهمان جامه یایش دفن کنند و غیر آنرا غسل هم دهند و نماز جنازه
نیز کنند و اما بدهب امامیه پس میت را بشرط بودن مومن
اشاعری واجب است غسل دادن اول باب سر
و دوم باب کافور و سوم باب خالص و قبل از آن استنجاء
دهند و از اله نجاست کنند و شکم میت را بعنف و قوت بمالند
و وضو کنند و غاسل را در هر غسل نیت غسل میت و جو با
و مرتبه الی اله و ماذون شدن برای غسل از ولی میت هم شرط
است و باید که غسل سر و گردن مقدم دارد بر جانب راست
و غسل جانب راست مقدم کند بر غسل جانب چپ و احوط
این است که عورتین را باهر دو طرف بشوید خیمه موی دارد و زیر

آنها بشوید و بر تخته غسل دهد و غسل میت مخالف اگر سنی
 است در آن اختلاف است قول مرجع این است که غسل
 واجب نیست و کفار و نواصب را غسل دادن جایز نیست و بعد
 غسل کافور بر اعضای سجود مالند و کفن برای مرد و زن سه
 جامه است لنگ و پیراهن و چادری و کفایت دو و یک هم جایز
 است اگر نباشد و برای مرد سنت است اضافه بردمانی سحرخ
 که از ذر بفت نباشد و لفیقه سه گز و نیم بعرض یک شبر و نیم که
 هر دو در آن باد پیچند و دستاری که از وسط بر سر و تحت
 الحنگ بسته هر دو طرفش را بر سینه اندازند و از برای زن
 مقنعه و خرقه که بان پستانش بر سینه بندند و نمطی و آن جامه
 ایست که در آن خطها باشد و در سوراخ پس و پیش زن
 پنبه آکنده کنند و بعد گذاشتن میت تلقین نمودنش بشهادتین
 و اصول دین و اسماء مقدس ائمه معصومین سنت است
 و طریقه تلقین اینست که دست چپ میت زیر منکب یمنی و
 دست راست زیر منکب یسری او و بعد و صورت به نهایت
 عنف و شدت میت را حرکت داده دعای تلقین بخوانند
 * و دیگر نماز واجب * خاص بمذهب ابیحنیفه روح نماز و تراست
 بقول صحیح و یک قول از و فرض است و یک قول سنت

است که سه رکعت است بیک سلام مثل نماز مغرب قعدہ
او شش باید لاکن در رکعت سیوم قبل از رکوع و بعد از
فراست که فاتحه باضم سورہ باشد تکبیر گفته و رفع یدین نموده
و دعای قنوت بخواند و بعد از آن رکوع کند و نماز تمام سازد و
و دعای قنوت ہم نزد اہلحنیفہ راج واجب است و بہ مذہب
دیگر ائمہ و ترسنت است اما بہ مذہب شافعی و ترسنت
است از یک رکعت تا سیزدہ رکعت و اقلش در
افضلیت سه رکعت است و باید کہ در ہر رکعت تشهد
خواند و سلام گوید و در رکعت بہ یک یک نیت و سلام
بگنجد و در ہر دو رکعت نیت سنت کند و در یک رکعت
آخر نیت و تر نماید و اگر ہمہ را یا سه رکعت را
بیک سلام ادا کند روا باشد و نزد خراسانیان از اصحاب
شافعی آنرا پیوستہ گذاردن و در مجموع نیت و تر نمودن
فاصلہ تر است و لاکن بیک تشهد و یک قعدہ و قنوت در و تر
بہ مذہب شافعی صرف در نصف آخر ماہ رمضان بعد از رکوع
رکعت آخر سنون است نہ تمام سال و بہ مذہب احمد حنبلی
و تر زیادہ از یک رکعت نیست و بہ مذہب مالک و تر سہ رکعت
بد و سلام است و قنوت بعد از رکوع صرف در تمام ماہ رمضان

باید و اما دعای قنوت بنزد باب الحنیفه اینست * اللهم اننا
 نستعینک و نستغفرک و نومن بک و نتوکل علیک و نشنی علیک الخیر
 و نشکرک و لا نکفرک نخلع و نترك من یفجرک اللهم ایاک نعبد
 و ایاک نستعین و نسجد و الیک نسعی و نحفل و نرجو رحمتک و نخشی
 علی ایاک ان علی ایاک بالکفاز ملحق اللهم اهدنا فیمن هدیت
 و عافنا فیمن عافیت و تولنا فیمن تولیت و بارک لنا فیما اعطیت
 و قنا ربنا شر ما فضیت فانک تقضی علیک و انه لا یدل من والیت
 تبارکت ربنا و تعالیت وصل اللهم علی سیدنا و اله و سلم * و دعای
 قنوت بنزد شافعی و مالک از اللهم احدا تا آخر است و نزد
 شافعی در هر نماز فجر بر رکعت دوم آن دعای قنوت مسنون
 است و نادانستن قنوت بنزد یک بعضی ایماه عذر نیست و
 بنا آموختن آن معاقب و عاصی باشد و اگر نداند یا نشو اند آموخت
 سه بار بگوید * اللهم اغفر لی * یا بگوید * ربنا اتنا فی الدنیا
 حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار * و بنزد امامیه
 و ترمهین یک رکعت است مسنون و در آن قنوت بنزد باب
 ایشان نیست اما در جمیع فرایض یومی پیش از رکوع در
 رکعت دوم قنوت مسنون است چنانچه در فصل پنجم مذکور
 خواهد شد * دیگر * نماز واجب بنزد باب الی حنیفه رج و بیک

قول از احمد حنبل نماز عیدین است و نزد بعضی از اصحاب
 ابی حنیفه راجح و بعضی از اصحاب شافعی فرض کفایه است و نزد
 بعضی از اصحاب ابی حنیفه راجح فرض عین است و لکن صحیح
 بیهب ایشان وجوب است و بیهب شافعی و مالک سنت
 موکده است و وقت آن از طلوع آفتاب است تا وقت
 است و اگر عید فطر بعد از زوال محقق شود بیهب
 ابی حنیفه راجح روز دیگر نماز بگذارد و نماز عید الاضحی در جمله
 ایام تشریق روا است و بیهب امامیه اگر شرایط جمعه
 یافته شوند نماز عید فرض عین است و آن باتفاق دو رکعت
 است با تکبیرات زواید بی اذان و اقامت و بیهب اسپجیه
 در عیدین نه تکبیرات واجب است در هر دو رکعت سه اصلی
 و شش زواید اما در رکعت اول پس یک تکبیر اصلی
 تکبیر افتتاح است پس بعد تکبیر افتتاح دعای افتتاح بخواند
 و اذان بعد سه تکبیر زواید کند بر رفع یدین و ارنشال دست
 بین التکبیرتین و بدون وضع آن زیر ناف و توقف کند مابین
 هر دو تکبیرتین بمقدار سه تسبیح بدون خواندن چیزی بعد
 اذان بدون استعاذه و تشمیه نموده قرائت کند و تکبیر رکوع
 گوید پس در رکعت اول سه تکبیرات زواید شد
 کند

د و تکبیر اصلی و در رکعت دوم بعد از قرائت فاتحه و ضم
سوره قبل رکوع بدستور رکعت اول سه تکبیر زواید
گوید بعد از آن تکبیر رکوع گوید پس درین رکعت یک تکبیر
اصلی و سه تکبیرات زواید شد و بجهت شافعی در نماز عیدین
پانزده تکبیر است سه اصلی و دوازده زواید که در هر دو
رکعت قبل از قرائت گوید و بجهت اداین تکبیرات مسنون
است نه واجب و بجهت مالک و احمد حنبلی یازده تکبیرات
زواید است شش در رکعت اول بعد از تکبیر افتتاح هم بعد شش
نزد احمد حنبلی و پیش از قرائت فاتحه و سوره و پنجه در رکعت
دوم بعد از تکبیر نوض و قعود و قرائت فاتحه و سوره نزد ائمه
ثله بین التکبیرتین گفتن * سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر یا الله اکبر کمپرا و الحمد لله
کثیرا ا و سبحان الله بکرة و اضیلا * و صلوة فرستادن بر
پیغمبر صلی الله علیه و سلم مستحب است و بجهت شافعی و
احمد حنبلی قرائت سوره ق در اول رکعت و القمر در دوم
مسنون است و بجهت مالک و ابی حنیفه تعیین سوره
مسنون نیست و شرایط نماز عیدین مثل شرایط جمعه است
نزد ابی حنیفه الا در خطبه که دو خطبه خواندن بعد نماز سنت است

و باید که در خطبه اول احکام صدقه فطر و قربانی و تکبیرات
 تشریف تعلیم کند و بمذهب امامیه تکبیرات عیدین نه تکبیر
 سنت پنج در رکعت اول بعد از قرائت فاتحه و سوره و چهار
 در رکعت دوم همچنین بعد از قرائت فاتحه و سوره و بعد از
 تکبیر اول بخواند در هر دو رکعت * اشهد ان لا اله الا الله
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم انت اهل الکبرياء والعظمة
 و اهل الجود والجبروت و اهل العقور والرحمة و اهل الشقوي
 و المغفرة اسالك بهذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيداً
 و لمحمد صلواتك عليه ذخراً و كرامه و مزيداً ان تصلي علي محمد
 و آل محمد و ان تدخلنا في كل خير ا دخلت فيه محمد و آل محمد و ان
 تخرجنا من كل سوء اخرجت منه محمد و آل محمد اللهم اني اسالك
 خيراً مما سئلك به عبادة الضالخنون و اعدوك مما استعاذ منه عبادة
 المخلصون * و بعد از تکبیر دوم بگوید * اول کاشی و آخره بدیع
 کاشی و منتهاه عالم کاشی و معاده و مصیر کاشی و مرده مد یر فی
 الامور باعث فی القبور قابل الاعمال مبداء الخفیات معلق السرائر
 و بعد از تکبیر سوم * عظیم الملکوت شد ید الجبروت حی
 لا یموت دایم لا یزول اذا قضی امرافا نما یقول له کن فیکون *
 و بعد از تکبیر چهارم گوید * حشمتک الا صوات و عذتک

الوجه و حارث دونک الابصار کنت الالسن عن عظمته و النواصي

کله بدين یک مقدار پیرالا مورکها الیک لایقضي فیها غیرک ولایتم

مهاشي دونک * و بعد از تکبیر بانجم گوید * احاط بکاشي

علمک و قهر کاشي امرک و قام کاشي یک و تواضع کاشي لعظمته

و استسلم کاشي لمملک * و خطبه بعد از نماز نزد ایشان واجب

است و تعیین سورة الاعلی در رکعت اول و الشمس در

رکعت دوم مننون است و صدقه قطر نزد ابی حنیفه راج

و واجب باشد بر کسیکه نزد او مالی سرای مصارف ملبس و مسکن

و یک خدمتگار و یک مرکوب و قوت دو ماهه بقولی و یکساله بقولی

بمقدار دو صد درهم یابست دینار باشد از طرف خودش

و فرزندان صغیر که بموشتن باشند و از طرف عبید و جویی

اگر چه مکاتب و ام ولد باشند نصف صاع از گندم یا یکصاع

از جو و خرما و میوز و آن نزد ابی حنیفه راج هشت رطل عراقی است

و بمذهب دیگران پنج رطل و ثلث رطل است و حسب

مذهب ابی حنیفه راج از روی حساب هندوستان مروج

حال نصف صاع دو آثار کسری کم است بحساب فی آثار

نود و شش رویه و اگر قیمت آن عوض صدقه قطر دهد نزد او

جایز باشد و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد حنبل هر کسی را

که زیاده از قوت یکروزه مقداره یکصاع مال باشد که از کسوت
 او و عیال او و خادم و مسکن او هم زیاده باشد بر و صدقه فطر
 واجب است از همه اشیاء یکصاع و ادای قیمت نزد ایشان
 جایز نیست و صدقه دادن با اتفاق قبل نماز عید الفطر باید و بمقدار
 اَبی حنیفه روح فطره زن بر شوهر واجب نیست و اگر بده تبرع
 است و بمقدار ایسه شانه واجب است و چنانکه زکوة برای
 حیانت مال است صدقه فطر برای حیانت نفس است
 از حوادث دو جهانی و همچنین قربانی نمودن بهمان احکام که در
 فطره است در عید الاضحی بعد از نماز واجب است یک
 گوسفند از یک نفس یا یک گاو یا شتر از هفت نفس
 نزد اَبی حنیفه روح بر هر که فطره واجب است و نزد ایسه
 شانه قربانی نمودن بر غنی سنت ماکوه است و بمقدار ایسه
 هر یک که قوت یک سال خود و عیال خود دارد بر و صدقه فطر واجب
 است و الا سنت است و اگر واجب باشد پس هر که در
 مونت اوست از بزرگ و خورد و از ادو بنده مسلمان و کافر از
 طرف جمله آنها یک یک صاع که نه رطل عراقی باشد از آن
 جنس که غالب قوت اوست واجب الا اگر دد و قربانی بر
 تو انگر سنون است و با اتفاق ایسه از بعضه اهل سنت در

عید الفطر قبل از صلوٰۃ چیزی بخورد از جنس شیرینی و اولی
 تراست بعد دطاق و در عید الاضحی تا نماز اساک کند و بعد
 از نماز از همان جنس افطار نماید و تکبیرات تشریق و عید و عرفه نزد
 ائمه اربعه اهل سنت پس هر نماز جماعت با و از بلند می باید
 گفت اما نزد ابیحنیفه بر مقیم در شهر که نماز فرض بجماعت
 مندوب ادا کند واجب باشد و بر مسافر و متصل و منفرد و بعد
 جماعت زنان واجب نیست و نزد دیگر ائمه همه کسان را باید گفتن
 و آن نزد ابیحنیفه از نماز صبح روز عرفه تا نماز عصر روز عید باید گفت
 و نزد ابو یوسف و محمد از اصحاب او که همین مذهب مفتی به نزد
 علمای حنفیه است و بذهب احمد حنبل و یک قول از شافعی تا نماز
 عصر آخر ایام تشریق می باید گفت که چهاردهم ذی الحجه باشد
 و مشهور از قول شافعی راجع و مذهب مالک از ظهر روز عید تا صبح
 آخر ایام تشریق باید گفت و در عید الفطر بذهب ابیحنیفه راجع
 مصلی را در راه تکبیر با و از بلند گفتن تا انگاه که امام به نماز بیرون آید
 منون است و نزد دیگران از مغرب آخر رمضان تا شروع
 امام به نماز عید تکبیر مشروع است و اما در عید الاضحی نزد بعضی
 از عشره اولی ذی الحجه در راه و با و از بلند تکبیر گفتن مشروع
 است و صیغه تکبیر منون این است * الله اکبر الله اکبر لا اله

الا لله والله اكبر الله اكبر والله الحمد * و اگر بعد از آن بگوید *

الله اكبر كبيرا والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة واصيلا وصلي الله

علي محمد واله * مستحسن باشد * فصل چهارم * نمازهای

مسنونه و مستحب بد آنکه دو ازده رکعت در شبانه روز

از سنن مؤکده است باتفاق مجتهدین اهل سنت و جماعت

و در حدیث شریف واقع است که سیکه بدو ازده رکعت

در شبانه روز التزام دارد خدای تعالی برای او خانه در جنت

بنا سازد و آن چهار رکعت قبل ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو

رکعت بعد مغرب و دو رکعت بعد عشا و دو رکعت قبل

فجر است مگر بمذهب شافعی پیش از ظهر دو رکعت مسنون

است و پیش از فرض چهار رکعت و بعد از مغرب چهار

رکعت دیگر سوای دو رکعت سابق و همچنین قبل عشا چهار

رکعت سوای دو رکعت بعد آن هم آمده است و بعضی علما گفته

اند که اگر قومی بکلی بر ترک این دو ازده رکعت اصرار کند امام

بر او رسد که با آنها مقاتله کند و دو رکعت سنت فجر در تاکید

قوی تر از دیگر سنن است تا اینکه نزد بعضی از علمای حنفیه

واجب است بعد از آن چهار رکعت قبل ظهر بعد از آن دو

رکعت بعد ظهر بعد از آن دو رکعت بعد عشا بعد از آن

چهار رکعت قبل عصر و در نماز جمعه چهار رکعت قبل فریضه و چهار بعد ازان و بروایتی دو رکعت دیگر سوای هشت رکعت بعد فریضه جمعه از سنن موکده است و دو رکعت بعد و تراز استحبات است و اولی آنست که آنرا قاعده ادا کند و در کتب امامیه مرویست که سنن آن حضرت صلی الله علیه و سلم تالی واجبات است در قضیت و تاکید و آن حضرت نماز سنت را در هر شب و روز در برابر نماز واجب مقرر فرمود یعنی هشت رکعت نافله پیش از نماز ظهر و هشت رکعت پیش از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز شام و دو رکعت و تیره بعد از نماز خفتن و چون و تیره نشسته گذارده می شود برابر یک رکعت است و یازده رکعت نماز شب و دو رکعت پیش از صبح و اینها نزد ایشان متمم فریضه اند و در ثواب و تاکید مثل آنند و مانند فریضه اگر ترک کنند سنت است که قضا کنند و نیز از برای ترک آن کفاره یک مد از گندم یا جو برای نافله روز و یک مد از برای نافله شب مقرر کرده اند و همچنین نوافل دیگر هم نزد آنها بیشتر است لکن چون مذہب آنها اینست که هر که در تمام عمر یک واجب را قضا کرده است بر و ادای نماز نفل حرام است و هیچو اشخاص

که یک فرض هم بر آنها قضا باشد قلیل الوجود اند لهذا به تفصیل نمازهای نوافل آنها اتمام نکرده شد که نفع معتد به در آن نه بود * نماز تراویح * دیگر از سنن موکده خاص بمذهب اهل سنت نماز تراویح است و آن بت رکعت است بعد عشا و ترو بعضی علمای حنفیه روح مستحب گویند مگر اول اصح است و آن بمذهب اهل حنفیه روح پنج ترویحه است هر یک بد و سلام و بعد هر ترویحه نشستن بمقدار یک ترویحه هم مستحب است و بعد هر ترویحه سه بار این تسبیحات بخواند * سبحان ذي الملك والملكوت سبحان ذي العزة والقدرة والعظمة والكبرياء والجهروت سبحان الملك الحي الذي لا يموت سبحوح قدوس ربنا ورب الملائكة والروح * و مستحب است که در تراویح یک ختم قرآن کند و الاده آیت در هر رکعت سواى فاتحه بخواند و بعضی ختم قرآن هم از سنن موکده دانند و بعد از تراویح و ترویحات گذارد و اگر یک ترویحه بیک سلام گذارد جایز باشد مگر اولی بد و سلام است و همچنین بى عذر تراویح را نشسته گذاردن بتسک اولویت جایز است و تراویح منفرد او بخانه خواه منفرد یا بجماعت هم روا است و اگر کسی نماز عشا بجماعت نگذارد است و ترهم منفردا

گذارد و نماز تراویح بعد عشاء آخر شعبان شروع کند و از روزیکه هلال عید بنظر آید ترک کند * نماز اشراق * و آن دو رکعت است بعد از طلوع آفتاب و طالب صادق را باید که بعد از نماز فجر مشغول بذكر الهی باشد تا ارتفاع شمس بیک نیزه انگاه دو رکعت بگذارد * نماز ضحی * و آن یا همان دو رکعت اشراق است یا و رای آن و فقما در چاشت و اشراق فرق نکرده اند و گویند که از وقت ارتفاع تا زوال از دو رکعت تا ده رکعت می باید گذارد و آنرا اسمی به نماز ضحی کرده اند لکن بر طرق مشایخ مستنبط از بعض احادیث و عمل اسلام اشراق به نهجیکه گذشت دو رکعت گذارند و چاشت بعضی چهار و بعضی هشت رکعت گذارند و برای دین و دنیا مفید دانند * نماز تهجد * و وقت آن بعد از عشاء و قبل از وتر است بشرطیکه نابین هر دو خواب کنند و افضل اوقات گذاردن آن جو فلیل است یا ثلث آخر و اقل آن دو رکعت است و اکثر آن هشت رکعت که منتهای تهجد رسول الله صلی الله علیه و سلم است * تشیه المسجد * و آن دو رکعت است هرگاه بمسجد داخل شود و دو رکعت بگذارد و همچنین * تشیه الوضو * که هرگاه وضو کند دو رکعت بگذارد

* صلوة الحاجه * و آن دو رکعت است و لکن طرق آن
 مختلف است یکی اینست که هر کسی را حاجتی بطرف خدا یا
 یکی از بندگان او متعلق باشد باید که با جمله استجابات وضو کند
 و دو رکعت بگذارد و شای الهی گوید و درود فرستد و این
 دعا بخواند * لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله رب العرش
العظيم الحمد لله رب العالمين اسالك موجبات رحمتك وعزائم
مغفرتك والغنيمه من كل بر والعصمه من كل ذنب والاسلامه
من كل اثم لا تدع لي ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا حاجة
هي لك رضا الا قضيتها يا ارحم الراحمين * دیگر در وقت شدت
 درماندگی باید که وضو کند با جمله سنة و استجابات و دو رکعت
 نماز بگذارد و این دعا بخواند * اللهم اني اسالك واتوجه اليك
بنبيك محمد نبي الرحمة يا محمد اني اتوجه بك الى ربي في حاجتي
هذه لتفضي لي اللهم فشقه في * و هرگاه لفظ حاجتی نه بگویند
 الضرورت را بدل بگذارد * دیگر * از بعضی طرق مشایخ
 از رسول صلی الله علیه و سلم مرویست که چون کار هر کسی
 تنگ آید باید ست ظالمی درمانده باشد این نماز بگذارد و بدان
 خدا نیکه مراد رستی بخلق فرستاد اگر نیت مرده کند زنده
 شود نماز اینست چهار رکعت بد و سلام هر وقتیکه خواهد بگذارد

در اول بند فاتحه * اللهم مالك الملك توتي الملك من تشاء وتنزع
 الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير
 انك على كل شيء قدير تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل و
 تخرج الحي من الميت وتخرج الميت من الحي وترزق من تشاء
 بغير حساب * در دوم * انا اعطيناك * و در رکعت سیوم
 * قل يا ايها الكافرون * و در چهارم * قل هو الله احد * هر یکی
 پانزده بار بخواند چون از نماز فارغ شده کثرت این دعا بخواند
 هنوز از مصلی برخاسته باشد که حاجت او روا شود
 انشاء الله تعالی دعا اینست * لا اله الا انت سبحانک انی کنت
 من الظالمین حسبنا الله ونعم الوکیل رب انی مسنی الضر وانت ارحم
 الراحمین وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد یا من
 ذکره شرف للذاکرین و یا من طاعته نجات للمصلین و یا من لا یخفی
 علیه انباء الراحمین برحمتک یا ارحم الراحمین * این
 هجده مرتبه را این نماز را گذارده و تجربه نموده با این روایاتی
 که دارد گاهی تخلف از اجابت دعا نیافته و ظاهر است که قطع
 نظر از اثر الفاظ دعا و طریقه نماز و ارشاد حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم که یک با شرایط بندگی و طلب دعا این نماز
 از دل بگذارد و دعا کند یا نماز و دعائی دیگر کند بکمال خضوع و

و خشوع و عامل بر مضمون جمله معانی از قلب باشد نه اینکه
 همچو طایر معلم ز بانس متوجه الفاظ و قلبش بجای دیگر مثلاً هرگاه
 افوض امری الی الله گوید بالقطع دست از جمله تداوین
 بردارد پس ذات پاک او تعالی جل شانه اعلی است
 از اینکه او را بی نیل مراد باز گرداند * صلوة التسیح * چهار
 رکعت است لکن طریقه ادای آن بدو روایت یکی اینکه
 بعد از تکبیر افتتاح و خواندن ثنا باز بخواند * سبحان الله
 الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر * بعد از آن تعویذ و تسبیح
 و فاتحه و سوره خوانده ده بار همین کلمات بخواند پس برکوع رود و بعد
 از تسبیح رکوع ده بار بخواند و چون سر از رکوع بردارد ده بار
 بخواند و همچنین در هر سجده ده ده بار بخواند و بین السجده تین
 هم ده بار و همچنین در سه رکعت دیگر خواند نماز تمام کند و بروایت
 دیگر در هر رکعتی بعد فاتحه ده بار قل هو الله احد خوانده پانزده بار
 این تسبیح بگوید و ده بار در جلسه استراحت که بعد از
 سجده تین باشد یا قبل از خواندن تشهد و باقی بدستور مثل
 روایت اول و درین روایت قبل از فاتحه بعد از تسبیح خواند
 و در روایت اول در جلسه استراحت و قبل تشهد
 بخواند و در بعضی روایات باید که قبل ظهر بخواند و به بعضی روایات

۳ قوله طایر معلم یعنی طایری که تلفظ او را تعلیم نموده باشند چنانچه طوطی و غیر آن ۱۲ رض

هر وقت که خواهد از شب و روز بگذرد و در دکن در شب بد و شام
 و در روز بیک سلام و بر دایمی در رکعت اول بعد فاتحه
* اللهم اكمل النكاح * بخواند و در رکعت دوم * والعصر * و در
 سیوم * قل یا ایها الکافرون * و در چهارم * قل هو الله احد *
 و فضایل این نماز از حد احصای بیرون است در حدیث آمده است
 که اگر توانی هر روز یکبار بگذرد و الا در هر جمعه یکبار و الا در هر ماه
 یکبار و الا در هر سال یکبار و الا در عمر خود یکبار * صلوٰۃ الرغایب *
 در بعضی از احادیث غریب آمده که شب جمعه اول از ماه رجب
 میان مغرب و عشاء و از ده رکعت بخش سلام میباید گذارد
 و در هر رکعتی بعد از فاتحه سه بار * انا انزلناه * و دو از ده بار
* قل هو الله احد * و چون فارغ شود هفتاد بار بگوید * اللهم صل علی
محمد بن النبی الامی و علی اله و سلم * انگاه سر سجده نهد و
 هفتاد بار بگوید * سبح قدوس رب العلا ذکة و الروح * و همچنین
 سر سجده نهاده هر حاجتی که دارد از خداوند تعالی بخواند که
 با جابت مقرون شود * نماز کوف * و آن باتفاق مذاهب
 از بعد اهل سنت دو رکعت مسنون است مگر در طریقه
 ادای آن اختلاف است بحدیثی است از ابی حنیفه رح مثل دیگر
 نماز بیک رکوع و دو سجده بگذارد و هر چه خواهد در آن را

سوره تنها بخواند و قرائت را طویل کردن و دعا کردن تا وقتیکه بالکل
 شمس منجلی شود افضل است و تطویل دعا و تخفیف قرائت هم
 درست است است باجماع تطویل یکی و تخفیف دیگر از قرائت
 و دعا باید و اگر امام جمعه و عیدین باشد یجماعت بگذارند و الا فردی
 فردی و اگر یجماعت بگذارند امام جمهر کنند و خطبه هم بنده است و
 درین نماز نیست و بنده است ایستاده دو رکعت است بدو رکوع
 و دو قیام و دو سجده در هر رکعت است اول بعد از تکبیر
 احرام سوره بقره خوانند یا بمقدار آن سورتی دیگر اگر سوره بقره نتوانند
 خوانند و در قیام دوم بعد از رکوع اول سوره آل عمران یا بمقدار
 آن در قیام سیوم بعد از هر دو رکوع و هر دو سجده رکعت
 اول سوره النساء یا بمقدار آن و در قیام چهارم بعد از رکوع
 اول رکعت دوم سوره الماعده یا بمقدار آن و دو رکوع
 اول بمقدار صد آیت از سوره بقره بجای تسبیح بخواند و در
 رکوع دوم بمقدار هشتاد آیت از آن و در رکوع سیوم
 بمقدار هشتاد آیت از آن و دو رکوع چهارم بمقدار پانجاه
 آیت از آن بخواند و اگر نماز کسوف یجماعت بگذارند
 خطبه هم مثل جمعه و عیدین گوید * نماز خوف * و انهم دو رکعت
 است مثل کسوف و در آن جماعت نیست نزدایی حقیقه

و نزد ائمه کثرت مثل نماز کسوف است الا در نماز کسوف باخفا
خوانند و در نماز خسوف یحمر و همچنین وقت شدت احوال
و افراع مثل ریج شدید و دوام باریدن آسمان برف یا
باران و شدت احمرار آن و تاریک شدن روز و شیوع
و باد لازل و صواعق و انتشار کواکب و روشنی مخوف و
وقت شب و خوف غالب از طرف دشمن باتفاق ادای
دو رکعت سنون است لکن باتفاق بانفراد می باید گذارد
و نزد هر یکی موافق نماز کسوف و خوف بگذارد و این همه نمازها یعنی
کسوف و خسوف و بادای سیاه و زرد و زلزله و دیگر اغاویف
نزد امامیه واجب است هر یک دو رکعت هر رکعت پنج قیام
و پنج رکوع و دو سجده هر پنج قیام فاتحه و سوره بی تعیین و جماعت
و خواندن قنوت بعد از سوره در هر سنت است * نماز استسقاء *
نزد ائمه حنیفه برای استسقاء نمازی جماعت سنون نیست
و نه در آن خطبه است و نه قلاب رواست بلکه صرف دعا و استغفار
است و بمذهب ابی یوسف و محمد از اصحاب ایشان که همان
مذهب مفتی به و معمول غایه علمای حنیفه است اینست که امام
معه قوم برای نماز خارج شود دو رکعت بجهت بگذارد و اول سبج
* اسم ربك الاعلی * و در دوم * هل ایتک حیث الغاشیه *

قول باتفاق یعنی باتفاق ائمه اربعه اهل سنت ۱۲ ر

بخواند و بعد نماز دو خطبه بگوید مستقبل قوم بر زمین ایستاده
 نه بر منبر و دعا کند و تسبیح گوید و استغفار برای جمله مومنین
 و مومنات کند بر قوسی تکیه کرده پس هرگاه قدری از خطبه
 بگوید قلب رد ا کند و صفت قلب رد این است که اگر چادر
 مربع باشد اعلائی آنرا اسفل گرداند و اسفل را اعلا و اگر مدور
 باشد جانب راست را چپ کند و جانب چپ بطرف راست
 آرد و قوم تقلیب چادر نکنند و بعد از فراغت خطبه امام روی خود
 بسوی قبله کند و باز تقلیب ردانموده بدعای استغفار مشغول
 شود و بهمون نهج قایم باشد و دیگر جمله کسان نشسته مانند رد
 بسوی قبله و امام دعا کند و استغفار نماید و انها هم تجدید توبه
 و استغفار نمایند و رد دعا خواند امام دست بردارد خواه اشاره
 بسبابه کند هر دو بهتر است و قوم را بهتر است که دست
 بردارند و مستحب این است که سه رد از امام با قوم برای
 استسقا برآید و زیاده از آن منقول نشد و باید که پیاده یا
 بالباس کهنه یا شوب داده و پیونده زده بذلت و انکسار و تواضع
 برای خدایتعالی سرافرو برده بسوی زمین برآیند و هر کس
 قبل خروج بقدر طاقت صدقه کند بعد از آن برآید و اگر امام
 خارج نشود اذان دهد و بی اذان هم برآمدن جایز است و نزد

شافعی نماز استقامت نماز عید است مثنی تکییرات زواید
و خطبتین بعد نماز و همین بند هب مالک است سوای تکییرات
زواید که آنرا مسنون نداند و بند هب احمد چند روایات است
مشهور تر آنچه از وی نقل کنند عزم خطبه است و مختار اکثر
اصحاب وی خطبه است قبل نماز یا بعد آن و بعد مختار تر است
یک خطبه یاد و در تکییرات نیز از وی دو روایت است و
قلب رداهم امام را نزد همه و همچنین چهار نماز باید لاکن در
قلب ردای قوم هم دو روایت آمده * نماز استنحاره *
از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله
 علیه و سلم میان را استنحاره آن چنان تعلیم میکرد که سوره
القرآن تعلیم میفرمود بعد از آن طریقه آن بدین پنج روایت
کرده که هر کاری که عزم آن دارد باید که قبل از آن دو رکعت
نماز استنحاره بگذارد و او نیز اینکه در آن نیت استنحاره
کند و در رکعت اول بعد فاتحه * قل یا ایها الکافرون * و در دوم
* قل هو الله احد * بخواند و بعد سلام این دعا بخواند * اللهم انی
استخیرک بعلمک و استقبرک بقدرتک و اسألك من فضلك العظیم
فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم
انک کنت تعلم ان هذا الامر * و اینجا آن کار بدل بگذارد و اگر

بزبان نیز گوید بهتر باشد * خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبت
 امری عاجله آجله فاقدره لی و یسره لی ثم یارک لی فیہ و انکنت تعلم
 ان هذا الامر شر لی * آن کار که دارد اینچنانم بردیاد دل
 گرداند * فی دینی و معاشی و عاقبت امری عاجله و آجله فاصرفه
 عنی و اصرفنی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به *
 و شرط استخاره این است که اول قبل از نماز خاطر را
 بر فعل و ترک آن مساوی دارد و انگاه نماز گذارد
 و دعا بخواند بعد از آن به بیند اگر عزم او بر فعل از آنچه پیشتر
 بود قوی گشته آنرا امضا کند و اگر از سابق عزیمت بر فعل
 کم شد آنرا ترک کند و نیز مرویت که باید که قبل از عزیمت
 همین نماز و دعا هفت بار بخواند و بعد از آن عزیمت را
 امضا کند بفضل الهی از شر آن عزیمت محفوظ ماند چه معنی استخاره
 طلب خیر است البته بدعا و طلب آن امید اجابت است
 اگر مسلم صالح بصدق نیت بکند و بطور شیخ طرق استخاره
 بوجه کثیره مرویت و عمل آنها بران بنا کید است و اکثر
 شیخ هر روز بعد نماز اشراق دو رکعت نماز استخاره
 بطوریکه بیان شد میخوانند و دیگر آن را بعمل بدان تاکید میفرمایند
 و در دعای استخاره مذکوره سابق بجای لفظ هذا الامر که دو

جا واقع است. هر دو جایین عبارت ضم کنند * کل عمل او فعل
 افعله او قول اقرله فی هذا اليوم او هذه الليلة * و از طرق
 استخاره شایخ یکی این است که اول و آخر درود و لا حول
 بعد و طاق خوانده یا زده بار بخواند * یا عبد القادر ششیما لله *
 و در رکعت دست راست دم کرده مشت بندد و همان
 مشت را زیر سر بالین نموده رو بقبله و سر بجانب قطب
 نموده خواب کند آنچه مقدور و مصلحت است بخوابد به بینه و
 اگر روز اول نه بیند تا سه روز یا پنج روز یا یازده روز این عمل
 بکند و اگر هیچک معلوم نشود دلالت دارد بر ترک عزیمت
 * دیگر * بسم الله الرحمن الرحیم * هفت صد و پنجاه بار خوانده
 چهار رکعت به نیت استخاره بگذارد در اول بعد فاتحه سوره
 * والشمس * و در دوم * والمیل * و در سوم * والضحی
 و در چهارم * الم نشرح * و بعد از آن رو بجانب قبله نموده
 بخوابد و در مصلحت آن کار آگاه گردد و شود این
 هر دو استخاره اخیر یکی از صلحای صوفیه نقشبندیه
 این روش یاب را تعلیم فرمودند و بان مجاز فرمودند * دیگر *
 در بیاض رشک ریاض حضرت بجا محمد قدس سره مرقوم است
 که هر که خواهد در خواب غایب را بیند و نی داند که او مرده است

یازنده یا میخواید که چیزی بپرسد از و پس برای آن چیزی
 مجرب است نزد من باید که وقت خفتن وضو بکند و لباس ظاهر
 بپوشد و استقبال قبله بر پهلوی راست دراز شود و سوره
 * وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ * و سوره * وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى * و سوره
 * وَالتِّينَ * و سوره * الْاٰخِلَاصَ * هر یکی هفت بار بخواند و بعد
 از آن بگوید * اَللّٰهُمَّ ارِنِيْ فِیْ مَنَامِیْ كَذٰوِكَذٰ اَفْرَاجًا وَمَخْرَجًا
 وَارِنِيْ فِیْ مَنَامِیْ مَا اسْتَدِلُّ بِهِ عَلٰی اجَابَةِ دَعْوَتِیْ * پس اگر
 آتش چیری بخوابد نه نیند روز دوم و سیوم تا هفت روز
 متصل بکند پس اگر نه نیند چیزی داند که چیزی خطا کرد در عمل و
 در دعالفظ کند و کند داخل دعا نیست بلکه بجای آن آنچه علم آن
 میخواید بر زبان آورد * دیگر * منقول از همان کتاب است
 اگر خواهد که در خواب آگاه شود بر آنچه آرزوی آن دارد پس
 وقت خفتن بخواند * اَللّٰهُمَّ رَبَّ اِبْرٰهٖمَ وَمُوسٰی وَرَبَّ اِسْحٰقَ
 وَیَعْقُوْبَ وَرَبَّ جِبْرِئِیْلَ وَمِیْكَائِیْلَ وَ اِسْرٰئِیْلَ مَنْزِلَ التَّوْرَةِ
 وَ اَلْاِنْجِیْلِ وَ الزَّبُوْرِ وَ الْفُرْقٰنِ الْعَظِیْمِ ارِنِیْ فِیْ مَنَامِیْ الَّذِیْ تَرِیْ
 لِیْ فِیْهِ الْخَبِیْرَ وَ الْخَیْرَةَ * و بعد از آن بگوید * قَالَ نَبِیُّنَا لِمَلِیْمِ الْحَبِیْرِ
 وَ بَعْدَ اِزْنِ اَسْمِ * یا خَبِیْرَ * را در د کند تا اینکه بخواب
 رود و بالکل فصد خو و متعلق گردد اند بهمان سو که میخواید انشاء

تعالی بخواب بیند آنچه خواهد و اما حکم استنخاره بنده بامامیه پس
 نهایت بنا کیده و ارذ شده و تبرک آن و عید هم آمده و روایات
 استنخاره آنچنان بکثرت اند که بالمعنی بحد توان رسید و به
 تفصیل در کتب فقه و حدیث مطور اند و میر باقر مجلسی
 خاص در ین باب کتابی بفارسی تالیف نموده سیمی بمفاتیح
 الغیب ساخته و در آن اکثر بلکه تمام روایات استنخاره
 را از هر جنس جمع نموده است و آن کتاب را شتمبر یک فاتحه
 و هشت مفتاح و خاتمه مرتب ساخته در بن رساله بندی از هر مفتاح
 که هر یکی از آن شتمبر قسمی از استنخاره است باختصار و اسقاط
 طول عبارت که در بیان جمله ماله و ماعلیه روایت است نقل
 شد و فقط مضمون استنخاره و طریقه آن ذکر کرده شد و التزام
 بیان تمام روایت نه نموده و آن اینست شیخ مفید و سید
 ابن طاووس و دیگران از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت کرده اند که حق تعالی میفرماید که از جمله شقاوت بنده من
 آنست که کار نکند و طلب خیر خود از من نه نماید و سید بر فی بسند
 های معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که اگر
 در امری بد و ن استنخاره داخل شود بسلامی مبتلا شود که خدا او را
 در آن بلا اجری ندهد و سید بسند معتبر از آنحضرت روایت

میکنند که میگفت هرگاه در امری طلب خیر از حق تعالی کرده باشم
 پروا ندارم که براحت اقامت یابم یا نه و نیز فرمود که پدرم مرا تعلیم
 استخاره می نمود چنانکه صورتهای قرآن مرا تعلیم می نمود و همچنین
 روایت از امام محمد باقر علیه السلام است که ما استخاره را یاد میگیریم
 چنانچه سوره های قرآن را می آموختیم بالجمله استخاره در چند نوع است
 اول اینست در امری که اراده نماید بجناب مقدس الهی متوسل
 شود و خیر خود را در آن امر از حق تعالی طلب نماید و بعد از آن آنچه
 رود به راضی باشد بان خواه موافق بود یا مخالف آن که ایزد تعالی
 خیر او را بهتر از و میداند پس آنچه غیر مراد واقع شده البته در آن
 خیری برای او مضر باشد * و عسی ان نکثرها و اشیا و هو حیر لکم *
 دوم اینکه بعد از آن که طلب خیر از خدا بکند در دل خود نظر کند و
 آنچه بخاطر او مصمم باشد بر آن عمل کند سیوم اینکه بعد از طلب خیر
 مشورت کند با مومن و با آنچه آن مومن بگوید عمل کند چهارم اینکه
 استخاره بقرآن مجید یا به تسبیح یا به بنادق یا بر قاع بکند به تفصیلی
 که مذکور می شود و اکثر احادیث دلالت بر قسم اول میکند
 و بعضی از علمای این مذهب مثل شیخ مفید و ابن ادیس
 و محقق طوسی در جواز استخاره بغير قسم اول تردد و
 تأمل کرده اند بلکه ابن ادیس ترجیح عدم جواز داده اما

اکثر اعظم علما تجویز کرده اند و مستحسن دانسته اند و در کتب
 فقه و ادعیه انواع استتارات را ذکر کرده اند و شیخ شهید
 و سید ابن طاووس طعن بسیار بر انکار این ادیس نموده
 اند و ما باقر مجلسی در مفاتیح الغیب میگوید که حق آنست که چون
 احادیث در باب هر یک واقع شده انکار نمی توان کرد اما عمده
 استتار از سه شق اول است که درین زمانها متروک
 است و درین رساله از جمله اقسام استتار دوسه
 طریق ذکر کرده می شود اما از قسم اول مرویست از اسیر المومنین
 علیه السلام در کیفیت استتار که دو رکعت نماز کند و بعد
 از نماز صد بار بگوید * استخیر الله * پس بگوید * اللهم انی قد
 هممت بامر قد علمته فانکنت تعلم انه خیر لی فی دینی و دنیای
 و آخرتی فیسر لی و انکنت تعلم انه شر لی فی دینی و دنیای و آخرتی
 فاصرفه عنی کرهت نفسی ذاک ام احبت انک تعلم ولا اعلم و انت
 علام الغیوب * پس غزم کند به امریکه اراده کرده است * دیگر *
 امام محمد باقر علیه السلام روایت میکنند که چون حضرت علی
 بن الحسین علیه السلام اراده حجی یا عمره یا آزاد کردن بنده
 یا خریدن و فروختن آن میکرد وضو میساخت و دو رکعت نماز
 استتار میکرد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره الرحمن و در

دوم سوره حشر میخواند و بعد از نماز دو یست مرتبه طلب
 خیر از خدا میکرد یعنی میگفت * استخیر الله یا استخیر الله بر حمته
 خیره فی عافیه * پس سوره قل هو الله احد و معوذتین میخواند
 پس میگفت * اللهم صمعت یا مرقن علمته فانکنت تعلم انه خیر
 لی فی دینی و دنیا ی و آخرتی فانکنت تعلم انه شر لی فی
 دینی و دنیا ی و آخرتی فا صرفه عنی رب اعزم لی علی رشی و ان
 کشرت ا و ا حیت ذلک نفسی به بسم الله الرحمن الرحیم ماشاء الله
 لا حول و لا قوة الا بالله حسبی الله و لغم الوکیل * پس متوجه آن
 امر میشد و عزم بر آن میبرد و در بعضی روایات دعای استتار
 بدین نهج مرویست * اللهم انی استخیرک برحمتک و استغفرک
 الخیر بقدرتک علیه لا نک عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم
 فاستئذک ان تصلي علی محمد النبی و آله کما صلیت علی ابراهیم و آل
 ابراهیم انک حمید مجید اللهم انک انما امر الذی ارید خیر الی
 نی دینی و دنیا ی و آخرتی فیشره لی و انک ان غید ذلک فاصرفه عنی
 و اصر فنی عنه * و اما قسم دوم از استتار آنست که بعد نماز
 و دعای استتار بقلب خود رجوع آرد هر چه فتوای قلب باشد
 بران عمل نمایند و شیخ طوسی در کتاب افصار گفته است
 که کسی که اراده امری کند دو رکعت نماز بجا آورد و بسجده رود و

صد مرتبه بگوید * استخیر الله تعالی فی جمیع اموری کما خیره
 فی عافیه * پس آنچه که در دانش افتد بران عمل کند و سید
 رضی الله عنه بسند های صحیح و معتبر روایت کرده که مردی
 بحضرت امام جواد علیه السلام عریضه در باب فروختن ملکی
 نوشت در جواب نوشتند که دو رکعت بجا آورد و بعد از آن
 صد مرتبه طلب خیر خود را از خدا بگفت و در آثای استخاره با کسی
 سخن نگوی تا صد مرتبه تمام شود پس اگر در دولت بیفتد فروختن
 آن ملک بفروشن و اما قسم میوم که مشوره با مومنانست
 پس تاکید آن در کلام الهی نازل شده و امر شد بحضرت
 رسالت بنابه صلی الله علیه و سلم باوصف اینکه او عقل
 کل بود و خاطر مقدرس او مهبط اسرار و حی الهی و مشرق انوار
 الهامات نامتناهی بود بنا بر مشوره نمودن با اصحاب * حیث قال
 جل جلاله شاه و هم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله * و امر
 بانحضرت بنا بر مشوره برای تعلیم سایر بندگان و طیب خاطر
 مومنان و مصالح بسیار دیگر بود باز امر فرمود بتوکل و اعتماد بر جناب
 مقدر ص او و تفویض امور خود به علم کامل و لطیف شامل پس
 بارنگاب مشورت باید که اعتماد بر رای خلق نکند و خیر خود را از
 علایم الغیوب طلب کند آنچه خیر او است حق تعالی بر زبان ایشان

جاری خواهد کرد و در حدیث آمده است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی علیه السلام کی که طلب خیر خود از خدا میکند در کار خود حیران نمی شود و کسی که در کار با مردم مشورت میکند پشیمان نمی شود و از حضرت اسیر المؤمنین علیه السلام منقول است که نفس خود را بخاطر می اندازد کی که ستغنی میشود برای خود از رای دیگران و سید و برقی و دیگران بسند های معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند که مشورت نمی باشد الا بر چهار حد اگر کسی آنها را رعایت نکند ضررش بر مشوره کننده زیاده از نفع آن است اول اینکه با کسی مشوره کند که عاقل باشد دوم اینکه دیندار و صالح باشد سیوم اینکه دوست و برادر مومن باشد چهارم اینکه او را بر سر و راز خود مطلع گرداند بشو یک خود را از خود را میداند و اعتماد بر او داشته باشد که افشای راز نمیکند بر مردم و از قسم چهارم یکی است بخانه بقران مجید است کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند که فرمود تفاضل نکنید بقران و همین است مذهب اهل حنیفه روح از اهل سنت که تفاضل بکلام الله العظیم کرده و ممنوع است لکن علمای امامیه این حدیث را تاویل کنند و گویند که مراد از نهی تفاضل بکلام الله است بطا احوال آئین و از آیات

مناسبت است چنانچه عوام و سیله روزی خود گردانید مردم را باین نحو فریب میدهند و ما باقر مجلسی میگوید که ممکن است که مراد از نهی اینست که چنانچه تفاعل و تطییر با دانه های حیوانات و دین آنها میکنند همچنان تفاعل و تطییر بقران مجید نباید و شاید نظیر قلت اعتقاد مردم در صورت وقوع خلاف فهم آنها حکمت مخفی است باشد انتهی بالجملة اکثر علمای امامیه استناده بکلام الهی مستحسن دانسته اند و ابن ادریس در کتاب سرائر از شخصی روایت میکند که نزد امام زین العابدین علیه السلام بود که بعد از نماز صبح بشارت بولادت زید شهید سلام الله علیه دادند آنحضرت مصحف طلبید و در دامن خود گذاشت و بر کتف دین آیت در اول صفحه بود * فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما * پس مصحف را بر هم گذاشت و بار دیگر کتف دین آیت در اول صفحه بود * ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیکتلون وعد علیهم حقا فی التوریه والانجیل والقران ومن ادنی بعد ه من الله فاستبشرو ببیعکم الذی با بعتهم به وذلک هو الغفور العظیم * پس حضرت دوبار فرمود که والله که زید است و او را زید نام کرد انتهی ما باقر مجلسی میگوید که چون

حضرت سجاد علیه السلام میدانستند که یکی از فرزندان ایشان که سسی بزید خواهد بود و در جهاد مخالفان شهید خواهد شد و دلین دو آیت که در استخاره ظاهر شد اشاره بشهادت او بود باین سبب دانستند که همان فرزند است پس او را سسی بزید گردانید و این معنی دلالت میکند بر جواز تفاسیل بقرآن و یکی از طرق استخاره بکلام الله العظیم اینست که طلب بخر خود اول بکند و مصحف را بکشد در صفحه دست راست اگر آیت رحمت یا امر بخیر باشد خوب است و اگر آیت غضب یا نهی ز شر باشد بد است و اگر آیت ذو جهنم باشد یا شبه باشد میان است * دیگر از حضرت صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود که هرگاه بر احدی از شما کار تنگ شود مصحف را بدست گیرد و غزم کند بر عمل کردن با آنچه ظاهر شود و بدو از جانب حق تعالی پس سوره فاتحه و سوره اخلاص و آیت الکرسی و آیت *

* و عنده مقادیر الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی الکمر و ما تسقط من ورقه الا یعلمها و لاجه فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین * و سوره * انا انزلنا * و سوره * قل یا ایها الکافرون و معوذتین * هر یک از اینها را سه مرتبه بخواند پس متوجه شود بقرآن مجید و بگوید * اللهم انی اتوجه الیک با لقرآن العظیم

من فاتحه الي خاتمه وفيه اسمك الاكبر وكلماتك النامات يا
 سامع كل صوت ويا جامع كل فوت ويا باري النفوس بعد الموت
 يا من لا تغشاه الظلمات ولا تشبهه عاينه الاصوات اسالك ان تشهري
 بما اشكل علي به فاتك عالم بكل معلوم غير معلم بحق محمد وعلي
 وفاطمه الحسن والحسين و محمد الباقر و جعفر الصادق وموسى
 الكاظم وعلي الرضا و محمد الجواد وعلي الهادي وحسن العسكري
 والخلف السجده من آل محمد عليه وعليهم السلام * پس مصحف
 را بکشاید و جلالات یعنی لفظ الله را بشمارد از صفحه دست
 راست و بعد از آن اوراق جانب چپ بشمارد بعد از آن
 جلالات پس بعد از آن از صفحه دست چپ بطول بشمارد
 بهمان عدد پس در سطر آخر نظر کند که آن بمنزله وحی است
 در مطلبی که دارد و اگر در اول صفحه لفظ جلاله نباشد بار دیگر
 نیت کند و مصحف بکشد تا اینکه جلالات ظاهر شود و آنرا استتاره
 جلاله گویند و دیگر طرق استتاره هم بقرآن مجید در بین مذهب مرویست
 که مجموع آن خوالطویل نقل شد * دوم * از قسم چهارم
 استتاره به تسبیح است و آن بیچند نوع است یکی آنست
 که مرویست که از حضرت صاحب الزمان علیه السلام که چون
 در امری کسی خواهد استتاره کند ده مرتبه سوره قاشده بخواند و

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سوره فاتحه
یک مرتبه و اخلاص سه مرتبه بخواند و پانزده مرتبه صلوات بر
محمد و آل محمد بفرستد پس بگوید * اللهم اني استأثرك بحق الحسين

و جدّه و ابیه و امه و اخیه و الایمه من ذریئته ان تصلي علي محمد

و آل محمد و ان تجعل لی الخیرة فی هذه السجدة و ان تزیني ما

هو الاصلح فی الدین و الدنیا اللهم کان الاصلح فی دینی و دنیای

دعا جل امري و اجله فعل ما انا عا زم علیه فامرني و لا فانهی

فانك علی كل شی قدیر * پس قطعه از تسبیح میگیری و بگوئی

* سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا له * تا آن قطعه تمام شود اگر

منتهی * سبحان الله * باشد مخیری میان کردن و نکردن و اگر

بر * الحمد لله * منتهی شود و مراست و اگر به * لا اله الا الله *

منتهی شود نهی است انتهی و این استخاره سمج اختیار است که بر

سمج منظوم بزمشته کند یا بر غیر منظوم یا بر سنگریزه و بعضی قطعه

سمج بمکف میگیرند مگر مشهور و متعارف اینست که بانگشت میانه

گیرد و آنچه بالقفل تقیه بسج خاک پاک بنا بر استخاره کند و نیز

دو بار استخاره کند و اول نیت عمل آن فعل کند و در دوم

نیت ترک آن اگر در اول طاق آمد و در دوم هم طاق پس

خیار فهمند و اگر در اول طاق آمد و در دوم جفت پس وجوب

بمحل فهمند و اگر اول جفت آید پس دیگر استخاره نکنند
و ترک آن واجب دانند این طریقه را اما باقر مجلسی در
مفاتیح الغیب ذکر نموده با وصف اینکه ماوی جمله طرق استخاره
است پس یا این امر محدث عوام است با اثری دیگر داشته
باشد و سیوم از قسم چهارم استخاره بر راقع است
و طرق آن کثیر است یکی آنست که کلینی و شیخ طوسی و
سید و دیگران بسندهای معتبر از هارون بن خارجه روایت
کرده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که
هرگاه امری را اراده کنی شش رقعہ کاغذ بگیر و در سه تانبه پس
* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ خَیْرَةُ اللّٰهِ الْاَوْزِلُ الْحَکِیْمِ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ اَفْعَلُ
و در سه تانبه دیگر همین عبارات و بجای افعَل لا تفعل و مراد
از فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ این است که نام استخاره کننده و نام مادرش
بنویسد پس آنها را از یر مصلاهی خود بگذارد و دو رکعت نماز
بکند و چون فارغ شوی برو سجده و صد مرتبه بخوان * اَسْتَخِیْرُ اللّٰهَ
بِرَحْمَةِ خَیْرَةِ فِی عَاقِبَةِ * پس درست به نشین و بگو * اَللّٰهُمَّ
خَرِّ لِيْ وَ اَخْرِ لِيْ فِیْ جَمِیْعِ اُمُوْرٍ کُلَّهَا فِیْ یَسْرٍ مِنْکَ وَ عَاقِبَةٍ *
پس دست بزن و رقعہ ها را مشوش بکن یعنی بایکدیگر مخلوط
گردان و یک یک از آنها را بپایین آورده ملاحظه کن اگر سه

افعل پیاپی برآید پس بکن آن کار را و اگر سه لا تفعل پیاپی
بیرون آید پس بکن آن کار را و اگر مخلوط برآید تا پنج رقعہ برآرد
و اگر افعل بیشتر است عمل کن و اگر لا تفعل بیشتر است
ترک کن و رقعہ ششم بیرون آوردن حاجت نیست
* دیگر * سید رضی اللہ عنہ ذکر کرده است کہ ابن مسعود
در استخاره این دعا میخواند * اللهم انک تعلم ولا اعلم و تقدر
ولا اقدر و انت علام الغیوب اللهم ان علمک بما یكون کعلمک
بما کان اللهم انی قد عزمت علی کذا و کذا فان کان لی فیہ خیرة فی
الدنیا و الاصل و الاجل فیسرہ و یسهلہ و یوفقنی لہ و وفقہ لی و ان کان غیر
ذلک فامنعنی منه کیف شیئت * پس سجدہ میرفت و صد و یک مرتبہ
میگفت * اللهم استخیرک بوحمتک خیرة فی عافیة * پس در ستم
رقعہ مینوشت * خیرة فی من الله العزیز الحکیم بفلان بن فلان
باسم الله و عونہ * و در سہ رقعہ دیگر * خیرة من الله العزیز الحکیم
بفلان بن فلان لا تفعل و لا خیرة فیما یقضي الیه * و در زیر
سجدہ میگذاشت و چون از نماز فارغ می شد تا پنج رقعہ یکبار
از آن بیرون می آورد و از افعل و لا تفعل هر چه بیشتر میبود
بر آن عمل میکرد ملا باقر مجلسی گوید کہ بجای علی کن او کن حاجت
خود را بتر بی گوید و اگر نتواند بگوید بجای آن * علی امر الذی

علمت * و بجای * فلان بن فلان * نام خود و نام پدر خود بنویسد
در همه رقعها بعد از آن مای مجلسی میگوید که اگر چه این روایت
از طریق اهل سنت است اما موید بر روایت اولست که
از طریق شیعه است انتهى اقول در کتب اهل سنت
این روایت بجای بنظر فقیر نرسیده شاید مراد اینست
که راوی اول از اهل سنت است * و چهارم از قسم
چهارم استخارده بنا دق است و آنرا طرق بسیار است یکی از آن
این است که مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که چون اراده استخاره کند وضوی کامل با جمله آداب و
ادعیه کند و دو رکعت نماز بگذارد در هر یکی بعد فاتحه صد بار سوره
اخلاص بخواند و بعد از سلام دستها بدعا بردارد و بگوید

* یا کاشف الكرب و مفرج الهم و مذهب الغم و مبتدئ یا بالشم

فیل استحقاقها یا من یفزع الخلق الیه فی حوائجهم و مهماتهم و

امورهم و یتوکلون علیه امرت بالدعاء و ضمنت الاجابه اللهم

فصل علی محمد و آل محمد و ابدء بهم فی کل امری و افرج همی و

نقص کربی و اذهب غمی و اکشف لی عن الامر الذی قد التبس

علی خری فی جمیع اموری خیرة فی صافیة فانی استخیرک بعلمک

و استقل رک بقدرتک و اسئلک من فضلك و اجاء الیک فی جمیع

اموري و ابرء من الحول و القوة الا بك و اتوكل عليك و
 انت حسبي و نعم الوكيل اللهم افتح لي ابواب رزقك و سهلها لي
 و يسر لي جميع اموري فانك تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و
 انت علام الغيوب اللهم ان كنت تعلم الامر الذي عزمته عليه
 و اردته فهو خير لي في ديني و دنياي و معاشي و معادي و عاقبه
 اموري فتقدره لي و عجله علي و سهله و يسره و بارك لي فيه و ان
 كنت تعلم انه غير نافع لي في العاجل و الابل و لا يل هو شر علي
 فاصرفه عني و اصرفني عنه كيف شئت و اني شئت و قد رني
 الخير حيث كان و اين كان و رضيت بقضائك يا رب و بارك لي
 في ذلك و حتي لا احب تعجيل ما آخرت و لا تاخير ما عجلت
 انك علي كل شيء قدير و هو عليك يسير * پس صلوات بفرست
 بر محمد آل محمد و سه رقع بگيرد بیک مقدار و یک هیت و در دو رقع
 این دعا را بنویسد * اللهم فاطر السموات و الارض عالم
 الغیب و الشهادة انت تحكم بین عبادك فیما كانوا فيه یختلفون
 اللهم انك تعلم و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و تهضي و لا امضي و تقضي و لا
 اقضي و انت علام الغیوب صل علي محمد و آل محمد و اخرج لي احب
 السبیلین الیک و خرهما لی فی دینی و دنياي و عاقبه امري
 انک علي كل شيء قدير و هو عليك يسير * در پشت یکی از این

اَفْعَلْ بِنُويسِد و در پِشت ديگر لَا تَفْعَلْ و در رقع
 سوم اين دعا بنويسد * لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ
 الْعَظِيمِ وَاسْتَعْنَتْ بِاللّٰهِ وَتَوَكَّلْتُ عَلَيْهِ وَهُوَ حَسْبِي وَنَعْمَ الْوَكِيلُ
 تَوَكَّلْتُ فِي جَمِيعِ أُمُورِي عَالِي اللَّهِ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَاعْتَصَمْتُ
 بِذِي الْعِزَّةِ وَالْجَبَرُوتِ وَتَحَصَّنْتُ بِذِي الْحَوْلِ وَالطُّوْلِ وَالْمَلَكُوتِ
 وَسَلَامٌ عَلَى الْحَرِّ سَلْبِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ
 النَّبِيِّ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ * وپشت اين رقع را سفيده بگذازد
 و هر سه رقع را محکم به پنج پیکر هیت و یک صورت
 و در میان سه بند که از موم یا از گُل بدارد بر یک هیت و یک
 وزن و بکسی که اعتماد بدو داشته باشد از برادران مومن
 بدهد که او خدا را یاد کرده و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده
 آن بند چهارم را در آستین خود بیند از دو دست راست خود
 را در میان آستین خود داخل کرده آنها را حرکت دهد و بدون
 دیدن آنها یکی از آنها گرفته بیرون آورد پس صاحب استخاره
 آنرا گرفته و خدا را یاد کرده بکشد و هر آنچه بر پشت آن
 نوشته است بر آن عمل نماید و اگر کسی معتقد بهم نرسد
 خود را در آستین خود انداخته همچنانکه مذکور شد بعمل آورد در
 پِشت آمده است که اگر افعَل بر آید بر آن عمل کند که خیر او

و زان است و اگر لا تفعل بر آید ز نهان آن را نماند که البته
 بمخالفت استخاره ضرری با و رسد و اگر رقع بر آید که
 پشت او ساده است پس انتظار کند که وقت نماز عصر و
 فجر باشد قبل از نماز و الا بعد از آن دور رکعت استخاره
 خوانده باز بهمون نهج عمل کند تا اینکه یکی از رقعهای افعل یا لا
 تفعل بر آید این عمل مکرر کرده باشد و هر بار رقعهای تازه
 برگیرد * دیگر * کلینی و شیخ و سید و دیگران بسند مرسل
 یکی از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که در امریکه سنجو اهر
 با پروردگار خود مشوره کند صورتش این است که حاجت
 خود را در خاطر گذرانیده دور رقع بگیرد در یکی لا بنویسد و در
 دیگری نعم و هر یکی را در میان بند قد از گل بگذارد پس دو
 رکعت نماز کند و این بند چهاراد را زیر دامن خود بگذارد و بگوید
 * یا الله انی اشاورک فی امری هذا وانت خیر مستشار و مشیر
 فاشرو علی بما فیہ صلاح و حسن عاقبه * پس دست خود را
 زیر دامن خود داخل کند و یکی از آن دو بند قد بیرون آورد
 و بکشد اگر نعم باشد آن کار بکند و اگر باشد آن را نماند
 * فصل پنجم * در صورت ادای صلوٰه به تفصیل فرایض و
 سنن و مستحبات و منکرات و مکروهات آن و درین فصل

چند مباحث است * بحث اول * در شرایط نماز و آن دو
قسم است یکی شرایط صحت و جواز نماز دوم شرایط
فضیلت و کمال آن پس * شرط اول از قسم اول طهارت
است و چون سایل آن کثیر بودند لهذا آنرا پیشتر در فصل
عائده ذکر کرده شد * شرط دوم از آن بمذهب بعضی ایمه وقتست
و نزد ابی حنیفه وقت سبب نماز است نه شرط و آنهم پیشتر
در فصل عائده مذکور شد * شرط سیوم از آن ستر عورت است
و عورت مرد نزد ابی حنیفه از ناف تا زانو است و نزد اوزانو
عورت است و ناف عورت نیست و نزدیک شافعی بیاب
قول هر دو عورت است و بقول دیگرش ناف عورتست
و زانو عورت نیست و جمله اندام زن آزاد عورت است
سوائی روی و هر دو دست تا بندهای آن و هر دو قدم
آن و کنیز را همان مقدار عورت است سوائی روی که مرد
راست بزیادت پشت و شکم او و اگر در غالت نماز کسی
برهنه شود بر وایت صحیح نزد ابی حنیفه کم از ربع عضو خواه
عورتین غلیظتین باشد یا غیر آن معفو است لیکن باید که بدون
عمل کثیر آنرا بنده کثه و همچنین حال نجاست که در حالت نماز برسد
و بمذهب ایمه کثه بکثف عورت قلیل باشد یا کثیر و همچنین

از رسیدن نجاست نماز فاسد گردد و ستر عورت در غیر
حالت نماز اگرچه تنها باشد هم فرض است * و نزد امامیه عورت
مرد فقط پس و پیش است و عورت زن آزاد مثل مذہب
اہل سنت است الا عورت کنیز ک نزد آنها مثل عورت زن
ازاد است الا سمر او کہ اگر برہنہ باشد نماز جایز بود و اگر اندکی
از عورت ہم منکشف شود نماز فاسد گردد * شرط چهارم *
از ان استقبال قبلہ است پس ہر کہ برو سمت قبلہ مخفی شد
بغلیبہ ظن خود سمتی مقرر نمودہ نماز بگذارد و اگر در اثنای نماز معلوم
شود کہ قبلہ بسمت دیگر است آنسو روی بگرداند و اگر بعد نماز غلطی
رای او ظاہر شود اعادہ نماز ضروریست و ادای نواقیل و سنن
بروایتہ بایما درست است خواه رو بسوی قبلہ باشد یا پشت
و اعم است ازینکہ تحریمہ بسوی قبلہ کند یا نہ و بمذہب احمد
بیک قول از شافعی وقت تحریمہ سمت قبلہ بودن مشروط
است بخلاف کشتی و غیرہ کہ در ان وقت تحریمہ رو بسوی
قبلہ کند ہر طرف کہ کشتی بگردد روی خود ہم بگرداند نماز نافلہ باشد
یا فریضہ و اگر تو اند حتی الامکان فریضہ بیرون کشتی گذارد و قاعدہ
در یافت سمت قبلہ حقیقی بنا بر احداث ساحہ و غیرہ در مقصد
چهارم بیان کردہ خواہد شد شرط چهارم نیت است و نزد

بعضی علمائیت رکن نماز است پس بیک قول بدهد شاقی واجب است که اول نیت با اول تکبیر اتماع و آخر آن با آخر تکبیر مقارن باشد که هیچ غفلی از نیت وقت گفتن الله اکبر نباشد و بقول دیگرش حضور دل مثلاً وقت که از در نماز ظهر باینکه فرض نماز ظهر وقت را از بهر خداست تعالی ادا میکنم بی غفلی از آن خواه با دل تکبیر و اگر خواهد با آخر تکبیر پیوسته کند و این حضور دل در نیت فرضست و اما گفتن بزبان باین نهج که * اودی الظاهر فرض الوقت او فرض الیوم لله تعالی * سنت است و اما بدهد ابی حنیفه و مالک و احمد این نیت باید که در اول نماز موجود باشد و اگر پیوسته به تکبیر باشد اولی تر بود و اگر پیش از شروع غفلی میان تکبیر و نیت حادث شود نماز درست باشد و نزد ابی حنیفه اگر از حضور دل عاجز باشد بزبان گفتن کفایت میکند پس در نیت تعیین فرض یا واجب و دیگر تعیین وقت مثلاً ظهر امروز یا ظهر این وقت ضرور است و بدون آن نماز جایز نباشد و تعیین رکعات و سمت قبله و غیره که میکنند حاجت ندارد و زاید است و نوافل و سنن بمطلق نیت مثلاً بدین نهج که * اصلی یعنی نماز می خوانم جایز است بخلاف فرایض و واجبات که بمطلق نیت جایز نیست و بزبان گفتن اگرچه ضرورت

ندارد ایکن علماست تحسن دانسته اند* و نزد امامیه* از شرایط نماز
 بعضی بالیقین است و بعضی مختلفند اما یقینی از آن عقلی است
 و اسلام و ظهارت از حدت و جنابت و دقت و لباس و
 مکان و قبله و مختلف فیہ بلوغ است و ایمان و معرفت یا حکام
 پس در نماز طفل و مخالف و جاهل گفتگوها است و نیت نزد
 بعضی رکن است و نزد بعضی شرط و قول دوم ارجح است
 حسب فتوای مجتهد الوقت* و اما قسم دوم از شرایط نماز که
 شرط قضیت و تکمیل آنست دو قسم است یکی منفصل
 از نماز و آن اذان و اقامت است و دیگری متصل بانماز و آن
 نماز جماعت است و این هر دو سنت مؤکده اند و ترک آن
 موجب نقصان نماز است و وعید هم بترک آن وارد شده
 اما صورت اذان اینست که چون وقت در آید با و از نهایت
 بلند بر جای بلند رفته و روی بقبله آورده* الله اکبر چهار بار*
* و اشهد ان لا اله الا الله* و دو بار* و اشهد ان محمد ارسول
الله* و دو بار* و حي على الصلوة* و دو بار* و حي على الفلاح*
* و دو بار* باز الله اکبر* و دو بار* و لا اله الا الله* یکبار گفته
 اذان تمام کند و برای نماز صبح بعد* حي على الفلاح* و دو بار*
الصلوة خير من النوم* زیاده کنند و وقت گفتن* حي على الصلوة

* رو بجانب راست بگرداند و وقت گفتن * حي على الفلاح *
 بجانب چپ درین قدر اتفاق آمده است مگر نزد مالک و شافعی
 ترجیع سنت است و نزد ابی حنیفه و احمد حنبل ترجیع مسنون
 است و صورت ترجیع این ست که چون اول دو بار الله اکبر
 گوید در راء الله اکبر اول والله تکبیر دوم وصل کند و در الله
 اکبر دوم و سیوم فاصله و سکتہ باشد انگاد دو بار نرم نرم
 * اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله * بگوید بار دیگر تشهد را
 باواز بلند گوید پس اذان تمام کند لاکن بنده مالک هر بار *
 که الله اکبر گوید جدا جدا گوید نه اینکه اول را با دوم وصل کند
 * و بنده مالک * اما می اذان بهمین پنج است و مثل مذہب
 مالک هر لفظ * الله اکبر * جدا جدا گوید و در اذان صبح * الصلوة
 حیر من الغوم * گفتن سخت ممنوع است نزد آنها * الا بعد
 حي على الفلاح * و در هر اذان دو بار * حي على خير العمل *
 گوید و ترجیع هم کند و آنچه بالفعل عوام بقدر شهادتین * اشهد
 ان امیر المؤمنین علی ولی الله * دو بار گویند روا نیست و اگر
 مؤذن این الفاظ را به نیت اینکه جزو اذان است گوید اذان
 باطل گردد و اگر جزو اذان نگردد اند پس مثل کلام خارج است
 و کلام خارج مابین اذان مبطل اذان نیست نزد آنها و اذان

بی وضو جایز است مگر در حالت جنابت مکروه است و نزد شافعی
 بی وضو هم مکروه است و اذان بعد و تطویل و زیادت حروف
 مثلاً الله اکبار یا الله اکبر مکروه و بدعت است و نزد بعضی علما
 محسوب نیست و اذان با جرت جایز نیست مگر نزد شافعی
 اگر کسی بدست ناپدر و او باشد و شرط مؤذن
 آنست که مسلمان و عاقل و دیندار باشد و این * و اذان
 هیچ نمازی پیش از وقت جایز نیست الا اذان صبح و اذان
 اول جمعه * و اقامت * نزد اسیحنیقه و احمد جنل مثل اذانست
 مگر بعد * حی علی الفلاح * دوبار و قد قامت الصلوة می باید
 افزود و بنده ب شافعی * الله اکبر * اول دوبار و باقی جمله
 کلمات یکبار * و قد قامت الصلوة * دوبار می باید گفت و بنده ب
 مالک تکبیر یعنی الله اکبر هم اول و هم آخر دو دوبار جدا جدا
 گفت و دیگر الفاظ معه * قد قامت الصلوة * یکبار و هرگاه مؤذن
 با اذان شروع نماید باید که از جمله کارها خود را بازارد مگر اینکه
 از پشت تر بنماز مشغول نباشد و کلام هم نباید کرد و اذان را
 سماعت باید نمود و آنچه مؤذن گوید آنرا اعاده کند و بعد ختم

این دعا بخواند * اللهم رب هذا الدعوة التامة النافعة والصلوة

القائمة آت بمحمد بن الوسیلته والقضیله والی رجه العالیته

الرفیقه وابعثه مقاماً محموداً الذی وعدته * ودر خرویش
وارد شده که هر دعائی که مابین اذان و اقامت کند مستجاب
است شرط دوم از شرایط فضیلت و تکمیل نماز جماعت
است باید دانست که نماز جماعت سنت موکده است و
بروایتی از ابیحنفہ واجب است و نزد احمد حنبل جماعت فرض
است بالجمله در نماز جماعت تاکید شدید است و ترک آن
وعید سخت آمده و اولی یا ماست اعلم بمسایل نماز است
و اگر همه مساوی باشند پس اقرء و بعد از آن ادرع و
بعد از آن اسن و بعد از آن احسن بخلق و بعد از آن اصبح بوجه
و بعد از آن اشرف به نسب و غرض این است که امام
آن کس باید که مقتدین را از اقامت او کراهت ناید و باید
که دین او مطعون نباشد و ارفوا حش ظاهر اجتناب
کند و امامت فاسق و متبدع جایز است بکراهت و ترک
اقتدای او اولی است و نماز عالم خلف امی جایز نیست و مراد
از امی آنست که حروف و عبارات قرآن صحیح نتواند خواند و
حرفی را با حرف دیگر بدل کند مثل سین و ثا و ضاد و ظاد و حا
و غیر آن و امامت نابالغ در قرائض بدهب ابیحنیفه و مالک
روایتیست و در نوافل درست است و بدهب شافعی در قرائض

هم درست است و در اقامت هرگاه * قد قامت الصلوة * گویند
امام را باید که تکبیر افتاح کند و مقتدیین * سبحانک اللهم * خوانده
بخدمت ابی حنیفه ساکت شوند و در نماز جمعی سماعت
قراءت امام کنند و در سری فقط ایستاده مانند و نزد شافعی
مقتدیین هم سوره فاتحه بخوانند که قاتحه نزد ایشان رکن نماز است
و دیگر تشبیحات و تشهید و غیره مقتدیین هم بخوانند با اتفاق
به تبعیت امام الا هرگاه امام سر از رکوع بردارد * وسمع الله
لن حمد * گوید مقتدیین گویند * ربنا انک الحمد * و مقتدی
هرگاه در رکوع امام شامل شد آن رکعت یافت و اگر رکوع فوت
شد پس بعد از آنکه امام سلام دهد این مقتدی که رکعت
او فوت شده است برخیزد و آنرا تمام کند و اگر امام سجده
سهو کند این مقتدی که رکعت او فوت شده همراه او سجده
کند اگر چه سهو قبل لحوق او باشد و بعد سجده سهو که امام سلام
خروج از نماز گوید برخیزد پس اگر یک رکعت فوت شده
است تعوذ و تسمیه نموده فاتحه با سوره بخواند و رکوع و سجود
نموده جلوس کند و تشهید و صلوة و دعای مغفرت خوانده سلام
دهد و اگر دو رکعت سوای مغرب فوت شود بطریقی که دو رکعت
نماز سیگندارد سوای * سبحانک اللهم * با تعوذ و تسمیه بخواند و

در مغرب نیز دو رکعت گذاذ مگر در رکعت اول بعد سجود
 خانه کند و تشهد خواند و برخیزد و رکعت دوم بگذارد و در
 نمازهای رباعی اگر سه رکعت قوت شود و در رکعت اخیر
 شامل شود نزد ابی حنیفه آنها بطور نماز مغرب گذارد و نزد صاحبین
 او باید که در رکعت اول که بعد شام امام گذارد بعد سجود
 خانه نموده و تشهد خواند و برخیزد و در رکعت دوم بعد سجود
 بدون خواندن تشهد برخیزد و در رکعت سیوم خانه آخر
 نموده و تشهد و غیره خوانده شام دهد و در هر دو صورت در رکعت
 سیوم فقط فاتحه بی ضم سوره بخواند * و بنده هب امامیه جماعت
 سنت است و موکد لکن امامت فاسق و مبتدع و غیره
 درست نیست و همچنین امامت نادانان از مسایل ضروریه
 صوم و صلوٰه روان نیست پس نماز جماعت نزد ایشان یا
 خلاف مجتهد خوانند یا هر که بشهادت او لایق امامت باشد
 و اکثر بسبب فقدان وجود شرائط امامت منقرض خوانند
 و الله اعلم بالصواب * بحث دوم * در فرائض نماز فرض نماز
 عبارت است از رکن آن که بترک آن نماز باطل گردد و
 تدارک آن بجز اعاده نماز نباشد و آن بنده هب ابی حنیفه در
 نماز شش چیز است اول تکبیر اقناج و آن را تحریمه هم

گویند یعنی بقدر نیت که بنا بر شروع کردن نماز اول الله اکبر
گویند و نزد ابی حنیفه هر نام خدا ایتحالی که موضوع جهت محض
تعظیم است و بهر صفتی که بدان نام وصل کند فرض نماز را
ادا کرده باشد مثل الله اجل یا الله اعظم یا سبحان الله
یا ترجمه آن بزبان دیگر بگوید تا هم فرض نماز ادا کرده است
و نذر ایمه ثلثه بحر لفظ الله کبر یا الله الاکبر هیچ یک لفظ دیگر فرض
نماز ادا نشود و نزد امامیه الله الاکبر هم کافی و جایز باشد فقط لفظ
الله اکبر باید دوم در نمازهای فرایض و وتر و عیدین قیام است
مع القدرت در هر رکعت و اگر قادر نباشد بر قیام نشستن
و رکوع و سجود گذاردن قایم مقام ایستادن است و اگر
بر آن هم قادر نباشد با شارت روی بقبله نماز گذاردن بجای
ایستادن است سیوم قرائت جزوی از قرآن است در
حالت قیام و یک آیت از قرآن مکفی برای ادای فرض است
بمذهب او اگر چه قصیر باشد لکن اگر آیت قصیر زاید از دو
کلمه باشد بنا خلاف بین المشایخ از علایم حنیفه جایز است و اگر
یک کلمه باشد مثل * مدها متان * یا آیتی که یک حرف است
* مثل صاد یا نون یا قاف * در آن اختلاف است اصح اینست
که روانیت چهارم رکوع در هر رکعت پنجم دو سجده در

هر رکعت ششم قعدۃ اخیر یعنی نشستن بعد سجده ۴۵ ی
 رکعت اخیر این قدر بدهد ابی حنیفه فرض است و دیگر آنچه
 در نماز است سوای این ششش بعضی واجب است و بعضی
 سنت است بدهد او و اگر کسی اکتفا بفرايض نماز کند
 نماز او اشود لکن ناقص باشد و مصلی عاصی گردد و بدهد
 مالک و احمد و بیك قول از شافعی فرایض نماز هفده است بقولیکه
 نیست شرط باشد نه فرض و اگر نیت هم فرض باشد پس
 هفده است و بیك قول از شافعی است و یک است اول
 نیت دوم تکبیر افتاح بالله اکبر یا الله الاکبر که بخیر این هر دو لفظ
 بلفظی دیگر جایز نباشد سیوم قیام مع القدره در هر رکعت
 چهارم قرائت فاتحه در هر رکعت اولین باشد یا آخرین یا
 هر صنفی و اعرابی و مدی و تشدید که در و است و نزد بعضی علما
 دانستن معنی فاتحه و تشهد و حضور با آن واجب است پنجم
 رکوع در هر رکعت ششم توقف و قرار گرفتن در آن هفتم
 از رکوع برخاستن و راست ایستادن هشتم توقف
 و قرار گرفتن در آن قیام نهم سجود در هر رکعت یعنی پیشانی
 و هر دو دست و زانو و انگشتان پای را متمکن بر زمین یا جای
 نماز نهادن چنانکه اثر سختی زمین بر پیشانی برسد دهم توقف

و قرار گرفتن در سجود یا زدهم بعد سجدۀ اول نشستن
دوازدهم توقف و قرار گرفتن در آن جاسه سیزدهم سجدۀ دوم
در هر رکعت چهاردهم توقف و قرار گرفتن در آن پانزدهم
بعد سجدۀ دوم رکعت اخیر نشستن شانزدهم خواندن تشهد
در آن هفدهم صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم دادن بعد
تشهد جاسه اخیر هم بیجدهم سلام اول و نزد بعضی اصحاب
شافعی سه فریضه دیگر است یکی نیت بیرون آمدن از نماز
دوم ترتیب به هیچیکه بیان کرده شد سوم موالات میان این
ارکان یعنی در یکی از ارکان توقف زاید نکنند که در میان آن
و رکن دیگر فاصله کشیر شود که مجموع بست و یک فریضه
باشد پس اگر یکی از اینها فوت شود بنده سب ایبه نماند
دادنشود و اما بنده سب اما میباید از فرایض نماز قیام است مع
القدرة و نیت که ان قصد است قلبی بایقناع صلوٰۃ معینه بوجوبها
او نذرها قرینه الی الله و انتہا و نیت باید که با تکرار احرام
مقرون بود چنانکه هیچ زمانی از اندک و بسیار متخلل نشود
تا حدیکه بعضی گفته اند که اگر بعد از قربته الی الله لفظ تعالی بگوید
نماز باطل شود و احضار آن نماز با جمیع ارکان و شرایط و صفات
واجبه و سنده و بهر او بشرط علم بوجوب و احبات و مذنب منه و بات

بدلیل یا بتقلید اگر از اهل تقلید بود و بعد از احضار در دل
آرد که * اصلي فرض الظهر اداء لو جوبه علي قربه الي الله * و
و تلفظ بدین واجب نیست مگر اینکه اندیشه نتواند کرد اما اگر
با قصد قلبی تلفظ نیز کند بهتر باشد و بیست ترغمای این مذهب
بر آنست که نیت بغير عربی درست نباشد الامع العجز و درین
نیت چهار چیز را مستعرض باید شد یکی تعیین نماز دوم و جوب
یا مذب سیوم ادا یا قضا چهارم قربت و واجب است که
بر حکم نیت باشد تا آخر نماز و بعضی گویند نیت واجب قصد قلبی
بفعل معین برای رضای الهی است و تعیین آن بوجوب و
استحباب و همچنین تعیین ادا یا قضا لازم نیست و در نیت
اخطار بالیال علی التفصیل و الاجمال ضرورت ندارد همین علم
اجمالی دو اعنی فعل کافی است و بالفعل ظاهر همین امر معمول
به است بعد از آن تکبیر احرام مقدارن به نیت چنانکه ذکر رفت
و صورت آن الله اکبر است و بس و اگر الله الاکبر
گوید نماز باطل شود قرائة فاتحه با هر حرفی و اعرابی و تشدید و مدی
که در دست و قرائة سورتی دیگر تمام نه جز وی ازان و و الضحی
و الم نشرح و همچنین الم تر کیف دلایلات یک سورت اند
پس اقتضای هر یکی از آنها جایز نباشد و اگر کسی عمدا بعد فاتحه

یکی از آنها بخواند نماز باطل گردد و بقول بعضی علما هیچکس نیست
اگر بعضی از سوره بخواند و اگر * بسم الله الرحمن الرحيم *
مابین هر دو از آنها بگوید نیز نماز باطل شود و بجهت خواندن در صبح
و در رکعت اول از نماز شام و خفتن و در بافی با خفا و رکوع
در هر رکعت و بیارامیدن در وقت بیخ خواندن در وقتایم
شدن از رکوع و بیارامیدن در وقت سجود و هر هفت اندام
نمودن در هر رکعت و آرامیدن در وقت بیخ در وقت جلوسه
بین السجده تین و آرامیدن در وقت هیچکس سجده دوم و شهادتین
و صلوٰه بر محمد و آل محمد و جلوسه به مقدمه آن بعد از هر رکعت دوم
و مقدمه از واجب شهادتین و صلوٰه این است * اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل على محمد و آل محمد *
و سلام دادن در آخر نماز و بعضی علما قنوت را در رکعت دوم
هم واجب دانسته اند و بعضی فقها دست برداشتن در تکبیرات
و درنگ نمودن بعد از سر برداشتن از سجده دوم یعنی
حاله استراحت و باند خواندن بسم الله در حالتیکه قرائت
آمده می شود هم واجب دانسته اند * بجث سیوم *
در واجبات نماز که مخصوص بذهب اربعی حنیفه است دو واجب
نزد او آن است که به ترک آن نماز باطل نشود و لاکن ناقص گردد

و ترک آن اگر به سهو است جبر نقصان بگذاردن سجده
سهو گردد و اگر بغیر ترک کند عاصی گردد و جبر نقصان با عاده
نماز باشد نه بسجده سهو و آن تعیین رکعتین اولین است برای
قراءة مقروضة و قراءت فاتحه در رکعتین اولین با ضم سوره
یا آنچه قایم مقام آن است از سه آیت صغیره یا یک آیت
طویله در همان رکعتین اولین در نماز فریضه و در چهار رکعات
نوافل و تقدیم فاتحه بر سوره قراءت و فاتحه یک بار در هر رکعت
اولین و تعدیل رکوع و سجود و هر رکنی که به نفسه اصل است
بر و ایت کرخی موافق مذهب صاحبین که همان مقتی به است
بخلاف طمانیت در قیام بعد از رکوع و در جاسه بین السجده تین
که آن سنت است و مراد از تعدیل ارکان آن است
که جوارح بنا کن شوند بجز یک مقاصل مطمین گردد و ادنای آن
مقدمه اسبجان الله است و بترتیب در هر رکنی که در هر رکعت
مکرر است مثل سجده تین یا در تمام نماز مکرر است مثل عدد
رکعات بخلاف رعایت تربیت در آن چه در هر رکعت غیر
مکرر مشروع شده مثل رکوع و قیام که ترتیب در آن فرض است
و نشستن بعد از سجده دوم رکعت دوم بمقدار تشهد در نمازهای
چهار رکعتی و خواندن تشهد در هر دو نشست اول و آخر ضروری

است که از تشهد معانی موضوعه آن اراده کند گویا که خود
تجیه خدا می کند و سلام میفریسد بر پیغمبر و بر نفس خود و بر اولیاء
الله تعالی و خروج از نماز باقظ سلام موافق مذهب صحیح چنانکه در
کنز است و باد از بلند خواندن قرائت امام را در دو رکعت اولین مغرب
و عشا و هر دو رکعت فجر و نماز جمعه و عیدین و در جمله رکعات تراویح
و وتر و اخفاد در رکعت های دیگر سوای اولین مغرب و عشا
و نیز اخفاد در جمله رکعات ظهر و عصر و اما منقره پس در نمازهای سری
حتما مخافت کند و در جهری خیار دارد لکن جهر افضل است و تکبیر
تخمیم و دیگر تکبیرات انتقال و تکبیرات عیدین را هم امام
جهر گوید و مقتدیین و منقره با خفا و همین حال قنوت است
به مذهب عراقیین مگر فخرتار صاحب هدایه اخفای آن است
و سوای تکبیر از کار دیگر مثل تشهد و آئین و غیره و تسبیحات
با خفا باید و قرائت قنوت و وتر و تکبیرات عیدین و سجده
سهو ذیل درین مقام ذکر مسایل شک و سهو و کیفیت آن مناسب
متصور شد بد آنکه سهو نزد ابی حنیفه واجب است اگر واجب
ترک کند یا آنرا مؤخر گرداند یا تقدیم و تاخیر رکنی یا تکرار آن بممل آورد یا
اجبی را تغییر دهد مثلاً در نمازهای جهری با خفا خواند یا در سری جهر

کند بشرطیکه همه آنها سهو باشد که ظاهر کلام جم غفیر بر آن
 است و در عهد جبر آن بحر اعادة صلوٰه نباشد و بترک
 تعوذ و بسمله و ثناء و تکبیرات انتقال سجده سهو نیست مگر
 در تکبیر رکوع رکعت ثانی عیدین که بترک آن البته سجده
 سهومی باید کرد و اگر در حالت قعود بجای تشهد فاتحه یا سوره
 خواند سجده سهو واجب گردد بخلاف آنکه در قیام بجای
 قرائت تشهد گوید که درین صورت سجده سهو نیست و
 محل آن بند هب او بعد سلام است بر نهج که سهو افتد خواه
 بزیادت یا به نقصان و اگر قبل سلام سجده سهو کند کافی
 باشد و در هدایه است که صحیح این است که بعد مرد و سلام
 سجده سهو کند لکن صواب که بر آن جمعه را ندان آن است
 که یک سلام بجانب راست داده سجده سهو کند و
 کیفیت آن بند هب ابی حنیفه این است که بعد سلام اول
 سجده رود و تسبیح گوید و بعد از آن بهمین نهج سجده دیگر
 کند و تشهد خواند و سلام دهد و صحیح آنست که صلوٰه و دعای
 مغفرت در قعدہ سهو بخواند و بعضی گفته که این مرد و قبل سجده
 سهو خواند و در عالمگیری نقل من فتادی قاضیخان مینویسد
 که احتیاط آنست که صلوٰه و دعاء مرد و قعدہ بخواند هم قبل

سجده سهو و هم در قعده سهو و در حکم سجده سهو
 فرایض و نوافل مساوی اند * و اما بندهب شافعی سجده
 سهو سنت است نه واجب و در ترک قنوت و ترسوا ای
 نیمه آخر رمضان و ترک تکبیرات عیدین و بجهرد سری و خفا
 در جهری و ترک ضم سوره شجده سهو نیست لکن در
 زیادت فعلی از جنس نماز سهو سجده لازم است و در
 ترک قنوت در نماز صبح و در نیمه آخر رمضان و ترک صلوٰه
 بر رسول صلی الله علیه و سلم در تشهد اول و بهترک صلوٰه
 بر آل محمد در تشهد آخرین یا اندک سخن گفتن سهو
 یا سلام دادن سهو یا قرائت در رکوع و سجود در این
 جملة مقامات بندهب شافعی سجده سهو باید کرد و کیفیت
 آن بندهب او آنست که پیش از سلام و تمام خواندن
 تشهد دو سجده سهو بکند و بعضی گفته اند که یکبار و بسوی
 قبله سلام دهد و دو سجده سهو بکند انگاه تشهد تمام خوانده
 دیگر بار دو سلام به زمین وینا بدهد و بندهب مالک اگر
 سجده سهو بزیادت باشد پیش از سلام کند و اگر به نقصان
 است بعد از سلام و بهترک هرستی سهو سجده سهو
 واجب است نه بهترک مستحبات و بندهب احمد حنبلی اگر

امام سلام دهد و هنوز بروی چیزى از افعال نماز مانده باشد یا امام
 را شک افتد که چند رکعت گذارده است درین دو صورت
 سجده بعد از سلام کند و باز تشهد و سلام دیگر بدهد و در غیر این دو
 صورت در جمله سهو یا پیش از سلام سجده کند و بی خواندن تشهد
 سلام دهد الا انکدر ترک همه تکبیرات جبر تکبیر احرام و ترک
تسبیحات و تسبیح و تحمید و بین السجده تین رب اغفر لی
 دوبار گفتن و ترک تشهد اول و صلوٰه در دوم بعد نماز باطل
 می شود و بسجده سهو لازم است و نماز روا باشد و
 بوقوع سهو دو بار باشد با جماع همین دو سجده کفایت
 کند * و اگر کسی را شک افتد که سه رکعت گذارده است
 یا چهار و این اول مرتبه است که او را شک در نماز افتاد
 بدهد ابی حنیفه نماز را عاده کند و اگر بارها چنین اتفاق می شود
 بعد از قعه یک رکعت دیگر بگذارد و در آخر سجده سهو کند و بدهد
 شافعی در هر دو صورت یک رکعت دیگر گذاردن و سجده
 سهو نمودن کفایت باشد و اصل در سایل شک اینست
 که اول عمل بر تحری و غلبه ظن باید هر گونه شک و سهو که باشد
 و سجده سهو در آن صورت هم بدهد ابی حنیفه می باید کرد و
 اگر در عده در رکعات شک افتد خواه دو و چهار خواه سه و چهار

با هر چه باشد بنا بر قلیل کند لکن هر جا که احتمال آخر یا ثانی بودنش
 باشد در آن جلسه خقیف مثل جلسه استراحت نموده برخیزد و با هر
 سجده سهو کند و اگر بسهویک رکعت زیاده کند و آنرا تمام شمارد
 باید که یک رکعت دیگر بگذارد و بعد از آن سجده سهو کند که
 دو رکعت زاید محسوب بنقل خواهد شد لکن این امر در صورتی است
 که قعدۀ اخیر را ترک نکرده است و اگر قعدۀ اخیر ترک کرده
 بر رکعت دوم برخیزد و آنرا تمام کند نمازش باطل نگردد و اگر
 رکعت زاید را مقید بسجده نه نموده است از قیام رجوع نموده
 به نشیند و تشهد خوانده سجده سهو کند و اگر بعد قعدۀ اخیر بر رکعت
 زاید برخیزد و هنوز آنرا مقید بسجده نه ساخته است پس هرگاه
 یاد آید اولی آنست که بقعدۀ رجوع نموده سلام دهد بدون
 خواندن تشهد یا صلوة و اگر بهمون هیچ استاده سلام دهد کافی
 باشد * اما بندهب اما سیه پس سایل شک و سهو
 دو صدوسی و چهار جمع نموده اند با احتمال عقلی و برای هر یکی
 حکمی جداگانه است جائی سجده سهو است و جائی بنا بر
 قلیل و همچنین جای اعاده نماز است غیر آن بالقعول بسبب اینکه
 اطناب زاید از موضوع این رساله دور خواهد افتاد آنرا ذکر
 نه نموده حواله بر کتب فقه می کند * بحث چهارم * در سنتهای

نماز نزد ابی حنیفه از سنت های نماز برداشتن هر دو دست
 است وقت شروع کردن نماز مقدار تکبیر تحریمه و کشاده
 داشتن انگشتان در آن حالت و امام را به آواز بلند گفتن
 الله اکبر و ثناء و تعویذ و تسبیح و آمین گفتن با استگی و دست
 راست بر دست چپ تحت ناف در حالت قیام و قرائت
 نهادن و وقت رکوع الله اکبر گفتن و در رکوع سه بار تسبیح
 کردن و هر دو زانو را بر دو دست بکشد کی انگشتان در
 حالت رکوع محکم گرفته و بعد از رکوع برخاستن و به مقدار سبحان الله
 ایستاده ماندن و وقت رفتن بسجده الله اکبر گفتن و در هر دو
 سجده سه سه بار تسبیح کردن و از سجده اول سه
 برداشتن و در آن حالت الله اکبر گفتن و بین السجده تین نشستن
 و بمقدار سبحان الله در آن جا سه توقف کردن و صلوٰه
 بر نبی صلی الله علیه و سلم در جلسه آخر بعد از تشهد فرستادن و بعد
 از آن دعای مغفرت خواندن و هر چه در نماز غیر از فرایض و
 واجبات و سنت های مذکوره است از استحبات است
 و اما نزد شافعی پس سنت های نمازی و پنج است اول
 دوم و سیوم دست برداشتن وقت تکبیر احرام و وقت
 رکوع دو وقت بلندگشتن از رکوع بقیام چهارم دست

۱۰ است بر دست چپ نهادن بالای ناف در حالت قیام
 پنجم نظر کردن در حالت قیام بموضع سجود و احراز از نظر
 به یمن و شمال و پیش از موضع سجود ششم خواندن
 دعای افتتاح بعد از تکبیر تحریره و آن نزد شافعی * انی وجهت
 وجهی الی * است و نزد ابی حنیفه و احمد * سبحانک اللهم الی *
 است که آن را شاهم گویند و بنده سب مالک دعای افتتاح
 و تعوذ و بسم هر سه سنت نیست هفتم * اعوذ بالله
 من الشیطان الرجیم * خواندن در رکعت اول هشتم آمین
 گفتن بعد از فاتحه یازدهم بلند خواندن قرائت در مغرب و عشا
 و صبح و پست خواندن در ظهر و عصر و از دهم یکبیر گفتن در
 هراتتقال الیه یا تبارک و تعالی دیگر سوای تکبیر احرام آن فرض است
 سیزدهم * سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد * گفتن در
 امام و مأموم و منفرد را و بنده سب ابی حنیفه * سمع الله لمن حمده
 * تنها مرا امام را * و ربنا لک الحمد * تنها مرا مأموم را و هر دو
 منفرد را استحب است چهاردهم در رکوع * سبحان ربی
 العظیم * گفتن از سه تاده بار پانزدهم در هر سجده * سبحان
 ربی الاعلی * از سه تاده بار گفتن شانزدهم هر دو کف
 دست را کشاده بزانون نهادن و پشت را باسن و گردن هموار

داشتن در رکوع هفتم در وقت سجود زانو را بر زمین
پیش از کف دست نهادن میجدهم یعنی رایش از پیشانی
بر زمین نهادن و نزد ابی حنیفه این هر دو یعنی هفدهم و میجدهم
مستحب است و عکس آن وقت برخاستن نیز نوزدهم
آری بخمارا در رکوع و سجود از پهلوی اجزا داشتن بستم
شکم را از زانو اجزا داشتن بست و یکم دعای *
و با غفر لی و جهرنی و ارحمنی و یهر لی الاهی * و رقعده
بین السجده تین خواندن بست و دوم بعد از سجده تین
وقت رفتن بقیام اندکی جدت استراحت نشستن و
بند هب ابی حنیفه و مالک این دعا و جله استراحت کرده
است بست و سیوم در جمله نشستی اجز رقعده آخرین
کف و پهلوی پای چپ را با بعضی از شاق در زیر نشنگاه
گتردن و بران نشستن و انگشتان هر دو پای را به سوی
قبله داشتن بست و چهارم در رقعده آخرین و رک چپ
را بر زمین نهادن و نزد ابی حنیفه سنت نیست بلکه افتراش
در هر رقعده مستحب است و بند هب مالک در هر دو رقعده
در رک را بر زمین نهادن سنت است بست و پنجم
انگشتان دست راست را است را جز سبجه بهم گرفتن چنانکه در

عقد انامل عقد پنجاه و سه کند و آنچنان دست را بر زانو
 نهادن در قعه اخیره بست و ششم انگشتان دست چپ
 را کشاده بسوی قبله داشتن بست و هفتم چون در تشهد به
 الا الله رسد با انگشت سبجه دست راست اشاره کردن
 بسوی یمین و بجهت مالک سنت آن است که ارنج راست
 را در بین ران سخت کند و طرف پیرونی دست را از بالای
 ساعده تا کنار خضف بر ران تازانوند همچنان عقد پنجاه و سه
 گرفته و انگشت سبجه را بسوی بالا دارد و مستحک بست
 و هشتم تشهد اول بست و نهم صلوٰه بر پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم در آن سی ام صلوات بر آل محمد صلی الله علیه و سلم
 در تشهد آخرین و بجهت ابی حنیفه صلوات در تشهد اول
 نباید و اگر بتسهو گوید سجده سهومی باید بسبب تاخیر
 رکن سی و یکم و عابعد از تشهد در قعه آخرین سی و دوم
 قنوت خواندن اللهم اهدنا الیج در نماز صبح بعد از رکوع رکعت
 دوم دست برداشته چنانکه دعا کنند و قنوت در نماز صبح بجهت
 دیگر ایمه سنت نیست و کیفیت قنوت در میان نماز وتر
 گذشت که نصف آخر قنوت ابی حنیفه است سی و سوم
 سلام دوم دادن سی و چهارم نیت سلام بر حاضران از

فرشتگان و مومنان کردن در هر دو سلام سی و پنجم در وقت
 هر قیامی بر پنجمها دو دستها قوت کرده برخاستن و بنده هب
 ابی حنیفه بر پیش کفهای پای قوت داده برخاستن سنت
 است نه بردستها و اگر محتاج شود بر کفهای دست قوت
 داده و انگشتان مستقبل قبله داشته برخیزد و دیگر آنچه
 غیر ازین فریضه و سنت است و در کیفیت ادای صلوٰه
 بیان شود مستحب است و این سنتهای شافعیه آنچه
 از ان در واجبات و سنن حنیفه مذکور نیست و اینها انکار
 از سنیت آن بعمل نمانده همه نزد ابی حنیفه مستحب است
 * بحث پنجم * در صورت و کیفیت ادای صلوٰه با جمله آداب
 و مستحباب باید دانست که مصلی را باید که مستقبل قبله
 ایستاده مقابله گفتن تکبیر تحریمه نیت ادای صلوٰه معین نماید
 و بر بان بگوید * اودی فرض ظهر هذا الیوم * یا هر نماز که باشد
 ما ما اگر مقتدیست و اما اگر امام است و کفهای دستها
 را بر او برداشته بسوی قبله بردارد به نهجیکه هر دو انگشت تر
 نزدیک نزد گوش و سه انگشتها بالای گوش باشد
 و انگشتها را کشاده داشتن نزد ابی حنیفه اولی بود
 و نزد دیگران باهم پیوستن انگاه الله اکبر گوید و دست

راست را بالای دست چپ به نهجیکه انگشت میانه بالای ساعد
 دراز باشد و از سه انگشتان باقی بند دست را گرفته نزد
 ابی حنیفه روح زیر ناف و نزد شافعی زیر سینه بالای ناف به نهد
 بر زنان که دستها بالای شین خود نهند بالا تفان و نزد مالک هر دو
 دست را بر دو جانب پهلوی افروخته دارد و بعد از آن بخواند

* سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جددک ولا اله

غیرک * و بعد هب شافعی بعد از گفتن الله اکبر بخواند * انی

وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً وما انا من

المشْرِکِین * و بعد از آن * سبحانک اللهم * تا آخر بخواند بعد از آن

اگر امام یا منفرد است * اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله

الرحمن الرحیم * خواند و سوره فاتحه بخواند و اگر مقتدی است

بعد خواندن شانزدانی حنیفه ساکت ماند و نزد شافعی مقتدی هم تعوذ

و تسبیح و فاتحه بخواند و بروایتی از علمای حنیفه مقتدی در نمازهای

سری اگر تعوذ و تسبیح و فاتحه بخواند مستحسن است و

بعد هب ابی حنیفه و احمد حنبل تعوذ پست بگویند در جمله رکعات

و بعد هب شافعی با دوازده بگویند در رکعت اول و اما در رکعت

دیگر اولی اینست که تعوذ پست گویند و بسماء بطریق و خوب

مقرءون با فاتحه بماند بخواند و بعد هب مالک بعد از الله اکبر گفتن

سوره فاتحه شروع کند و ثناء و تعوذ و تسبیح بگوید و در حال قیام باید که سر را پیش اندازد و بهیئت همیبت و تنظیم نظریه سجده نگاه دارد و هیچ شکنی در زانو ها و خم زانو ها و پهلوی ها نگذارد و راست ایستاده باشد و سر و دیگر عضو ها را مطلق حرکت ندهد و مابین هر دو قدم بمقدار چهار انگشت تفاوت دارد و دستها از آستین ها بیرون دارد و بر هر دو پا قوت برابر دارد نه پیش و کم و باز و از پهلوی جدا دارد بعد فاتحه آمین بگوید نزد ابی حنیفه آهسته و نزد شافعی بجهرا و نزد ابی حنیفه هرگاه امام فاتحه تمام کند مقدمه بین هم آهسته آمین بگویند و نزد شافعی پس امام مقدمه بین اگر چه فاتحه آهسته خواند مگر آمین بجهرا گویند و بعد از آن سوره بخواند پس در نماز فجر و ظهر سوره های طویل بخواند و در عصر و عشاء توسطه و در مغرب قصیره و باید که در آشنای قرائت دل را باز بان متحد دارد و نظر بمعانی کند و بفهمد و ادراک کند آنچه میگوید و اگر معانی نداند بفهمد و تصور کند که خودش میخواند و الله تعالی می شنود یا الله تعالی می خواند و خودش می شنود و بعد ختم سوره الله اکبر گوید بدو برداشتن دستها نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها برداشته بر کوع رود و نزد بعضی اگر بعد ختم قرائت اندک فاصله داده بر کوع رود بهتر باشد و لفظ الله اکبر در حالت قیام شروع کند

و در هیئت رکوع ختم سازد و در رکوع ستر و پشت و گردن
 برابر دارد به نهجیکه اگر قدح آب بر پشت نهند قایم ماند و هر دو
 کف را انگشتان کشاده بر زانو نهند * سبحان ربی العظیم *
 اقل مرتبه سه بار بگوید لاکن در هر دو بار بمقدار یک تسبیح فاصله
 کند بعد از آن الله اکبر گوید و سر بردارد و درون برداشتن و شها
 نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها برداشته بگوید * سمع الله لمن
 حمده * اگر امام است و * ربنا لك الحمد * اگر مقتدیست و
 هر دو بگوید اگر منفرد است نزد ابی حنیفه و نزد شافعی امام و مقتدی
 هم هر دو بگوید بعد از آن چون قایم شد بزم شافعی بعد *
 * ربنا لك الحمد * بخواند * ملاء السموات و ملاء الارض و ملاء
 ما شئت من شی بعد اهل الشاء و اهل المعج حق ما قال العبد و كلنا
 لك عبد لا مانع لما اعطيت و لا معطي لما متعت و لا ينفع ذا الجند
 منك الجند * بعد از آن الله اکبر گوید و بسجده رود و در سجده
 باید که سرش پایین هر دو کف دستها باشد و دستها برابر و دستها
 بی هیچ میلی و نخست زانو بر زمین نهد انگاه دستها پس
 بینی پس پیشانی و کمتر اینکه سه بار بگوید * سبحان ربی
 الاعلی * و پایین هر دو بار گفتن بمقدار سبحان الله توقف کند و نزد
 شافعی اگر بعد از آن بگوید * اللهم لك سبحانك و بك امنت

وَلَكَ اسَلَمْتُ سَجْدًا وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَصُورَهُ بِوَشَقِّ سَمْعِهِ وَ
 بَصَرِهِ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ * نیکو باشد و نزدایی حنیفه
 هیچ چیز زاید از * سبجَان رَبِّيَ الْأَعْلَى * نگوید و در سجد ه باید
 که از سجده از پهلوی جدا دارد دیگر زنان که آن را پیوسته دارند و
 و چهار انگشتها را بند کرده متوجه به سوی قبله دارد و متعاقد
 از زمین و در دارد و بعد فراغت از سجد ه اول * اللَّهُ
 أَكْبَرُ * گوید و سر بردارد به نهی که شروع * اللَّهُ أَكْبَرُ *
 از سجد ه کند و ختم آن در جاسه بین السجده تین کند و درین
 جاسه که بر هر دو پا قدم پای چپ خواهد نشست و پای
 راست را ایستاده کرده باین نهی که انگشتان پانجمت قبله
 باشند و پاشنه بالا باشد مگر انگشتان دست بی تکلف نه
 کشاده و نه پیوسته هر دو دست را بر هر دو ران نهاده نزد
 ابی حنیفه فقط جوارح را مطهرین ساخته بدون گرفتن چیزی
 سجد ه دوم رود و نزد شافعی بگوید * رَبِّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي
 وَاهْدِنِي وَأَجْعَلْنِي وَعَافَنِي وَارْحَمْنِي * و سجد ه دوم هم
 مثل سجد ه اول کند و بعد از سجد ه دوم * اللَّهُ أَكْبَرُ * گوید
 و برخیزد بند هب جمله ایله الا بنده هب شافعی اندک جاسه
 برای استراحت نموده برخیزد و رکعت دوم بعینه تا سجد تین

مثل رکعت اول بگذارد * الا بعد هب شافعی در نماز صبح
 بعد از رکوع و تسبیح و تحمید دستها برای دعا برداشته
 قنوت بخواند بعد از آن سجده زود و بعد فراغت از هر دو
 سجده رکعت دوم اگر نماز چهار رکعتی است بنا بر تشهد
 اول بنشیند بصورتیکه در جلسه بین السجده تین گفته شد و
 بنده هب ابی حنیفه و احمد حنبل تشهد باین صیغه بخواند * التَّحِيَّاتُ
 لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
 وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ اَشْهَدُ اَنْ
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ * و بنده هب
 شافعی باین صیغه بخواند * التَّحِيَّاتُ الصَّالِحَاتُ وَالصَّلَاةُ
 الطَّيِّبَاتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ
 عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ اَشْهَدُ اَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ
 اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ * و بعد از آن بگوید * اَللّهُمَّ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ * و برای رکعت سیوم بر خیزد و نزد ابی حنیفه
 اگر لفظ * اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ به سهو در قعده اول بگوید
 سجده سهو لازم آید و بنده هب مالک تشهد باین صیغه
 است * التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ الزَّكِيَّاتُ لِلَّهِ الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ الصَّلَاةُ
 لِلَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ

عَليُّهَا وَ عَلِيَّ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 و اشهد ان محمد ا عيده و رسوله * و چون ركعت دوم معه جلسه
 اول تمام شد بر نیز و در نماز چهار ركعتی دو ركعت و در سه
 ركعتی يك ركعت به همان وضع و هیئت كه گفته شد بگذارد
 الا در نمازهای قریضه بعد از فاتحه ضم سوره نه كند و در سنن
 و نوافل و وتر سورت هم بخواند و فاتحه خواندن درین هر دو
 ركعات نزد ابی حنیفه سنت است و بندهب دیگران فرض
 است و بعد سجد های ركعت چهارم در نمازهای چهار ركعتی
 و بعد شبنج های ركعت سیوم در نمازهای سه ركعتی قعده
 اخیر كند و بندهب شافعی درین قعده بر سرین چپ به نشینند
 و پای راست بدست و قعده اول دارد و به مذهب ابی حنیفه
 مثل قعده اول بنشینند و زنان هر دو قدم از جانب راست
 بیرون کرده بر سرینها بنشینند و در هر دو قعده و از شجها تا شان
 به پهلوی و از راع تا بران بمنضم دارند و نزد شافعی هر سه انگشت
 دست راست سواى انگشت شهادت باهم بند کرده بران
 راست به نهد و در هر دو تشهد اول و دوم نزد شافعی هر گاه
 به لفظ * لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ * بر سه انگشت شهادت را برداشته
 بجانب یمین حرکت دهد و بعضی حنفیه هم عقده پنجاه و سه گرفته

دست راست را بر آن راست نهند الا در هر دو تشهد
 و قنیه * لا اله * گویند انگشت شهادت را بردارند و هرگاه الا اله
 گویند باز به نهند و عمل بعضی علمای متأخرین حنفیه بر آنست که در
 هر دو قعدہ هر دو دست را بی تکلف بر هر دو زانو نهاده دارند و هرگاه
 نوبت * الا اله * رسد خنصر و بپنصر را از دست راست بزم
 کنند و انگشت میانه و ابهام را طاقه کنند و انگشت شهادت را
 بردارند و در قعدہ اخیر تا آخر نماز همین صورت دارند و بعضی همین
 وضع اختیار کنند لکن انگشت شهادت وقت گفتن * لا اله *
 بردارند و وقت گفتن * الا اله * باز نهند بعد از تشهد در قعدہ

آخره بخوانند * اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
 و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد کما بارکت
 علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید * بعد از آن بزم سب
 ابی حنیفه این دعا بخواند * اللهم اغفر لی و لوالدی و لجميع المومنین
 و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الا حیاة منهم و الاموات
 و تابعیدنا و بینهم فی السموات ربنا آتفانی الینبأ حسنة و فی
 الاخرة حسنة و قنا عن اب النار * و بزم سب شافعی بعد از
 درود دعای خود و مادر و پدر و مومنین و مومنات کردن و بعد
 از آن این دعا خواندن مستحب است * اللهم انی اعوذ بک

من هذا باب القبر و عن اب الدین و اعوذ بك من الجبر و الکسل
 و اعوذ بك من فتنه المحیا و الممات و اعوذ بك من فتنه المسیح
 الی جال و اعوذ بك من هذا النار * و گفتن * اللهم اغفر لی ما
 فی مت و ما خرت و ما اسررت و ما اعلنت انت المقدم و انت الموفق
 لا اله الا انت انک علی کل شیء قدیر * نیز در احادیث صحیحہ آمده
 است و اگر امام باشد برد عای اول اقتضای اولی تراست بعد
 ازین دعا نیت خروج از نماز بکند و اول بر جانب یمین روگردانیده
 بگوید * السلام علیکم و رحمۃ الله * لکن نزد شافعی فقط لفظ *
 * السلام علیکم * اول بار گفتن فرض است و لفظ * رحمۃ الله
 سنت است و نزد ابی حنیفه هر دو سنت است و بعد از آن
 بهمین نهج بجانب چپ سلام دهد و آن باتفاق سنت است
 الا بذهب مالک که فقط یک سلام بدهد و آنهم اشاره بسوی
 قبله کند و چپ و راست رو نگرداند و درین سلام باتفاق
 نیت بر ملایکه و مومنین حاضرین بکند * بحث ششم * در مکروهات
 و منقذات نماز باید دانست که کلام کردن در نماز سهو باشد
 یا بعد بقصد یا بخطا قلیل یا کثرا عزم ازینکه برای اصلاح نماز باشد
 چنانکه اگر امام وقت قیام به نشیند و مقنن گوید بر خیز یا نه مبطل
 نماز است یا جماع الا بذهب شافعی اگر کلامی قلیل سهو کند منقذ

نماز نباشد و هر عمل کثیر مقصد نماز است و عمل کثیر را بسته قول
 انفسیر کرده اند اول اینکه هر عملی که عاده بد و دست کند اگر چه
 در نماز یکدست کند عمل کثیر است و آنچه عاده یکدست کند اگر چه
 در نماز بد و دست کند عمل قلیل است قول دوم اینکه این
 امر بر رای مصلی مبتنی گذاشته شود اگر نزد عمل کثیر است کثیر
 باشد و اگر قلیل داند قلیل است قول سیوم اینکه اگر شخصی
 غیر آن مصلی را در عملی به بیند و به یقین داند که نماز نمی خواند عمل
 کثیر است و اگر شک کند که نمازی خواند عمل قلیل است و
 بحث و باطل و شرب خواه بعد باشد یا سهو باجماع نماز باطل
 شود و قرائت قرآن و ذکر که از برای تفهیم کسی باشد همچنین
 است و انین و تاده یا گریه یا وازار برای دنیا زدا بی حنیفه و
 مالک و احمد مطلقا مبطل است و نزد شافعی گریه یا خنده
 یا تهنیت بر وجهی باشد که از دو حرف صادر شود مبطل
 باشد و الا فلا و تطویل اعتدال بعد از رکوع غیر از برای فوت
 و به تطویل قعود بین السجده تین و بطول شک در نیت اگر
 رکعی گذشته باشد و اگر نه به نیت قطع و به تردد در نیت و به
 تعلیق قطع نماز بر چیزی نزد شافعی نماز باطل شود و نزد امامیه
 نیز هر چه نافض طهارت است مبطل نماز است و کلام بد و حرف

یا زیاده غیر از قرآن یا از قرآن و دعا اگر محمد تفهیم از آن
مقصود باشد و حرفی واحد اگر مفهم باشد و حرفیکه بعد از ویده
باشد و سکوت طویل و اکل و شرب و باز پس نگریستن
و فقهه و دعای حرام و گریه که از برای امور دنیوی باشد و فعل
بسیار که بر سیل عادت آن را کثیر خوانند و به نماز تعلق ندارد
و زیادتى رکن مثلاً دو رکوع و سه سجده و غیر آن و دست
بر هم نهادن در قیام خواه دست راست بر دست چپ نهد یا
بر عکس آن و آمین گفتن در آخر فاتحه و سلام در تشهد اول
و روجه که باشد مثلاً * السلام علیک ایها النبی یا السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین * این همه است یا نزد آنها مبطل نماز است و اما
مکروهات نماز عمل قلیل است و هر عملی که حسب عادت
در بروی اعظم خلاف ادب است و کثیر نباشد و هر فعل عبث
بشوب یا بریش یا بحسد و مسح خاک یا کاه بدست از پیشانی
که وقت سجده چسبیده باشد اگر مانع حضور نباشد و مضایقه ندارد
و الا مکروه است و مسح عرق از پیشانی مضایقه ندارد که
به حدیث صحیح آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم
عرق از پیشانی مسح کرد و هر عملی قلیل که مفید باشد بمذهب
ای حنیفه در نماز مکروه نیست و اگر از بینی آب بر آید مسح

آن اولی است ازین که بچکد و مکروه است شمار کردن آیات بدست و نزدایی یوسف و محمد مضایقه نیست و بعضی گویند خلاف در فرایض است و در نوافل باجماع جایز است و بعضی گویند خلاف در نوافل است و در فرایض باجماع جایز نیست و مکروه است کشادن انگشتان و شکستن آن به نهجیکه آواز براید از آن مکروه است وقت رفتن بر کوع و سجود ثوب را بالا کشیدن و التفات در نماز به چپ و راست کردن به نهجیکه بعضی و جدا بگیرد و اما التفات باماق بصر مکروه نیست و در تشهد و جلوس بین السجده بین اقعان نمودن یعنی زانو ها و اطراف اصابع پای بر زمین نهاده بالای پاشنه نوشتن و جواب سلام بدست دادن و چار زانو نشستن بلا عذر و سدل ثوب نمودن یعنی ثوب بر شانه انداختن بدین نهج که هر دو طرف آن بهر دو جانب مرسل باشد و دست ها باستین ها نه کند و اگر قمیص موجود باشد با وصف آن فقط به سر اوایل نماز گذاردن و آستین ها در نماز بالای آرنجها داشتن و با جامهای کشیفت بی عذر نماز گذاردن و اگر در نماز غامیازه آید به پشت کمر دهن بند نه کردن و سرفه و تنخنج نمودن با وصف قدرت پر دفع آن و هزاق انداختن بر زمین همه مکروه است و اگر

رو بروی مصلی یا بالایی سه او یا چپ و راست او تصاویر ذی
روح باشد کلام یا نمونه که بی تکلف به نظر آید مکر و ده است
باشد کراهت و مکر و ده است بر عمامه سجده نمودن و در نماز
باستین یا مروه باد گرفتن به عمل قلیل و در یک رکعت
یک سوره را مکر خواندن * تنبیه * در رخصت های که
مسافر را در نماز است باید دانست که باجماع همه
مسلمانان بر مسافر سه نماز چهار رکعتی یعنی ظهر و عصر و عشا
یش از دو رکعت فریضه نه می شود لکن در شرایط
این رخصت و کیفیت و کمیت سفر اختلاف است نزد
ابی حنیفه سفر هر چون که باشد خواه مباح یا حرام اگر سه
شبانه روز راه داشته باشد این رخصت باشد و نزد
بعضی از اصحاب او آن مقدراست پانزده فرسنگ
بر فرسنگی دوازده هزار خطوة و بعضی هیزده فرسنگ
گفته اند پس درین مدت سفر قصر صلوٰة و تقدیر مدت مسیح
بر موزه تا سه شبانه روز منعقد شود و صوم رمضان اگرندارد
و بایام دیگر قضا کنند روا باشد و اگر روزه ترک نکنند عزیمت بود
باجماع الا بندهب احمد حنبل که ترک صوم در سفر افضل بود
و بندهب دیگران مدت سفر چهل و هشت میل است

هر میلی چهار هزار خطوه و جز در سفر مباح رخصتها نباشد و سفر
 مباح آنست که قصدش مبتنی بر معصیت نباشد مثل راه
 زدن و از امام برحق بغاوت و زیدین و گریختن بنده از خواجه
 و از زدن مادر و پدر و غیر آن اما اگر قصد اول سفر مباح باشد
 و در انشای سفر معصیت کند مانع رخصتها نباشد و سوای
 رخصتهایی مذکوره نزد هر سه امام غیر ابی حنیفه جمع هم در ظهر و
 عصر و مغرب و عشا در سفر مریض است پس خواه با ظهر
 عصر را جمع کند یا با عصر ظهر را و همچنین خواه با مغرب عشا جمع
 کند یا با عشا مغرب لکن نیت قصر و جمع باید که در هر نماز بکند
 و همچنین بنده ب غیر ابی حنیفه جمع بین الظهر و العصر و بین
 المغرب و العشاء بعد از باران سخت هم جایز است در غیر
 سفر اما بنده ب ابی حنیفه و بعضی از اصحاب شافعی جزا و عرفه
 و شب نحر در عرفات و مزدلفه اصلا جمع جایز نیست * مطلب
 سیوم از مقصد سیوم در آوردن ادعیه و اعمال مجرب و ماثوره
 از پیغمبر خدا علیه الصلوة و السلام و ائمه اطهار علیهم
 السلام و مشایخ عظام باید دانست که دعا طلب حاجت
 است از بار تعالی بتضرع و اخلاص و نگاه بود که غرض از دعا مجرد
 مدح و ثنا بود و بیشتر ادعیه خواص اولیاء الله که از ماسوی الله

اعراض نموده اند ازین قبیل تواند بود و بعضی گویند دعا آنست
 که مروی باشد از شارع بتصریح یا تعریض و هر آنچه مروی نباشد
 آنرا سناجات گویند و دعام بقول است و هم بقول و اول یا
 به تصریح باشد چنانکه * رب اغفر لی ادر ب ارحمینی و غیر ذلك *
 یا بکنایه چنانکه * رب انی مظلوم * که این قول به تعریض طلب
 نصرت بر ظالم است و ثانی چنان باشد که همت بر حصول مطلوب
 بند و اعتماد بر کرم و لطف مسئول غنه نموده سکوت و رزد
 و آن را بعبارت نه آورد و بعضی حکما این معنی را تسلیط و هم گویند
 و در دفع امراض و الالم و ضعف قوی و کمال بدن بغایت موثر
 دانند بلکه در مواد کاینات او را متصرف پندارند و علما را اخلاف
 است در اینکه دعا کردن بهتر است یا ناکردن اکثر برانند که
 دعا کردن بهتر است عقلا و نقلا اما عقلا بنا بر آنکه احتیاج ممکنات
 طرف واجب الوجود از بد و وجود و افاضه جو د ظاهر است و همه ممکنات
 در حد ذات خود ناقص اند و پیوسته بطرف واجب تعالی و
 تقدس در محل قبول فیض و طلب کمال منتسب پس
 وقت آگهی از نقصان خود و تالم بفقدان لایق خود علامه سیمی نمودن
 و در تکمیل نقصان و تحصیل مفقود و اریاض با موری مناسب
 و لایق بدان اگر از حضرت ذبی الجلال بزبان نیز طلب آن کنند

بتر باشد * و اما نقلا فلقوله تعالى ادعوني استجب لكم و لقوله والله

الاسماء الحسنی فادعوه بها و لقوله ادعواکم تضرعاً و خفیة و

لقوله ادعوه بخوفنا وطمعنا ولما ورد فی الحدیث لا یرد القضاء

الا الی دعا ولا یرید فی العمر الا البر والحدیث الی دعا ینفع مما ینزل

ومما لم ینزل والحدیث من فتح له باب من الدعاء فتحت له ابواب الجنة *

و سوائی آن بسیاری از آیات و احادیث است که در حکم

دعا کردن و منافع آن وارد شده و جمعی گویند که دعایا کردن

بتر است بلکه ترک آنرا جزو لازم رضا و تسلیم دانند و انفعنی

هم مستنبط است از قول سید احمد زروق که در شرح حزب البحر

سید الشیوخ شیخ ابوالحسن شاذلی رحمه الله میفرماید که دعا

و ذکر و غیر آن قدر را تبدیل نکند و قضا را تغییر ندهد و جز این نیست

که دعا عبادتی است که مقرون است بسبب مثل اقتران صلوٰة

بوقت و مرتب است بران اجابت مثل ترتب ثواب بر صلوٰة

و بالجملة آن مفید است همان مقصد و لطف را که در قضا است

و سهولت امر را بر نفس تا آتش احتیاج که مراد و مقصود

طلب است سرد شود پس باید که به تفویض و تسلیم امر

بر خدا توجه شوی و در آنچه طلب میکنی حسن ظن داری با خدا

و تابع شوی رضا و تسلیم را انتہی و احتجاج این جماعت بوجه

است اول اینکه در دعا مطلب دنیا باشد یا آخرت نشاید که
 مطلب دنیا باشد چه دنیا آنقدر رندارد که آنرا عقلا از حضرت
 باری طلب کند و نشاید که آخرت باشد زیرا که آخرت خط
 است و طالب خط طالب حق نباشد و اگر مطلوب از دعا
 حق است پس حق را بطلب نتوان یافت پس طلب
 عبث باشد دوم اینکه حق تعالی عالم است و قادر اگر آنچه
 مطلوب بنده است مصلحت او در آن باشد پس
 بی سوال بدهد و اگر مصلحت او در آن نباشد پس سوال کند
 یا نکند باید که بدهد و در هر دو صورت سوال عبث باشد سیوم اینکه
 آنچه اصلح برای بنده است برحق تعالی واجب است یا نیست اگر
 واجب است پس بدعا چه حاجت و اگر واجب نیست نشاید
 که غیر اصلح واقع شود چه حق تعالی بنده را از شر و فساد نهی فرمود
 پس بطریق اولی آنچه فساد او در آن باشد او خود نیز نکند
 پس طلب عبث باشد و در هر دو صورت یکمن که بنده اصلح
 خود را ندانسته غیر اصلح طلب کرده باشد و خواهشمند مضرت
 خود باشد گو خداوند تعالی آنرا نخواهد کرد چهارم اینکه عند الله
 معلوم الوقوع است یا معلوم الالاء و وقوع اگر
 معلوم الوقوع است خود بی دعا حاصل شود و اگر معلوم الالاء و وقوع

باشد و وقوع آن محال بود اگر دعا کند و اگر نماند و اصل اینست
 که حسب مراتب عباد در و قول محملهای صحیح دارند کسانی
 را که رضا و تسلیم قلبی است آنها تابع فرمان اند از نفس دعا
 و ترک دعا علاقه ندارند و آنها که رضا و تسلیم ندارند الا الفاظ
 پس بر آنها طلب دعا واجب است و این خلاف محول
 و موقوف فقط بر دعانیت درین عالم اسباب جمله اسباب محل
 خلاف اند پس کسانی که دعا را خلاف رضا فهمند
 و او را غذارا هم چنان دانند و در طلب آنها تابع فرمان باشند
 نه تابع نفس * و صل * در بیان از منته و امانه دعا باید دانست
 که در اجابت دعا اوقات و از منته را مدخلی تمامتر است
 و هر قومی برای آن وقتی معین ساخته اند عتایه گویند که دعا بعد از
 اجتماع و استقبال باید کرد و صابیه گفته اند که وقت اقتران
 راس و مشتری یا مقارنت هر کو کبی که باشد با کف
 الخضیب دعا باید کرد و نزد منجمان هرگاه کف الخضیب بر نصف
 النهار رسد دعا مستجاب میشود و ابو الحسن بیهقی در ذخایر
 الحکمه آورده است که بهترین وقت از برای دعا آن است که
 مشتری مقارن کف الخضیب باشد و راس و قمر نیز مقارن
 یا متصل و طالع وقت باید که نوزدهم درجه سرطان باشد و سیوم

درجه حمل عاشر باشد و اگر بست و نه درجه سرطان طالع
 باشد پانزدهم درجه حمل عاشر بود و اگر سیوم درجه اسد
 طالع باشد بست و یکم درجه حمل عاشر بود پس اگر از
 نوزدهم درجه سرطان آغاز دعا کند و تا این وقت تمام شود بغایت
 محمود بود و در وقت مقارنت زهره و زحل از دعا احتراز باید
 و پیشین بود چون قمر از استقبال منصرف شود و با سعدی
 متصل باشد وقت اجابت بود و بهترین استقبال آن بود که
 قمر در میزان باشد و آفتاب در حمل به بست و یکم درجه و پیش
 نصاری و قتیکه قمر از مشتری منصرف شود و براس متصل
 گردد بهترین اوقات دعا است و یعقوب ابن اسحاق
 کندی آورده است که در وقت دعا کردن باید که سعدی
 در طالع بود و سعدی دیگر در رابع و قومی دیگر گفته اند باید که
 سعدی دیگر در عاشر بود و سعدی دیگر در رابع و باید که آن
 هر دو سعد مشرقی باشند و از نحوس بری و محترق در رابع
 نباشند و بعضی گفته اند اگر دعا برای آخرت کنند باید که ماه در خانهای
 زهره باشد و متصل به مشتری و اگر از برای دنیا کنند باید که ماه
 در خانهای مشتری باشد و متصل به زهره و اگر برای طلب ضیاع و
 عمار بود باید که متصل به زحل باشد و اگر برای غلب عالم کنند

باید که بعطار متصل باشد و بعضی گفته اند که هر وقت که عطارد
یا مریخ مقارن کعبه الخضیب باشد وقت اجابت دعا است
و پیش این اهل اسلام آنست که بنده باید که همه اوقات
بذکر حق تعالی مشغول باشد اما در اوقات چند بیشتر
و بجز تر باید بود همچو رجب به تخصیص در شب آدینه که در اول
رجب باشد و روز پانزدهم و بستم او و شعبان به تخصیص
روز پانزدهم و شب او و رمضان به تخصیص شب نوزدهم و
بست و یکم و بست سیوم و بست و پنجم و بست و هشتم
و بست و نهم آن و شب جمعه آخر آن و ذوالحججه به تخصیص
عشره اول آن و محرم به تخصیص روز عاشوره و ایام بیض
هر ماهی که علی الاغرف سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است و
جمعه روزهای جمعه از هر ماهی و شب آن و دغد روز و وقت سحر بیشتر
بود از اوقات دیگر چه حق تعالی می فرماید * وبالاسحار هم يستغفرون

و در اخبار آمده است * من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت
بنا بیح الحکمه من قلبه علی لسانه * این عطارد گفته است دعا را
چهار چیز است ارکانست و اجنحه است و اوقات است
و اسباب است پس ارکان آن حضور قلب است
ورقت و تضرع و تعلق قلب بخبر او قطع آن از آسباب

واجب آن صدق است و اوقات آن اسما را است و اسباب
آن صلوٰة بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و سلم است و همچنین
در روز آذینه ساعتی است که از برای دعا بهترین وقتی است
مگر علماء را در تعیین آن خلاف است. بعضی گویند که آن وقتی است
که امام بر منبر رود تا گذاردن نماز و نزد بعضی پیش از زوال
و قتی که مردم در تمییز نماز باشند و بعضی گویند بین الخطبتین است
و بعضی گویند آن وقتی است که امام روی بمحراب آورد و جمعی
گویند که زمان رکوع اول است و قومی گفته اند آن وقت معین
نیست هر که خواهد آن را در یابد تمام روز جمعه بعبادت و دعا
مشغول باشد و بعضی گفته اند آن وقت غروب آفتاب است
از روز جمعه و بر این قول اخیر اکثر علماء رفته اند و از شیخ سعد الدین
جموی ماثور است که هر که در شب چهاردهم ماه در آن وقت که ماه
بین آن آسمان رسد و ضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد و هر چه
خواهد از قرآن ورد بخواند و بعد از سلام این آیت از سوره یس بخواند
و القمر قل رنا ه منازل حتی عاد کالجر جون القدریم لا الشمس
یمبغی لها ان تد رک القمر و لا اللیل سابق الغهار و کل فی فلك
یسجون * پس سجده کند و بگوید * اقسام بالله علیک یا لاسم
الاخضر و الاحمر و السر المکنون و الممخزون فیه * و حاجت

خود بخواند هر حاجتی که دارد در ماه اول یا سوم یا پنجم یا هفتم
 روا شود و همچنین زمانی که غازیان در صف قتال باشند دعا
 مستجاب شود و نیز وقتی که باران بارد * و چنانکه زمان راد را حاجت
 مدخل است مکان را نیز در آن اعتباری تمام است پس در کعبه
 و مسجد الحرام به تخصیص در مقام ابراهیم و منزم و بمحاذات
 حجر اسود و حطیم و زمزم و زیر میزاب و در عرفات و در مدینه
 رسول صلی الله علیه و سلم و مسجد نبوی به تخصیص میان منبر
 قبر پیش منبر صلی الله علیه و سلم و در بقیع و مشاهد انبیاء
 علیهم السلام و مراقد اولیا و در قبه خضراء و بیت المقدس
 و مسجد اقصی و سایر مساجد با حاجت نزدیکتر باشد از آنکه
 در مواضع دیگر و در بتخانه و کنشت و کلیسا و اثناسکده و
 خرابات و شرابخانه و خانهای مصور و مواضع مغصوبه و میان
 سحرگان و فساق و کسانیکه جامهای حرام پوشیده
 باشند با حاجت کمتر مقرون گردد بلکه مکروه باشد * و صل *
 در شرایط حاجت دعا و سبب تاخیر حاجت باید دانست که
 دعا کنند یا مضطر باشد یا غیر مضطر اگر مضطر باشد در
 رغایت شرایط معذور و مجبور است و اگر غیر مضطر است
 او را شرایط بسیار رعایت باید کرد تا مگر با حاجت مقرون گردد

و ان شرایط بعضی بظاهر تعلق دارد و بعضی بباطن آنچه تعلق
 بظاهر دارد ترک کبایر است و عدم اصرار بر صغایر و طهارت
 و طیب ملبس و مطعم یعنی حلال و پاک و روزه داشتن و اگر
 از جلالی و جمالی یعنی حیوانات و آنچه از حیوانات پیدا شود
 احتراز نماید اولی بود و التزام صدق و از گناهان ماضیه بنهاییست
 تضرع از قلب استغفار و توبه نمودن و بهیأت پسنزیده یعنی
 با ادب شستن و از حرکات ناپسنزیده احتراز نمودن و صدقه
 دادن و بوی خوش با خود داشتن و جامها از دس پاک کردن
 و موی را شانه کردن و ناخن چیدن و موی زمار و بغل پاک کردن
 و توبه بقبله و کثرت صلوٰه بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و دستها و وقت دعا بلند کردن و خشوع و خضوع و گریه و زاری
 هر چه تمامتر و امید قبول قوی داشتن و اختیار ادعیه ماثوره از
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دایم بدهی و مشایخ
 کبار و اگر چه بعضی الفاظ ادعیه را در اجابت دعا دخلی تمام است
 لکن اثر الفاظ اکثر موقوف بر اجازت مشایخ و اربابان تامه
 بادای زکوة و غیره است و توجه بمعانی ادعیه و عمل بران از
 ضروریات است و الا سخت بعید از عقل است که تلفظ
 الفاظ چند بدون مراعات شرایط با وصف اقبای خود بمنیات

و منکرات مستجاب الدعوات گردد * الا ما شاء الله
و من افاض علیه الجود و الکرم * یا باثر زبان برگزیدگان و وجود
آن درین عالم ارقبیل محالات است چه بداهت عقل شاهد است
باینکه بلا تشبیه اگر درین عالم اسباب شخصی که محض طاغی
و نافرمان بردار سلاطین و امر باشد و دفعه در همان حالت
طغیان و نافرمانی با وصف اصرار و استبداد قلب بران صرف
بزبان چیزی طلب کند بخرای آن و بال و کمال یابنده اجابت
مسئول چه جای بارگاه سلطان السلاطین و احکم الحاکمین که
بر جملة مرادات و مطالب مطلع است و همه خبایا و اسرار
بر او واضح و آشکار پس در اینجا صرف تلفظ بالفاظ چند بی حصول
و شمر ایط چگونه موجب قبول تواند بود * اعاذنا الله و ایاکم
من ثمرات القهر و الجلال * مثلاً در حدیث صحیح آمده است
که روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود * من لم یکن
صلوته کصلوتي فهو مردود من الله * یعنی هر که نمازش مثل
نماز من نباشد پس آن نماز مردود و نامقبول است صحابه مضطرب
شده عرض کردند یا رسول الله بودن نماز میان مثل نماز آنحضرت
از محالات است فرمود یکبار بعد هر نماز این استغفار سه
بار بخواند نمازش مثل نماز من باشد * استغفر الله ربی

من كل ذنب اذ نبتة عمدا او خطأ او سرا او علانية و اتوب اليه

من الذنب الذي اعلم ومن الذنب الذي لا اعلم وانت علام الغيوب

ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم * پس تصور باید کرد که چگونه عقل قبول کند که صرف بزبان آوردن این چند الفاظ نماز شش مثل نماز پینهمبر خدا صلی الله علیه و سلم باشد مگر مراد اذان همان است که حسب مضمون این استغفار توبه کند بعد هر نماز سه بار و در این زمان اکثر در عوام بلکه قدمی بالا اذان مشاهده میشود که به تحسین اعمال و ادعیه همت تمام برگردند و مطلق پاس شرایط ملحوظ ندارند و تلفظ بالفاظ ادعیه را موثر فهمند و حق این است که بعد از اتمام و تکمیل شرایط دعا بر زبان بانی که بکند و بهر نیج که طلب دارد امید اجابت است آری ادعیه ماثوره و آنچه بان از مشایخ کرام مجاز شد در این وقت تیر بهدست باشد و مله آن بوارق افضال و عنایت ایزدی که مردم و هر آن بر هر فاشق بلکه کافر و مشرک میشود و عطای موصول آنها را ببعض هنگام مقارن دعای آنها میکرد اند تکیه بر آن نمودن اذان جنس است که آدمی در این عالم اسباب همیشه منتظر باشد که اینک خزانه قارون بدست من می آید یا زود باشد که من بادشاه میشوم گو حکم باستانه آن عقلا و نقلانیتوانند شد

بگره پیچیده شخص را عقلا با آنچه تعبیر کننده ظاهر است و اما استغاثه عیبه
 دعای آنها مستجاب است پس مضطرب است و مظلوم اگر چه
 فاسق یا کافر باشد و دعای پدر برای او و خود و دعای امام عادل
 برای رعایا و دعای مرد صالح و ولد بار بوالدین خود و دعای سائر
 و دعای صایم وقت افطار و دعای مسلم برای برادر مسلم
 که بنییت او کند و دعای مسلم اگر بظلم و بقطع رحم دهان کند
 و نگوید که دعا کردم و مقبول نشد بالجمله ادعیه و اذکار که اینجا مرقوم
 میشود اول آنست آنچه در کتب حدیث بطریق اهل سنت
 و جماعت مرویست و هم اعمال در زمان که منسوب بمشایخ
 کرام است و اکثر از آن آنست که باین پیغمبر از بزرگان
 و مشایخ رسیده و این پیغمبر زبان مجاز شده است و بعد از آن
 بعضی از ادعیه که بطریق امامیه مرویست هم مذکور گردد در حدیث
 آمده است که اسم اعظم آنکه اگر به آن دعا کند قبول فرماید و اگر سوال کند
 عطا فرماید اینست * لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین *

و بروایت دیگر اینست * اللهم انی استعینک بانى اشهد! انک انت

الله الذى لا اله الا انت الاحد الصمد الذى لم یلد ولم یولد ولم

یکن له کفوا احد * و در روایت دیگر اینست * اللهم انی استعینک

بان لك الحمد لا اله الا انت وحدك لا شریک لك الحمدان الحمدان

بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاكرام یا حی یا قیوم *

در اخبار آمده که شنیده آن حضرت صلی الله علیه و سلم

مردی را که گفت * یا ذا الجلال والاكرام * پس گفت به تحقیق

استجابت کرده شد برای تو پس سوال بکن و بروایت

دیگر آمده که فرشته ایست موکل برای شخصی که بگوید *

یا ارحم الراحمین * پس کسیکه سه بار آنرا بگوید فرشته می گوید

به تحقیق ارحم الراحمین متوجه شد بر تو پس سوال بکن و

بروایت دیگر آمده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم گذشت

بر مردی که می گفت * یا ارحم الراحمین * پس فرمود سوال

بکن به تحقیق خدا نظر کرد طرف تو و بروایت دیگر آمده که شخصی که

سوال کند از خدا جنت را سه بار جنت گوید بار الهام داخل کن

او را در جنت و کسیکه پناه طلبد از خدا در دوزخ سه بار دوزخ

گوید بار الهام پناه ده او را از دوزخ و در حدیث آمده است که هر

کسی که سوال کند از خدا باین پنج جمله هیچ چیز نطلب نکند از خدا

مگر این که عطا کند او را * لا اله الا الله وحده لا شریک له الملك وله

التمس وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله *

در حدیث آمده است که سید استغفار هر که بخواند در روز

و او را به ان یقین حاصل است و در ان حالت بهیروز پس

او از اهل جنت است و هر که بخواند او را لب و او را
بدان یقین حاصل است و بهر دپس او از اهل جنت است
و معنی حصول یقین بدان این است که آنچه مضمون آنست
بی ریب و تردید در دوش حاصل و واثق باشد و آن این است *

اللهم انت ربی لا اله الا انت خالقتمنی وانا عبدك وانا على عهدك

ووعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابرء لك بنعمتك علي

و ابرء بدينی و اغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت * در خبر است

هر مسلم را باید که بعد هر نماز سیه بار استغفار کند و آیه الکرسی

بخواند * و سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار

و الله اکبر * سی و سه بار بخواند که مجموع نود و نه بار شد

و بنا بر اتمام عدد صد یک بار بگوید * لا اله الا الله وحده لا شریک له

له المملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدير * در خبر است که

سبعات عشر خضر علیه السلام یکی از مشایخ کرام تعلیم

فرمود که ده چیز است که هفت هفت بار بعد نماز صبح و بعد نماز

عصر اگر می خواند باشد از جمله آفات دنیا خصوص دزدان

و قطاع الطریقان محفوظ ماند و این رو سیاه را بخواندن آن

سیدی و سندی و مرشدی حضرت شاه میر محمد کاکوری

قدس الله سره العزیز که یکی از مشایخ قلندریه بودند امر

و اجازت فرمودند و از زبان فیض ترجمان ایشان بنقل یکی از
 مشایخ کبار شنیدم که می فرمودند سمیع است آنکه بخواند
 آن را و شقی است آنکه نخواند آنرا و نیز بر وایت این ورد
 سموع شده که شخصی را التزام ورد آن بود روزی
 بمحلی دزدان یا راه زنان او را محاصره کردند معاده سوار که
 سرزد اشتند بر اسپها ظاهر شدند و او را از آن تهلکه محافظت
 کردند و آن ده سواران موکلان سبعات عشر بودند و سبب سوز
 نداشتن سواران این بود که او سبعات عشر بدون بسم الله
 میخواند از آن روز او التزام بسم الله هم نمود و آن این
 است اول * سوره فاتحه * بعد از آن * قل اعوذ برب الناس
 بعد از آن * قل اعوذ برب الفلق * بعد از آن * قل هو الله *
 بعد از آن قل یا ایها الکافرون * بعد از آن * ایت الکوسی
تار هو العلی العظیم * بعد از آن * سبحان الله و الحمد لله و لا
اله الا الله و الله اکبر * بعد از آن در دو صیغه آن مختلف
 است آنچه بورز این گم نام است این است * اللهم صل علی سیدنا
محمد و آل نبی الامی و علی اله و سلم * بعد از آن دعای منفرت
 باین صیغه * اللهم اغفر لی و اولی و اولی و اولی و لجمیع المؤمنین
و المؤمنات * بعد از آن این دعا * اللهم افعل بی و بهما و بهم

هاجلا واجلا في الدين والدين والالاخرة ما انت له اهل ولا تفعل
 بنا يا مولانا ما نحن له اهل انك غفور رحيم جواد كريم املك
 برزخ ورف رحيم * هر یکی ازین ده هفت هفت بار بخواند و اول
 و آخر در و دهم ضم کند در حدیث آمده است که هر که این دعا قبل طلوع
 آفتاب و قبل غروب هفت هفت بار با درود اول و آخرین هفت
 هفت بار هر روز بخواند از جمله آفات و مصایب دنیا محفوظ و مصون بماند
 * تحصنتم بالذی لا اله الا هو الهی والہ کلشی و اعتمدت به هوربی
 و رب کلشی و توکلتم علی السی الذی لا یموت و استندت فعت الشر
 بلا حول ولا قوة الا بالله حسبی الرب من العباد حسبی الخالق
 من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق حسبی الذی هورحسبی *
 حسبی الذی بیده مذکورات کل شی و هو یجیر و لا یجار علیه
 حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله مرمی حسبی
 الله لا اله الا هو علیه توکلتم و هو رب العرش العظیم * این دعا
 در سنن ابی داود مرویست لکن ازورد این گم نام بترق
 یک لفظ که در حدیث * ایس و راء الله مرمی * واقع است
 و اجازت شیخ باین گم نام با لفظ * لیس و راء الله یری * است
 و گوید در صحت این لفظ بحسب مسأله درین مقام کلام باشد
 مگر بهمین پنج ورد این گم نام است مرویست که حسن بن علی

علیهما السلام هرگاه معاویه بن ابی سفیان در ارشال دجه
معینه تاخیر نموده خواست که انرا طلب نموده بضروریات و شاید
نمود که در آن زمان روداده بود و صرف نماید و برین عزم را اسخ
بود که خواب کرد و در خواب رسول الله صلی الله علیه و سلم
را دید که می فرماید ای حسن می خواهی که طلب کن چیزی از
بنده مثل خود یعنی در عبدیت و خدا بر هر چیز قادر است عرض

کرد پس چه چاره سازم فرمود بگو: اللهم ائذ ففی قلبی رجاءک

واقطع رجائی عن سواک حتی لا ارجو غیرک اللهم وما ضعفت

عفه قوتی و قصر عهده عملی و لم تنهه الیه رغبتی و لم تبلغه مسئلتی

و لم یجدر علی لسانی مما اعطیت احد امن الا ولین و الا خورین

من الیقین فیحصنی به یا ارحم الراحمین * پس بخواند آن

را چون صبح شد معاویه بانزدهزار درهم یا دینار ارسال

داشت دعای حضرت آدم علیه السلام برای توسیع رزق * اللهم

انت تعلم سرری و علا نیتی فا قبل معذرتی و تعلم حاجتتی فا عطنی

سولی و تعلم ما فی نفسی فا غفر لی ذنوبی اللهم انا نسأ لک

ایمانا یمامه و یقینا صادقا حتی اعلم انه لن یصیبنی الا ما کتبت

لی و ارزقنی الرضا بما قسمت لی یا ذا الجلال و الاکرام *

مرویت که عبد الملک بن مروان حجاج بن یوسف ثقفی

نوشت که انس بن مالک خادم رسول الله صلی الله علیه
 وسلم را به بنده و اکرام و اعزاز مرتبه نماید و جایزه نیک دهد
 چون حجاج بنده است و رضی الله عنه رسید در امری از و
 بسبب اظهار حق بر آشفت و گفت و الله اگر کتاب
 امیرالمومنین در حق تو نبی بود اینک گردن تو می زدم انس
 فرمود که تو هرگز بران قدرت نداری گفت چرا فرمود این
 جهت که رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا چیزی تعلیم فرموده
 است که بان سبب نمی ترسم از شیطان و نه از سلطان
 و نه از درنده حجاج گفت پس برادر زاده خود را تعلیم کن
 و مراد او پسر خودش بود که محمد نام داشت پس او انکار کرد
 و هرگاه وقت موت او قریب رسید راوی آنرا که ابان بن
 عباس است تعلیم کرد و گفت کبیکه از خدا بترسد او را
 "تعلیم کن و آن دعا این است بسم الله الرحمن الرحيم
 الله اکبر الله اکبر الله اکبر بسم الله علی نفسی و دینی بسم الله علی اهلی
 و مالی بسم الله علی کل شیء اعطانی ربی بسم الله خیر الاسماء بسم الله
 الذی لا یصر مع اسمه شیء فی الارض و لافیه السماء بسم الله
 افتتحت و علی الله توکل الله ربی لا اشرک به شیء اللهم انی استئذک
 بضمیرک من خیرک الذی لا یعطیه احد غیرک من جارک و جل ثناک و لا

اله غيرك احفظني من كل ذي شر خلقته لا تحترز بك منهم واذن م
 بين يدي بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الله الصمد
 لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد ومن خلفي مثل ذلك وعن
 يميني مثل ذلك وعن يساري مثل ذلك ومن فوقني مثل ذلك ومن
 تحتي مثل ذلك * حرز مجرب * اگر داخل شود انسان بر کسیکه
 از شر او میترسد پس بخواند * که بعضی حم مسق * که این
 ده حرف است و بخواند ن هر حرف انگشتی از انگشتان
 دستهای خود بر بندد پس از ابهام دست راست شروع
 کند و با بهام دست چپ ختم کند پس هرگاه جمله انگشتان بند
 کرد سوره فیل آسان بخواند پس هرگاه بلفظ * تو میهم *
 رسد آنرا ده بار بخواند و هر بار یک انگشت از انگشتان مبضمو
 بکناید چنانکه بند کرده بود بعد از آن سوره را تمام کند از شر
 آن محفوظ ماند و این عمل عجیب و مجرب است * حرز مجرب *
 اگر کسی بدست دشمنی یا ظالمی گرفتار شود و هلاکش خواهد
 بود و سوره فیل هر روز هزار بار بخواند و روز دهم بر آب جاری
 نمیشیند و بگوید * اللهم انت الحاضر المحيط بمكنونات الصمائر
 اللهم عز لظالم و قل التناصروا انت المطلاع العالم اللهم ان فلا نا
 ظلمني و آذني و لا يشهد بك غيرك اللهم انك ما اكله فاهلكه

اللهم سر بله سوال الهوان وقمصه قميص الردي اللهم اقصه
 واین کلمه را ده بار گوید بعد از آن بگوید * قاخذ هم الله بن نوبهم
 وما كان لهم من الله من واق * پس به تحقیق که خدا هلاک کند
 او را و کفایت کند شر او را * حرز مجرب * برای دفع
 وحشت و خوف در رخ و دشمن و قرض و جهت خلاص از قید و
 برای هدایت از ضلالت * بسم الله ذي الشان عظيم البرهان
 شد يد السلطان كل يوم هرفي شان اعوذ بالله من الشيطان
 ما شاء الله كان لا حول ولا قوة الا بالله * نقل است از حضرت
 غوث صمدانی هر شکلی که پیش آید سه هفته یا چهار هفته
 این درود هفته بخواند اگر کسی را فرزند نرینه باشد روزی
 شود * ایام نعل و ایام نستعین * روز شنبه * یا حی یا قیوم *
 روز یکشنبه * حسبی الله * روز دوشنبه * یا رحیم یا غفور *
 روز سه شنبه * لا حول ولا قوة الا بالله العی العظيم *
 روز چهارشنبه * یا ذا الجلال والاكرام * روز پنجشنبه
 لا اله الا الله الملك الحق المبين * روز جمعه هر یکی از این ادعیه
 پنج هزار بار بخواند مقول است هر که مقصد و هشاد
 و شش بار * بسم الله الرحمن الرحيم * بخواند
 و بعد از آن یکصد و سی و دو بار درود فرستد چندی

سوال نیکند از خدا اگر اینک عطا کرده شود و اگر مواظبت کند بر آن
عجب نیست که مستجاب الدعوات گردد و هر که اکثر کند
ذکر آن هیت با و روزی شود در عالم علوی و سفلی و در آن
سر اسم اعظم است حضرت خدای مجرب طالب الهی شرافت
بخش خاص خود در ریاض رشک ریاض بی ذکر مقبول عنه ارقام
فرموده اند که بعینه ترجمه آن نموده می شود و تریاق مجرب در
اجابت دعا است که بر وایت ابن مسعود رضی الله عنه
بما رسید گفت که گفت رسول صلی الله علیه و سلم کسیکه اراده
کند از شما چیزی را از امر دنیا و آخرت پس باید که وضوی
کامل کند و دو اذنه رکعت وقت شب بخواند و در هر
رکعت دوم فقط تشهد بخواند و سلام بدهد پس هرگاه در آخر
نماز به نشیند پس باید که تا کند بر پروردگار خود درود فرستد
بعد از آن تکبیر گفته سجده رود و بخواند در سجده سوره
فاتحه هفت بار و آیه الکرسی هفت بار بگوید * لا اله الا الله
وحد لا شریک له له المملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر *

ده بار بعد از آن بگوید * اللهم انی استلمک بمعافاة العزم من هر شک
و منتهی الرحمة من کتاک و اسمک الاعظم و جدک الاعلی و
کلما تک التامة * پس سوال کند و بیان کند حاجت خود را

بعد از آن تسبیح دارد و سلام ده یمین و شمال خود فرمود صلی الله علیه و سلم هر هیز کن از اینکه تعلیم کنی سفه را پس دعا کنند از پروردگار خود و استجاب گردد این هدیش جلیل است که من و جماعتی از علما آن را تجربه کرده ایم * طریق ختم خواجگان * قدس الله اسرارهم نیز منقول از بیاض رشک ریاض بر مسمی و مطلق که سخت پیش آمده باشد این ختم را بکند ان شاء الله تعالی حاصل شود طریق ختم این است اول وضو کرده دو رکعت نماز شکر وضو بگذارد و بعد از آن دو رکعت به جهت ارواح خواجگان برگزیند از آن دو رکعت دیگر برای برآوردن حاجات در هر رکعت سوره فاتحه یک بار و آیه الکرسی هفت بار بعد از آن دعای افلاج ده بار بخواند و آن دعا این است * یا مفتح الابواب یا مسبب الاسباب یا مقلب القلوب و الابصار یا دال المتحیرین یا غیاث المستغیثین اغثنی قو کلت صلیک یا ربی و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بعد هفت بار فاتحه مع بسم الله بخواند و صد بار درود فرستد باین صیغه * اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی آله و اصحابه اجمعین * و هفتاد و نه بار الم نشرح مع بسم الله بخواند و هزار و یکبار سوره اخلاص مع بسم الله بخواند و صد بار صلوة فرستد ان شاء الله تعالی سه روز نگذرد که مطلب حاصل

شود نماید که با خلاص تمام بخواند و شک نیارد و این طریقی
 است که حضرت خواجه عبداللہ شہید قدس سرہ بہ ہرادر
 شرف القلب حسن نوشتہ فرستادہ اند و اسامی خواجہای
 بزرگوار این است خواجه حسن بصری خواجه عثمان ہارونی
 خواجہ احمد ہمدانی خواجه عبداللہ انصاری خواجه معین الدین
 چشتی خواجه قطب الدین بختیار کاکی خواجه ابواسحق خواجه
 فرید الدین مسعود خواجه نظام غیاث نوری شہر قندہی
 خواجه معروف کرخی * طریق دیگر ختم خواجگان * اول باید کہ فاتحہ
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و آل اطہار و صحابہ اہل
 خصوصاً بار واج پاک حضرت خواجگان بخواند و بعد از آن بہ چہت
 بر آمدن مہمات صد مرتبہ درود بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 فرستد بعدہ سورہ فاتحہ ہفت بار اگر ہفت کس باشند
 یک یک مرتبہ بخوانند و اگر پنج باشند سہ کس یک یک مرتبہ و دو کس
 دو دو مرتبہ و اگر سہ کس باشند دو کس دو دو مرتبہ و یک کس
 سہ مرتبہ بخوانند بعدہ الحمد للہ تہجید ہفتاد و نہ مرتبہ و ہزار
 و یک مرتبہ سورہ اخلاص بخواند پس از آن باز سورہ فاتحہ ہفت بار بعدہ
 درود صد بار بخواند و این ہمہ را با بسم اللہ و صحیح بخواند و
 نہتر آن است کہ ہر شیرینی و اگر پیدا نشود زہر تخم و بخواند و از

شب جمعه شروع کند اگر اول مرتبه مقصود حاصل شود بهتر و
 الا تا سه شب جمعه مداومت کند البته بحکم خدا مقصود بکفایت
 رسد و اگر درین عرصه هم معطل شود تا هفت شب جمعه بخواند
 خواجهای مذکور این اندواید بایزید بسطامی خواجه ابو الحسن
 خرقانی خواجه یوسف همدانی خواجه عبدالخالق غنجدانی * عز آخر *
 اگر کسی برنجی یا بلای گرفتار شده باشد چنانچه هیچ علاج دفع
 نگردد روز آدینه بعد از نماز دیگر یعنی عصر تا وقت غروب به هیچ
 چیز مشغول نشود مگر بذكر این سه اسم * یا الله یا رحمن یا
 رحیم * بالقطع از آن رنج خلاص یابد در تفسیر مدارک مذکور
 است که هرگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مسح و شد
 پس بریض گردید و فرشته در حالت خواب آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم آمدند یکی از دیگری گفت حالش صلی الله
 علیه و سلم چیست دیگری گفت مسح و شد پرسید که ام
 کس مسح کرد گفت لبید بن اعصم یهودی گفت چه چیز گفت
 بشانه و مویها که از شانه کردن جدا شده بودند در غلاف شگوفه
 نهاده زیر سنگی که برای نشستن در چاه و صاف کردن آن
 دارند در بیزنی اروات گذاشته است پس آگاه شد آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم و برخاست و زبیر و علی ابن ابیطالب

و عمار را آفرستاد که آب چاه بر کشیده غلاف مشکوفه را که
 در آن مویهای آن حضرت صلی الله علیه و سلم که از شانه کردن
 جدا شده بودند و دندانهای شانه بودند بر آور دند و دیدند
 که در آن چاه کمان است که یازده گره در آن داده شده و در آن
 سوزنهای پخته است پس نازل شدند آن مرد و سوره یعنی
 معوذتین و هرگاه می خواند جریریل علیه السلام آیتی را یک گره
 آن می کشود که وقت کشودن گره آخر آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم برخاست و جریریل علیه السلام این دعا می خواند
 * بسم الله ارقیک واللہ یشفیک من کل داء یوذیک * و لهذا درست
 است افسون بانچه از کلام الهی و کلام رسول اوست نه بانچه
 از سریانی و عبری و هندیست پس حلال نیست اعتقاد آن و
 اعتماد بر آن انتہی در حدیث آمده است که عرض کردیم بر رسول
 صلی الله علیه و سلم برای افسون از سم عقرب و غیره پس
 مازون گردانید ما را بدان و فرمود جز این نیست که آن از مواثیق
 جن است یعنی ما را و گردم از توابع جن است و آن افسون
 به نهجیکه الفاظ مروی اند باید خواند معافی آن هیچ نیست و برای
 دفع سم عقرب مکرر به تجربه رسیده که سریع النفع است
 و آن این است * بسم الله شجرة قرنية ملحة بحرقها * و در

حدیث آمده کسی را که نظربدر شد افسون کند باین قول *
 اللهم اذهب حرها وبردها ووصبها * بعد از آن بگوید
 * قم باذن الله * و اگر چشم بد بردا به رسیده باشد چهار بار در
 سوزا خ بینی طرف راست و سه بار طرف چپ بزند و بگوید
 * لا باس اذهب الباس رب الناس اشف انت الشافی لا یکشف الضر
 الا انت * ایضا در حدیث آمده کسیکه مخبط شود بسبب جن
 او را در و برود داشته تعویذ کند بسوره فاتحه و سوره بقره تا
 مفاسخون و تمام آیت * و الهکم اله واحد * و آیه الکرسی
 * و الله ما فی السموات و ما فی الارض * تا آخر سوره بقره و تمام
 آیت * شهد الله انه لا اله الا هو * و تمام آیت * و ان
 ربکم الله الذی * از سوره اعراف * فتعالی الله الملک
 الحق * تا آخر سوره مؤمنون و در آیت از اول سوره صافات
 تا * لا رب * و سه آیه از آخر سوره شمع و تمام آیت *
 و انه تعالی * از سوره جن و معوذتین *
 ایضا در حدیث آمده مستود را افسون کند با سوره فاتحه سه روز
 صبر و شام هرگاه ختم کند آنرا جمع کند بزاز خود و بر زمین اندازد
 و هم بحدیث آمده که عقرب گزیده را افسون کند بسوره فاتحه
 هفت بار و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در حالت نماز

عقرب نیش نزد پیش برگاه فارغ شد فرمود لعنت خدا باد بر
عقرب مصلی و غیر مصلی کسی را نمی گذارد پس طلبید نکت
و آب پس سبیم می کرد بر آن و می خواند * قل یا ایها الکافرون
وقل اعدوا لربها الفلق و قل اعدوا لرب الناس * و نیز بجهت آمده
کسیکه با تش سوخته شود افسون کند باین قول * اذهب الیاس
رب الناس اشف انت الشافی لا شافی الا انت * ایضا در حضرت
آمده کسیکه بند شود بول او یا مریض شود بنگستانه افسون
کرده شود باین قول * ربنا الله الذی فی السماء تقدر من السماء
امرک فی السماء والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک
فی الارض واغفر بنا و بنا و خطاینا انت رب الطیبین فانزل
شفاء من شفاهک و رحمة من رحمتک علی هذا الوجع * صحت
یابد تاج الدین سبکی در طبقات خود می گوید که دیدم اکثری
را از مشایخ که شش آیات شفا برای مریض می نویسند
در ظرفی و او را می نوشانند برای طلب شفا و آن آیات
این است * بسم الله الرحمن الرحیم و یشف صد و ثوم
مومنین شفاء لما فی الصد و رفیه شفاء للناس و نزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمومنین و اذا امر صحت فهو یشفین قل هو
الکذین آمنوا هدی و شفاء * در چایی بر پیضادی می نویسند

پسری بود استاد ابی القاسم قشیری را که مریض شد
 مرض شدید که مایوس شد از صحت او این امر شاق گذشت
 بر او پس دید حق سبحانه تعالی را بخواب و شکایت کرد
 از آن پس فرمود حق تعالی آیات شفا را جمع کن و آن را
 در ظرفی بنویس و در آن مشروب انداخته مریض را بنوشانی
 همچنین کرد پس صحت یافت و له او آیات شفا همان
 شش است که ذکر آن گذشت در مدارج النبوة مینویسد
 که علما اجماع کرده اند هر جواز از رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی اینکه
 بکلام خدا و اسما و صفیات وی باشد و بزبان عربی یا بزبانی
 دیگر که معانی آن می دانند بود و با اعتقاد اینکه موثر حقیقی خداست
 عزاسمه و تاثیر لفظی به تقدیر او است تعالی شانه و در دیار ما
 افسونی است که آن را نسبت بشیخ شرف الدین یحیی سنیری
 کنند و مردم بدان مشغوف اند و در وی اسما است که
 متعارف زبان هند و انتاجتاج از آن لازم می نماید
 انتهی در شمس المعارف آورده که گفت فقیه ابو محمد ابن
 ابی زید القیردانی که ادعیه کثیره را تحریر کرده پس نیافتم اسمع
 در اجایت و اعظم در برکت ازین دعا که شیخ فقیه
 ابو اسحق پونسی دعا می کرد بان بر سر سلطان جاپر و بر هر دزد

گمراه و برای هر مصیبت و شداید و نوازل پس کسیکه واقف
 شود و بر آن باید که بخل کند که آن دعاى خواص است و سزاوار
 یست که غیر متقی بان دعا کند زیرا که دعاى مجرب و صحیح است
 و آن این است * یا موضع کل شکوى و یا شاهد کل بشوي و یا
 عالم کل خفیه و یا کاشف کل بلبه و یا منجي یونس و یا مصطفی
 محمد صلی الله علیه و سام و یا خلیل ابراهیم ندعوک یا الهی دعاء
 من اشدت فاقته وضعفت قوته و قلت حيلته دعاء الغریب الغریب
 المکروب المکروب المضطر الذی لا یجد من یکشف ما به الا انت یا
 ارحم الراحمین اکشف ما نزل بشا من کن ا و کن * بجای کن ا و
 کن ا مصیبت خود ذکر کند * انک علی کل شی قد یروا غوثا یا الله
 سه مرتبه * اللهم یا اذی لا بدء لک یا اذیم لا نفاذ لک یا حی یا صبی
 ایاوتی یا قاهم عای کل نفس بما کسبت انت الله الذی لا اله الا انت
 الیها را حد استلمک بکلمات الله التامات الامن والعفر والعافیه
 والمعافات الذی ایمه فی الدین وال دنیا والاخره و فی ال اهل
 والجن والمال والولد والمسلمین اجمعین یا رب العالمین
 انک علی کل شی قصد یر فارحمنی یا ارحم الراحمین
 واکشف ما نزل بی کن ا و کن * و اینچاهم بجای کن ا و کن ا مصیبت
 خود ذکر کند * وخلصنی خلاصا جمیلا * ویک بمن نیت خود را

بار کلمه * لا اله الا الله * گفتن را در نجات گوینده یا نجات آن
 کس که آن را به نیت وی گویند اثر تمام است شیخ ابو المریم
 مالتی گفته است که من این ذکر را هفتاد هزار بار گفته بودم
 و لیکن بنام کسی معین نشده بودم تا روزی بر مایده طعمای
 حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کو دک صاحب کشف بود
 در آن وقت که آن کو دک دست بطعام برد تا بخورد ناگاه بگریست
 گفتند شش چرا گریستی گفت اینک دوزخ را مشاهده
 میکنم و مادر خود را در وی در عذاب می بینم شیخ ابو المریم
 گفت در باطن با خودم گفتم خداوند اتو میدانی که هفتاد هزار کلمه
 * لا اله الا الله * گفته ام آن را بجهت آزادی مادر این
 کو دک از آتش دوزخ معین گردانیدم گفت چون من
 این نیت در باطن خود تمام کردم آن کو دک بخندید و بشارت
 نمود و گفت مادر خود را می بینم که از آتش دوزخ خلاص
 یافت الحمد لله پس بطعام خوردن مشغول شد با آن جماعت
 شیخ ابو المریم میگوید که مرا صحت حدیث نبوی بکشف آن
 کو دک معلوم شد و صحت کشف آن کو دک بنجر نبوی
 میگویند که روز عاشورا هر که هفت کرات این دعا بخواند در آن
 سال نمیرد * سبحان الله ملا المیزان و مفتحي العلم و مبلغ الرضا

وزنة الغرش لا ملجاء ولا منجاء من الله الا اليه سبحانه الله عدد
 الشفع والترعون دكاهاته الثامات واسئلها السلامة بوجهتك لا حول
 ولا قوة الا بالله العلي العظيم وهو حسبي ونعم الوكيل ونعم
 المولي ونعم النصير وصلي الله على خير خلقه محمد وآله اجمعين *
 روز عاشوره اين مناجات پريشتي كه بخواند بكفایت رسد
 * بسم الله الرحمن الرحيم الهي لكرمه الحسين واخيه وامله وابيه
 وجدته وبغيتة فرج عما انا فيه وصلي الله علي خير خلقه محمد
 وآله اجمعين * ديگر * يا فابل توبه آدم يوم عاشور ويا راح ادریس
 الي السماء يوم عاشور ويا سامع شمل یحیی و یونس يوم عاشور او
 يا كافف حزن ایوب يوم عاشور ويا فارح كربه ذي النون يوم
 عاشور ويا غافر ذنب داود يوم عاشور ويا سامع دعوته مرسی
 يوم عاشور ويا رافع عيسى بن مريم يوم عاشور ويا ناصر محمد
 صلي الله عليه وسلم يوم عاشور اقص لذات الحاحات يا ولي السموات
 ويا دافع السموات يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام ويا مالك
 يوم الدين يا اياك نعبد ويا اياك نستعين وصلي الله على سيدنا محمد
 وآله وصحبه اجمعين * عمل * اين هفت ساله مهاروز چهارشنبه
 اخر ماه صفر بر کاغذ بنویسد و در آب شسته بخوردن مردم دهد

که وقع بیا یا ناید * بسم الله الرحمن الرحيم سلام قولاً من رب

الرحيم سلام علی نوح فی العالمین سلام علی ابن ادم کذلک

فجزی المحسنین سلام علی موسی و هارون سلام علی الیاسین

سلام علیکم طبعتم قادیانها خالی من سلام هی حشره الخ الفجر *

در ریاض رشک ریاض است بدانکه اگر کسی را حاجتی

طرف خدا باشد و باشد در کرب و رنج یا نازل شود بر او مصیبتی

یو بسط شیب برخیزد و وضو کند با جمله آداب و استحباب و

دو رکعت نماز هر آنچه آسان باشد بخواند و هرگاه سلام دهد

مستقبل قبله باشد و هزار بار درود فرستد بر رسول الله

صلی الله علیه و سلم بعد از آن بگوید اللهم صل و سلم علی مناد و

مولانا محمد بن ابوتعلی بها عقدتی و تفرح بها کردتی و تمنی بها و خلعتی *

پس به تحقیق که الله تعالی دفع کند آنچه نازل شد بر او و به بند

دست خود را برین ذخیره که منافع آن کثیر است * و هم در ریاض

رشک ریاض بدون ذکر منقول عنه است که اخبرنی الشیخ

الصالح الموفق العبد ابو علی النوری قال مرفوعاً عن علی بن

ابی طالب رضی الله عنه انه قال کبکة آرزو کند چیزی را و

اراده کند که خدای تعالی او را در خواب با آنچه اراده کرده

است آگاه کند پس باید که شش رکعت قبل نوم بگذارد و در

رکعت اول فاتحه الکتاب یک مرتبه و اثناسس و ضحیها هفت
 مرتبه و در رکعت ثانیه و اللیل اذینغشی هفت مرتبه و در رکعت ثالثه
 سوره و الضحی هفت مرتبه و در رکعت رابعه الم نشرح هفت مرتبه
 و در رکعت خامسه سوره و التین هفت مرتبه و در رکعت ششاد سنه
 انا انزلناه هفت مرتبه بخواند پس هرگاه فارغ شود از نماز خود
 و سلام دهد ثنا کند خدا یتغای را و در و دفرستد بر بنی صلی الله
 علیه و سلم بعد از آن بگوید * اللهم یا رب ابراهیم و موسی و
 رب اسحق و یعقوب و رب جبرئیل و رب میکائیل و رب اسرافیل
 و انت یا رب منزل الصحف و منزل التوریت و الانجیل و الزبور و
 الفرقان العظیم ارنی فی منامی فی هذه الدلیلة من امرکذا و کنی
 ما انت به اعلم * پس اگر بیند در شب اول فیها و الا در ثانیه
 و الا در ثالثه تا هفت شب پس به تحقیق برو تمام نشود هفت
 شب پس بیاید برو شخصی پس بگوید از دکه * الا امرکذا
 و کنی * و به تحقیق ما تجربه کردیم آنرا و عمل کردیم بدان پس
 یافتیم آنرا صحیح گفت استعمال کردم آنرا هفت شب
 و غرض من آن بود که پیرسم از صنعت کیمیا پس آمد نزد من
 شخصی و گفت * الزیبق و الرصاص و الموتک * پس اراده
 کردم که پیرسم از طریقۀ شناختن آن پس آمد شخصی و بیدار کرد مرا

* عمل * اگر محبوس این نقش مثلث چهل و پنج

۱۸	۱۱	۱۶
۱۳	۱۵	۱۷
۱۴	۱۹	۱۲

با خود دارد بعون الله سبحانه خلاص یابد

* فایده * ظابطه پر کردن نقش مثلث این

است * بیت * دو اسب و پیاده و دو فرزند * انگاه پیاده

و دو اسب است * و تمام نقوش مثلث نزد اهل تکسیر بهمین

ظابطه بیت مرقوم پرنیکند و ظابطه پر کردن نقش مربع این بیت است

* اسب و فرزند اسب درخ باز اسب و فرزند اسب گیر * فیل و

هر مربع یک عدد کمتر بگیر * و تفصیل آن از کتب اهل تکسیر اگر حاجت باشد

باید طلبید چون علی العموم کار آمد نیست بنا بر آنکه بهمین قدر اکتفا شد

* عمل * برای خلاصی محبوس یک هزار و دو نیست بار این دعا

بخواند حق سبحانه تعالی آنرا خلاص دهد * یا مد یح العجا یب

یا الخیر یا خالص یا مخلص یا خلاص * عمل * برای در دزد

اسمای اصحاب کهف نوشته در آن چپ زن بند و این

اسماء خاصیت های عجیبه سحریه است

* اَللهُ بِحَرَمَةِ یَمَلِیْخَا مَكْسَلْمِیْنَا كَشْفُو طَطَبِیُو نَسْ كَشَا

فَطِیُو نَسْ یُو نَسْبُو سِ وَا سَمِ كَلْبِهِمْ قَطِیْمِر وَا عَلِی اللّهِ قَصْدُ السَّیْمِلِ

وَمِنْهَا جَا یَرْفَا اللّهُ خَیْرُ خَا فُظَا یَرْحَمِتْکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ *

و اعراض بش به تصحیح حضرت غلام نقشبند قدس سره است
 * عمل * در شمس المعارف است برای عطف و تالیف
 قلوب هفت مرتبه اسم جلاله و آن الله است بنویسد
 بعد از آن همچنین اسم رحمن هفت مرتبه بعد از آن
 اسم رحیم هفت مرتبه بعد از آن نوشته شود
 * اللهم لين قلب فلان ابن فلان * یعنی نام مطلوب و پدرش
 و اجعل عند الرافعة والرحمة والاحسان والعطف والقبول فان تولوا
 فقل جسيبي الله لا اله الا هو عليه توكلت و سوبر العرش العظيم و
 اذ قال ابراهيم رب ارنى كيف تقضى الموتى قال اولم تؤمن قال
 بلى ولكن ليطهين قلبي قال فخذ اربعة من الطير فصورهن اليك ثم
 اجعل على كل جعل منهم جزء ثم ادعهن يا تينك و جيا و اعلم ان
 الله عزيز حكيم كل لك يا تى فلان * بجای فلان نام مطلوب
 نویسد * الى فلان * اینجا نام طالب * خاضعا ليدلا فكشفنا عنك
 غطاءك فبصرك اليوم حديد * آن را بر عفران و رصاص و قافل
 بنویسد و نوشته آن را بر سر هر کسیکه خواهد هفت مرتبه
 بگرداند بهترینج که میسر آید خواه در حالت بیداری یا در خواب
 و اگر مطلوب شخصی باشد که آنجا رسانی نه بود از و و برگرداند
 باین نهج که طالب یعنی گرداننده آن مطلوب را به بیند و مطلوب

طالب را نه بیند و در هر گردش یکبار تکبیر گوید پشش هفت مرتبه
 الله اکبر بعدد و رات بگوید و آن مکتوب را با خود دارد
 پس برینند تماشای عجیبی * عمل * از مولانا غلام نقشبند قدس سره
 منقول است برای دفع اعدای و یکبار بوقت معین سوره
 نکاشتم بسم الله بخواند * عمل * برای حب این آیت را
 بر خوشبوی یا برگ پان دم کرده بخوردن شخص مطلوب بدهند

* بسم الله الرحمن الرحيم ان الله لا يخفي عليه شيء في الارض
 ولا في السماء هو الذي يصوركم في الارحام كيف يشاء لا اله الا

هو العزيز الحكيم یا سم فلان علی حب فلان بن فلانة * یعنی
 اسم طالب بعد از آن نام مطلوب و مادرش بنویسد * عمل *
 طریق بدیع محراب برای حصول مطلوب بنویسد مطلوب
 را بطریق بسط یعنی حروف آن را جدا جدا بنویسد و اگر
 در آن نام انسان باشد پس نام مادر او نیز باید نوشت
 مثل فلان بن فلانة پس نام طالب و مادرش نیز بنویسند
 و همه حروف را یک سطر کنند باز آن را تفسیر صد رو مفر کنند
 بعد از آن این ورق پاره کنند اما طاق موافق عددی که ذکر آن
 می آید و آن این است که بگیرند اعداد حروف نام یعنی
 سطر اول بعد حرف مکرر و قسمت کنند آن را طاق هر قدر که
 میا

خواهند و بگیرند از اسمهای الهی آنکه اوایل آنها حرفی است که
 عدد آن را گرفته اند اما به ترتیب حروف و نیز بگیرند موکلات
 آن حروف و جمله را در عا سازند باین طریق * اجیبوا یا فلا ن
و یا فلا ن و این جا نام موکلات ذکر کنند * محببت فلا ن بن فلا نه
ل فلا ن بن فلا نه بحق یازاکی و یا ظا هر مثلا * و این چهار اسم
 الهی که گرفته اند ذکر کنند و بخوانند این عزیمت را هر شب بعد
 قسمت تا اینکه تمام شود هر عدد و بسازند قطعهای فرد را فقیهه
 و بسوزند هر یک از آن را هر شب تا که تمام شود لیکن در چراغ
 مس بنی قلمی و باند ازند در آن روغن گاو و غسل بتربیع یعنی
 سه حصه روغن باشد و یک حصه شبنم و از شب چهارشنبه
 این عمل شروع کنند بعد غسل و پوشیدن پارچه های پاک
 و صاف و مالیدن خوشبوی و صوم دارند و غسل در هر شب
 واجب است و حیوان جلالی و جمالی بگذارند در ایام عمل و
 وقتی که مطلوب شخصی باشد پس چراغ بسوی او باید نهاد
 و این عمل نردبانی است بسوی تسخیر اغنیاء و احضار ارواح
 اولیا و محبت و بغض و هلاک کردن دشمن و بسوی جمیع
 مطالب پس این را حفظ باید کرد و بخل مگر از اهل آن و قصد
 نکرد و شود باین عمل ضرر کسی مگر بحق اسماء الهی موافق حرفت این است

الله باسط توابع ثابت جلیل حمید خیر دلیل ذال
 رحمن زاکی شمع شکور صمد ضابط طیب ظاهر علم
 غفور فتاح قهار کریم لطیف معز ناصر و دودادی یا سر
 موکلات حروف این است اسرافیل جبرئیل
 عزرائیل میکائیل جلالکائیل حشمتکائیل
 در دایم ذوالعزیز امواتیل ذوالشرف فائیل
 همایم صابریا میم عطا کائیل طاسما عیل
 لوزائیل عواماعیل غلوطاعیل فسر حاکیل
 حوزائیل لوطاعیل مریایم نوحائیل و افطامیل
 دوریائیل سراجکائیل * قاید *

و طریق تفسیر این است که در سطر اول تفسیر حروف مکسر بنویسند و
 در سطر ثانی ابتدا با آخر سطر اول نمایند و جنب او اول سطر اول
 و جنب او آنچه متصل آخر بود باز جنب او آنچه متصل اول سطر
 اول بود باز جنب او ردیف ردیف آخر باز ردیف ردیف
 اول و قس علی ذلک تا منتهی شوند بطور بطری که عین
 اول باشد پس تمام شد امر برابر است که در سطر اول یک
 اسم باشد یا دو یا سه یا زیاده و این است معمول در جفر
 و جافیه و علمای تفسیر بهین طور عمل دارند اما تفسیر را نوعی

دیگر هم هست که قد ما بان عمل کرده اند در سطر اول اسبم
مکسر نویسنده در سطر ثانی اول سطر اول و در جنب او
آخر سطر اول پس مایلی اول پس مایلی آخر پس ردیف
مایلی اول پس ردیف مایلی آخر و همچنین تا سطر تمام
شود باز سطر سیوم شمرده و نند ادا کل سطر دوم در اول
این بنویسند باز آخر سطر دوم بکنند تا اینکه سطر اول بلا تشاد
حاصل آید و برای تمثیل هر دو قاعده این مثال نوشته می شود

مثال اول	م ج م د
م ج م د	م ج م د
م ج م د	م ج م د
م ج م د	م ج م د
م ج م د	م ج م د

* عمیل * در خاندان حضرت شاه کاظم قلندر قدس سره که از
خانهای حضرت شاه باسط قلندر قدس سره اند و عمل
ماثور اند که ورد آن موجب منافع کثیره دینی و دنیوی است
و برای دفع اعدا و ضرر سحر و حفاظت از جمیع مکاره دینی
و دنیوی مجرب آن خاندان است و می گویند که یکی از آن که در الفاظ فارسی
است شمشیر است و دیگر که عربی است سپر است و برای
هر امر نوضع دیگر ورد آن است و زکوة آن مغین است

جناب حضرت شاه تراب علی صاحب مد ظله العالی خلع
 و خلیفه و صاحب سجاده حضرت شاه کاظم صاحب قدس سره
 باین هیچ میرزا اجازت در درود داده اند و همیشه تاکید اکید
 جهت مواظبت بران ارشاد میفرمایند یکی ازان که آنرا سپهر
 میفرمایند و برای محافظت از اعدا و دفع سحر و غیره ثور و
 آن یازده یازده بار بعد نماز فجر و نماز مغرب یا بست
 و یکبار بعد نماز مغرب مامور فرموده اند این است .

علیقا ملیقا خالفا مخلوقا کافیا شایفا بر تضي من تضي بحق یا بدوح
 و نزل من القرآن ما هو شفاه و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین
 الا خسارا بحق ا ساقا سالا مالوها * دیگر که آنرا شمشیر
 می فرمایند و برای خزلان اعدا د هلاکت آنها مجرب است
 این است بسم الله خیر الاستها انبیاء اولیاء اولاد را
 عباد ابدال را اولاد را سالکان را ناسکان را محبوبان
 را مغلوبان را مجذوبان را مجذوبان سالکان مجذوب را
 اصحاب تمکین را ارباب تلوین را اهل سکر را اهل صحو
 را شستگان کنج هلاکت را رونندگان راه ماست را قلندران
 سر مست را صوفیان زبردست را سلسله طبعه حیدریان را
 ظاهرا و باهیین را شایان عرب را سرداران عجم را بنده نگران

زنگیان را امیران فراسان را سلطان هند را اخشای هند را
 سراندازن غزنوی را ظریفان تبت و چین را چاکسواران
 بدخشان را عاشقان غور را مشتاقان ماوراءالنهر را
 واصلان بروجر که در حیات ظاهری و باطنی اند بهرگاه خدا شفیع
 می آید بر ای برآمدن حاجات و فهمات دینی و دنیوی هر که
 در آید بر آید هر که در افتد بر افتد هر که دگر کند بکند خود چون تکبیر
 عاشقان بر آید بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر

الله اکبر والله الحمد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بحق
 لا اله الا الله محمد رسول الله این روز هر روز سه بار بعد نماز فجر و سه بار
 بعد نماز مغرب بخواند * عمل * هم بامر و اجازت جناب حضرت
 شاه تراب علی صاحب مد ظله العالی برای حفاظت از و با هفت
 بار هر روز بعد نماز فجر بخواند * اللهم یا ولی الولا یا سامع
 الدعاء یا کاشف الضر و البلاء یا صریحی القهر و المرض و الوباء
 یا اطاعون و القضا و السقم و العجاء بحق محمد بن المصطفی و علی
 المرتضی و فاطمة الزهرا و حسن المجتبی و حسین شهید
 دشت کربلا * یا رب یا رب یا رب

این قدر از اعمال و ادعیه که مرقوم شد بر وایت احادیث
 و کتب مشایخ اهل سنت بود و اما بر طریق امامیه هم ادعیه

و اعمال کثیره منقول و ماثور از ائمه اثنا عشر علیهم السلام
از حد و افر است و کتب و رسایل کثیره در این باب تألیف
شده اند و بهترین ادعیه نزد آنها دعای صحیفه کامه است
که منسوب است به علی بن حسین سلام الله علیهما که آن را
بعد از کلام الهی افضل کتب و صحایف دانند و درین رساله
بنظر اختصار صرف چند ادعیه که در هر ماه بخدا وارد شده
بابت بعضی از ماههای متبرکه منقول می شود و ماخذ تمام آن
کتاب زاد المعاد ما باقر سبحانی است * ادعیه ماه رجب * منقول
است که حضرت امام زین العابدین در روز اول ماه رجب
این دعا خواند و علماء ذکر کرده اند که هر روز سنت است
خواندن آن * یا من یملک حوائج السائلین و یعلم ضمیر الصامتین
لکل مسئله مفک سمع حاضر و جواب عتید اللهم و مواعیدک الصادقة
و ایا دیک الغاضلة و رحمتهک الواسعة فاسئلک ان تصلي علی محمد
و آل محمد و ان تقضي حوائجی للک نیا و الاخرة انک علی کل شی
قدیر * و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه
السلام در هر روز از ماه رجب این دعا را می خواند *
خاب الوافذون علی غیرک و خسر المعترضون الاک و ضاع الملمون
الا بک و اجذب المنتجعون الا من انتجع فضلك یا بک مقشوح

للراغبين وخيركم ميثا ول للطلابين و فضلك مباح المساكين
 ونيلك مناج للا ملين ورزقك مبسوط لمن عصاك وحلمك معترض
 لمن ناداك عادتك الاحسان الى المساكين وسبيلكم الا بقاء
 الى المعتمد ين اللهم قاهلني هدي المهتدين وارزقني اجتهاد
 المجتهدين ولا تجعلني من الغافلين المعتمد ين واغفر لي يوم الدين
 و هزار مرتبه سوره * قل هو الله احد * در تمام ماه خواه در يك روز
 خواه در تمام ماه هزار مرتبه تمام كند ثواب بسيار دارد و اگر
 هزار مرتبه * لا اله الا الله * بگويد صد هزار حسنه براي او نوشته
 شود و حق تعالي در بهشت شهرى از براى او بنا كند و در هر
 شب از شبهاى اين ماه هزار مرتبه * لا اله الا الله * و صد
 مرتبه اين استغفار وارد شده است * استغفر الله الذي
 لا اله الا هو وحده لا شريك له و اتوب اليه * از امير المؤمنين
 عليه السلام منقول است كه حضرت رسول صلى الله عليه و سلم
 فرمود كه هر كه در هر شب و هر روز ماه رجب و شعبان و رمضان
 سه مرتبه * الحمد و اية الكرسى و قل يا ايها الكافرون و قل هو الله
 احد و قل اموذ برب الفلق و قل اموذ برب الناس بخواند
 و سه مرتبه بگويد * سبحان الله الحمد لله و لا اله الا الله
 والله اكبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم * و سه مرتبه بگويد

* اللهم صل على محمد وآل محمد * و شص مرتبه * اللهم اغفر
 للمؤمنين والمؤمنات * و چهار صد مرتبه بگوید * استغفر الله واتوب اليه
 گناهانش را خداي تعالی بيا مرزداگر چه بعد و قطره های باران
 و برگ درختان و کف دریا باشد و در روز عید حق تعالی او را اندک
 کند که بر استی تو دوست منی و بر حرفی ترا شفاعتی میدهم
 در حق برادران و خواهران مومن تو و حضرت رسول فرمود که
 اگر در عمری یکبار این عمل را بعمل آورد حق تعالی بر حرفی هفتاد
 هزار حسنه باو عطا کند که هر حسنه از جمیع کوه های دنیا سنگین تر
 باشد و هفت صد حاجت او را در وقت مردن و هفت صد حاجت
 او را در قبر و همین قدر وقت بیرون آمدن از قبر و مثل آن
 وقت پرواز کردن نامه های اعمال و نزد سنجیدن اعمال در
 میزان و نزد جراط بر آورد او را در سنایه عرش خود جادهد و
 حساب کند او را حساب آسان و هفتاد هزار ملک او را
 مایعت کنند تا داخل بهشت شود باو عطا کنند آنچه هیچ چشمی
 ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده باشد * ادعیه او را ده ماه
 شعبان * درین ماه فضیلت استغفار و ردد بسیار است
 و منقول است که اگر درین ماه هفتاد بار * استغفر الله واسئله التوبه *
 گوید چنانست که در ماههای دیگر هفتاد هزار مرتبه گفته باشد

و منقول است هر که در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید

* استغفر الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم الحي القيوم واتوب اليه *

حق تعالی روح او را در افق مبین جاده و آن فضای وسیع است

و پیش عرش و در آن فضا نهاده است و قد جهاد کناره آن

بعد ستاره های آسمان نهاده است و در بعضی روایات

* استغفر الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم * است از حضرت

امام محمد باقر علیه السلام منقول است که شب نیمه شعبان

بهترین شبهاست بعد از شب قدر پس سعی کنید در

عبادت این شب که خدایتعالی بذات مقدس خود سوگند یاد

کرده است که تنایلی را از درگاه خود رد نکند مگر اینکه معصیتی از خدا

طلب نماید و این شب را خدا برای ما اهل بیت قرار داده است

بازای شب قدر که برای پیغمبر ما قرار داده است پس اهتمام

نمایید در این شب در دعا و ثنا کردن بر خدا بدو سئویم هر که در این شب

صد مرتبه * سبحان الله * و صد مرتبه * الحمد لله * و صد مرتبه * الله اكبر *

و صد مرتبه * لا اله الا الله * بگوید حق تعالی گناهان گذشته او را

بیمارد و حاجتهای دنیا و آخرت او را بر آورد خواه طلب نماید

یا نه نماید * و از جمله * اعلموا لیکن در نیمه شعبان منقول است

اینست که چهار رکعت نماز هر دو رکعت بیک یک سلام بگذارد

در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه * قل هو الله * بخواند و بعد از نماز
این دعا بخواند * اللهم اني اليك فقير ومن عندك خائف وبك
مستجير رب لا تبذل اسمي ولا تغير جسمي رب لا تجعل بلائي رب
لا تشمت بي اعدائي اعوذ بعفوك من عندك واعوذ برضاك من
سخطك واعوذ بك منك جل ثناؤه انت كما اثبتت علي نفسك و فوق
ما يقول القائلون فيك * اعمال وادعیه ماه رمضان * سنت
است که در روز اول این ماه غسل کند در آب جاری و سی کف آب
بر سر ریزد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که هر که در اول روز چنین بکند از جمیع درد و بیماریها در تمام
سال ایمن باشد و ایضا از آنحضرت منقول است که هر که در
روز اول این ماه کف از گلاب بر روی خوار و پریشانی
نجات یابد و اگر هر روز بکند و در آن روز بلا ایمن گردد و هر که
یک کف از گلاب در روز اول ماه بر سر ریزد در آن سال از
مرض سر سالم ایمن گردد و بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی
علیه السلام منقول است که هر که در اول هر ماه دو رکعت
نماز بگذارد در رکعت اول بعد از حمد سی بار * قل هو الله احد *
و در دوم سی مرتبه * انا انزلناه * و بعد از نماز بقدر میسر
تصدق بکند سلامتی آن ماه را خریده است و بسند معتبر از حضرت

صادق علیه السلام منقول است که هر که نزد داخل شدن ماه
 رمضان در روز اول یا شب اول دو رکعت نماز بکند
 دو رکعت اول بعد از حمد سوره * اذ افتحننا * و دو رکعت دوم
 هر سوره که خواهد بخواند حق تعالی جمیع بدیهه را در آن سال از او
 دور کند و در حفظه ابا شد تا شال آینده منقول است که بعد از
 هر نماز در ماه مبارک این دعا بخواند * یا علی یا عظیم یا غفور
 یا رحیم انت رب العظیم الذی یبس کمثلہ شی و هو السميع
 البصیر و هن اشهر عظمته و کرمته و شرفته و فضلته علی الشهور
 هو الشهر الذی فرضت صیامہ علی و هو شهر رمضان الذی
 انزلت فیہ القرآن ہدی للناس و بینات من الہدی والفرقان
 و جعلت فیہ ایلة القدرو جعلتہا خیرا من الف شهر فیا ذالمن
 ولا یمن علیک من علی بفکاک و قبیتی من النار فیمن تمن علیہ
 و ادخلنی الجنة بوحمک یا ارحم الراحمین * از حضرت امام
 موسی کاظم علیه السلام منقول است کہ در وقت افطار بگوید *
 اللهم لک صمت و علی رزقک اقطرو علیک توکلک * تا خدا عطا کند
 بتو ثواب هر کسیرا کہ درین روز روزه داشته است

* مطلب چهارم از مقصد سوم *

در عبادت صوم بدانکہ صوم عبارت است از بازداشتن

خود از خوردن و آشامیدن و جماع کردن از شروع صبح صادق تا غروب آفتاب و آن فرض است و سنت فرض آن بر هر مسلم عاقل و بالغ یک ماه است در تمام سال که رمضان مبارک باشد و سبب وجوب صوم رمضان رویت هلال رمضان است یا گزشتن سی روز از شعبان و رویت هلال ثابت می شود بگو اهی یک شخص عادل بنده است به اهل سنت و جماعت و نزد ابی حنیفه اگر آن عادل زن یا بنده هم باشد هلال ثابت می شود و اما هلال شوال بنده است بگو اهی دو عادل ثابت می شود اگر چه در آسمان هیچ ابر و غبار نباشد و نزد ابی حنیفه در وقت صاف بودن مطلع جز بگو اهی جمع کثیر که گفته آنها ظم یقینی حاصل آید هلال شوال ثابت نگردد و بروایتی از احمد حنبل اگر بت و نه روز از شعبان بگذرد و شب سی ام ابر و غبار باشد صوم آن روز واجب شود و از رمضان محسوب گردد و این مذهب بعضی از صحابه کبار است اما بذهب باقی ائمه خلاف آن است لکن بذهب ابی حنیفه اگر نیت کند که اگر آن روز از رمضان است روز فرض گیرم و الا تطوع در مضانیت آن روز ظاهر شود از رمضان محسوب افتد بخلاف مذهب شافعی و مالک علامه شیرازی در درة التاج گفته که هر تاریخ

کسی ام شبان یوم الشک نیست گو ابرو غبار
 بر آسمان باشد بلکه یوم الشک آن را گویند که شخصی
 برویت هلال گواهی دهد و آن شهادت منتفی شود مگر قاضی
 بسبب فسق او یا بوجهی آخر شهادت او را مقبول نکند و رد
 گرداند یا عوام ارجان انداخته باشند برویت هلال و نزد
 حاکم ثابت نشده باشد و روزه شک بنده بایمه شانه اگر
 موافق قضایانند را فقه مباح است والا به نیت تطوع مکروه باشد
 و صاحب در رة التاج می نویسد که بنده بایمی حنیفه روزه
 تطوع هم بیوم الشک مباح است مگر در دیگر کتب معتبره فقه
 این است که بخواص روزه یوم الشک بیه تطوع مباح است
 مثل قاضی و مفتی و غیره و عوام مکروه است و نزد امامیه نزد بعضی
 هلال رمضان بگواهی یک شخص عادل ثابت شود و نزد بعضی
 بشرطیکه شب بر آسمان ابرو غبار باشد و الا لا و عمل بر همین
 قول اخیر است و یوم الشک نزد امامیه آنست که احتمال
 رمضان و شبان بر دو علی السویه داشته باشد و روزه آن
 روز نزد آنها به نیت و وجوب حرام است و به نیت تطوع جایز
 است و در روزه دو چیز فرض است یکی نیت و بنده بایمی حنیفه
 بمطلق نیت صوم بی قید رمضان یا غیر آن و بدون اینکه نیت در

جزوی از شب واقع شود کافی باشد پس اگر پیش از زوال
نیت کند در روزه فرض و نفل جایز باشد ایلا در روزه قضا که
در آن البته نزد او شرط است که نیت روزه قبل از طلوع
آفتاب کند و بندهب شافعی و مالک و یقنول از احمد حنبل تعیین
در رمضان و غیره در نیت شرط است و هم ضرور است که نیت
در جزوی از شب واقع شود مگر نزد شافعی و احمد حنبل این امر
مخصوص بر روزه فرض است و در تطوع قبل از و ال هم نیت
درست است نزد شافعی و نزد احمد خواه قبل از و ال باشد یا بعد
زوال و بندهب مالک روزه تطوع هم هیچنین است که بعد از شب
نیت درست نباشد و بندهب امامیه اگر روزی معین باشد هیچجو
در رمضان یا روز معین نذر نیت صوم مطلق با قربت کافی باشد
بقولی و اگر نه تقدیه بدان لازم باشد چنانکه گوید * الصوم عن
الکفارة و غیره * و در روزه فریضه اگر عید اوقات شب نیت
نکند و صبح شود در روز درست نباشد و فریضه دوم در روزه
اساک است از اکل و شرب و مجامعت و هر چه در معنی
این است از برآمدن صبح صادق تا غروب آفتاب و اما
استنابید و اخراج منی بفعال خود عید در معنی مجامعت است
لاجرم همه اقسام آن مفطر صوم است غیر نظر و فکر و در آمدن

چیزی از ظاهر در باطن برادره سفیدی مفتوح از سر قصد و عمد
 با آنکه ذکر روزه باشد مثل حقنه کردن و چیزی در گوش و بینی چکانیدن
 که بجوف ذماغ رسد و از استخوان کله بگذرد در اکل
 و شرب داخل است و منفسد صوم است الا بمذموم شافعی
 که در گوش چیزی چکانیدن ازینها مبطل نیست و آهن بگلو فرو
 بردن و بقصد پیری دنان قی کردن و بزبان آب دهن را بیرون
 آوردن تا سرد شود باز بگلو فرو بردن و بمذموم شافعی و احمد
 بالغم غلیظ از حلق تا بیرون دنان آوردن و باز بگلو فرو بردن
 روزه را باطل کند و بمذموم احمد حجامت کردن و سرمه کردن
 بشرط اینکه اثرش بخلق رود نیز مبطل صوم است و نزد دیگران
 خلاف آنست و در راه گذر بول چیزی چکانیدن که بمشانه رسد
 روزه را باطل کند و اگر استعمال منقعات کند بگمان اینکه
 شب باقیست یا آفتاب فرو رفته است و خلاف آن بظهور رسد
 روزه باطل شود مگر سوائی قضای آن روزه چیزی دیگر لازم
 نیاید مگر بمذموم احمد درین مورد و صورت افطار بجماع موجب
 قضا و کفاره هر دو است و از حجامت و خوردن و آشامیدن بشو
 روزه باطل نشود و اگر صبح بر آید و آدمی جنب باشد روزه را
 زیان ندارد و همچنین غیبت کردن و بوسه دادن بی انزال

ضرری بصوم نرساند مگر عمد ا تاخیر کردن جنب را در غسل
و غیبت کردن و بوسه دادن مکرره باشد و همچنین استعمال افعال
لغو و ملامتی و ملامت و تفسیع وقت بمطالعہ کتب غیر دینیہ کراهت
دارد و وقت مضطرغه بخطا آب بخلق فرو رفتن نزد ابیحنیفه
و مالک روزه را میشت کنند و نزد شافعی و بروایتی از احمد نمی
شکنند اگر بمالغنه نکرده باشد و اگر قی غلبه کند و هیچ از روزه باز
بخلق فرو نرود مبطل صوم نیست * فصل * و اما موجبات و لوازم
افساد صوم یعنی احکام مترتبہ بر آن چهار چیز است موجب
اول و لازم شکن روزه رمضان بی هیچ عذری کفاره است
و معنی افساد این است کہ نیت صوم کرده بشکنند و اگر کسی
از سر نیت نکرد فقط قضا لازم است کفاره بر و لازم نیست
و آن بذهب شافعی و احمد مخصوص است بافساد بمجماعت
در پس و پیش حرام باشد یا حلال و یا فساد از دیگر چیزها
کفاره نیست و کفاره باجماع بافساد روزه رمضان مخصوص
است نہ بر روزه های دیگر مثل نذر و قضا و غیره و بذهب
ابیحنیفه مجامعت و خوردن و آشامیدن و دوا خوردن عمد ابایاد
روزه موجب کفاره است لکن بذهب ایشان و نیز بذهب
مالک و یک روایت از احمد جماع ہیبره موجب کفاره نیست

و بندهب شافعی موجب است و بندهب مالک بمجامع عمید و خطا در
لزوم کفاره یکسان است و بندهب غیر ایشان بسیار
موجب کفاره نیست و عمید موجب است و کفاره بر مرد و زن یکسان
واجب است بندهب ابیحنیفه و مالک و یک روایت از احمد
و شافعی را در این باب سه قول است یکی لزوم بر زن و یکی
عدم لزوم بر او و یکی اینکه لازم است لاکن کفاره زن
هم مرد داد کند و اگر بعد لزوم کفاره بیمار یا دیوانه یا مسافر
گشت یا زن حایض یا نفسا شد بندهب ابیحنیفه کفاره ساقط
گردد و بندهب مالک و احمد ساقط نگردد و شافعی بیک قول موافق
ابیحنیفه است در حیض و نفاس و جنون و در المرض و السفر
و در یک قول در همه موافق او است و بیک قول در همه
مخالف او و کفاره روزه از او کردن بندهب است و اگر نتواند
و ماه پیاد رپی روزه داشتن یعنی اگر بیک روز با قضا فصل
واقع شود باز از سر نو دو ماه باید گرفت و اگر این هم
تواند شصت سکین را طعام دادن بندهب ابیحنیفه و شافعی
بهین ترتیب و بندهب مالک و احمد و جوب هر یکی بخیار است
یعنی هر چه خواهد یکی از این سه بجاء آورد و نزد شافعی در کفاره
روزه و اظهار اسلام بندهب شرط نیست و سالم از عیب

اگر کافر باشد روا بود و در عجز از عتق و صیام و اطعام بقولی
از شافعی و روایتی از احمد کفاره ساقط است و نزد ابیحنیفه
ساقط نیست و اگر دو بار موجب کفاره واقع شد قبل
از ادای یکی هر دو متداخل شوند و همگی یک کفاره واجب الادا
شود و بندگان ابیحنیفه و قوای از احمد بخلاف مذهب شافعی
و مالک و مقدر کفاره بندگان ابیحنیفه اطعام نیم صاع از
گندم است یا صاعی از جو و خرما هم چو صدقه فطره بندگان شافعی
مدی که ربع صاع باشد از هر یکی برابر و بندگان احمد مدی از
گندم و نیم صاع از جو و خرما و سیرخورانیدن هر مسکین صبح
و شام دو وقت از نان گندم تنها و نان جوین با نان خورش
و بندگان غیر احمد کافی باشد و بیک روایت از احمد اگر طعام
هر مسکین چهار اده اکند و تملیک وی سازد جایز باشد و الا فلا
و بندگان ابیحنیفه و مالک و احمد بر هر که کفاره واجب است
قضای نیز واجب است الا بیک قول از شافعی که قضا با کفاره
جمع نمیشود و لازم دوم روزه را قضای آن روز است
و آن بندگان شافعی و احمد مخصوص بروزهای واجب است
و بندگان مالک و ابیحنیفه مخصوص نیست چه اگر کسی در
روزه یا نماز نفل شروع کند اتمام او بر او واجب گردد و اگر

بشکند قضا لازم آید و نزد شافعی و احمد شرع موجب اتمام
 نیست در جمله عبادات و بشکستن آن قضا لازم نیاید و عند
 و یاد روز و شرط بطلان روز و وجوب قضا است
 تا اگر کسی بهر روز و بشکند روز باطل نشود
 الا بعد هب مالک و افطار بی عذر و بعد از وجوب
 قضا یکمان است تا بر مسافر و حایض و نفسا و مرتد قضا با فطار
 واجب است و بر کافر و دیوانه و کودک نابالغ واجب نیست
 از جهت فوت شدن شرط وجوب مگر بر مذ هب مالک که
 بر کافر اصلی قضای رونوی که در وی مسلمان شده لازم
 است و قضای رمضان پیاپی و متفرق هر دو با اتفاق درست
 است و اما موجب و لازم سیوم افساد روز را اسماک
 بقیه روز است که در آن روز و روز باطل شد مگر نزد شافعی و
 مالک اگر بعضیان یا تقصیر صایم باطل شد و نزد ابی حنیفه و
 یک روایت از احمد بزوال عذر یکم موجب فساد روز
 بود هم اسماک لازم است مثلاً در بعضی از روز رمضان
 حایض یا نفسا پاک شود یا سفر مسافر ختم شود یا کودک
 با حتماً بالغ گردد یا کافر مسلمان گردد و نزد ابی حنیفه و یک روایت
 از احمد اسماک بقیه یوم در همه صورت لازم است و مذ هب

شافعی و مالک لازم نیست و اما موجب چهارم افطار
روزه را فدیة است و آن بندگان ابی حنیفه به پیروی که قدرت
بر صوم ندارد مخصوص است چه او را روا است که افطار
کند و عوض هر روزه سکینی را بقدر کفارة صوم اطعام کند و
شافعی و احمد هم درین صورت با او موافق اند و نزد مالک برادر چیزی
واجب نیست و نیز بندگان شافعی و احمد اگر زن حامله یا
مرضعه را بصوم خوف تلف جنین یا رضیع باشد افطار روا است
و قضا و فدیة بقدر کفارة یسین بر آن واجب است و نزد ابی حنیفه
فقط قضا واجب است نه فدیة و مالک بر وایتی با ابی حنیفه
موافق است و بر وایتی فقط در مرضه یا شافعی و احمد موافق
است نه در حامله و اما اشیا نیکه مبیح افطار اند یکی سفره را از است
و با اتفاق ائمه ثلثه هر چند افطار مسافر را مباح است مگر صوم قاضی
است و بندگان احمد افطار قاضی را است و بر وایتی از عمر و ابی هریره
رضی الله عنهما اگر مسافر روزه دارد عادی روزه برود واجب
است و مبیح دوم برای افطار بیماری است که بر روزه داشتن
خوف زیادت بیماری یا در از کشیدن آن باشد و بندگان
اما میه با کل و شرب معتاد و غیر آن و جماع مطلقا قضا و کفارة
لازم شود و اگر کسی جنب شود و عجمه اغسل نکند تا صبح بر آید

یا بعد از جنابت بی نیت غسل بخسپید ماروز نیز قضا و کفاره
 بر و واجب شود و همچنین در صورت خفگی جنب بعد از آنکه
 دوبار به نیت غسل بیدار شده باشد تا صبح و بر شنیدن غبار
 باختر در حلق و استنای قضا و کفاره واجب باشد و کفاره رمضان
 بمذهب ایشان همان است که بمذهب اهل سنت است و بر مرد و زن
 هر دو لازم است و مسافر و مریض را افطار نمودن واجب است نزد
 ایشان و اگر روزه دارند درست نباشد * فصل * در
 سنت های صوم یکی اذان تعجیل افطار است بعد از تحقق
 غروب آفتاب باب یاخر ما پیش از شروع در نماز مغرب
 * دیگر * سحور خوردن به نیت زیادتی قوت بر عبادت و ذکر
 و تلاوت قرآن نه به نیت افزایش قوت بنا بر اشتغال
 بفضول و مالا یعنی * بیکر * تاخیر سحور بر کسی که او را وثوق و
 اعتماد باشد بر معرفت صبح و مقرر کرده اند که آن وقت جزو
 اخیر از حصه ششم تمام شب است که از غروب آفتاب تا
 طلوع آن معتبر است و چون انحصار همچو تمام شب باختلاف
 از سنه و آفاق مختلف می باشد لهذا درین مقام خدولی در صفحه
 بعد آگاهی باین تعیین انحصار بموجب آفاق اکثر مالدهند و ستان مرقوم می شود
 و کثرت تلاوت قرآن زاید از آنکه در غیر رمضان وارد

آن معتاد باشد * دیگر * اعتکاف خصوصاً در عشره آخر جماعت
 طلب لیلہ القدر و آن بخریب شافعی درنگ کردن به مسجد
 باشد به نیت اعتکاف اگر چه یک ساعت بود یا ترک جماع
 در آن وقت بدون اشتراط صوم مگر اینکه با صوم نیت کرده
 باشد و احمد در پیکر و ایت با و در عدم اشتراط صوم
 موافق است و اما بخریب ابی حنیفه و مالک اگر نیت اعتکاف
 کند صوم هم لازم باشد و اقل آن یک روز است و چون نیت
 اعتکاف کرد جز برای حاجت ضروری بیرون آمدن روا
 نباشد و چون حاجت گذارده شد بی درنگ رجوع بجای
 اعتکاف واجب شود و باید که معتکف در مسجد جماعت باشد
 و روز جمعه به نماز جمعه رفتن واجب باشد و یحجام در شش یا روز
 اعتکاف باطل گردد و بخروج همه تن بی عذر از بی نیز باطل شود
 و عیادت مریض و حضور جنازه عذر نیست و مجامعت و دواعی
 آن بر معتکف حرام است و معتکف را اولیتر آنست که در
 مسجد جز بعبادت و تلاوت و ذکر یا سخن نیک مشغول
 نباشد لکن اگر بیع و شرا کند یا سخن مالا یعنی کند یا
 عقد نکاح کند در مسجد اعتکاف باطل نشود * دیگر * از
 سنتهای صیام نگذاشتن زبان است از فحش و مالا یعنی

خصوصا از غیبت و نزد بعضی علما غیبت مبطل صوم است
 * دیگر * نگاهداشتن نفس و جمله قوا و اعضا از همه شهواتهای
 که عموما یا شرعانا مرضی است * دیگر * پیش از نماز صبح غسل
 جنابت کردن * دیگر * خاص بندهای شافعی ترک مسواک
 کردن بعد از زوال و ماثورا است که وقت افطار این دعا بخواند
 « اللهم لك صمت وبك آمنت وعليك توكلت وعلی رزقك افطرت *

و هم معمول مشایخ است که نیت صوم روز دوم هم وقت
 افطار کنند و بعد از دعا این قدر اضافه سازند * لصوم غدی من

رمضان نویت * * مطلب پنجم از مقصد سیوم *
 در زکوة باید دانست که شرایط و جوب زکوة بندهای
 ای حنیفه شش چیز است اول اسلام دوم حریت
 سیوم عقل چهارم بلوغ پنجم خالی بودن ذمه از قرض بمقتدا
 انصاب اعم از اینکه قرض حق الله باشد مثل ادای نذر
 واجب و غیره یا حق عباد پس بر کافر و بنده و دیوانه و کودک نابالغ
 و قرضه از بندهای او زکوة واجب نیست و بشرط ششم
 گذشتن یک سال تمام است بر اصل نصاب لکن نقصانی
 که در وسط سال واقع شود مانع وجوب زکوة نیست چون در
 اول و آخر نصاب کامل باشد زکوة واجب گردد و اما بقول

چه بد شافعی و مذهب مالک بشرط عقل و بلوغ و خالی بودن ذمه
 از وام معتبر نیست و بر دیوانه و نابالغ و قرضه از زکوة واجب
 است و قول قدیمش موافق مذهب ابی حنیفه است و احمد در
 اعتبار شرط خلوص ذمه از قرض با ابی حنیفه و قول قدیم شافعی
 موافق است و در عدم اعتبار شرط بلوغ و عقل با مالک
 و قول چه بد شافعی است و مذهب امامیه موافق با مذهب
 ابی حنیفه است الا حوالان حول بر تمام نصاب شرط است
 و نقصان بوسیله طحال موجب سقوط زکوة است نزد آنها
 و وجوب زکوة بر مال دیوانه و نابالغ نزد مجوزین آن بر اولیا یا اوصیای
 آنها است و مال جنین که در شکم باشد در وجوب زکوة نزد شافعی
 متردد فیه است و اما مالک نصاب کامل نزد او سبب فرضیت
 زکوة است نه شرط او * و اما از فرایض زکوة * یکی نیت است خواه
 وقت علیحده کردن مال جهت زکوة یا وقت تسلیم بزکوة
 گیرنده یا وکیل بادی زکوة یا عامل زکوة * دوم * خاص مذهب شافعی
 و مالک ادای زکوة از جنس نصاب است مگر در کم از است
 و پنج اشترک نزد ابی حنیفه زکوة از جنس نصاب دادنی فریضه
 نیست و احمد در غیر زر و نقره با شافعی و مالک است و در زر
 و نقره با ابی حنیفه که مال در زکوة زر و سیم دادن روا است

نزد او و نزد امامیه اخراج قیمت در جمله اشیا جایز است مگر ادا
 از عین فاضل تر است * سیوم * رسانیدن زکوة به مصرف
 یا با امام یا بمساعی که عامل است یا رسانیدن به نفس خود یا بذریعه وکیل
 خود یکی از این اصناف هشتگانه که در قرآن مذکور است بند هب
 ابی حنیفه و مالک و احمد و امامیه هب شافعی بر رسانیدن مجموع آن باین
 اصناف هشتگانه یا آنچه از آن در بلا ذکوة دهنده موجود باشند و
 حق هر صنفی بر اگردن و بر سر هر کس از هر صنف قسمت
 کردن لازم است اگر به نفس خود بمصرف رسانند و بند هب
 امامیه رسانیدن مجموع آن بصنفی بلکه یکی از این صنف روا
 باشد لکن سنت این است که به مجموع اصناف برسانند
 و اول آن اصناف فقرا اند که مالک هیچ چیز جز کسوت و نفقه
 نیم روز نباشند و قدرت بر کسب ندارند دوم مساکین که
 دارای اثاث بیت دلبدیات خانه مالک کم از نصاب باشند
 و بر کسب قادر باشند و لکن داخل ایشان کمتر از مخارج
 باشند و نزد بعضی علما فقر آنها اند که مالک هیچ چیز نباشند و
 قدرت بر کسب ندارند و سوال نکنند و مساکین آنها اند که بر در
 گدازند و سوال کنند سیوم عالمان اند که از جهت امام یا سلطان
 مامور باشند تا زکوة آنها و عشره و خراجها جمع کنند چهارم مولفته القلوب

از برای آنکه دلهای ایشان بر اسلام و احکام آن جمع شود
و نزد ابی حنیفه این صنف بعد از عهد محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم بکلی ماضی اند و نزد دیگران در بعضی بلاد موجود اند و بنده
امامیه سهم الا این صنف و سهم حامل در غیبت امام ماضی
است پنجم بنده گان مکاتب اند که از ادبی خود از مالکان خود بمال
معین معین کنایه باشند که چون در آن مدت آن مال ادا
کنند آزاد شوند و بنده باب امامیه بنده گان که در سختی باشند هم
داخل این صنف اند ششم قرض داران بغیر مصیبت و
کسانیکه بسبب دینی یا اتلاف مالی یا جانی ضمان یا غرامت
بنده ایشان غایب شده باشد * هفتم * غازیان و حاجیان و بنده
امامیه بنای پادشاهان و غنای سبب داخل این صنف است
* هشتم * غریبان که در غربت محتاج شده باشند اگر چه وطن
خود تو انگر باشند و اما کسانیکه زکوة بر آنها روانیت نبی هشتم
اند و بنده شافعی و مالک و یک روایت از احمد بر بنی مطلب
نیز روانیت و ابی حنیفه و احمد بیک روایت بر بنی مطلب جایز
دارد و باز ادکردگان نبی هشتم و فرزندان این حوالی یک
روایت از احمد نیز جایز نیست و نزد دیگران رواست
بنده باب امامیه اگر مرگی نبی هشتم است یا مال خمس کفایت

برای آن نیکند زکوة بر بنی هاشم جایز است و بر پدر و بچه چند آنکه
اعلی باشند و بر فرزند و فرزند فرزند چند آنکه زیر می آیند و بر زن خود
نیز زکوة روا نباشد و زن اگر بشود در ویش زکوة دهد نزد
ابی حنیفه و یک روایت از احمد روا است و بر کافرو ذمی و بنده گان
خود و سگاتب خود نیز روا نباشد و نزد اشاعی بر کسیکه طاقت
کسب بمقدار نفقه دارد زکوة بر او روانیست و نزد ابی حنیفه روا
است و بر تو انگر هم زکوة دادن روانیست و نزد ابی حنیفه تو انگری
که موجب وجوب زکوة است یعنی ملک نصاحب کامل همان
تو انگری مانع اخذ زکوة است و نزد ائمه ثلثه در هر دو تو انگری فرق
است پس نزد شافعی و مالک کمبیکه مقدار کفایت از نفقه و کسوت
بغیر مال زکوتی دارد یا قوت کسب دارد که کفایت او باشد و
جهت منع اخذ زکوت تو انگر است و بذهب احمد سه
روایت است یکی موافق مذهب شافعی و مالک است الا اگر
کسی مالک نصاب زکوتی نباشد و قوت کسب دارد لیکن نفقه
او را کفایت نیست گر فتن زکوة او را روا باشد
روایت دوم آنکه مالک پنجاه درم یا قیمت آن مانع اخذ زکوة
است روایت سیوم آنکه مالک چهل درم یا قیمت آن مانع
اخذ زکوة است و اگر بعد ادای زکوة معلوم شد که زکوة گیرنده

از ان جنس است که زکوة بر او واجبست نزد ائمه زکوة
 ادا شود و اندک و گرنش عاقل گردد الا اگر کافر یا بنده دیا سکت
 خودش باشد زکوة ادا نشود و نزد شافعی و احمد بیک قول اند
 هر دو صرف اگر توانگر بر آید زکوة ادا شود و در دیگر اصناف که زکوة
 بر آنها جایز نیست ادا نشود و زکوة واجب را مکروه است که از شهریکه
 در آنجا زکوة واجب شده است بشهر دیگر نقل نماید مگر بیک
 قول از شافعی واجب است دادن بدویشان آشهر که آنجا
 واجب شده است الا اینکه بعضی از اصناف هشتگانه بشهر
 دیگر باشند پس هر جا که آن صنف موجود باشد آنجا نقل کند
 * فصل * باید دانست که مالها اینکه بران زکوة واجب است چهار
 قسم است زر و سیم و عروض و انعام و آنچه از زمین بیرون آید
 اما زر و سیم اعم از آنکه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و از غیر
 مسکوک خواه علی و ظروف ساخته باشند یا پارهای آن باشد
 مسکوک یا غیر مسکوک باجماع زکوة واجب است اگر جمیع
 نصاب رسد و حالان حول بران گردد پس نصاب زر بست
 و دینار است که بست مثقال باشد و نصاب نقره دو صد درهم
 است که بر اول نصف دینار و بر دوم پنجم درهم زکوة واجب
 گردد که هر یکی حصه چهارم نصاب باشد و برزاید از ان اگر کمتر

از اجماع دارد و یازده و چهل درهم نقره است بندهست ابیحنیفه هیچ زکوة نیست و بندهست شافعی و مالک و احمد هر قدر کم که از نصاب افزون باشد به حساب چهل حصه زکوة بر آن هم واجب باشد و مذاهب امامیه موافق مذاهب ابی حنیفه است و در علمی مردان و هم زیورات زنان بندهست ابی حنیفه و یک روایت از احمد زکوة واجب است و بندهست شافعی و مالک و روایت دیگر از احمد آنچه از زیورات استمال آن مباح است بر آن زکوة واجب نیست و آنچه استمال آن حرام است بر آن زکوة واجب است و اگر هر یکی از زرد نقره فردی فردی بخمد نصاب نرسد و جمیع نمودن نصاب کامل شود بندهست ابی حنیفه و مالک و یک روایت از احمد هر دو را جمع خواهند ساخت و بر نصاب کامل زکوة واجب خواهد شد و نزد شافعی و یک روایت از احمد زکوة واجب نخواهد بود و جمع آن نزد ابی حنیفه بقیه خواهد شد نه با جزا مثلاً اگر صد درهم و هشت دینار است قیمت دینار نیز صد و درم گرفته زکوة خواهند داد و نزد صاحبین ابی حنیفه و مالک با جزا جمع خواهند ساخت مثلاً نصف نصاب نقره است و نصف نصاب زر پس یک نصاب کامل خواهند گرفت و سزاوار است که

در هر دو صورت احتیاطا آنچه زاید باشد از نصاب زیر یا نقره
 بانسوخو میل نمایند مثلاً به تحویل طرف نصاب زیر پنجم درهم زکوة
 باشد و به تحویل طرف نصاب نقره چهار درهم پنجم درهم را
 اعتبار نمایند و در قلو س اگر به نیت تجارت نباشد زکوة واجب
 نیست اما قسم دوم از آنکه بران زکوة است عروض اند و
 آن صادق است بر آنچه غیر ایشان است از جامها و حوانات و
 جواهر و ضیاع و عقدا و ^{بندکان} و غیر آن و درین جمله آشیایاگر به
 نیت تجارت است و افزونی مال از آن مقصود است بعد
 گذشتن یکسال کامل بران به حساب چهارم حصه زکوة بر همه
 آشیای واجب است اگر قیمتش به نصاب زیر و نقره رسد
 والا واجب نیست اگر چه قیمتش بعد هزار دینار رسد یا زاید
 از آن باجماع جمله مذکور است اهل سنت و جماعت و گذشتن
 محال تمام بر اصل مال معتبر است پس اگر بر اصل مال سال
 کامل گذشت و باخر سال نفع شد زکوة بر اصل و نفع هر دو
 واجب گردد و هم اگر کسی مالک نصاب است و بران محال
 کامل گذشت و در وسط محال بیه یا میراث یا تہیک اصل
 مال زاید شد پس نزدیک ای حنیفه همه را جمع کرده از مجموع
 ادای زکوة واجب باشند و زکوة بر اموال تجارت مشروط است

با اجتماع دو شرط یکی ملکیت بالفعل و دوم نیت تجارت در انحال پس اگر
 کسی نیت تجارت کرد در مالیکه بمیراث خواهد یافت بر آن زکوة نباشد
 نزد اکثر علماء و علی هذا القیاس اگر شخصی فقط مالک نصاب ماند
 در اکثر احوال و به آخر حال نیت تجارت کرد پس زکوة بر آن
 نیز واجب نباشد و نزد امامیه در اموال تجارت زکوة
 واجب نیست لکن سنت است و اما قسم سیوم از
 مال زکوٰتی انعام اند و نزد شافعی و مالک و احمد آن منحصراست
 در اشتر و گاو و گوسفند بشرط اینکه سوایم باشند یعنی بچرا
 گذاشته باشند که آبجای میچرند و در و سل می کنند و حلف از خانه
 ندهند لکن بجز مالک در اشتر و گاو که کار میکنند اگر چه بعلف
 بندند هم زکوة بر آن واجب باشد و اما نزد ابیحنیفه چنانکه در اشتر و گاو
 و گوسفند هائیه و غیر معلوفه و عوامل و نواضیع از اشتر و گاو زکوة واجب
 است همچنین بر اسپان خواه نر باشند یا ماده بروایتی و فقط
 بر ماده بروایتی اگر هائیه و غیر معلوفه اند هم زکوة واجب است
 لکن مزکی مخیر است در اینکه خواه یک دینار سر هر اسپ
 بدهد یا قیمت کرده چهارم حصه قیمت بدهد اما زکوة گوسفند
 پس در کم از چهل هیچ واجب نیست و در چهل یک
 گوسفند واجب است تا صد و بست و در یکصد و بست

و یک دو گو سفند تا دو صد و در دو صد و یک سه گو سفند
 تا چهار صد بعد از آن در هر صد یک گو سفند ماده یک ساله
 تمام واجب می شود یا از بزرگ ساله و پای در
 دوم نهاده با جماع و اما زکوة اشتر سائمه پس در کم از
 پنج چیزی واجب نیست و در پنج اشتر یک گو سفند و در
 ده اشتر دو گو سفند و در پانزده اشتر سه گو سفند و در بیست
 اشتر چهار گو سفند و در بیست و پنج اشتر بنت مخاض
 یعنی اشتر ماده یک ساله پای در دوم نهاده تا سی و پنج
 و در سی و شش تا چهل و پنج یک بنت لبون یعنی اشتر
 ماده دو ساله پای در سیوم نهاده و در چهل و شش تا
 شصت یک حقه یعنی اشتر ماده سه ساله پای در چهارم
 نهاده و در شصت و یک تا هفتاد و پنج یک جذعه یعنی اشتر
 ماده چهار ساله پای در پنجم نهاده و در هفتاد و شش تا نود
 و بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بیست و حقه تا اینجا بالا
 خلاص ما بین مجتهدین است و بعد از یکصد و بیست نزد ابی حنیفه
 در هر پنج که از آن زیاده شود تا یکصد و چهل یک گو سفند واجب
 شود و در یکصد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه و در یکصد و پنجاه
 سه حقه بعد از آن در هر پنج که از آن زاید شود یک گو سفند

واجب شود تا یکصد و هفتاد و در یکصد و هفتاد و پنج سه حقه و یک
بنت مخاض تا یکصد و هشتاد و پنج و در یکصد و هشتاد و شش سه حقه
و یک بنت لبون تا یکصد و نود و پنج و در یکصد و نود و شش
نود و صد چهار حقه واجب شود پس در دو صد مزکی مختار است
خواه چهار حقه که سر هر پنجاه یک حقه باشد یا پنج بنت لبون
که سر هر چهل یکی از آن باشد بدهد و بعد از دو صد باز حساب
از سر گیرند یعنی در پنج یک گو سفند و در ده دو گو سفند
تا آنکه در چهار صد هشت حقه یا ده بنت لبون واجب شود و بکذا
و نیز دیشافعی و مالک و احمد چون از یکصد و بست یکی هم زاید شود
سه بنت لبون واجب شود تا یکصد و سی بعد از آن سر هر پنجاه
یک حقه و سر هر چهل یک بنت لبون واجب شود و نیز حسب
اما سی چون از یکصد و بست متجاوز شود سر هر پنجاه یک حقه
و سر هر چهل یک بنت لبون واجب باشد و اما زکوة گاو
پس در کمتر از سی هیچ واجب نیست و چون بسی رسد گادی
یک ساله پای در دو م نهاده نه باشد یا ماده واجب شود و چون
چهل رسد یک گاو دو ساله پای در سیوم نهاده و چون
بشت رسد دو گاو دو ساله پای در سیوم نهاده واجب گردد
و چون از شصت متجاوز شود واجب متخیر گردد و در هر سی

یک گاو یک ساله پای در دوم نهاده و در هر چهل یک گاو و دوازده
 پای در سوم نهاده و اجنب شود و ای کما بلا خلاف بین المجتهدین
 و اما قنبر چهارم از مال زکوتی زروع و اثمار اند یعنی هر چه از
 زمین بیرون آید از قلیل و کثیر تا خیار و خرزهره و گرز و شلغم و انجیر
 و غیره که از آن نموزمین مقصود باشد بران نزد ابیحنیفه و احمد یک
 عشر واجب است اگر آن را به باران و رودخانه و مثل آن پرورش
 کنند و اگر به دلاب و غیر آن آب دهند پس نصف عشر
 واجب شود بخلاف هیزم و گیاه و کاه و نی و مانند آن که بران
 عشر واجب نیست چرا که زمین بسبب آن خراب و تباه می شود
 و نمونی یابد و نیست کرد در وجوب عشر داخل است بی اعتبار
 نصاب یا خشک شدن یا باقی ماندن از قوت خافا للشافعی
 و الهالک مگر در غسل که نزد ابی حنیفه بران عشر بی اعتبار
 نصاب است و بمذهب ابی یوسف و محمد و احمد حنبل با اعتبار
 نصاب و نصاب غسل بمذهب صاحبین شصت صاع
 است که هشت صد سن شرعی باشد هر منی دو صد و شصت درم
 و نصاب آن نزد احمد حنبل ده فرق است هر فرقی شانزده رطل عراقی
 که هشت من شرعی باشد و بمذهب دیگران در کمتر از پنج و سن
 که شصت صاع است از حیوب و غیره که قوت را شاید چون

گندم و جو و امثال ایشان و بعد خشک و پاک کردن باقی
ماند یا سیوهای که خشک کرده شود مثل خرما و مویز بران هیچ
واجب نیست و چون همین اشیاء به نصاب برسد که شصت
صاع است اگر آب از باران یا رودخانه و چشمه می خورد عشر
بران واجب است و اگر بدو لابل و غیره آب می خورد
نصف عشر و این جمله حبوب چون گندم و جو و برنج و جاورس
و ارزن و باقلا و عدس و ماش و نخود و لوبیا در وجوب عشر
داخل اند بلا خلاف و خلاف در تقدیر نصاب است چنانکه
گذشت و بیک روایت از احمد وجوب زکوة در ابا زیر
چون کمون و زیره و کشنیز و بزرگتان و تخم حیارین و تخمهای تره
چون تخم رشاد و تخم ترب و قرطم و هر سیوهای خشک کرده چون
مشمش و بادام و پسته و فندق و زیتون و زعفران محمول بر
رسیدن آنها به نصاب است و بندهب امامیه جز در گندم
و جو و خرما و مویز زکوة واجب نیست و در این اشیاء هم بشرط
رسیدن آن به نصاب است و نصاب نزد آنها پنج و سق
است هر و سقی شصت صاع و هر صاعی چهارده و هر مدی
دو رطل و ربع آن بر رطل عراقی که مجموع آن دو هزار و هفتصد
رطل عراقی باشد و در غیر گندم و جو و خرما و مویز از غلات و حبوب

و نیز در اموال تجارت بندهای ایشان زکوة سنت
 است نه واجب * ذیل * در بیان خمس که مخصوص بندهای
 امامیه است بدانکه در هفت چیز نزد آن بندهای واجب است
 یکی غنائم دارالحراب اگر چه قلیل باشند دوم معادن و
 یا قوت و زبرجد و قیر و سرمه و نفت و کبریت همه در معادن
 داخل اند سیوم گنج چهارم آنچه از دریای بیرون آید مثل لالی
 و در در پنجم ارباب تجارت و ضیاعات و زراعات ششم زمینهای
 که ذمی آن را از مسلمانی بخر و هفتم مال طالح که مستخرج شود
 بحرام پس یک نهم از خمس حق امام است و نهم دیگر به یتامی و
 مساکین و انبای سییل مخصوص از اولاد ابی طالب و عباس و حارث
 دهند بشرط ایمان آنها *

* مطلب ششم از مقصد سیوم *

در حج بیت الله و زیارت عتبات عالیات و در آن چهار فصل
 است * فصل اول * در فرایض و ارکان حج و انواع و شرایط
 آن بدانکه حج از اعظام ارکان مسلمانی است و در عمر یکبار
 فرض است و بترک آن وعید آمده که در حدیث شریف
 وارد است که هر که مالک این قدر را در احوال باشد که او را
 به بیت الله الحرام برساند و حج نگیرد پس مانعی نیست

که او یهود یا نصرانی بمیرد و وقت آن در سال همگی یکبار است و اما
 عمره بندگان واجب و احسن همیشه حج فریضه است و وقت آن
 سبعین نیست همیشه ادا می تواند کرد و بندگان بی حنیفه و
 مالک عمره سنت موكده است و سبب حج همگی یکی است
 که خانه کعبه است و اما در شرایط و فرایض و واجبات
 و سنن و آداب و مخطورات بسیار است و شرایط حج
 سه گونه است یکی شرایط وجوب دوم شرایط وقوع
 از فرض سیوم شرایط صحت آن و شرایط وجوب آن
 پنج چیز است اول اسلام دوم حریت سیوم بلوغ چهارم عقل
 پنجم استطاعت و استطاعت دو قسم است یکی استطاعت
 مباشرت دوم استطاعت نیابت اما استطاعت مباشرت
 سه چیز عاقله دارد یکی بنفس و آن صحت بدن است و بندگان
 بی حنیفه نابینا صحیح البدن نیست که با وضع قدرت بر مال و
 موجود بودن قایدها بسیار بر وجع فریضه نیست بخلاف مذهب
 ائمه دیگر و هم بملک و مال عاقله دارد و آن قدرت است بر زاد
 و راحه که بر نفقه خود و نفقه کسانی که شرعاً نفقه آنها بر ذمه او واجب
 است تارفتن و باز آمدن علاوه قضای دین و مسکن و لباس و
 خدمتکار و آنچه لابد او باشد و بر ملک یا کرایه راحه سر نشین

اگر بی بجایه بر اشتراک شستن تواند و الا قدرت بر مالک یا
 کرایه اشتراک بجایه و بار و نفقه او تمام و آنچه در سفر ضروری
 او باشد قادر بود و بندگان مالک قدرت بر احوال شرط
 استطاعت نیست اگر طاقت پیاده روی باشد و نزد دیگران
 اگر مسافت مابین بیت الله الحرام کمتر از مدت قصر باشد
 استطاعت را حله شرط نیست و الا شرط است
 سیوم بغیر نفس و مال علاقه دارد و آن امن طریق است
 از تلف نفس و مال و عدم فقدان قوت یا گرانی آن و نه بودن
 دریای خطرناک پس در فرضیت حج بر اهل هند و غیره بسبب
 حایل بودن دریای شور اختلاف مجتهدین است مذهب صحیح
 این است که اگر سال است اکثر است فرض است و درین صورت
 راه غیر مأمون نیست و نزد بعضی قاضی بودن دریای شور
 بهر آنکه که شد راه را غیر مأمون می کند و اما نوع دوم از
 استطاعت آن که کسی را مرضی مزمن باشد که صحت از آن
 ممکن نه بود بعد یافته شدن شرایط دیگر و واجب است
 که دیگر با اجرت گیرد تا از طرف او حج بگذارد و این اجیر باید
 که یک بار حج گذارده باشد تا نیابت و اجاره او درست
 شود بندگان شافعی و احمدی خلافت غیر هما و درین نیابت

نقعه و کرایه اشتر سر نشین یغرا حله و مصارف رفتن و
 باز آمدن بر منوب لازم شود لایغریا آنکه بعد وجوب حج کسی حج
 ناکند اراده بمیرد بمذهب شافعی و احمد اگر خودش وصیت نکرده
 باشد از ترک او بگیرند و بکسی بدهند که از طرف او حج بگذارد
 و بمذهب ابی حنیفه و مالک اگر وصیت نکرده است حج برگردنش
 همانند بدون رضائی ورثه نشاید که از ترک او چیزی برای حج
 گذاردن از طرف میت بستانند * و اما قسم دوم * از شرایط
 که شرایط وقوع از فریضه اند پنج شرط است اسلام و
 احرام بمذهب ابی حنیفه لایغری و حرایت و عقل و بلوغ و ادا
 وقت اما توانگری و استطاعت شرط وقوع از فریضه
 نیست پس اگر بنده و دیوانه و نابالغ حج گذارد یا از طرف او به
 نیابت گذارد بعد از آزادگی بنده و بلوغ نابالغ و صحت از
 دیوانگی حج فرض بر آن باقی باشد و ادای سابق سقط آن
 نه بود بخلاف محتاج اگر حج گذارد بعد استطاعت فرضیت
 از و ساقط شود * و اما قسم سیوم * شرایط صحت است و
 آن چهار شرط است اسلام و احرام بمذهب ابی حنیفه و
 ادا در وقت و تمیز پس حج یغری تمیز صحیح نیست و ابتدای وقت
 حج شوال و ذی القعدة است تا دهم ذی الحجه تا بمذهب شافعی

و احرام پیش ازین اشهر حج صحیح نیست خلافا
 لابی حنیفه که پیش از آن هم صحیح باشد ازین جهت که احرام
 نزد او شرط است مثل رکن چنانکه نیت در نماز است * و اما *
 فرایض و ارکان حج بمذهب ابی حنیفه همگی دو است یکی وقوف
 بعرفه دوم طواف زیارت و احرام چنانکه گفته شد شرط هر
 است مانند برکن و باقی واجبات است و سنن و محظورات
 و استحبات اما وقوف بعرفه وقت او از زوال روز نهم
 ذی الحجه است تا برآمدن صبح روز عید و رکن آن این است
 که در جزوی از وقت مذکور بعلم یا بی علم در خواب یا
 بیداری بموقف عرفه حاضر باشد و در بی هوشی بمذهب
 ابی حنیفه خلافا لالشافعی و باجنبات و حیض و صحت و اسهال آن هم
 درست است و اما جزوی از شب را با جزوی از روز ضم
 کردن واجب است و به ترک آن قربان گو سقندی لازم
 می شود و بمذهب مالک ضم کردن بعضی از شب نحر با بعضی از
 روز عرفه فرض است و به ترک آن حج باطل شود و بقربان
 منجبر نشود و اما طواف زیارت پس وقت آن از طلوع
 فجر نحر تا آخر روز دوم ایام تشریق است و وجوبا * و واجبات *
 حج شش چیز است اول جمله شرایط نماز یعنی طهارت

از خفت و خبت و ستر عورت جز سخن گفتن
 با شنای آن بزم هب شافعی و مالک دوم ترتیب چنانکه
 در طواف خانه بر جانب دست چپ طایف باشد و ابتداء
 طواف از حجر الاسود کند تا اگر خانه بر دست راستش باشد
 باطل بود و اگر شروع از غیر حجر الاسود کند یک گردش در
 حساب نباشد سیوم اینکه جمله تن از خانه بیرون باشد چهارم
 اینکه طواف اندرون مسجد الحرام باشد پنجم اینکه هفت
 طواف بکند حتی که اگر اقتضای بر شش بکند بزم هب شافعی و مالک
 اصلاً جایز نباشد و بزم هب ابی حنیفه اگر سه گردش از طواف
 زیارت ترک کند جایز باشد و قربان گو سفندی واجب شود
 و همچنین اگر چهار گردش یا تمام طواف بی وضو کند هم قربان
 واجب شود و اگر با جنابت تمام این طواف بایستشش کند
 قربان بدنه لازم آید و بزم هب صحیح نزد ابی حنیفه هم باید که طواف
 را عاده کند در حد استحبابا و در جنابت ایجابا و اگر در
 روز خمر یا ایام تشریق طواف زیارت را عاده کند و خوب
 ساقط گردد و واجب ششم اینکه دو رکعت نماز بعد از طواف
 زیارت بگذارد و گذاردن آن بمقام ابراهیم سنت است
 و اما بزم هب شافعی و مالک و احمد فرایض و ارکان حج چهار است

و بقولی از شافعی پنج است اول احرام دوم وقوف
 بعترقات سیوم طواف زیارت چهارم سعی میان صفا و مروه
 و پنجم بقولی از شافعی موی ستردن و اقل آن بخریب اوسه
 تا موی است و بخریب ابی حنیفه مقدمه الرابع ستردن میباشد
 بقیاس مسح سر یا قسم کردن از موی سر و اما وجه ادای
 حیض نوع است یکی افراد و آنچنان است که در وقت
 احرام نیت حج آنها کند و بگوید * اللهم انی ارید التمتع فی سرة
 لی و تقبله منی * و بخریب مالک در حج و عمره اگر تنها بر نیت
 دل اقتصار کند قاضی است از آنکه بزبان نیز بگوید و انگاه تبلیه کند
 و بگوید * لبیک اللهم لبیک ان الحمد و النعمة لك و الملك لك
 لا شریک لك * و اگر این قدر زیاده کند و بگوید * لبیک و سجد یک
 و التخییر کله بید یک و الشرعنی الیک لبیک بحسنة حفا تعبد اورقا
 نیکو باشد و صلوات دادن بعد از آن مستحب است انگاه
 بعد از فراغ از تمام افعال حج از حرم که بجل بد را آید یکی از سه
 جای بیرون که یکی جعرانه دوم تنعیم و سیوم حدیبیه و از اینجا
 احرام عمره بند و بگوید * اللهم انی ارید العمرة فی سرة لی
 و تقبلها منی * و لبیک کنان سوی که آید و تا کعبه را نه بیند تبلیه را
 قطع نکند و باید که ستر از باب ابراهیم در مسجد حرام

در آیه و طواف و سعی کند انگاه سه مرتبه باشد و اگر موی
 ندارد دستره بر سر را اند و اکنون از احرام عمره نیز با لکل پیرون
 آید و عمره را بندگان حنیفه سه رکن است و یک شرط
 اما ارکانش طواف است و سعی و حلق یا تقصیر و شستن
 احرام است و بندگان شافعی احرام و طواف و سعی قولا
 و اعتدال ارکان عمره اند و در حلق یا تقصیر و قول اند و بندگان
 مالک حلق یا تقصیر اصلا رکن عمره نیست و اما وجه دوم ادای
 حج قرآن است که در احرام نیت حج و عمره با هم کند و گوید

اللهم انی ارید الحج والعمرة معاذ فیسرهما الی و تقبلهما منی *

و تلبیه کند چنانکه در افراد گفته شد الا آنکه برقرار نیشن از
 و قوف بعمرات در آمدن در مکة لازم می شود و چون در آید
 اول طواف عمره کند و در سه گردش اول رمل کند یعنی کتفها
 بجنبانند و بد و دبی مبالغه و در چهار گردش باقی آمده رود
 و در اول طواف اضطباع کند یعنی میانه ردای احرام را
 در بغل راست در آورد و هر دو کنارش بر دوش چپ
 اند از خواهند مرد و از پس و خواهد یک طرف را پیش و یک
 طرف را پس و دوش را است را باید که برهنه دار پس
 میان صفا و مروه سعی کند چنانکه آینه مذکور شود و بعد از تمام

سعی بهمان احرام باز بطواف قدوم شروع کند و سعی دیگر بعد از آن بکند و در مل و اخطبایع جز در طواف اول در هیچ طواف نیست و بهمان احرام بافعال حج مشغول شود و پیش از حلق گو سفندی جهت قرآن قربان کند بعد از جمله و عقبه و این جمله مذهب ابی حنیفه است و امام مذهب شافعی و مالک و احمد قارن چون یک طواف قدوم و یک سعی تمام کند پس بافعال حج مشغول شود قارن باشد و عمره در حج مندرج گردد و اگر احرام عمره تنها گیرد در شهر حج و پیش از شروع در طواف

حج را در عمره در آرد هم قارن باشد و اما وجه سیوم از ادای حج منع است که در شهر حج از میقات حج احرام عمره گیرد و بگوید

* اللهم انی ارید العمرة فی سرحالی و تقبلها منی * و مذهب گویان

به مکّه در آمده طواف و سعی عمره تمام کند و سر حلق کند و

بائکل از همه چیز حلال شود انگاه از حرم مکّه احرام حج گیرد و بگوید

* اللهم انی ارید الحج فی سرحالی و تقبله منی * انگاه بعرفات

رود و بعد از وقوف بعرفات و مزدلفه در روز نحر یا ایام تشریق

گو سفندی قربان کند جهت تمتع و بذهب شافعی پیشتر از

نحر در ایام تشریق نیز ازین قربان روا باشد و اگر بر قربان

قادر نباشد سه روز و در ایام حج روزه دارد و هفت روز

بعد از رجوع بخانه اش بند هب ابی حنیفه و بعد از عرفات
و منی بند هب احمد و نیز نزد آن روزه در ایام تشریق روا باشد
و بند هب ابی حنیفه روا نباشد و در تمتع پنج شرط است یکی
تقدیم عمره بر حج دوم وقوع عمره در اشهر حج سیوم حج کردن
بهین سال چهارم آنکه میان وطن تمتع و میان مکه سافت قصر
نماز باشد و این بشرط چهارم بند هب غیر ابی حنیفه شرط
و چوب هدی است نه بشرط صحت تمتع و بند هب ابی حنیفه
بشرط صحت تمتع است و بشرط پنجم احرام حج از مکه گرفتن
است و بند هب شافعی بمحرم نیت احرام ثابت میشود و بند هب
ابی حنیفه تألیفیه نکند محرم نگردد و بند هب ابی حنیفه قرآن قاضیتر است
و بند هب شافعی و مالک افراد قاضیتر است و بند هب احمد تمتع
قاضیتر است * و بند هب * اما میسر بر هر کس که مکه بدو از ده
فرسنگ از و باشد تمتع واجب شود و افراد قرآن قرض
کسانی باشد که در مکه سکونت دارند یا میان ایشان و مکه کمتر
از ده از ده فرسنگ باشد و تمتع نزد آنها آن است که از
سیقات به نیت عمره احرام کرده طواف عمره با دو رکعت نماز
بکنند و بعد از آن سعی کنند پس موی بتراشد پس از مکه
از برای حج احرام گیرد و بعرفات رود و در روز عرفه انجا بایستد

تا غروب پس بمشعر الحرام آید و تا صبح به نماز رود و در می خیزد
عشقه کند و ذبح هدیه و حلق به ترتیب و بعد از آن همان روز یا
روز دوم به مکه رود و طواف حج و دو رکعت طواف بگذارد
و سعی کند بعد از آن طواف منعبا دو رکعت طواف بگذارد
و هیچ از آنکه گفته شد بی نیت درست نباشد و میان افراد و
قرآن درین مذهب هیچ فرق نیست الا آنکه در قرآن هدیه با خود
را ندود و افراد نه و صورت هر دو چنان است که احرام گیرد
حج از میقات تا ازین جا بیرون آید اگر مقام او نزدیک تر
میقات باشد پس وقوف بعرفه بوجهی که گفته شد در یابده پس
وقوف به مشعر الحرام در یابده پس مناسک مناد در روز
عید بجا آورد پس به مکه رود و طواف حج کند با دو رکعت
طواف بعد از آن سعی کند پس طواف نایابا دو رکعت
طواف بگذارد و بعد از احلال از ادنی حل احرام عمره منفرده
بگیرد و عدول از حج تمتع با افراد بدین مذهب عمد او با اختیار
جایز نباشد * فصل دوم * در ذکر واجباتی که ترک آن
قربانی لازم آید و ذکر محظورات یعنی جنایات حج و عمره و آنچه
در مقابل آن واجب شود و ذکر مواقیف باید دانست که
واجباتی که ترک و نقصان آن در حج به قربانی منجبر گردد بمذهب

ابی حنیفه شش چیز است لایحریکی از میقات احرام گرفتن
 و آن برای پنج سمت معین است و برای سمت موت باقیه
 هر کدام از این ها که نزدیکتر باشد اعتبار باید کرد اما میقات
 اهل مدینه ذوالحلیفه است و شامیان و مصریان راجحفه و عراقیان
 را ذات عرق و یمینان را یلمام و نجدیان را قرن و کسیکه اندرون
 این میقات ها سکونت دارد میقات او از خانه خودش
 باشد و هر که عزم دخول مکه دارد برای حج و عمره یا برای تجارت
 و غیره بندگان ابی حنیفه احرام گرفتن بروی این میقات ها واجب
 است و بی احرام دخول مکه ممنوع است و بندگان دیگران
 این حکم مخصوص برای کسی است که نیت حج و عمره دارد و
 اگر کسی ازین به علی اختلاف البند اهرام بدون احرام ازین
 میقاتها بگذرد قربانی گو سفندی بر او واجب شود یا اینکه پیش
 از شروع در طواف به میقات باز گردد و احرام اذان جا
 گرفته داخل شود پس درین صورت قربانی از وساطت گردد و واجب
 دوم بندگان ابی حنیفه سعی است میان صفا و مروه که ترکش
 بقربانی منجر گردد اما بندگان شافعی و مالک و احمد سعی از
 ارکان و فرایض است مگر در طواف قدم که سنت
 است بندگان غیر مالک و بندگان مالک واجب است

اگر کسی در ایام حج سعی کند فریضه سعی گذشته گردد بشود و بعد از طواف زیارت که فریضه است دیگر بار سعی بروی لازم نباشد و ترک سعی بقربان منجبر نگردد و بندهب ایشان و واجب سیوم و قوت بمزدلفه است بعد از نماز صبح روز نحر بنزدیک مشعر حرام و ترک آن موجب قربان است بندهب ابی حنیفه و بندهب شافعی سنت است پس ترک آن موجب قربانی نیست اما تب عید بمزدلفه خفتن بر غیر را عیان و اهل سقایه عباس و همچنین خفتن در شبهای اقامت در منی بقولی از شافعی واجب است و بترکش قربان لازم آید و بیک قول از شافعی بترک خفتن در هر یکی قربانی عامیحه واجب است و بقولی در هر دو یک قربانی بسنده است و بندهب ابی حنیفه سنت است و واجب چهارم موی ستردن است بندهب ابی حنیفه و اقل آن ربع سراسر است و بترک آن بندهب او قربانی لازم شود و در تأخیرش از نحر و ایام تشریق و تأخیر طواف زیارت ازین روز تا تقدیم حلق بر رمی عقبه و نحر قارن پیش از رمی و حلق پیش از ذبح درین جمله بندهب ابی حنیفه تنها قربانی واجب می شود و بندهب احمد و قولی از شافعی ترکش بقربان منجبر نمی گردد

مز

و بنده ب مالک نه فرض است و نه واجب واجب پانزده
 سنگ انداختن است در منی هفتاد سنگ جمره العقده
 روز نحر و در ایام تشریق هر روزی بست و یک سنگ در
 سه جای و در ترک هر بنده ابی حنیفه و یک قول از شافعی
 یک قربان ب نه باشد و یک قول دیگر از وی چهار گوسفند
 قربان کردن واجب آید و ترک آن بفرورفتن آفتاب روز
 سیوم از ایام تشریق محقق می گردد چه پیش از آن
 تا ارک ممکن است که بترتیب قضا کند و ترک رمی روزی
 قربانی لازم شود بنده ابی حنیفه و به قولی از شافعی یا بترک هر وظیفه
 جمره و بقولی دیگر از شافعی بترک هر حیاتی از جمره صدقه لازم
 میشود و واجب ششم طواف و داع است بر غیر یکی و به ترک آن
 قربانی لازم شود بنده ابی حنیفه و قولی از شافعی و اگر پیش از آنکه
 مقدار مسافت قصر نماز رفته باشد باز گردد و طواف کند و انا باشد
 و قربان ساقط گردد اما محظورات حج و عمره هفت نوع است و
 آن دو جهت دارد یکی جهت اثم ازار تکاب سنهی عنه و هتک
 حرمت احرام تعبدا و دوم جهت لزوم کفاره که پوشنده گناه
 و زاج است پس پیچ کس را عمد افعیل سنهی عنه روا بنا شد
 گو باین نیست اقدام کند تا احتی بقربانی و صدقه بمساکین و غریبا

برسد چه آثم از تکاب آن بتو بامرتفع شود نه بقربان
 لاکن نقصان احرام و حج و عمره البته بقربان مرتفع شود
 و در شهوت نقصان منجبر گردد و مباشر خود آثم نیست اما
 محظور اول پوشیدن جامه های است که بسوزن دوخته
 باشند یا آنکه در ویشان بسوزن می یافت تمام یا منقعه مثل
 قبای نم یکپاره و هر جامه که درین معنی باشد پوشیدن سوز
 نگرانیکه از زیر کپه ها آنرا بریده باشند چنانکه هیچ بران روا
 نباشد و همچنین روی را پوشیدن بند هب ابی حنیفه لا غیر
 و سر را پوشیدن بعمامه یا غیر آن باجماع وزن را جامه رنگین
 بکل معصوم پوشیدن بند هب ابی حنیفه و روی پوشیدن اذرا
 غیر جامه باجماع محظور نیست لاکن پوشیدن یکی ازینها که گفته
 شد روزی یا شبی تمام موجب قربان گو سفندی است
 بند هب ابی حنیفه و مجرد پوشیدن بند هب غیر او در سایه
 محمول و خیمه سر را داشتن بند هب ابی حنیفه و شافعی روا
 است اگر سرش از جامه آزاد باشد و بند هب مالک مکروه
 است و بند هب احمد محظور است و موجب قربانی گو سفندی
 است و بند هب ابی حنیفه آنچه از محظورات لباس بیان
 کرده شد اگر در کمتر از روزی یا شبی پوشیدنیم صاع گندم

صدقه دادن کافی باشد و اما محظور دوم استعمال
 بوی خوش است بر عضوای تمام بدن هب ای حیفه و هر
 اندک که باشد بدن هب غیر او و موجب قربان گو سفندی
 است و طیب مشک است و زعفران و عنبر و عود
 و زباد و بان دگل و بنفشه و ورس و هر چه بوی از وی
 مقصود باشد سوای جمله سیوا و وراوی تو ابل مثل قرنفل
 و اسال آن و اگر در مجلس بوی خوش سوزند چیزی واجب
 نشود و اگر خود ابران مجمر دارد قربان لازم شود و خضاب
 که در دنیا و سر را خطمی شستن بدن هب ای حیفه موجب
 قربان سفندی و آیت و استعمال طیب بحیثیت طیب
 ممنوع است و بدن هب ای حیفه بجهت تدای خطور نیست
 و محظور سوم استعمال روغن زیت و کنجد و بنفشه و بان
 و اسال آنست هر طریق که آن را استعمال کنند قربان لازم
 شود و محظور چهارم موی را از خود بریدن یا کندن است هر موئی که
 باشد مگر مویی که در چشم رسته باشد اما بدن هب ای حیفه
 در موی سر و ریش بکم کردن و بعضی ازان و در موی دیگر
 اعضا همچو سینه و ساق و عانه و زیر بغل بکم کردن موی از تمام
 عضو قربانی لازم شود و بکمتر ازان صدقه نیم صاع طعام واجب

شود و در گرفتن موی از موضع حجامت بنده هب ابی حنیفه
 قربان واجب است و بنده هب ابی یوسف و محمد صدقه و در
 موی لب گرفتن چنانکه عادت است حکومت عدل واجب
 است یعنی عدل قیاس کند که موی لب اگر مقداره ربع از ریش
 باشد بان مقداره صدقه دادن واجب آید و اما بنده هب مالک
 تا همه سر یا همه ریش را موی کم نکند قربان واجب نباشد
 و در کمتر صدقه واجب باشد و در مذهب شافعی در کم کردن سه
 تا موی قربان لازم است و در یک موی بقولی مدی از طعام بقیست
 یک درم و بقولی ثلث قربان گو سفند و بقولی قربانی تمام لازم
 گردد و بنده هب : حمد در چهار موی قربانی و در کمتر از آن عوض
 هر موی مدی از طعام واجب شود و اگر بسبب جراحت یا
 مرضی سر را تراشند روا باشد و فدیة اششش مسکین
 را طعام دادن است یا سه روز روزه داشتن یا قربان
 کردن گو سفندی و در بریدن ناخن بنده هب ابی حنیفه اگر در
 یک مجلس همه ناخن های دست و پا ببرند قربانی یک گو سفند
 لازم آید و اگر در چهار مجلس ناخن های هر دو دست و هر دو پا
 ببرند قربانی چهار گو سفند واجب باشد و در کمتر از دستی
 یا پای زیاده از نیم صاع صدقه لازم نیست و بنده هب شافعی و

قبله و ملا سته و جماع فیما دون الفرج سوای انزال بنظر و فکر و
 واجب در آن قربان گو سفند یست بندهب مالک و بروایتی از احمد
 جماع فیما دون الفرج منع الانزال سفند حج است با و جوب بدنه و بروایتی
 بی و جوب بدنه و در انزال به نظر کردن یکبار قربان گو سفند می
 واجب است و در انزال تبکرا در نظر بدنه لازم باشد بندهب
 او ظاهرا فالغیره و بندهب ابی حنیفه خود عقد نکاح کردن و بکسی دیگر زن دادن
 مرمحرم را روا است و نکاح منقده است و هیچ چیز واجب نیست
 و اما بندهب شافعی و مالک و احمد حنبل هر دو روایت و نکاح هم
 منقده نشود و هم چیزی دیگر واجب نگردد و اما در عمره اگر مجامعت
 پیش از سعی واقع شود عمره فاسد گردد و بندهب
 شافعی و احمد حنبل بدنه چنانکه در حج است واجب آید و بندهب
 ابی حنیفه سوای فساد گو سفندی واجب شود و اگر بعد از سعی
 مجامعت واقع شود پس بران قول شافعی که حلق رکن عمره نیست
 عمره فاسد نشود و بران قول که رکن است فاسد شود و کفار و
 بدنه لازم گردد و اما محظور هفتم کستن حید بری است نه بحری
 در احرام و در حرم و آن هر حیوانی باشد بندهب ابی حنیفه
 که در اصل خلقت ممتنع و متوحش باشد ماکول یا غیر ماکول
 الا سحیم سوای آنکه در حدیث مستثنی است و آن پنج چیز است

اول سک گزنده دوم گرگ سیوم غلو ا ج چهارم
 کلاغ پنجم مار و کژدم که کشتن اینهار واجبست و در مقابل قتل
 آن هیچ جزا واجب نیست و اما بندگان شافعی و مالک و احمد
 بر صید حیوانی بری متو حشن ماکول اللحم جزا واجب شود و قتل
 سباع و هر حیوان بری غیر ماکول اللحم جایز است و موجب
 جزا نیست و همچنینکه بها شتر قتل موجب جزا است اشارت
 و دلالت نیز محظور و موجب جزا است بندگان حنفیه
 و بنزدیک غیر ایشان اشارت و دلالت مکرر و است
 و لکن موجب جزا نیست و اما جزای صید بندگان حنفیه
 است که آن صید را دو عدل که قیمت آن دانند با اعتبار آنگاه
 یا جائی که نزدیکتر باشد قیمت کنند و بعد از آن اگر خواهد بان قیمت حیوانی
 خرید کند و در حرم قربان کند و اگر خواهد بان قیمت طعام خرید کرده
 بمساکین هر جا که خواهد صدقه دهد هر سکنی را نیم صاع گندم یا صاعی
 از خرما یا جو و اگر خواهد عوض هر نیم صاعی گندم یک روز و از
 دارد و اما بندگان شافعی و مالک و احمد بنگارند که آن صید
 از حیوانات اهلی هم بچوا شتر و گاو و گوسفند و بزغال و مانند
 آن بچه مانند تر است آن مثل را قیمت کنند پس تخیر است
 خواه آن مثل را خرید و قربان کند و بمساکین حرم صدقه کند و اگر

خواهد. بقیه آن مثل طعام، خریده هر مسکینی را از مساکین
 حرم مدی از آن طعام صدقه دهد و بنزد مالک به مساکین
 آنجا که جزا برود در آنجا واجب شده است صدقه کند و اگر خواهد
 بدل هر مدی یک روز روزه دارد و آن صید بنزد مالک حنیفه
 و مالک و یکتوان از شافعی مردار باشد هیچ کس را خوردن
 آن روا نیست و بقولی دیگر از ویران کشنده حرام باشد و بر
 غیر او حلال و اگر صیدی را بمحروح کند از جراحت هر قدر که
 نقصان در قیمت آن صید شده است آن مقدار صدقه دهد و عمر
 و نسیان در صید برابر است و بهر صورت جزا لازم آید و در
 کشتن کبوتر دم دار بنزد مالک شافعی و بعضی از اصحاب ابی حنیفه
 قربان گو سفندی واجب است و قمری و فاخته نزدیک بعضی
 بحکم آن هستند و در حیوانات خورد همپنجو گنجشک و غیره اعتبار
 قیمت است. بقیه آن صدقه بدهد و همچنین که صید و قتل حیوانات
 وحشی حرام است تعرض به بیضه و بچه ایشان نیز حرام است
 و بقیه آن صدقه دادن واجب است اگر آن بیضه شکسته
 شود یا بچه هلاک کرد و درین همه جنایات آنچه بر مفسدیک
 جزا واجب شود بر قارن دو جزا واجب آید و اگر چند کس
 مسخره ۱۰ رقل یک صید متفریک باشند بر هر یکی جزای کامل

لازم شود نزد ابی حنیفه و بمذهب دیگران بر همه یک جزا لازم آید
و همچنین بر قارن نیز همگی یک جزا واجب باشد و گوشت
صیدی که حلال گشته باشد اگر باذن و امر و اشارت و دلالت
او نباشد بر محرم حلال باشد و هر حکمی از غرامت که بر محرم
با حرام در غیر محرم ثابت است بر محرم و غیر محرم در محرم ثابت
است بزیادتی عدم جواز تعرض به درختان و گیاهها و خاکی محرم
پس هر که صیدی را از محرم بترساند یا باو تعرضی رساند عاصی بود
و قیمت آن بروی لازم باشد که بقدر محرم صدقه کند مگر قسمی
از گیاه مکه است که از جهت سقفها بآن حاجت است که بقطع
آن غرامت نیست و این حکم در درختی و گیاهی است که خود رسته
باشد و چیزی که آن را کشته باشند قطع آن روا باشد اگر بحرث
و زرع آن عادت رفته باشد اما چیزی که کشتن آن عادت
نیست اگر چه عمل کسی را در آن مداخلت باشد داخل حرمت است و اگر
در ملک کسی هم درختی یا گیاهی از خود رسته باشد بر جهت حرمت محرم
بقطع آن ضمان واجب آید و بمذهب شافعی در بریدن درختان بزرگ
گو سفندی لازم باشد و در باقی قیمت و بمذهب ابی حنیفه در همه بقیعت
آن صدقه دادن لازم باشد و از درخت خشک بریدن ضمانت
نباشد و بمذهب شافعی محرم مدینه همچو محرم مکه است در این احکام

و بند هفت ابی حنیفه در حرم مدینه این احکام جاری نیست
 * فصل سیوم * در کیفیت حج گذاردن با ارکان و سنن و
 آداب و بعضی از ادعیه آن طالب صادق را بایر که چون غرم
 موثق ادای حج کند اول هر مظالمه که برگردن او باشد ادا کند و
 نفقه و مهر زن بتمامه برساند و مال حلال برای نفقه برگزیند و جامه
 احرام از بهترین و جبهی مهیا کند که دو چادر سفید باشد و رفیق
 نیکوکار و دیندار طلب کند و جمله دوستان را وداع کند و از
 هر یکی طلب دعا و همت کند و به نهجیکه در احادیث ماثور است
 وقت سفر از اعمال و ادعیه تار سیدن به منزل مقصود
 بعین آرد تا آنگاه که بمیقات احرام رسد اول غسل بکند که
 سنت است و حایض و نفسار انیز این غسل ممنون
 است و بعد از پاک کردن خود بکلی از مویهای لب و بغل
 و عانه و ناخن چیدن و استعمال بویهای خوش و بیرون کردن
 جمله جامه های دوخته و دو چادر سفید که مهیا کرده است یکی بر میان
 بندد و دوم را بر دوشها اندازد و چون سوار شود و مرکب در
 روش آید از سر حضور و خضوع و شکستگی و بیجا رگی حالت
 پیچیدنش را بکفن و اعراض از همه عادات و مجرد شدن از
 جملة احباب بعد مرگ یاد آورد و نیت احرام کند حج تنها یا

حج و عمره یا بعمه تنها و در وقت نیت اعرام بخاطر آن که از جملة
خلق و عادت های بد که میان من و حق و خلق بود از همه بد را آدم
و همه را بر خود حرام کردم و از سر پاکی ستودم حضرت الوهیت
شدم و در آن حالت بزبان بگویم * اللهم اني اريد الحج فيسره لي
و تقبله مني * اگر حج تنها گذارد پس مثله آن آواز بلند به تلبیه
بردارد چنانکه پیشتر مذکور شد و چون بحرم که رسد پیش
از در آمدن به که غسل کند و این غسل بنده است شافعی
سنون است و نزد دیگران مستحب و چون مدرک شود
که بحرم داخل شد این دعا بگوید * اللهم هذا حرمك وامنك

فحرم لحمي و دمي و بشري علي النار و امنی من عند ابك يوم
تبعث بها دك و اجعلني من اولياءك و اهل طاعتك * و سنت
است که وقت در آمدن از راه الطح که راه بالای که است
در آیند از جایی که آنرا کسی خوانند بفتح کاف و الهم مقصوده
وقت بیرون آمدن از جانب زیر از موضعی که آنرا که خوانند
بضم کاف و الهم مقصوده پس چون در مسجد الحرام در آید
باید که از باب نبی شیبیه داخل شود و چون نظرش بر دیوار
کعبه افتد بگوید * اللهم انت السلام و منك السلام و دارك
دار السلام تبارکت ذا الجلال و الاکرام اللهم هذا بیتک عظمتک

وكرمته وشرفته اللهم فزده تعظيما وتكريما وتشريفا وزده مهابة

وزد من حجة براو كرامة اللهم افتح لي ابواب رحمتك واد خلني

جنتك واعلني من الشيطان الرجيم * و چون نزدیک کعبه معظم

رسد بگوید * الحمد لله و سلام علي عباده الذين اصطفى

اللهم صل علي محمد عبدك ورسولك و علي ابراهيم خليفك و علي

جميع انبياءك ورسلك * پس و شما را بر دار دو بگوید *

اللهم اني استلک في مقامي هذا اول مناسکي ان تقبل توبتي

وتجاء و زعن خطيئي وتضع عني وزري الحمد لله الذي بلغني

بيته الحرام الذي جعله مثابة للناس وامنا وجعله مباركا وهدى

العاالمين اللهم اني عبدك والبلد بلدك والحرم حرمك والبيت

بيتك حثيت اطلب رحمتك ومرضاتك * پس انگاه قصد حجر الاسود

کند و دستها مقابل دو شما برداشته تکبیر کند چنانکه برای نماز

میکنند و بوسه دهد باین نهج که هر دو کف دست بران بنهد یا فقط بدست

راست بساید و بوسه دهد اگر بدون ایندای مردم ممکن باشد

و وقت بوسه دادن بگوید * بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اغفر لي

ذنوبي و طهر لي قلبي و شرح لي صدري و يسر لي امري و عافني

فیمن عافيت * و اگر هر دو کف نهادن یا دست سودن بران ممکن

نباشد چیزی را که بدست او باشد آن را در حجر لمس کرده

به بوسند و اگر این هم نه تواند مقابل بایستد پس هر دو دستها
 باطن کفها جانب چپ کرده بردارد یا فقط اشاره به سبب دست
 راست کرده تکبیر و تهلیل کند و حمد گوید و بر رسول الله صلی
 الله علیه و سلم درود فرستد و چنانکه در سایر ادعیه میگویند باطن
 کفها بسوی آسمان بکشد بلکه مقابل چپ را سودارد و بگوید *
 الله اکبر الله اکبر اللهم اعطني ایما نیا و تصدیقا بکتا یک و وفاء
 بعهدک و اتباعا لنبیک و سنه بیتیک اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
 محمد اعلمه و رسولہ آمنتم بالله و کفرت بالجهت و الطاغوت
 پس نیت طواف کند و بشروع طواف اضطباع
 کند و صورت اضطباع این است که یک کنار دُچادر خود
 بر شانه دست چپ اندازد و از زیر بغل راست آنرا بر آورده
 کناره دیگرش بر شانه چپ اندازد پس شانه راست برهنه
 ماند و شانه چپ ببرد و کناره چادرش بند باشد پس از
 حشر الاسود شروع طواف کند و در خانه بردست چپ و مقام
 ابراهیم را بردست راست داشته روان شود و چون بدر
 کعبه معظمه رسید بگوید * اللهم هذا الیمت بیتیک و هذا الحرم
 حرمک و هذا الا من امنک و هذا مقام العائیل بک من النار *
 و اشارت به مقام ابراهیم کند و بگوید * بیتیک عظیم

ووجهک کریم وانت ارحم الراحمین اعذنی من الفاروق من الشیطان

الرجیم وحریم لحمی ودمی علی الفاروق امینی من احوال یوم

القیامه واکفنی احوال الدنیا والاخره * پس تحمید و تسبیح

گویان چون برکن عراقی رسیدیش از گذشتن از حطیم

بگوید * اللهم انی اعوذ بک من الشرک والنفاق والشقاق و

سوء الاخلاق وسوء المنظر فی الامل والمال والولان * و چون

بسیانه حطیم رسد از بیرون دیوار حطیم در مقابله ناودان کعبه

بگوید * اللهم اظلمنا تحت ظل عرشک یوم لا ظل الا ظل عرشک

الهم اسقنی بکاس محمد صلی الله علیه وسلم شربه لا اظما

بعد ها این * و هرگاه در طواف بحجر اسود رسد اگر بدو نایزای

مردم ممکن باشد آنرا بوسه دهد و الا استقبال بحجر گزیده

تکبیر و تهلیل گوید و ختم طواف هم با ستلام بحجر اسود کند یعنی

آن را بوسه دهد بعد از آنکه هفت طواف را ختم نمازد

و رکن یمنی را بوسه دادن مستحسن است و اگر ترک کند ضرری

ندارد و رکن شامی و رکن عراقی را بوسه ندهد و بمنجهامه هفت

طواف در سه طواف اول رمل کند یعنی هر دو شانها را انچنان

بجایاند و راد و دچنانکه مبارزین وقت جنگ به تیر ختر قطع راه

می کنند و چهار طواف ایستاد یا فی بر نهایت استیلا و هیبت و

و قار کنند و این طواف را طواف قدوم و تحیت و لقما گویند و این طواف بر اهل مکّه نیست پس هرگاه از طواف فارغ شود بمقام ابراهیم آید و دو رکعت طواف بگذارد و اول قیلا ایها الکافرون و در دوم قل هو الله احد بخواند و این هر دو رکعت نزد ابی حنیفه واجب است و بعد از آن هر چه خواهد از امور دنیا و آخرت دعا کند و مستحب است که بعد هر دو رکعت طواف قبل خروج بطرف صفائزد چاه زمزم آید و آب آن بنوشد شکم سیر و باقی آب را بچاه اندازد و بگوید * اللهم ادبی استملک رزقا واسعاً و عاماً نافعاً و شفاء من کل داء * بعد از آن قبل خروج طرف صفا بگذرد آید بعد از آن اگر اراده سعی بین الصفا و المروه باشد باز بطرف حجر اسود آید و بشرط اسکان بوسه دهد و نیز اگر ممکن باشد روی خود بر آن مالده و الا استقبال آن شده تکبیر و تهلیل گوید و اگر اراده سعی نباشد باز آمدن نزدیک حجر اسود ضروری نیست پس بطرف صفا خارج شود پس بر صفا آن قدر که خانه کعبه به نظر آید صعود کند و صعود بر صفا و مروه سنت است و ترک آن مکروه است و استقبال خانه کعبه گردید در قعیدین نموده سه بار تکبیر گوید و حمد و تهلیل و شاکنه و بر رسول الله صلی الله علیه و سلم درود فرستد و حاجت خود خواهد و وقت دعا

و ستمایسوی آسمان بردارد بعد از آن از صفای سبزه نموده
سوی مرده رود و با استگی و وقار قطع طریق کند تا اینکه به بطن
دادی رسد پس هرگاه نزدیک میل اخضر رسد در بطن دادی
سعی کند آن قدر که از میل اخضر درنگد رد پس هرگاه از اینجا
خارج شود آهسته رود تا اینکه بمروه آید و بر آن صعود کند و مستقبل
قباه بایستد پس حمد خدا کند و تکبیر و تهلیل گوید و شاکند و درود
بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستد و آنچه بر صفا کرده بود از این جا
بکند و هر دو رطوبات کند هفت طواف از صفا شروع
کند و بر مرده ختم کند و در هر گردش در بطن دادی سعی کند و شرط
سعی این است که بعد از طواف باشد و لهذا اگر قبل کند سعی اعاده
باید کرد و حیض و جنابت مانع صحت سعی نیست بلکه با جماع طهارت
در آن مستحب است و بعد فراغت از سعی داخل مسجد
شود و دو رکعت نماز بگذارد و بمکه ساکن شود و وقت را غنیمت
داند همیشه بطواف و نماز مشغول ماند و هرگاه طواف کند
هفت طواف بکند و بعد از آن دو رکعت نماز در اوقات
غیر مکروه بگذارد و بگرد ز قبل از یوم تروییه یعنی هفتم ذی حجه امام
بعد نماز ظهر یک خطبه بگوید و در آن مردم را خروج بمنی و نماز در عرفات
و وقوف در آن و ادای فرایض و لوازم آن تعالیم کند و روز

ترویج یعنی هشتم ذی حجه امام بعد مردم تبلیغ گویان بعد نماز فجر
 و طلوع شمس طرف منی خارج شود و قبل طلوع شمس هم درست
 است لیکن اول اولی است و اگر پیاده رفتن تواند فاضلتر
 باشد و چون بمنی رسید بگوید اللهم هذا مني فامن علي يا مامن
به علمي اولیاء کف و اهل طاعتک * پس آن شب در منی باشد
 و آنجا نماز صبح روز عرفه وقت غلغله خواند بعد از آن توجه بعرفات
 شود و اگر ظهر یوم ترویج بمکه خواند بعد از آن از آنجا خارج شود
 و بمنی خپد مضایقه نباشد و هرگاه بعرفات رسید هر جا که خواهد فرود
 شود مگر قرب جبل الفضل است و وقت زوال اگر خواهد غسل
 کند و امام بر منبر رود و آنوقت مؤذن اذان گوید بعد اذان امام
 دو خطبه خواند مثل جمعه و در آن وقوف بعرفه و مزدلفه و افاضه
 در می جمعه عقبه روز نحر و طواف و طواف زیارت و جمیع مناسک
 که تار و زردوم از ایام نحر است تعلیم کند بعد از آن از منبر فرود
 آید و ظهر و عصر در وقت ظهر جمع بخواند بیک اذان و دو اقامت
 و در هر دو جهر نکند اما این جمع ظهر و عصر نزدایی حیفه تنها گذارد
 جایز نیست و اجتماع با امام رواست خلافت غیره و در میان هر دو
 هیچیک از نفل نگذارد سوای سنت ظهر پس اگر نفل
 گذارد مکروه باشد و درین صورت اذان عصر اعاده کند و همچنین

اگر مابین هر دو نماز یعنی از اكل و شرب و غيره مشغول
 شود پس زود بموقوف رود و خود را از وقت
 در بطن عرفه نگاه دارد و جهد کند تا نزد يك امام روی به قبله بایستد
 و امام را باید که در وقت پیروی رسول الله صلی الله علیه
 و سلم کند و اشتر سواره و وقت آرزو داد عید ماثوره باد از بلند
 بخواند تا خلق متابعت او کنند و ادعیه هر دو دست بر آورده
 همچو بخواند که کسی از سر اضطرار و سکنت نان می خواهد
 و اگر پیاده و وقت کند جایز باشد و هر قدر که ممکن باشد در
 خواندن ادعیه ماثوره و تکبیر و استغفار و تهلیل اهل و تهاون
 رواند و در میان دعا تلبیه و صلوات بر رسول الله صلی الله
 علیه و سلم نیز گفته باشد و روز عرفه باید که مضطر باشد و متوضی و قلب
 را حاضر دارد که تا مری شاغل از دعا یافته نشود و نزدیک
 سنگهای سیاه که موقوف رسول الله صلی الله علیه و سلم است و در
 صورت تعذر بقدر امکان قریب آن بایستد و تا غروب شمس
 در تلبیه و تهلیل و تسبیح و ثنای خدای تعالی بجهت شوق و تذلل و
 اخلاص و درود بر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و دعای
 حوائج خود مشغول باشد و ادعیه ماثوره از پیشمهر خراسانی
 علیه و سلم و مزی از صحابه و سلف صالح خوانده باشد و از اصحاب

ابی حنیفه در آن ذغای موقت نیست که هر انسان هر چه خواهد
 و نکند مگر غامه او عید و عرفات این است * لا اله الا الله وحده
 لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بید
 الخیر وهو علی کل شیء قدیر لا نعبد الا ایاه و لا نعرف ربا سواه
 اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی سمعی نوراً و فی بصری
 نوراً اللهم اشرح لی صد ری و یسر لی امری اللهم هذا مقام
 المستجیر العابد من النار اجرنی من النار بعفوک و ادخلنی
 الجنة برحمته یا ارحم الراحمین اللهم اذهب عني الا سلام
 فلا تمنزعه عني ولا تنزعني عنه حتي تقبضني و انا علیه * و بعد از
 غروب آفتاب امام و جمله خلائق روان شوند و تلبیه گویند
 با و از بلند بسوی مزدلفه رود یکمال آهستگی و سکون و بندوبست
 مالک تلبیه را چون بعمرقات رسد قطع کند بعد از آن تکبیر گوید
 و نزد غیر او تلبیه با جمرد اول قطع کند و نماز شام بگذارد تا اینکه
 بمزدلفه رسد و اینجا نماز شام با نماز خفتن جمع کند و بندوبست ابی حنیفه جمع
 مابین ظهر و عصر و مغرب و عشا سواي این روز جایز نیست پس
 بمزدلفه رسیده غسل را تازه کند نزدیغرای حنیفه که مزدلفه
 از حرم است و نزدیغرا و برای دخول حرم غسل منون
 است پس بنماز مشغول شود و میان مغرب و عشا جمع کند

خواه بجماعت یا تنها و جماعت فاضلتر باشد بیک اذان
و دو اقامت و در میان هر دو فرضه بحر اقامت فصل نکند و بعد
از فراغ اذان هر دو فرض نوافل هر دو نماز را معه و ترتیب ادا
کند و آتش بزدلفه باشد و در نیمه اول این شب بزدلفه
بودن نسکی است که بترک آن دم واجب شود نزد غیر
ای حنیفه اما نزد او بترک این شب باشی چیزی واجب
نست مگر در ترک و قوف بزدلفه بعد از نماز صبح قربان واجب
است بنزد هب ای حنیفه خالف غیره و مستحب است که در آن
شب هفتاد سنگ هر سنگی باند از باقلا جهت رمی جماعه جمع
کند و احیای آن شب هم مستحب است پس نماز صبح باتفاق
در اول وقت غسل بتاریکی بگذارد بعد از آن امام وقت اسفرا
و قوف کند و جمله خلائق با او باشند و مردم به پشت امام
و قوف کنند بر کوهی که آنرا قرح گویند و ثنا گوید و تکبیر و تهلیل
کند و تنبیه گوید و در دو فرستاده دست بپوشی آسمان
برداشته حاجت خود خواهد و تمام مزدلفه موقوف است مگر بطن محسر
و هرگاه در بطن محسر رسد سرعت کند اگر بیاده است و اگر سوار
است دایره را حرکت دهد بمقدار تیراندازی و این و قوف نزد
ای حنیفه واجب است و نزد غیر او سنت است که بترکش

چیزی واجب نیست پس هرگاه روز خوب روشن شود
پیش از طلوع آفتاب سمت منی روان شوند و چون بودی
محسوسند سوار و پیاده بقدر پرتاب تیر تیز تر روند تا از دامن
ان وادی بگذرند و تلبیه را با تکبیر امیخته گویند و چون صبح روز
نحر شود گاهی تکبیر گویند و گاهی تلبیه تا بمنی رسند انگاد از دو جمره
بگذرند و هیچ توقف نکنند و سنگ انجا بماند از دو تا جمره سیوم
رسند که انرا جمره العقبه گویند پس بعد از طلوع آفتاب
بمقهه الانیزه هفت سنگ انجا بماند از دو بادل سنگ تلبیه را
قطع کنند و هر سنگ که بماند از دو تکبیر گویند و اگر عوض ان
تسبیح یا تهلیل گویند هم روا باشد و طریق سنگ انداختن
این است که روی بقبله کند و اگر روی بجمره کند هم روا باشد
و سنگ را اگر خواهد بر پشت ابهام دست راست نهد و
سجده بران داشته بماند از دو چند آنکه مقدار پنج گز از انده
دور تر افتد لیکن باید که در موضع جمرات افتد نه دور تر و اگر
خواهد بر انگشت سجده و ابهام بگیرد چنانکه در عقده انامل
عقده سی می گیرند و بماند از دو چون هر هفت سنگ انداخته
شد به هیچ چیز از دعا و غیره مشغول نشود و انجا توقف نکند
و نه هب غیر اینی حنیفه را می جز سنگ روانیت و نه هبش

بگل سخت و آنچه از جنس زمین است نیز روا است
 پس از آنجا باز گردیده زود بقربانی مشغول شود
 و قربانی اشتر فاضلتر است بعد از آن گاو بعد از آن
 گوسفند و گوسفند فاضلتر است از مشارکت در
 اشتر و گاو که اشتر و گاو از هفت کس جایز است و گوسفند جایز نیست
 الا از یک کس و بهترین آن سفید است انگاه غبر انگاه
 سیاه و شرایط قربانی در اضحیه گفته شد پس بخلق
 یا قصر مشغول شود وزن مقداره موی پیرد و اگر هر سر مرد
 موی نباشد استره ز سر براند و چون بعد از رمی جمره العقبه
 حلق یا قصر کرد پس سوای جماع و صید همه چیز بروی حلال می شود
 و بند هب مالک و اشهر طیب نیز همچو جماع پیش از طواف
 زیارت حلال نیست و بند هب شافعی درین روز نحر امام بعد از
 ظهر یک خطبه خواند و مردم را طواف زیارت و رمی جمار تعلیم
 کند و بند هب ابی حنیفه در روز نحر خطبه مسنون و مشروع
 نیست بلکه نزد وی در هیچ مسنون سه خطبه است یوم سابع
 و یوم عرفه و اول ایام تشریق و نزد شافعی چهار است سابع
 و عرفه و نحر و دوم ایام تشریق مگر اینکه روز عرفه با جماع و خطبه است
 مثل جمعه یا جلسه میانی و دیگر خطبه ها همگی یکی است پس قصد

مکه کند جهت طواف زیارت که فرض است بهمان صورت
و وضع و ادعیه که در طواف قدم گفته شد الا اگر بعد طواف
قدم سعی مابین صفا و مروه کرده است رمل و سعی درین
طواف ترک کند و الا درین طواف هم رمل و سعی نماید و
بعد ازین طواف بکلی حلال شود و اگر این طواف ترک کند
همیشه محرم بماند و اول وقت طواف زیارت بمذهب شافعی
بعد از نصف شب یوم النحر است و بمذهب غراء از طلوع
فجر یوم النحر و آخر وقتش بطریق جواز هر وقت که خواهد و بطریق
و جوب اخرا یام تشریق که اگر ازین تاخیر کند قربانی لازم آید
بمذهب ابی حنیفه پس بمنی رجوع نماید و شب در آنجا مقیم باشد
و احیای این شبها در مسجد خیف و مراعات نماز جماعت
را در آن فضیلت بسیار است و روز دیگر که اول ایام تشریق
است وقت زوال جهت رمی جمار غسل کند که نزد شافعی
و مالک و احمد این غسل مسنون است پس هرگاه روز
ثانی یوم نحر وقت زوال رسد نماز ظهر در مسجد خیف با امام
جماعت گذارد و در جمرات ثلثه رمی کند پس شروع کند از آنکه
متصل مسجد خیف است و آنجا تکبیر گویند هفت سنگ ریزه
بانه از دبر بعد از آن در جمره وسطی که متصل آن است

همچنین هفت سنگریزه را بنجا هم باندازد و با هر سنگریزه تکبیر
 گوید بعد از آن در جمره العقبه آید و آنجا هم هفت سنگریزه از
 بطن وادی تکبیر گوید و باندازد و آنجا بعد رمی توقف نکند و در
 جمره اولی و وسطی بعد رمی آن قدر توقف کند که کسی سوره
 بقره بخواند و توقف بموقف مردم باشد که اعلی وادی است
 پس درین توقف از سر تصرع و زاری حمد خدا گوید و ثنا
 کند و تهلیل و تکبیر گوید و بر رسول صلی الله علیه و سلم درود
 فرستد و برای حاجت خود دعا کند پس دستها را تا منکبین
 دراز کند و باطن کف بسوی آسمان کند چنانکه در ادعیه
 مسنون است و حاج را می باید که درین مواقع در دعای
 خود برای مومنین استغفار کند پس روز دوم آن که
 سیوم یوم نحر است همچنین بعد از زوال در جمرات ثلثه
 رمی کند بعد از آن اگر خواهد آن شب بکعبه در آید و اختیار دارد
 که در سنی مقام کند لیکن اگر در سنی مقیم شود روز دوم آن که
 چهارم از یوم نحر است هم بعد زوال در جمرات ثلثه بهمان وضع
 سابق رمی نماید و اگر آن شب بکعبه رود روز چهارم از وی
 ساقط می گردد و چون به کعبه در آید درین روز سنت آن است
 که چون بمحصب رسد که آن را بطیاء بنیز گویند آنجا مقیم شود و نماز

عصر و مغرب و عشاء را نجائز دارد و آنجا فلیلی بخواب رود آنگاه
به مکه در آید و بزمه مشغول شود که بزمه هب ای حنیفه سنت
است و بزمه هب غیر او فرض است و کیفیت آن در صفت
تشیع بیان کرده شد و هر چه در احرام حج سنت و مستحب
است از غسل و بوی خوش و تنظیف پیش از احرام و از
مخطورات و اداب و غیره در احرام عمره همان است الا آنکه
چون بمقامات احرام رود در مسجد عایشه دو رکعت نماز بگذارد
و باید که همه مشاهد را زیارت کند و مجاوران بیت الله را
به نفس و مال هر چه تواند خدمت کند و حسب طاقت از صدقه
بر اهلی حرم تقصیر و تهاون روا ندارد که چنانکه یک رکعت نماز
در حرم بجای صد هزار رکعت بجای دیگر بروایت عبدالله بن
عباس رضی الله عنه است همچنین حال صدقه در آنجاست و تا
تواند هر روز از چاه زمزم آب بدست خود کشد و بسیار بخورد
و هر حاجتی که خواهد آب زمزم بخورد که در حدیث صحیح وارد است
که آب زمزم بهر نیت که خورده شود خواه به نیت شفا از امراض
ظاهر یا امراض باطن یا هر مقصدی دینی یا دنیاوی که باشد
مستجاب گردد و باید که وقت خوردن این دعا بخواند *

اللهم اجعله شفاء لكل داء و سقم و ارزقني الاخلاص و اليقين

و المعافاة فی الدنيا والاخرة * و اگر خواهد که بکعبه معظمه در آید
بخشوع و خضوع و همیت تمامش و شریاری در آید و چون
در آید نیت کند که بعد ازین این پایهارا که بلمس این ارض
شریف شرف شده اند بسعی در باطل و تردد و پردر
ظلمات الوده سازد و پابرنهد در آید و بنماز میان دو اسطوان
کعبه مشغول شود و بتضرع و ابتهال و گریه و زاری خود را
و والدین خود را امرارش خواهد و باید که در مدت اقامت بیت الله
تمام شبهارا زنده دارد بطواف یا نماز یا نظر در بیت الله
که هر یکی را ازین اعمال در اینجا فضیلت بسیار است و چون
عزم خروج کند طواف و داع نماید که انرا طواف صد رکوبند و ان
بندوبت غیر مالک واجب است و ترکش موجب قربان است
مگر از مسافتی کمتر از جو از قصر رجوع کند انگاه قربان از وی
هناقط گردد و الا گو سفندی مجرم فرستد تا قربان کند و بندوبت
ابی حنیفه اگر از حد میقات تجاوز کند و استرجوع نماید و
طواف صد را داند کند و اگر تجاوز کند در رجوع نکند و اگر بعد از تجاوز
رجوع کند و لا باید که عمره نماید و طواف عمره کند بعد از ان طواف
صد را نماید پس بعد فراغت از طواف صد را بخجاء رکعت
نماز کند و پس بزمزم آید و آب آن بخورد و کیفیت آن

این است که آب از دست خود کشیده رو بروی قبله بایستد
و شکم سیر بخورد و چند مرتبه مایین خوردن دم بگیرد و هر مرتبه
چشمها بر داشته طرف بیت نظر کند و از آب آن سرد و
و جسد خود مسح کند بلکه اگر آسمان باشد بر جسد بریزد و
مستحب این است که اول بخانه کعبه در آید و استانه را
بوسه دهد و برهنه باد و آید بعد از آن بملزم آید که میان دروازه
و حجر اسود است و آنرا بکنار گیرد و سینه را بران نهاده با گریه
و زاری تمام بگوید * السا یل یهایک یساء لک من فضاک و معروفتک
و یرجور حمتک * و ساعتی بهمین پنج مانده نهایت گریه کند و اگر
ممکن باشد تثبث با ستار کعبه نماید و الا دستها از بالای
سر بردیوار کعبه دراز کند و رطابهای خود بر دیوار مالده
اگر ممکن باشد و تکبیر و تهلیل و حمد و ثنا گوید و بر رسول صلی الله
علیه و سلم درود فرستد و برای حاجت خود دعا کند بعد از آن
حجر اسود را بوسه دهد و تکبیر گوید و اگر ممکن باشد داخل
بیت شود که بهتر است و الا کفایت می کند بعد از آن گریان
و نالان بر فراق بیت الله از انجا رخصت شود و بر پشت روان
شود و رو بروی کعبه دارد و تا تواند نظر بر خانه کعبه دارد و از
ثیبه سفلی که اسفل مکه است خارج شود و زن در ادای

جمله مناسک مثل مرد است مگر اینکه سر کشاده ندارد
 در و بکشد و اگر غسل ثوب نموده از آن روی خود پیوشد جایز
 باشد و تنبیه با و از بلند نکند بلکه آن قدر که او از خود بشنود و دیگری
 نشنود و پارچه های دوخته از درع و قمیص و خمار و خفت و قفازین
 پیوشد و مل و سبی بین المیلین نکند و حلق نکند مگر قصر کند چنانکه
 گفته شد و پارچه های مصبوغ و لورس و معصره و مرعفرنبو شد
 مگر غسل داده باشد و زن محرمه را پوشیدن پارچه های
 دوخته از حریر و زیور مضایقه ندارد و اگر جمیع کثیر باشد بر
 حجر اسود بوسه ندهد مگر اینکه جای خالی یابد و همچنین بر وضو و بر
 صفا و مرو لازم نیست مگر اینکه تنهای یابد و خنثی مشکل در جمیع
 مسایل احتیاطا مثل زن است * فصل چهارم *

در زیارت روضه متبرکه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آن از
 افضل مندوبات است و بعضی گویند که برای کسی که طاقت
 دارد قریب او خوب است و در حدیث وارد شده است
 * من وجد سعة ولم یفلح فی ذلک جفا فی و من جاء بی زائرا
 ولا یهملها الا زیارته کان حقا علی ان اکون له شفیعاً *

پس چون بعد از فراغ جمیع ارکان حج و مناسک بسوی مدینه
 روان شود در راه رود و کثیر بر روح پر فووح رسول مقبول

فرستند باینکه جل عبادات خود درین زمانه بعد ادایم فرایض
و واجبات مقتصر بر درود دارد و اوقات فرصت را ازین
ثعلت عظمی قاصر نگرداند و چون بهرینه رسد و نظرش بر دیوار
و درختان مدینه افتد بگوید * اللهم هذا حرم رسولك فا جعله لی

وقایه من النار و اما من العذاب و سوء الحساب * پس بجهت
در آمدن در مدینه غسل کند و طیب و بوی خوش با استعمال آورد
و جامه پاکیزه تری که دارد بپوشد و متواضع و سبکین و محتاج و ار
از ستر هیبت و تعظیم حضور در وضع مطهره رسول صلی الله
علیه و سلم داخل حرم محترم شود که فرموده است * من ذارني بعد

وفاتی فکانما زارنی فی حیاتی * پس ان حضرت صلی الله علیه و سلم
را زند و پندار و دوازه شمارد و وقت در آمدن در شهر بگوید
بسم الله علي مله رسول الله صلی الله علیه و سلم رب ادد خلعتی

من خل صدق و اخر جنتی مخرج صدق و ا جعل لی من لدنك سلطانا نصبرا
پس قصد مسجد شریف نبوی کند و در پهلوی منبر شریف
و در رکعت نماز گذارد باین وضع که عمود منبر در مقابله دو شش
راستش باشد و اسطوانی که در پهلوی ان صدق است
که علامت جایگاه سر مبارک اوست در پیش او باشد
و دایره که در قبله مسجد است میان دو پشتش باشد که این

موقوف او صلی الله علیه و سلم بوده است قبل از آنکه مسجد
را تغییر کردند پس رو بسوی قبر منظر و روضه منظر کنند و در
روضه در مقابله روی مبارکش بایستد و بنظر حرست دیوار

روضه را بدست ناید انگاد بگوید * السلام عليك يا نبي الله
ورحمته الله وبركاته اشهد انك رسول الله قل بلغت الرسالة

و اديت الامانة و نصبت الامة و جاهدت قبي امر الله حتى

قبض روحك حميد امجد و افجزاك الله عن صغيرنا و كبيرنا

خير الجزاء و صلي عليك افضل الصلوة و ازكاهها و اتمم التحية

و انما ها اللهم اجعل نبيها يوم القيمة اقرب النبيين واسقنا من

كاسه و ارزقنا من شفاعته و اجعلنا من رفقاءه يوم القيمة

اللهم لا تجعل هذا اخر العهد بقبر نبيها عليه السلام و ارزقنا

العزة اية يا ذا الجلال و الاكرام * و اگر کسی بسلام بر صلی الله

علیه و سلم وصیت کرده باشد بگوید * السلام عليك من قلان

پس بمقدار یک گز باز پس رود و بر امیرالمومنین ابو بکر

صدیق رضی الله عنه سلام کند پس بمقدار ذراعی از آنجا پس

رود و بر امیرالمومنین عمر رضی الله عنه سلام کند پس بگوید *

السلام عليك يا صاحب رسول الله و وزيره و معه و نبيه علي

القيام بالحق ما دام حيا و القايحين في امته بعد من متبعين في

ذلک آثاره و عاملین بسنته فجزا کما الله تعالی خیر ما جزئی
 و ذراع نبی علی دینه * پس باز گردد و برابر سر مبارک
 استقبال قبله بایستد و تحمید و تسبیح حق تعالی بگوید و درود بسیار
 بر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بدهد و بگوید * اللهم اذک قلت
 و قولک الحق و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک و استغفروا لله
 و استغفروا لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما اللهم اننا قد
 سمعنا قولک و اطعنا امرک و قصدنا لیبیک من مشفعین به الیک فی
 ذنوبنا ما اقل ظهورنا من اوزاننا تأمین من ذلنا متعثرین
 بخطاینا و تقصیراتنا انتب اللهم علینا و شفیع بنبیک هذا فینا و ارفعنا
 بمنزله عندک و حقه علیک اللهم اغفر لملها جرین و لا نصارو
 اغفر لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل اللهم من الاحر
 صدقنا من زیارة نبیک و من حرمک و حرمة یا ارحم الراحمین *
 و آنچه خواهد ازین دعا کم و زیاد کند و هر دعای که حاضر بود
 و ضایش تو فیک دهد بکند بعد از ان نزدیک اسطوانه که ابی
 لبابه خود را در ان بسته بود تا اینکه توبه او مقبول شد آید و آن
 مابین قبر و منبر است و انجا دور کعبت نماز گذارد و توبه کند و هر دعای
 که خواهد طلب کند بعد از ان بروضه که مثل حوض مربع است
 آمده نماز بخواند و آنچه تواند دعا و ثواب بگیرد و تسبیح و استغفار بگوید

پس نزدیک منبر آید و دست خود بر رمانه کمر رسول خدا
صلی الله علیه و سلم وقت خطبه گفتن بر آن دست خود می نهاد
بنهند و برو صلی الله علیه و سلم درود قرستند و آنچه خواهد دعا کنند
و بر حمت او از سخط و غضب او تفعو ذکند بعد از آن با سطوانه
حنانه که آنجا بقیع جزیعی که وقت ترک رسول الله صلی الله علیه
و سلم او را و خطبه گفتن بر منبر جزع نموده بود و بعد از آنکه
رسول الله صلی الله علیه و سلم او را در بر گرفت سناکن
شد آید و دعا کند آنچه خواهد و کوشش کند که تا مدت قیام
در مدینه شبی را نزد منبر و قبر و در میان آنها بکثرت ذکر
و صلوٰه و نماز و تلاوت قرآن و ادعیه ماثوره سر او جهر ازنده دارد
و اگر خداتوفیق دهد جمله لیالی اقامت این باده متبر که را احیا کند
و از کثرت درود بر رسول مختار صلی الله علیه و سلم قاصر نباشد
بعد از آن قصد زیارت دیگر مشاهد و مزارات که در آن
باده اند بکند و در جنة البقیع آید پس سید الشهدا حمزه
رضی الله تعالی عنه را زیارت کند و در قبه عباس رود و آنجا
امیرالمومنین حسن ابن علی و زین العابدین و محمد باقر و جعفر
صادق را سلام الله علیهم زیارت کند و قبه امیرالمومنین
عثمان رضی الله عنه و قبه ابراهیم ابن النبی صلی الله علیه و سلم

و جماعتی از ازواج نبی و عمه و صفینه و جماعتی از صحابه و تابعین
رضی الله عنهم که در اینجا هستند هر روز زیارت کند و هر هر علیهم
علیهم نام بنام سلام فرستد و در مسجد فاطمه سلام الله
علیهما که در بقیع است نماز گذارد و هر پنجشنبه زیارت
شهادت احرار و دوا گوید * سلام علیکم بما صبرتم فنعیم

عقبی الدار سلام علیکم دار قوم مومنین و انا انشاء الله بکم
لاحقون * آیه الکرسی و سوره اخلاص بخواند و هر روز شنبه
بمسجد ثوابید و این دعا کند * یا صریح المستصرخین و یا غیاث المستغیثین

و یا مفرج کرب المکر و بین و یا مجیب دعوة المضطربین صل علی
محمد و اله و اکشف کربی و حزنی کما کشفتم عن رسولک کربیه
و حزنه فی هذا المقام یا حنان یا منان یا کثیر المعروفات
و یا دایم الاحسان یا ارحم الراحمین * گفته اند که درین
مواقف دعای موقت نیست پس هر دعا از ادعیه
ماثوره و غیره که دعا کند جایز است و تأمدت قیام در مدینه
مطهره همه نماز در مسجد نبوی گذارد و هر گاه اراده
مراجعت از آن بلده شهر که نماید اولاً مسجد شریف را
بدور کعت نماز و دایع کند و هر دعای که خواهد بکند بعد از آن
متصل قبر شریف آید و چنانکه پیشتر گفته شده عاده سلام نماید

و گریان و نالان از فراق آثار متبر که رخصت شود و تاهت
 قیام بتعظیم و احترام مجاوران روضه متبر که گوشه و بنجر متگذاری
 انها از انفس و اموال در ریع نه ارد و هر قدر که میسر باشد
 از صدقات بر فقره او محتاجین ان بده شرف و امتیاز حاصل شنارد
 * مقصد چهارم در سفقات *

بر نکته یابان دقایق امور پوشیده نیست که هرگاه بخواهش قضا
 و قدر حضرت ابوالبشر از ملکوت سموات بعالم الارض خلوه گر
 شد و اولاد اجدادش بر روی زمین منتشر گردیده به نگار
 و تجسس امور تمدن افتادند به تجربه و الهام و هم بهدایت وحی
 سماوی بحسب ضرورتها که پیش پا افتاد در ضبط و ربط قواعد
 و کلیات پوشیده نماند تا مراعات و حفظ آن موجب بصیرت
 آیندگان گردد و انقواعد بتدریج منضبط و شایع گردیده مسی
 معلوم شد پس آنچه از ان متعلق بمعاد بود معلوم دینیه شهرت
 یافت و آنچه عاقله بمعاش و تمدن داشت بمعاملات اشتیاق
 گرفت پس معلوم شد که از امور محتاج الیه دنیاویه هیچ یکی
 بی ضبط و ربط قواعد معلوم نه بوده است گویا بعضی از ان ابتداء
 از کمال شیوع آن حاجت بضبط و تدوین در کتب و دفاتر
 نماند و برود و در این معنی موجب جهالت از ان قواعد گردیده

متعلقات اینگونه امور اعمال، بی علم مانند نظر بران نیت متصدی
 این اوراق آن است که بعضی از امور محتاج الیه را که بصورت
 کنائی در کتب متداول که بهم نرسیده تفصیل یغیر ممل و اینجا زغیر
 منحل بحیثه ضبط و در آرد باید دانست که اکثری از علوم
 محتاج الیه در امور دنیا متعلق بعلم طبیعی و علم ریاضی است و آنچه
 ازین هر دو علم سایل آن عام فهم نیست و نفع معتدیه عوام
 متعلق از آن نه بوده است به ذکر آن مبادرت نرفته فقط بعضی
 از آن هر چه نهایت کار آمد و سهل الفهم است بر سبیل
 اختصار مذکور می شود چنانچه در دو مقصد اول و دوم بنده می از
 متعلقات ریاضی مذکور شد پس مطالب مذکوره این مقصد
 در ضمن چهار فصول یاد کرده آمد * فصل اول * در بیان حالات
 زراعت و آن عالم نبات است که از فروغ غلیم طبیعی است
 بدانکه مبداء تکون نبات جسمی کثیف لزج است به نسبت
 منی حیوان که در جمیع اجزای نبات یافته می شود و از آن حفظ نوع آن
 است و آن گاهی در بذور و گاهی در اصول و گاهی در عروق و گاهی
 در مجموع آن می باشد و برای این ماده وقتی معین است که در آن
 ظهور می یابد و بحركات افلاک و طلوع و غروب کو اکب و قرب
 و بعد شمس مجد کمال می رسد و پیچیدگی از نباتات خالی از آن

نیست که مثل حیوانات ذکر و انشی مذکور در بعضی از اجزای
 ذکر با عانت هوا در بعضی از اجزای انشی در وقتی معین سمرایت
 می کند و موجب برونمندی اشجار می گردد لکن تمیز و شناخت
 آن دشوار است و نظیر بر آن تصرف انسان را در آن مداخلت
 نیست الا در نخل که به نسبت دیگر اشجار قریب ترجیح و انیت
 بلکه انسانیست و ذکر و انشی آن می شناسند و قبیل
 برونمندی آن علاقه از زمین بشاخشی از ذکر و شاخشی از انشی می بندند
 و آنرا القاح گویند چنانکه نکاح در انسان است و اگر این فعل نکند نخل
 بار در نگر ددی کمتر بارور شود چنانچه در اخبار آمده است که
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم چندی ازین فعل منع فرمود
 و گفت که از طرق جاهلیت است از قدرت ایزد تعالی شانه
 در آن سال نخلها بارور نشدند مردم شکایت آن رو بروی آنحضرت
 بردند ارشاد فرمود شما در امور دنیا داناتر اید بدستوران
 فعل بکنید از آن زمان باز القاح رواج یافت و هنوز این عادت جاری
 است و سبب تکون نبات در زمین اجزای زمین است
 که زمین از آن ترکیب یافته است و آن چند چیز است از اهک
 و نمک و شورده و زیبق و غیر ذلک پس هر زمینی که اجزای مذکوره
 در آن بقدر اندازه خود است نشو و نمای آن بحیثیت طبیعی خود

بهتر و خوشتر است و قلت و کثرت یکی از آن اجزاء موجب
 قلت بلکه فقد آن نبات می گردد و چون در بعضی از اراضی
 بعضی از نباتات بکثرت نشو و نما می یابد و در همان اراضی
 بعضی از آن با کل نشو و نمایی یابد یا کمتر می روید منشاء آن
 اینست که بعضی از اجزای موجوده زمین بعضی مفقوده آن را
 متدارک می شود و در بعضی آن تدارک بوقوع نمی رسد و تخم
 نبات را هم دخل کلی در نشو و نما است نه اینکه فقط زمین لایق روئیدگی
 هر نبات است ای اگر تصرف خارجی اشیای مفقوده زمین را
 به نسبت حاجت آن جهت نباتی خاص تدارک ننماید این امر امکان
 دارد و از اینجا معلوم شد که آنچه متعارف و مشهور است
 که در بعضی از اراضی با کل روئیدگی نیست و بعضی از نباتات
 مخصوص به اراضی خاص است این معنی اصلی ندارد یعنی از
 تصرف کامل هر زمین استعداد نشو و نمای هر نبات دارد
 لکن این قدر امکان دارد که معالجه بعضی از اقسام اراضی بنا بر
 بعضی از نباتات از قدر ارتفاع زاید باشد و همچنین بالعکس
 و تحقیق و تدقیق این مسایل و حصول استعداد این تصرفات
 موقوف بر دریافت و استحضار قواعد علم کیمیا و سببها
 است که بر اکاوس آن را شایع نموده و آن صنعتی است که

از این کیفیت تحلیل و ترکیب اشیا توانند کرد و اصلاح و
تعمیر اشیا و گرفتن ارواح و دادن هر چیز متعلق از آنست
و با فعل در تمام فرهنگستان و بدولت انگریزان در هندوستان
و در دوا سازی همین صنعت جاری است بالجمله یا مقصود
بالذات از زراعت برگان باشد یا گل آن یا بار آن یا
اصل آن یا پوست آن یا شجر آن پس آن را بحیثیت مقصود
متعلق به شش قسم می توانیم کرد و گاهی یکی از این اقسام دو
قصد یا زاید از آن متعلق می شود پس اختیار است که آن را
قسمی آخر قرار دهند یا زیر همان اقسام دارند و هر یکی از این اقسام
از دو حال خالی نیست یا برای هر قصد متعلق به حسب عادت
یا بحسب ذات زراعت و احد تا بقای شجران کفایت
می کند یا هر سال بزمانی و فصلی معین حاجت بزراعت جدید می شود
اول را با طلاق عام اشجار گویند و ثانی را زراعت محدود
از جنس اذلاق عام برخاص و اینجا تقسیمی دیگر است که نشو و نمای نبات
یا بقیام بر ساق است یا بانساز بر زمین و غیره اول را اشجار
گویند و ثانی را سبزه و تردد و تقسیمی دیگر بحیثیت زراعت هم بوده
است یعنی در زراعت یا تخم بکار برند یا شاخ اول را تخم می گویند و ثانی
را قلمی و درین مورد صورت مقصود متعلق به یا از هر دو فردی

فرا دی صورت و جو د گیرد یا مخصوص بیکی است یا نه هر دو
 محتاج الیه است پس باین حیثیت هم پنج قسم بشمار می آید
 و اگر اقسام خمسہ این حیثیت را با اقسام حیثیات بالا جمع کنیم
 احتمالات عقلی بکثرت می انجامد که هر یکی از ان به تصرفات
 مستعمل که اهل این صنعت بر صورت منافع مختلفه بقدرت کامله
 ایزوی لباس و جو د و بر وز می تواند پوشید و همین است
 غرض از تصرفات انسانی و رند در حکمری و براری اقسام
 کثیر برگ و بار که از ان جمله حیوانات مرتفع می شوند بی دخل
 تصرف انسانی بوجود می آیند پس انفعه رکوشش که محض
 باعث وجود اشیای مرتفع بهایدون لحاظ این حیثیات باشد
 کوشش حیوانی است نه انسانی اکنون بعضی از تصرفات
 بطرز تمثیل و اجمال مذکور می شود باید دانست که اهل
 فرنگ مزارعین قطعہ ایشیه را که مخصوص از ان سکنه
 هندوستان اند در عمل زراعت با ککل ناواقف میدانند و می گویند
 که انها طرق تصرفات زمین بطرزیکه باید نمی کنند و هم آلات زراع
 انها کاسد و ناکاره بحت است و لهذا زراعت انها بالیه و لطیف
 و کثیر نمی شود چه از اهم ضروریات است که قبل از زراعت
 زمین را عمیق بکاوند و بعد از ان کلو خمارا خوب بشکنند و بکسار

سازند و این امر از قلبه و غیره مروید هندوستان چنانکه باید حاصل
 نمی شود و اهل صنعت این ملک همگی یک قاعده باتفاق و قلیل از
 جهت هر قسم زراعت مرعی دارند بخلاف اهل فرنگ که برای
 هر زراعت طرق جداگانه تیاری زمین مقرر و معمول دارند و
 همچنین طرق انداختن انبار که به هندی زبان آن را پانس گویند
 آنچه در اینجا مروج است آنرا نمی پسندند چه پانس در هند وستان
 مخصوص پحرکین حیوانات با اشیای متعلقه است و هم تعبیر
 آن برای زراعتی بمقداری معین نیست بانداز و تخمین کیف
 ما اتفاق بمقدار می اندازند اهل فرنگ آنرا مختص پحرکین
 ندانند و برای هر یکی از زراعت و اشجار بمقدار و چیزهای
 معین تصور می کنند که بعضی از آن در ذرا این تا شیل بیان می شود
 * قاعده * در طریقه زراعت انگور واضح باد که زراعت انگور
 در اهل فرنگ بطرق مختلفه است. انفع از آن این است که
 حفری پنج گز در طول و یک گز در عمق بکاوند و سرخی خشتهای
 مکانات کهنه که با آهک آمیخته باشد و سنگریزه یعنی کنگر
 و قراضه های ظروف شکلی و صد ف و گهونگی و استخوان تازه
 جانوران و شاخهای آنها هموزن گرفته و کوفته در آن حفری
 باندازند و از گل که با ریشک آمیخته باشد آن را پر کنند و در

شش و پنج برشکال یعنی در ماه اساره یا شادون قلم انگو ر یعنی
 ان شاخها که بسال گذشته روئیده باشد آن را با پنج شش
 بوارض یعنی نسبت شاخها که بهندی آنرا انکوه گویند تراشیده
 باد و انکوه در ان حفر غرس کنند هرگاه آن مردود از زیر
 زمین بر وید بوارض باقیه سابقه را با یکی ازین که تازه روئیده
 است از قریب زمین به تراشند و همگی یک شاخ تازه باقی دارند
 و هرگاه ازین شاخ شاخهای دیگر روید در آخر سال دوم یعنی
 بهماه بهار گن دو شاخ باقی داشته مابقی را بتراشند بعد از ان
 در ماه اساره سال شوم هرگاه ازین مرد و شاخ دود و شاخ
 بر وید یک یک باقی داشته یک یک بتراشند و در ماه اگهن
 همان سال از شاخهای تازه دو شاخ داشته باقی بتراشند
 و همچنین در ماه اساره سال چهارم ازین دو شاخها یکی را
 بتراشند و یکی را باقی دارند و در اگهن همان سال ازین شاخ
 سه شاخ داشته باقی را بتراشند و در ماه اساره سال پنجم
 هرگاه این سه شاخ بر وید و از ان یکی جانب چپ و یکی
 جانب راست باقی داشته یک شاخ بتراشند و در ماه
 بهادون یا کو ار اندک سه این شاخها بتراشند هرگاه
 درخت انگو ر چهار ساله شد و عرض درخت یک نیم گره

گردید بارهای آن بگیرند بمقدار یک زیاده از دو نیم امار باشد
 چه مقرر است که از درختیکه عرض آن یک گره است زیاده
 ازین مقداری بار بگیرند و کل و بارهای خورد که ازین مقداری
 زاید باشد بتراشند و الا قوت درخت کم می گردد پس
 هرگاه که اوان بار گرفتن رسد در ماه کو اسال پنجم که ماه نو مبر
 باشد ازین هر دو شاخ که چپ و راست است نه درخت
 داشته اند هفت هفت شاخ نداشته باشد مابقی بتراشند
 بعد از آن در ماه مانگه یعنی فبریه و ایری سال ششم هرگاه این
 هر هفت شاخها از دو شاخهای مذکوره نامی شوند شاخ سیوم
 و هفتم از هر هفت داشته باقی را بتراشند پس همگی چهار
 شاخ باقی ماند انگاه این هر چهار شاخها را ختم و پیچ داده
 بصورت مار پیچ برداشته قایم کنند و بر بند که بر سقفی که
 بالای ستونها داشته اند نامی شود و ازین هر چهار شاخ که
 در هفته اول ماه سبتمبر یعنی بهادون اندک اندک سرهای
 آن تراشیده باشند خوشه های انگور خواهد برآمد
 و چون هر خوشه بمقدار یک پاد تخمین می شود باین
 صاحب کل و بار داشته باشد مابقی بتراشند و هرگاه خوشه ها
 بگیرند از مابین شاخهای مار پیچ که از دو شاخ عمیض برآمده است

یک شاخ هفتم آن و از شاخ دیگر شاخ سیوم آن گذاشته باقی را بر تراشند
 و از دو شاخ مار پیچ بقیه همگی یک بار ض گذاشته مجموع را
 بر تراشند که بجای آن دو شاخ جدید بر آید. همین پنج هر سال
 بعد گرفتن خوشه بعمل نموده باشند و باید دانست که هر سال
 بمقدار ما و گره تنه درخت افزایش خواهد یافت نظر بر آن
 بمقدار دو نیم اثار خوشه زیاده کرده باشند تا آنکه از یک
 درخت بمقدار سی اثار خوشه بحساب مذکور به بالا
 بر آید که زیادتی بر موقوف بر گندگی تنه درخت
 است نه بر بلندی آن و زیادتی شاخهای آن و طریقه دادن
 انبار یعنی پانس در درخت انگور این است که هرگاه خزان
 شود بمقدار نیم گریا قدری زاید اصل درخت بکاوند و ده
 و از ده روز آنرا کشاده بگذارند و اصول خورد سالهای گذشته
 سه برگهای آن که از خزان باقی مانده باشد بر تراشند و یک نیم اثار یا
 دو اثار خون بز میش در اصل او درخت بدهند بعد از آن دو حصه
 گل و یک حصه پشک بز میش یا گوسفند که انرا سه ماه
 قبل از آن مستغن کرده باشند با هم آمیخته بالای آن بدهند یا دو
 حصه ماهی نهایت مستغن و یک حصه ریگ و یک حصه گل در خون
 بز میش نر کرده بدهند بعد دادن پانس سه چار روز

متواتر آب بدهند و بعد از آن همیشه بعد دو سه روز آب
 داده باشند * قاعده * در بیان حالات درخت اینر باید دانست
 که اقسام این درخت از کیفیت و کیت بار آن و بلحاظ ذایقه
 و صورت و عظم و صغر آن غیر متناهی است و هر دو صورت یعنی
 یعنی بزرگ تنخم و به نشاندن قلم بوجود می آید و اهل فلاحات
 در ترکیب نشاندن آن صنایع عجیبه بکار برند و می گویند که اختیار
 است هر ذایقه که خواهند بار بهمان ذایقه بوجود آید مثلا اگر خواهند
 خوشبوی قلاب یا گیور دیار دیگر عطریات در ثمران پیدا شود
 میتوانند و همچنین کیفیت شتراب که سکر است در آن
 پدید آید و در ابتدا می نشو و نما از برگ آن صورت
 و ذایقه ثمر می توانند شناخت چنانچه اگر خواهند اشجار انبه یکیک
 صورت را سازند یا سرخ یا مدور یا دراز در یک یک قطار
 نهند می توانند و همچنین در ثمر درختی که شناخت برگ آن
 در اول نشو و نما گمان به مزگی و ترشی غالب می باشد آن
 درخت را دور می کنند و انبه درخت قلمی زود بار می دهد و اکثر
 بالیه و لطیف و کلان می باشد و این درخت را باید که در فاصله
 کم از بوست و پنج یاسی و مستند نشاند و تا وقتیکه درخت
 کلان نشود در زمین قریب اصل آنرا از گاه و درختهای صحرائی پاک

دارند و هرگاه بنال اول شکوفه برآید با کل آن را قطع
کنند و باز دو سه سال بنه ریج بعضی از شکوفه‌دارند و بعضی
قطع کنند و بعد سه چهار سال از ابتدای شکوفه برآوردن تمامی
شکوفه را بکنند که بارور شود درین صورت انبه بکثرت و
بالده و خوش ذایقه بوجو خواهد آمد و همیشه باید که یک ماه قبل
از شکوفه برآوردن اصول و درختان بکاوند و گل آنرا برآورده
از انبار یعنی پانس پر کنند و باز از گل بنه سازند و تا پخته شدن انهار
هر روز آب داده باشند و همچنین در دیگر درختان همین ترکیب
بکار برده باشند * قاعده * در بیان نشاندن قلم درخت
باید دانست که از زرع تخم و جو د ثمر بعینه مثل اصل آن ممکن
نیست و لهذا اگر خواهند شمری بعینه بهمان کیفیت و کیفیت
اصل بوجو آید بدون نشاندن قلم عیر است و هم
از نشاندن قلم و جو د ثمر به نسبت زرع تخم بسرعت میشود
و آن چند نوع است یکی از آن این است که شاخ درختی را
تراشیده در زمین غرس کنند که آن شاخ نشو و نما یابد و
درخت شود و این نوع قلم نشاندن از اخس انواع است
و در آن اکثر احتمال عدم نشو و نما است * و نوع دیگر *
این است که پوست شاخ خورده باین نوع از کار دو نیم کنند

که صندره بر چوب نرسد و مقامی را که از آنجا پوست تراشیده اند
 بزمین نعرس کنند و همیشه آب داده باشند تا از آنجا نشود و نه
 پیداشود بعد از آن غلاقه آشاخ زدرخت جدا کنند و نعرس
 از تراشیدن پوست این است که چوب اندرونی غده ای
 که از اصل و اصل از زمین می کشد همان غده هرگاه بر پوست
 می رسد پوست از آن مواقع غده ای خود گرفته از مابقی اصول
 خود پیدامی کند پس بسبب قطع سلسله زیرین آن نشو و اصل
 موقوف ماند و عیوض آن بالانشود و نماشود * طریقه دیگر * این
 است که شاخی را که گرفته دو طرف آن از کار داند که اندک
 به تراشند و هر چهار طرف گرد آن مقام گل لیسیده از پارچه
 بسته بالای آن از رسن و غیره محکم به بندند و بالای آن او ندگلی که
 بزمیر آن سوراخی بالای یک نموده باشند پرا از آب نموده باویزند
 که یک یک قطره آب بر مقام پیوندد بچند هرگاه در آن مقام اصل
 پیداشود از زیر تراشیده بمقامی به نشاند * نوع دیگر * پوست
 شاخی را اندک دور کنند و تغاری سفالین که بهندی آنرا
 ماند گویند از یک جانب تراشیده باویزند و از جانبیکه تغار را
 تراشیده اند آن شاخ را داشته سرش مایل به بالا کنند و آن
 تغار را از شکل پر کنند و تحت چوبی بجانب تراشیده آن بندند

تا کل بیرون نافه هرگاه آنشاخ اصل برآرد آهسته آهسته از زیر
 بتراشند و اگر باران نبارد آب چکانیدن هم ضرور است
 * نوع دیگر * که قلم و وصل یک درخت باد رخت دیگر باشد این
 است پوست درختی از مقامی که یک دو بارض دارد با حیط
 تمام مع پوستی که بر بارض است اول از کاردی نشان نموده
 از شاخ بیرون آرند و از درخت دیگر که پیو مذران منظور است
 هم بهمین نهج پوست مع بارض آن با حیط بیرون کنند و از پوست
 سابق این مقام را پیو شند بنوعیکه بارض بر بارض رسد
 و تفرقه و امتیاز در هر دو باقی نماند و در نظر پوست همین درخت
 ثانی معلوم شود و بعد از آن مقام پیوند را از برگ درختی یا در سن
 و یغره محکم بندند به نهجیکه مانع حرارت شمس و تاثیر هوا نشود
 و شاخهای بالای پیوند مذکور را با کل بتراشند و اگر شاخی بزیر آن
 برآید انرا هم بتراشند هرگاه وصل شدن گیر دنگی بندش بالائی
 آهسته آهسته دور کنند و هرگاه با کل وصل یابد انرا بکشایند
 * نوع دیگر * همین قسم اینست که شاخیرا قلم تراش از درختی
 تراشید و شاخ درخت دیگر را بهمین نهج موافق آن بتراشند
 و شاخ تراشیده پیشتر برین شاخ دیگر به نهجی بر نشاند
 که مابین آنها نشیب و فراز باقی نماند و با هم وصل شود بعد از آن

مقام وصل را با برگ درختی یا پوست آن بندش کنند * نوع دیگر *
همین قسم اینست که دو درخت که متصل یکدیگر باشند خواه در زمین
یا در تغار گلی شاخ یکی را با دیگری بهیچ که ممکن نماید
هر دو را تراشیده محکم وصل نمایند مگر ضرورت است که قریب
پیوند از درختی که قلم آن می نهند اندکی از پوست انرا بکار دی
نشان نموده از شاخ بیرون آرند و دوسه بارض آن باقی
داشته مجموع شاخهای آن بتراشند و بر درختی که قلم می نهند هم مجموع
شاخهای آن بتراشند و باید دانست که وصل درخت با
درخت دیگر بدون اتحاد نوع آن امکان ندارد و در اشجار
مختلف الانواع پیوند نمی تواند شد و اختلاف اصناف مضرت
ندارد مثل ترنج و لیمو و کوله و بنا بهی و غیره که همه از یک نوع اند مگر
صنف مختلف است پس وصل یکی از اینها با دیگری امکان
دارد و نیز معلوم باشد که هر درختی که پوست آن نازک و
بالایک است اگر بر سن و غیره بندند احتمال رسیدن صدمه
بر پوست است لهذا باید که در پارچه گنده و مضبوط یکی از ضما
د لیسه از آن بر بندند و طرق ساختن ضما د بسیار است اسهل
از همه سه طریق است یکی آنکه سر کین نکاویم اثار و غن تار بین یکبار
سوم را و یکبار با هم آمیخته بر آتش نرم گذاشته ضما د نمایند دیگر آنکه و غن

تا در بین موم زرد زلال هموزن گرفته بر آتش گذارند و غمها و غمناهند
دیگر آنکه سرگین گاو کا و تراشیده یعنی بیال که آنرا اچال می هم
گویند گل چربان که آنرا اچکنی می گویند تا یک هفته هر روز آب
پاشیده با هم امیخته باشند بعد یک هفته ضما دکنند این چند قواعد
بطور تمثیل نوشته شد و برای تفصیل زاید از آن کتابی عاصمه
می باید که مدون شود تا جزئیات مالایتنا می محیطه ضبط در آید
* فصل دوم * در بیان محملی از کیفیات تجارت که از فروع علم اخلاق
است و آن عبارت از اجرای عقود بیع و شراء است تا بذریع آن
از خریدن به قیمت سهل و فروختن بالای آن انتفاع بزدارند و کثرت
انتفاع که اصل و غایت این عمل است موقوف بر کثرت خواهش
مردم و نقل و تحویل اشیا از جاییکه مال تجارت بوجود می آید
بجاییکه آنرا وجود پیدا شده بوده است و ظاهر است که این عمل از عمده
ارکان سلطنت است چه رونق و قیام سلطنت موقوف است بر
کثرت مردم و کثرت مردم موقوف است بر حصول اسایش بکثرت
وجود اشیا و محتاج الیه و فراوانی منافع و این هر دو امر بدون
فراوانی کار و بار تجارت صورت نه بندد و چنانکه حصول منافع
منحصراً بر فراوانی خواهش مردم است همچنین بعضی حیل و تدابیر
هم موجب رونق خواهش می شود چنانکه در طریق بیع من یزید که

بعرف حال در هند وستان نیام می گویند مشاهد می شود که
 در صورت اجرای آن اکثر بدون خواهش طبایع راغب
 بانسومی شوند و مال تجارت باین حیل به سرعت و کثرت فروخت
 می شود و این حیل از جبلت انسانی که حسد و بغت است
 کار خود می کند و گاهی در صورت اتفاق قومی باهم فقط مستفیع
 گردانیدن بایمان که مالکان مال اندهم مد نظر می باشد و همچنین
 تعرض اشپای تجارت بر عموم مردم هم باوصف عدم احتیاج
 و قات آن موجب رغبت می گردد و این امر را اسکان
 فرنگستان بوجه کلی معمول کرده اند و لازم گرفته اند چنانچه اهم از
 طرق عرض اشاعت آن بذرایع کاغذات اخبار است تا اینکه
 از تجار کلان اینقوم کمتر کسی است که مطابق به تخصیص بنا بر عرض
 اشپای تجارت بخانه خود انداخته باشد و همیشه اشتمارات
 طبع کرده آنرا منتشر سازد و درای آن در دکانین و مکانات
 مصفا و اراسته همیشه جمله مال تجارت کشاده بترتیب های
 لطیف آماد و مهیا می دارند که هر کس آمده بدون طلب جمله
 اشپا را به بیند و فقیل طرز ترتیب آن اکثر باعث رغبت
 می شود و بخلاف عکس آن چنانکه در هند وستان رواج دارد
 که مالهای تجارت در صندوق و بطیجه ها مقفل دارند که هم احتمال

تفصیل مال است و هر فروش آن موقوف بر طلب مردم و اطلاع یافتن آنها از بودن آن نزد شخصی خاص است و ازین معنی هم کمتر است که کسی مطلع شود بالجمله جزئیات طرق ترغیب مردم را احصا نیست و از اهم ضروریات که در معاملات تجارت است صدق قول تجار و خجنگی مزاج و عدم تلون طبیعت و صبر و تحمل در ضبط و حفظ اموال تجارت و فروختن بر مواقع و وقوع اعتبار آنها در قلوب مردم است که هر چند این امور بیشتر باشد حصول منافع زیاد گردد و هر قدر که کمتر بود وقوع نقصان بیشتر و در هر دو صورت وقوع اعتبار در قلوب مردم اگر مایه تجارت قلیل است یا بالکل نیست عایق حصول منافع و اجرای کار و بار تجارت نمی تواند شد و این معنی بعین غیان در بنادر کلان مشاهده شد که بعضی از تجار قوم فرنگستانه آن قسم اند که یک حصه مایه تجارت ذاتی خود ندارند و صرف به پیشه دلالی مال مردم می فروشند و اجرت سعینه می گیرند و منافع سالیانه آنها از میات الواف متجاوز است چنانچه این قسم دو سه کوتهی کلان آنها که انرا بمجاوزه آنها موسس بفتح اول و سکون ثانی میگویند بالفعل در کالکته موجود است که صرف به صادرات و مواصلات زمین آنها از دهنه اروپا و آسیا و از اید

می شود و یکی از قواعد معمول اهل فرنگ در تجارت که از
 نتایج اتفاق قوم است آنست که هر کسی که بنیاد تقرر کدام هوس
 انداخت اول اشتها را می دهد و مایه تجارت آن بمقداری
 معین قرار داده انرا بر حصص شتی تقسیم میکند و هر حصه را بید
 از هزار روپیه و کمتر از پانصد کمتر مقرر می شود و پس این را را
 بطور چند از هر یک خواه بند ریج یا دفعه جمع ساخته مشغول به
 تجارت میکند و منافع انرا بعد مبحر اگر فن مصارف بر مالکان حصص
 تقسیم مینماید پس مالکان حصص را پر و پر پتر بر وزن قصور خیر نام
 نهند و چند کس را از ان مالکان انتخاب کرده بنابر تقنین قوانین
 اجرای کار و بار آن معین سازند که در ایام مقرره بجائی واحد
 مجتمع شده بملاحظه جمله حالات و مصالح وقت تجویز امور ضروریه
 میکرد و باشند و حسب دستور معینه این قوم در صورت
 وقوع اختلاف در امری بطرفیکه ارای کثیره باشد بران عمل
 میکنند و یکی را از همین مقننین پریسیدنت و چیرمن خوانند که سردار
 باشد و رای او بمنزله رای دو کس باشد مگر برای کسی از مقننین
 برای منافع حصص انها و جبهی از مصارف و مواجب معین
 نمی شود و یک کس را بمنجه مالکان یا بشخص اجنبی را ملقب
 بسکر پتر می کنند که بالکل انتظام جزایات آنهوس متعلق از و

باشد و عمده ضروری همه مطیع او باشند و او را از منافع آن
 مواجب هم مقرر کنند و همیشه او بر مضامین قوانین معینه عمل
 میکند و اجرای کار می سازد و همیشه حساب و کتاب ماهواری
 یا سه ماهی یا شش ماهی هر آنچه قرار یابد در نظر مقننین
 میگذراند و بحد ایت آنها کار بند مییابد و این هوس بانقشب
 کمپنی که منضم بنامی دیگر باشد خواه نام سه دار مجلس بان منضم
 شود یا دیگری می باشد تمامی هوس های کلان انیقوم از همین جنس
 است و کمتر کسی است که مایه تجارت ذات خاص بدون شرکت
 دیگران مشغول به تجارت داشته باشد و در تحقیقت رونق این
 کار و بار بدون سلطنت مستقل و انضباط قوانین مملکت
 متصور نیست و هرگاه سلطانی ذی شوکت متوجه ترویج این ارکن
 اعظم سلطنت باشد البته بوجه مستحسن رواج و شیوع یابد
 چنانچه درین زمانه در هندوستان هر قدر که صرف همت مدبران
 سلطنت انگریزیه درین حرفه است در امری دیگر نیست اگر
 مردم این ولایت بحسن تدبیر قواعد منضبطه عمل فرموده
 مصروف این امور شوند انتفاع کلی بردارند یکی از طرق
 ترویج آن که مدبران سلطنت انگریزی برای رونق تجارت
 هندوستان اختیار کرده اند اینست که مجلسی در کلکته مقرر ساخته اند

که آنرا در زبان خودشان اکسپورت و پرویس نام نهند و اهل هند
 آنرا کما تباری میگویند و موضوع آن مجلس اینست که هر کسی بر مال
 بر چهار بار نماید و بسمتی از اطراف فرنگستان روانه کند بقدر
 مغین از چهل و پنج دویبه سر صد تاشصت و هفتاد و دویبه
 قیمت نفدان مال از آن مجلس می دهند و مال با اختیار خود گرفته
 روانه می سازند بعد فروخت آن سبب نموده از عطا کرده
 خود سعه سود و اجرت فروش که آنرا هندی آره میگویند مجرا
 گرفته باقی مجموع قیمت آن مع منافع بمالک می سپارند و این
 خانه از طرف استاند یا کمپنی مقرر است و همپسچینین تجار
 کلان این قوم هم بعضی می آرند و قیمت پیشکی زاید از مقداریکه
 از کما تباری عطا می شود میدهند تا آنیکه به بعضی هنگام خود دویبه
 سر صد نرخ پیشگی تعیین سازند پس تصور باید نمود که اگر
 کسی بیکهزار دویبه مایه تجارت دارد و مال ده هزار خرید بکند و بر
 چهار بار سازد نه هزار مثلا از هوس های مذکور بگیرد و بیکهزار
 از نزد خود شامل سازد لا محاله مالک منافع ده هزار خواهد بود و زیاده
 از این صورت ترویج چه خواهد بود و یکی از اصنامی که از
 لوازم تجارت است و اکثر تجار اهل هند خصوص کم مایگان
 آنرا ملحوظ دارند بلکه خلاف آن راه را نهند اینست که نفع

هر چند قلیل باشد مال را با انتظار نفع کثیر بندگان سازند که این معنی
هم موجب استبادگی زرا از نمودن است و هم تقلیل قیمت
موجب منافع زاید است و کثرت خریداری که از تقلیل
قیمت می شود باعث انتفاع کثیر به نسبت قلت خواستگاری
و احیاناً فروش آن بر قیمت زاید خواهد بود و بالجمعه قواعد و کلیات
معاملات تجارت انجمن در کتب و وفاتر این قوم مدون شده اند
و روز بروز می شنند که با اندک توجه هر کس با هر آن میتواند شد
و نظر بر آن اکثر سگان بنگا که از قوم هند و پارسیان بمبئی
که قدم بر قدم قوم انگریز که حکمای زمانه ما هستند می روند
و معاملات خود را با همان نهج رواج داده اند در حصول منافع
سهیم و شریک این قوم و صاحب متاع و اموال فراوان
شده اند و دیگر اهل هند که هنوز از روش آنها متوحش و ناواقف اند
رواق کار آنها باین درجه نرسیده و غنای تام حاصل نه نمودند در اینجا
صرف بنظر رغبت مردم باین پیشه و تجملی از آن بقلم آورده شد
تفتیش و تجسس آن و کوشش و سعی در آن باب حواله
بر عقول سلیم میکنند و ما علینا الا البلاغ * فصل سیوم * در بیان
حال تعیین مقادیر که از فروع علم ریاضی و نهایت محتاج الیه اهل حرف
است و هم دیگران را بدون علم و استعمال آن چاره نیست و جمله

عقود و معاملات حتی که اذون امورخانه داری موقوف بران
است لهذا ادالشمند ان برای ان سه وضع اختیار نموده اند
یکی شمار و دیگر وزن و سیوم پیمایش شمار در اشیائی
است که تعیین ان به هیچ اخرا از کلافی اجزای مقدار پیرایه ای آن
در حجم یا بشرکت اسی یا از پیمایش و وزن یا غیر ذلک
گردیده باشد و مقابل ان اعداد وضع شده اند و اشیای ذی
احجام که اجزای بغیر مساوی دارد بوزن معین می شود و مائیات
و اشیای قصیر الاجزا کثیر المقدار هم بوزن و هم به پیمایش
معین می گردد و امثال زمین و بلندی سکانات و دیوارها
و ارتفاع جبال به پیمایش تعیین می یابد و پیمایش دو گونه است
یکی پیمایش بزرگ و ان مختص باشیای قاره است مثل زمین
و ثوب و جوبهای طویل و عریض و دیگر پیمایش بکلیل و آن
مختص بمائیات و اشیای قصیر الاجزا است که به پر کردن در ظرفی
معین می گردد بالجمله چون غرض از تعیین مقدار تقسیم و تجزیه
آن باجزای مساویه است پس بهر هیچ که این امر آسان و آسپهل
می باشد خواه بشمار یا بوزن یا بکلیل معین می شود
و چون هر یکی از اینها باختلاف ممالک و بلدان مختلف است
لهذا بطور اختصاص بندی از هر جنس ان بیان کرده می شود

و اگر چه بحث تفصیلی آن متعلق از علم حساب است که فنی از علم
 هیئت باشد در اینجا فقط از اصطلاحات اسمی هر یکی از شمار
 و وزن و پیمانه اطلاع داده می شود که همین قدر کار آمد عموم
 مردم است اما اعداد پس اختلاف در آن فقط در
 الفاظ مراتب است و این مرد و نقشه مفصله حادی
 جمله اسمی اعداد در زبانهای عربی و فارسی دارد
 و انگریزی است سه ارقام هندی و انگریزی و عربی که
 با ذای اسمی آنها موضوع شده است پس در اول
 اعداد از یک تا صد و در دوم از صد تا صد هزار نوشته شد
 بملاحظه این جدول واضح خواهد شد که در بین اعداد از
 شروع مرتبه عشرات همان الفاظ آحاد را ترکیب داده
 اند مگر ثابت در ترکیب جمله زبانها الفاظ آحاد متغیر شده اند
 لهذا ثابت جمله اعداد نوشته شد و بعد از بست صرف
 نامهای مراتب عشرات بترک آحاد مابین آنها بقلم آمده
 و صورت ترکیب آحاد بعد از بست اینست که با هر مرتبه از
 عشرات آحاد را جمع نموده تلفظ می سازند الا در عربی و فارسی
 حرف عطف مابین آنها فاصل اند و در عربی آحاد را مقدم
 دارند و عشرات را موخر و در فارسی عشرات مقدم

برآحاد کنند و در انگریزی هم حشرات را مقدم دارند مگر
 حرف عطف فاصل نه آرد مثلاً در عربی واحد و عشرین و در
 قارسی بست و یک و در انگریزی تونتی و نگویند تا مرتبه
 میات و در هندی زیاده و سعت داده اند که تا شروع مرتبه
 میات الفاظ مرکبه با ککل تغییر یافته اند پس گویا برای هر عدد
 تاصد نامی جداگانه شد و بعد از میات در جمله زبانها آحاد را
 بر میات مقدم کنند و حرف عطف هم فاصل نه آرد الا در عربی
 یکصد و یک هزار را حرف بلفظ مائیه و الیست تعبیر کنند و برای
 دو صد و دو هزار همین الفاظ را تثنیه کرده مائتین و الفین گویند
 و از آن بعد لفظ آحاد را هم مرکب نمایند مثل دیگر زبانها چنانچه
 سه صد را در عربی ثلث مائیه و در قارسی سه صد و سه
 هندی تین سو و در انگریزی تری هندی و همچنین ثلثه الاف و سه
 هزار و تین هزار و تری هزار و گویند و هم در عربی در هر یک
 از الفاظ موضوعه جهت مذکور و مونث فرق است و رعایت
 تطابق موضوعات با صفات و غیر آن در تذکیر و تانیث هم می باشد
 مگر در اعداد این قضیه منعکس است یعنی اگر معدود مذکر باشد
 عدد را مونث استحال کنند و اگر معدود مؤنث است
 عدد مذکر آرد مثلاً ثلثه رجل و ثلثه نساء است

و همچنین در هندی هم در اکثر الفاظ مذکور مونث ماست
 مگر در اعداد هیچ قرق نیست بعد و خواه مذکر باشد یا مونث
 همان یک لفظ استعمال است بالجمله برای تهیل فهم
 هر سه مرتبه را دوری نام نهند پس مرتبه آحاد و عشرات
 و میات را دور اول گویند و بعد از آن هر سه سه مرتبه را
 دور دوم و سیوم و چهارم الی غیر النهایه و همین دور اول را
 اصول گویند و باقی دورها از همین دور اول بترکیب بوجود
 می آید در دور دوم لفظ الف در عربی و هزار در فارسی و
 و تهنند در انگریزی با آحاد و عشرات و میات مرکب شود و از
 شروع دور سیوم در دور باین هر سه زبان یک لفظ
 هزار زیاده کرده شود پس در حقیقت اسامی اعداد در هر سه
 زبان غربی و فارسی و انگریزی برای هر سه مرتبه دور اول
 و مرتبه اول دور دوم که همگی چهار مرتبه شد وضع گردیده مگر
 در هندی دور اول مرتبه دوم را که هزار است اگر از یک
 پرا برتا صد شمار نمایند هرگاه بصد صد نام آن لاکه نهند و چون
 لاکه را از یک شمار نمایند بصد صد نام آنرا کرده نامند و
 همچنین کرده را بر مرتبه صد م ارب و ارب را بر مرتبه صد م کهرب و
 کهرب را بر مرتبه صد م نیل و نیل را بر مرتبه صد م پدم و پدم را بر مرتبه صد م

سناکه گویند بعد از آن نامی جداگانه معین نکنند لکن بعضی از آنها
 و اصطلاح دیگر افزوده اند یعنی ادد و مهاددد و عربی و فارسی
 و انگریزی عدد چون از هزار افزون شود بشکرا را ن و انضمام الفاظ
 آحاد و عشرات و سیات تلفظ شود و برای تسهیل دو نقطه که در آن
 اعداد از شش و هشت و نهم و دهم بربان فارسی و مقابل آن
 اسمای هندی تا متتامی مصطلحات آن زبان و رقوم هندی است
 مرقوم می گردد و عربی و انگریزی را بر همان قیاس باید کرد یعنی
 هر جای لفظ هزار هر قدر که باشد با لفظ الف عربی و هوزند
 انگریزی تبدیل کرده با اسمای اعداد آحاد و عشرات
 و سیات بهنجی که پیشتر ذکر شد مرکب باید کرد اما رقوم
 هندی و انگریزی پس از یک تانه وضع شده اند بمقابله
 اعداد آحاد و در دیگر مراتب همان اعداد را مکرر کنند که مراد
 آن مرتبه بقدر آن عدد باشد مثلاً درین صورت ۱۰ مرتبه عشرات
 یکبار مراد است که ده باشد و درین صورت ۱۰۰ همان مرتبه
 نهم بار که نو دشر و هر مرتبه که خالی باشد انجا صفر نویسنده و صورت
 صفر در هر فالاک همین یک صورت است ه مگر در انگریزی
 همین را بصورت پیچیده نویسنده و بالفعل بنظر اختصار اهل
 دیوان آن را بصورت نقطه نویسنده و عدد پنج را بصورت

صفر نویسند پس در هندی سه های ستوالیه رقم اول را احاد
 دانند در رقم دوم میات و رقم سیوم الوف و رقم چهارم
 احاد الوف و در رقم پنجم عشرات الوف و در رقم ششم میات
 الوف و هفتم احاد الوف و هشتم عشرات الوف و نهم میات الوف
 و علی هذا القیاس الی غیر النهایه مثلاً
 ۲۳۱۰۶۷۰۹ بحساب هندی نو دو پنج کرد و شش
 لکه و هفتاد هزار و چهار صد و سی و یک باشد و به همین طرز
 رقوم انگریزی مینویسند در قوم سیاقی که در جدول
 مسطور است صورت اسمهای اعداد عربیه را مختصر کرده
 ایجا و نمودند مگر غالباً ایجا و مولدین است از محاوره عرب
 نیست و این رقوم برای احاد و عشرات و میات جدا جدا ایجا
 شدند مگر برای احاد الوف در آخر عدد آحاد مدی منضم ساخته
 باضراغ بصورت تشدید و فتح علامت کنند و برای عشرات
 الوف همان صورت است که برای عشرات نویسند الا
 قدری از ان دراز و در آخر عشرات که بطور چشمه های هوز
 نویسند انرا ترک کرده منفصل از ان همان صورت تشدید
 و فتح علامت الوف به نویسند چنانچه تفصیل و تصویر آن از
 نقشه مذکور معلوم خواهد شد و بالفعل ان رقوم مخصوص به تحریر

زرداشته اند و در اوزان اعداد سنون بان می نویسند
 و اجزای روپیه از آنه و پائی و اجزای سن از آنها بر قوم هندیه
 نویسند مگر چون اجزای روپیه از قلو سس آن که دو قلو سس
 را یک تنگه گویند بگیرند صورت آن دیگر است که از رقوم
 سیاقی اخذ کرده اند و برای اسامی جمع نمودن کسور آنه
 را چهار پاره کنند و آنرا پایی گویند و بعضی یکپاره را دو نیم کنند و اجزای
 قلو سس به مریها کنند و نیم دمری را ادهی گویند و اجزای آن
 به امها است و این جدول حادی هر قسم اجزای سنون و روپیه
 است اما در انگریزی پس هم زرد هم اجزای سنون را همان
 یک رقم نویسنده اند و از دوازده پاره کنند و هر پاره را پائی گویند
 و اما اوزان و کیل که جهت پیمایش اشیای لایق وزن مقرر
 شده پس آنچه از آن در دیار ما رواج دارد و هم اوزان شرعی
 است آن را در نقشه سنج میگویند که در آن تحویل یکی به یکی
 کرده شده و ازین سبب مقدار هر یکی بخوبی معلوم می تواند شد
 و بالافعل در اکثر بلاد هندوستان که داخل سلطنت انگریز است
 سیر یوزن هشتاد روپیه سکه کمپنی مروج است و روپیه کمپنی
 هم از وزن روپیه مروج در دیار ما دورتی زیاده است و مقیاس
 اوزان موافق رواج هر دیار همین سیر است و اجزای سیر که نصف

ردیف	شرح
۲	جو
۱	رتی
۱۲ ^۱ / _۵	قیراط
۶۳	باشه
۲۰ ^۱ / _۵	دیم
۲۸۸	شمال
۶۰۴	رویه
۶۶۸	توله
۱۲۹۶	استار
۲۰۱۶	ده درم
۴۰۳۲	نفس
۸۰۶۴	اوقیه
۲۵۹۲	رطل
۳۲۵۶۰	مد
۴۰۳۲	درم
۵۱۸۲	نیز عری
۶۰۵۸۴	سینه
۶۹۱۲	نصف صاع نیم نعلی
۱۰۲۰۶۸	نصف صاع نیم نعلی
۱۳۸۴۳	صاع نیم نعلی
۱	صاع

صاع
نیم نعلی

سَیَر باشد و آن را آده سیر گویند و ربع سیر که انرا پا و سیر
گویند و ثمن سیر که انرا آده پا و نامند و شانزدهم حصه سیر که یک
چهارتا نگ باشد و یک حصه از سی و دو حصه سیر و انرا آدهی
چهارتا نگ نامند و اضعاف سیر یعنی پنج ربع سیر که سوا سیر
باشد و شش ربع آن که دیره سیر باشد و د و نیم سیر
که ادهی سیر باشد و پنج اثار که انرا پسری گویند و ضعف
آن که دس سیر باشد و است اثار که آده من یا چار پسری
گویند داد هون هم نامند بفتح الف و دال مخلوط با و و چهل اثار را
یک من قرار دهند و در بعضی بلاد من کم و زیاده از چهل اثار
هم رواج دارد و وزن خام هم در اکثر بلاد دهند و ستان رواج
دارد اما بناچار مختلف آنچه مروج در بلاد لکنو است سیوم حصه
همین اجزا و اضعاف سیر است که بهمان اسما شهرت دارد
و در تمام قصبات و قریات لکنو همین وزن خام بنا بر وزن
خارجات جاری است و باید دانست که اوزان طبیه و مروج
ولایات دیگر از مقدار یک درجه و اول نوشته شده مختلف واقع
شده بلکه در بعضی اوزان بلاد دهند و ستان هم با هم تفاوت است
در اخصای تمامی یا اکثران تطویل نماید دید ببندهی اوزان
اینها میگردید بد آنکه حبه در اوزان طبیه و دستچیره را گویند که

همان جو است و جو چهار ارزه باشد که برنج است لکن این وزن از اجزای ساقیل است و چهار اجزای درهم دوازده و نیم باشد و باقی نیم درهم است و قیراط سه حبه و بقولی چهار حبه و دانق که بفارسی دانگ گویند از درهم دو قیراط و از مثقال سه قیراط است و درهم چهل و هشت حبه است و مثقال یک درهم و سه ربع درهم است و استار چهار و نیم مثقال و اوقیه هشت و نیم مثقال و رطل دوازده اوقیه و بمثقال نود مثقال و بدرهم یکصد و سی درهم و من یکصد و هشتاد مثقال و بدرهم دوصد و شصت و درهم و ابریق دوسن است و صاع چهار سن اما اوزان هندی مروج بهاء دیگر سرخ که عین الدیک باشد و هندی گهنجی نامند سه جو متوسط است و رتی متعارف نزدیک که تخم کل چاندنی است چهار جو متوسط است و رتی شاه جهان آباد همین گهنجی است و ماشه بنگاله هشت رتی است و ماشه شاه جهان آباد هشت گهنجی است و نانگ بقولی چهار ماشه و بقولی بست و چهار سرخ و توله متعارف شاه جهان آباد ده ماشه بنگاله که دوازده ماشه انجا باشد و دام پنج نانک است که بست ماشه باشد * فاعده * در تحویل درهم بمثقال اگر خواهند بدانند که دراهم معینه چند مثقال است نصف

در اهرم و خمس انرا جمع نمایند عدد مثاقیل خواهد بود مثلاً اگر خواهند
 بدانند چهل در اهرم چند مثقال است نصف آنرا که بت است است
 با خمس آن که هشت باشد جمع نمایند پس بت و هشت عدد
 مثاقیل باشد و اگر تخویل مثقال بد اهرم خواهند باید که سه سبع عدد
 مثاقیل بر کل آن افزایند که عدد در اهرم باشد مثلاً بر چهارده
 مثقال سه سبع آن که شش است افزودیم بت شد
 که هجین عدد در اهرم است و اما پیمایش اشیای قاره
 که بمساحت معبر است هم هر جا باختلاف است نبندی از ان
 مذکور می شود بدانند مثلاً ان یونان و رموی یال اسپ را که در
 بالایی میگویند کسی متوسط باشد بایکدگر چپیده عرض یک جو
 معتدل قرار دهند و شش جو را به هجین پنج یک اصبع و دوازده
 اصبع را یکو جب و دو و جب را یکد راع و دو ذراع را یک گز
 و پنج نیم ذراع را یک لقمه مقرر کرده اند و دویزار گز را یک میل
 و سه میل را یک فرسخ مقرر کنند و اهل فرنگ مقدار
 هشت جو مذکور را یک انچه بکس هرزه و سکون نون و جیم
 قارسی مخلوط با و دوازده انچه را یک فت بضم اول و
 سکون ثقیل ثانی و سه فت را یک گز که انرا یار دانند سکون
 سوم و چهارم و در دیار ما اکثر بلاد هندوستان مدار مساحت

کشتیای بر گز قطعی است که گز الهی ناسند و برای پیمایش
 تهنه‌های ثوب گزهای دیگر باختلاف بلدان رواج دارد در بلاد
 ما از گز قطعی یک ربع زیاد می باشد و آن گز الهی آنچه از آن
 در مساحت زمین و امثال آن مروج است به بست و چهار طسوج منقسم
 میگردد که هر طسوج تقریباً و انگشت این زمانه باشد و آنچه در
 پیمایش اشپای دیگر مثل اثواب و غیره مستعمل است
 مثل گز خاص برای آن بشان زده حصه تقسیم یابد و هر حصه را
 گره گویند و نه گز مربع را یک بسواسه گویند و بست بسواسه را
 یک بسوه که یکصد و هشتاد گز مربع باشد و بست بسوه را یک
 بگهه قرار دهند پس بگهه سه هزار و شصت گز باشد که سه هزار و بست
 پنج گز انگریزی است و آن پنج ثمن دیگر انگریزی باشد پس
 باین حساب دیگر انگریزی چهار هزار و نهصد و پنجاه گز انگریزی
 شد و هم درین ممالک بنا بر تسهیل پیمایش زمین مقیاسی
 قرار داده اند که آنرا جریب گویند و آن شصت گز را از باشد
 پس یک جریب اگر بطول زمین اندازند دیگر جریب بعرض
 آن پیمایش بانه تمام شود و چهار ضرب شصت در شصت
 همان سه هزار و شصت حاصل می شود و محاسبین بنگاه
 چهار دست را یک دندانه و دو هزار دندانه را یک کوه

گویند و از گز انگر یزی پیمایش این یک کوس چهار هزار
و پانصد گز رسد و آن دو میل انگر یزی است و باید دانست
که چنانچه در وزن خام و خخته رواج دارد بهمین پنج بگه و اجزای
آن نیز خام و خخته مروج است و انهم در هر دیار باختلاف است
در دیار ما همان سیوم حصه بگه خخته یک بگه خام است و سیوم حصه بسوه
یک بسوه خام و سیوم حصه بسوا سه یک بسوا سه خام
و الله اعلم * فصل چهارم * در بیان قاعده بنای مسجد که ازان
سمت قبله صحیح بر آید طریقه اش این ست که بمقامیکه بنای
مسجد منظور است نهایت هموار نموده و امتحان بیلان
آب کرده آنجا دایره نصف النهار که در ذکر اوقات صاوت
بیان کرده شد رسم سازند و بر مرکز همان دایره دایره
دیگر و سبع تر ازان رسم کرده خط مشرق و مغرب و جنوب
و شمال را تا محیط این دایره ثانی دراز کنند پس بر نقطه
شمال که در این دایره ثانی افتد حرف آ بنویسند و بر نقطه
جنوب حرف ب و بر نقطه مشرق حرف ج و بر نقطه مغرب
حرف د پس خط مشرق و مغرب مسمی به ج د شد و خط
جنوب و شمال مسمی به اب و چون بسبب این هر دو خط
دایره منقسم بچهار حصه مساوی شد پس هر حصه را ازان

به نود جزو مساوی قسمت کنند و بر هر جزو علامتی سازند که از این
 علامات مجموع دایره به سیصد و شصت جزو منقسم شد
 و هر جزو را از این اجزاء درجه نام نهند و چون قسمت یک یک
 جزو از این اجزاء بشصت جزو فرض کنند هر جزو را نرادیقه گویند
 و این تقسیم را محظوظ باید داشت که آیند و وقت گرفتن تفاضل
 بین الطولین و العرضین بکار خواهد آمد پس طول البلد و عرض
 البلد که معظمه را شمر فماله تنای با طول و عرض بلد که بنای
 مسجد انعامنظور است موازنه کنند اگر عرض هر واحد مساوی
 و طول که کمتر باشد پس سمت قبله عین نقطه مغرب باشد
 و اگر طول که با وصف مساوات عرضین زاید باشد پس
 سمت قبله عین نقطه مغرب بود و اگر طولین مساوی باشند
 و عرض که زاید بود پس سمت قبله عین نقطه شمال باشد
 و اگر عرض که با تساوی طولین کمتر باشد پس سمت قبله عین
 نقطه جنوب بود و در صورت اختلاف در هر یک از طول
 و عرض اگر عرض بلد زاید است سمت دست چپ نقطه ج
 که نقطه مشرق باشد به تفاوتی که مابین عرضین است نقطه
 بر دایره کنند و آنرا نقطه ز نام نهند اگر عرض که زاید باشد
 جانب راست نقطه ج نقطه ز بقدر تفاوت مذکور نهند و این

چپ و راست برو کردن شخص که بر نقطه ج ایستاده
 است سمت مغرب باشد و از نقطه ز خطی راست تا محیط
 دایره سمت محاذی کشند و بر نقطه ای که منتهی شود انرا ح نام دهند
 و این خط زح باشد بعد از آن به سمت دست راست نقطه آ اگر
 طول بلند زاید است و الا سمت دست چپ آن که برو کردن شخص
 که بر نقطه آ ایستاده است بجانب نقطه ب گرفته شود و نقطه
 ط بقدر تفاوت مابین طولین نهند و از نقطه ط هم خطی راست
 سمت محاذی تا محیط برند و بر نقطه که منتهی شود بر آن حرف
 ط نویسنند و این خط خط ط ه باشد و این مقدار تفاوت های مابین
 طولین و عرضین از همان سیصد و شصت اجزای دایره که کرده اند
 بحساب در آرند و لا محاله خط ط ه خط ج د و خط زح قطع کرده
 بر محیط دایره رسیده است پس بمقام تقاطع آن با خط ج د
 حرف س نویسم و بر مقام تقاطع آن با خط زح حرف ص
 بنم و چون از خط اب و خطوط ج د و زح هم تقاطع شده
 است پس بمقام تقاطع آن با خط ج د و بمقام تقاطع
 آن با خط زح حرف ک نویسم پس از این خطوط
 مستطعات مربعی پیدا شد و س ص ک و دین مربع از نقطه
 و تا نقطه ص خطی راست کشیده از آنجا بیرون کرده تا محیط

دایره منتهی سازیم و انجا حرف ل رسم کنیم پس خط ول
 سمت حقیقی قبله باشد پس هر قدر که عرض مسجد ساختن
 منظور است آن قدر خط ول دراز کنیم و آنرا خط مخرج نام کنیم
 و هر قدر که طول مسجد ساختن منظور است به تفاوت نصف
 آن مقدر از جانب شمال خط مخرج خطی مساوی آن در طول
 کشیم و آنرا خط فنق نام نهیم و به همین قدر تفاوت یک خط
 جانب جنوب مخرج مساوی خطین مذکورین کشیم و آنرا
 خط یون نام نهیم پس نقطه های فنق و یون را وصل کنیم پس مربع
 فنق و یون مربع مسجد باشد و خط مخرج در وسط طولی
 افتد که جای محراب و طاق مسجد باشد مثلاً خواستیم که در گنبد مسجد
 بنا کنیم بعد رسم دایره و تقسیم آن بر سه صد و شصت
 بجز مساوی و بر آوردن هر دو خط مشرق و مغرب و جنوب
 و شمال چنانکه پیشتر ذکر یافت چون عرض بلد از عرض مکه معظمه
 شرفها الله تعالی زاید است بمقدار تفاوت مابین آنها که هکذا
 یشتی پنج درجه و یک دقیقه است قوسی از دایره
 جانب چپ نقطه مشرق که نقطه ج باشد اگر دسیم و خط
 منافی آن کشیدیم و هم چون طول بلد از طول مکه معظمه زاید
 است یا نه دست راست را است نقطه شمال که نقطه آ باشد

(੧੨੧)

بقدر تشاوت بین الطولین که مَنَد یعنی چهل درجه و پنجاه
 و چهار دقیقه است نیز قوسی از دایره جَد ساخته خط محاذی آن
 کشیدیم و باقی حسب مذکوره بالا عمل کردیم و اینست صورت
 آن نقشه که در صفحه علویه باید دید و باید دانست که طول
 بلد در اینجا بحسب رصد انگریزی که از گرین وچ می گیرند
 بوده است نه از جزایر خالکات که استخراج قدما است
 و نقشه که در صفحه ۴۴ مرقوم شده هم موافق استخراج انگریزی است
 الحمد لله علی نعمه و اشکر علی الاله علی ما انعم علی التوفیق لاتمام
 هذا الوجیزة النافعة لاکثر امور المعاش و المعاد و ساعدنی لتبیین
 هدی المسودة الکاملة جعله الله کاسمه مفتاحا لرشادنا و جوس
 العلماء الکرام و الفضلاء العظام مع اعتراف قلته باعی فی العلوم
 ان یصفحوا خطیبتی فی العقل و یصاحموا لقی فی النقل کیف لاوانی
 مع قطع النظر من فقد ان التوغل فی هدی الفضایل الکر و حائیه
 بعواقب الاشغال الدنیة الدنیاء لفیق البال من ارمان طویله
 و مشتت الحال فی افکار عویله فاین من اصبح نهاده زنیامیاس
 هده الدرة الثمینه و انی من بات لیلا شجینا عتیا من تلک
 الیواقیت الرزینة فیالیهفان و حره الادب الفخام و سخره الذین
 هم لاکمالات ارباب و لا ابالی ان شتره البهله الفدام و شخر
 نو

عليه الدين لهم نباح الكلام داول ما غرست ان اكتب رسائل
عند يد في الفارسية والتقط فيها نافع كثيرة من العلوم العربية
والاخرى بزيه مدرجا واحدا في كل سنة وعاشم ليغم فوايد
النواص والعوام واسمها في الفارسية برسائل يسر وياه
تواضعوا وشغوا عاظم يكون كاد احدهما مقبلا بالاول والثاني من حيث
الترتيب في المراد والمعاني الاكثر ما خلفني حروف الدهر من
ضروب الباليات والسمين وتطرق على طوارق الايام والشجون
وقلبتي من مكان الى مكان واطرحتني من الاالي والاوطان غير مطمئن
البحان فكان ما كان من حوادث الزمان حتى لم يترك لي اختيارا
في القلم والبيان لتتميم ما غرست عليه من التخليص والاتقان
فقصرت همتي على لم هذا المختصر ليشما ساعدتني الفرصة في السفر
والخروج من الواجب الماتة على القلوب والابصار والحوادث
اللثة محيرة الحقول والافكار والحمد لله في الاول والاخر وعلى
رسوله ابوالطيب والطاهر محمد بن المصطفى صلى الله عليه وسلم الوفاء
وما است مدام تراقب المساء والصباح وتعاقب الغدو والرواح
وعلى آله الاطهار وصحابته الاخيار مدام تنسب الليل

والنهار بدوران

الملك الدوار

تصحیح اغلاط مفتاح الرشاد

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۲	۳	اشتاد	اشتاد	۱۰	۱۵	دارد	باشد
۱۳۲	۱۲	مرگشرا مول	مرگشرا * مول	۱۲	۶	هسگی	هسگی
۱۳۳	۵	دهشا	دهنشا	۱۳۳	۱۸	۲۰۰۱	۲۱۰۰
۱۵۱	۷	سیات	سپیات	۱۳	۱۸	۲۰۰۲	۲۲۰۰
۱۵۲	۱۱	صنعتی	صفتی	۱۴	۱	۲۰۰۳	۲۳۰۰
۱۵۶	۲	خلافت	خلافت	۱۴	۱	۲۰۰۴	۲۴۰۰
۱۵۷	۱۰	جمله عرش	حمله عرش	۱۴	۱۸	اسحویلین	التحویلین
۱۶۴	۸	چاه دگر	چاه وکر	۱۶	۶	در جدول	آبار ایار
۱۷۲	۱۶	مرد یا	مرد با	۲۵	۴	سوران	سوران
۱۷۵	۱۰	باگستان ترک	باگستان ترک	۳۰	۱۷	از باب ز	از باب ز
۱۷۸	۵	ده گز درده گز	ده گز درده گز	۳۷	۸	در یافته گریال	در یافته برگریال
۱۷۸	۱۷	یک گز	یک گز	۵۵	۸	هی وهای	هیچیک و هیک
۱۷۸	۱۸	ده گز درده گز	ده گز درده گز	۵۸	۱۳	تار	تاریخ
۱۷۹	۱	دگر	وکر	۶۸	۱۲ و ۱۳	از رساله ادل	تایید و پا
۱۷۹	۳	سی و دهنزار	سی و دهنزار				همه زاید است
۱۷۹	۶	گز	کر	۹۶	۱۸	مسافران و	مسافران
۱۸۰	۱۶	دستهایش	دستهایش	۱۰۲	۱۸	نزو	نزو
۱۸۱	۲	ایچینیفه	غیرابی حنیفه	۱۱۲	۱۱	جیه	هیچ
۱۸۳	۱۰	یکجا	یکی	۱۲۹	۱۷	بهنن * روز	بهنن روز * و
۱۹۰	۵	ده ۴	ده ۴				همچنین در جمله اسمای روز نقش بعد روز
۱۹۰	۱۳	سطبری	سطبری				باید نه بعد اسما

صغیر	فاط	صحیح	صغیر	فاط	صحیح
۱۷	آفتاب	غروب آفتاب	۲۰۸	۹	اللهم احث اللهم اهدنا
۱۶۱	۴	والی الامر	۲۱۰	۱۰	نزد و نزد
۱۹۵	۱	ما بین	۲۱۴	۶	متصل متفصل
۱۹۵	۸	و وجوب	۲۱۴	۱۱	چهار دهم سیزدهم
۱۹۵	۱۶	خلاف سنت	۲۱۵	۱۱	از قرض از عصر
		نیست	۲۱۷	۴	و قبل و تر
۱۹۷	۱۲	للمجهت للمجهت	۲۱۷	۸	ترویج ترویج
۱۹۸	۶	تکبیر هر تکبیر	۲۱۹	۱۲	الضرورت (الضرورت)
۱۹۸	۱۳	نقشه نقشه	۲۲۱	۷	باز بخواند باز بخواند
۱۹۸	۱۵	لک لک الحمد	۲۲۱	۱۶	تبییح خواند تبییح خواند
۱۹۸	۱۶	لک لک الحکم	۲۲۱	۱۸	قبل تشهد بخواند قبل تشهد بخواند
۱۹۹	۱۳	آیته آیته	۲۲۲	۱۸	دران دران
	۱	بینها بینها	۲۲۳	۱۲	ودر رکوع و در رکوع
	۱۶	اختر اختر	۲۲۳	۱۵	ودر رکوع و در رکوع
	۱۵	مقنعه مقنعه	۲۲۴	۵	مخوف و مخوف
	۱۰	مقنعه مقنعه	۲۲۴	۸	مخوف و مخوف
۲۰۶	۱۲	میت زیر منکب (میت زائر)	۲۲۴	۱۷	ورکعت و در رکعت
		بازوی چپ میت گذارد یا دست راست	۲۲۵	۱۸	ازان و هدونی ازان (ازان و)
		زیر منکب			و بی ازان
۲۰۶	۱۵	دست راست (دست چپ)	۲۲۸	۷	مقدور و مقدور
		چپ	۲۳۳	۲۱	خیره فی عا فینه خیره فی عا فینه
۲۰۸	۷	تقضي علیک (تقضي ولا یقضي علیک)	۲۴۰	۱۵	تقید تقید
		علیک	۲۴۱	۳	ماوی و ماوی

صفحه	سطر	فاصله	صحیح	صفحه	سطر	فاصله	صحیح
۲۴۲	۱۶		از آنرا	۲۴۲	۱۶		و مفاسدات صوم و در روزه
۲۴۶	۱۶		و اگر باشد	۲۴۰	۱۲		بقیه روز بقیه روزی
۲۴۸	۱۱		بر وایت	۳۲۳	۱۱		درشت درشت
۲۵۱	۲		مسنون است	۳۴۸	۱		آن آنها
۲۵۱	۱۱		گوید و در	۳۵۲	۸		گوشت نمیدر گوشت
			و اگر از آن هم دوبار گوید و در	۳۵۹	۱		بجاوه بجاوه
۲۵۳	۱		الرفیة	۳۶۰	۹		حرايت حرايت
۲۵۶	۱۵		حنيفة	۳۶۵	۲		جره و عقبه جره و عقبه
۲۶۱	۱۵		ترتیب در آن	۳۶۵	۱۷		ازین این
۲۶۱	۱۸		ضرور	۳۷۲	۱۰		سفند و گشت
۲۶۵	۳		تشهد خواند	۳۸۱	۱۸		ذالجلال یا ذالجلال
۲۶۵	۱۳		قعدہ	۳۸۲	۱۶		و شرح و اشرح
۲۶۶	۱۶		و غیر	۳۸۶	۸		و مردور و مردور
۲۶۷	۸		محکم	۳۸۷	۱۲		درمی درمی
۲۶۹	۷		واجبونی	۳۸۸	۳		عرفه عرفات
۲۶۹	۱۱		نشستی	۳۹۶	۱۳		کند کنند
۲۶۹	۱۱		آخرین	۳۹۹	۱۵		و در گشت و در گشت
۲۷۲	۲		مگر زمان	۴۱۱	۱۸		یک نیم گریه نیم گریه
۲۷۲	۱۱		اهل الشاء	۴۱۲	۲		زیاد زیاده
۲۷۴	۱۴		برابر و شهما	۴۱۹	۱۶		مناو منافع
۳۱۱	۱۸		اللذین	۴۲۵	۱۶		سایم سالیمة
۳۱۲	۵		بنویس بنویس	۴۲۸	۱۲		تیری هند (تیری هند)
۳۲۳	۱		ذاکر	۴۳۰	۴		دو نقشه دو نقشه
۳۲۸	۴		المهتدین	۴۳۶	۱		اکثر اکثر
۳۳۳	۱۵		افطر افطر	۴۳۶	۳		و آن گز و گز
۳۳۴	۱۷		و در روزه	۴۳۸	۵		محظوظ محظوظ

۲۲۶
۱۰



۱۹۷۶
۲۵/۹

MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.
